

حکمت نوین اسلام
موسسه

پایگاه اطلاع رسانی



www.MHekmat.ir

www.khosropanah.ir

تمامی حقوق برای موسسه حکمت نوین اسلامی محفوظ است

www.MHekmat.ir © 1386-1387

□ چراغ هدایت، امام حسین (علیه السلام)

سخنرانی اول: (وحدت و اخوت اسلامی)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الأوّل بلا أوّل كان قبله، و الآخر، بلا آخر يكون بعده، الذي قسرب عن رؤيته ابصار الناظرين، و عجزت عن نعته اوهام الواصفين، تحيرت العقول عن كنه معرفته و نضبت البحور في بحر هوّيته، الذي خلق الخلائق بقدرته، و جعلهم آية لربوبيته و الصلوة و السلام و التحيّة و الاكرام على اشرف بريته و افضل انبيائه الذي سمى في السماء باحمد و في الارض بابي القاسم محمّد (صلى الله عليه وآله) و لعنة الله على اعدائهم اعداء الدين ابد الأبدین.

قال الله تبارك و تعالى في كتابه الكريم:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) ;

همگی به ریسمان الهی (اسلام و قرآن و هر وسیله وحدت) چنگ بزید و متفرّق و پراکنده نشوید و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خودتان که چگونه با هم دشمن بودید، و میان شما و دلهایتان الفت و دوستی ایجاد کرد و به برکت نعمت او با هم برادر شدید، و بر لب گودال آتش بودید و خدا شما را نجات داد، آری این چنین خدای تعالی آیات خود را برای شما روشن می کند شاید هدایت شوید.

وحدت و اخوت اسلامی

به طور مسلّم و یقین یکی از معجزات پیامبر گرامی اسلام، ایجاد اخوت و برادری بین مسلمانان صدر اسلام است که پیش از آمدن اسلام اختلاف شدید و دوئیت و نفاق و جنگ و خونریزی و کشت و کشتار همیشگی بین آنان برقرار و به خون همدیگر تشنه بودند، و چه بسا روی موضوعات جزئی و ساده بین آنان نزاع در می گرفت و تا مدتها ادامه می یافت و زیان و خسارات جانی و مالی فراوان به یکدیگر وارد می کردند، و رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) توانست در سایه اسلام و قرآن در مدت کوتاهی صلح و صفا، و برادری در میان آنان ایجاد فرماید، و با اتحاد و یگانگی، جبهه نیرومندی در برابر کفار و دشمنان اسلام به وجود آورد.

ولی از آن جا که ریشه های اختلاف خیلی زیاد بود و برادری و وحدت به تازه گی وجود آمده بود، گاه و بی گاه بر اثر اتّفاقات و موضوعات جزئی، آن اختلافات فراموش شده، شعلهور می گردید و به جان هم می افتادند ولی در پرتو دستورات اسلام و تدبیرات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به زودی آتش فتنه خاموش می شد.

شأن نزول آیه شریفه «عنوان»

می دانید که در مدینه منوره در زمان جاهلیت، دو طایفه به نام اوس و خزرج بودند که همیشه بین آنان اختلاف و تفاخر و جنگ و خونریزی جریان داشت و با آمدن اسلام این اختلافات برطرف، و با هم برادر شدند، اما گاهی اوقات باز درگیری و تشاجر و بگومگو شروع و به جان هم می افتادند. در تفسیر مجمع البیان می نویسد:

روزی شخصی به نام ثعلبه بن غنم (از قبیله اوس) با اسعد بن زراره (از قبیله خزرج) بر همدیگر تفاخر می جستند. ثعلبه می گفت: بله، خزیمه بن ثابت (ذو الشّهادتین) که پیغمبر شهادت او را به جای دو نفر پذیرفت، از طایفه ماست، و حنظله غسیل الملائکه (که بعد از شهادتش ملائکه او را غسل دادند) از ما می باشد، هم چنین عاصم بن ثابت و سعد بن معاذ که از بزرگان هستند از ما بودند. اسعد بن زراره از خزرج در مقابل می گفت: برو بابا، ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید و سعد بن عباده که رئیس و خطیب انصار در مدینه بود، از ما می باشند.

کم کم افرادی از قبیله اوس به کمک ثعلبه و افرادی از قبیله خزرج به کمک اسعد جمع شدند و کار داشت به جای باریک کشیده می شد و سر و صدا ایجاد گردید و چوب و چماق و اسلحه ها پیدا شد. خبر به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رسید. فی الفور سوار بر الاغی گردید و خود را به محل حادثه و درگیری رسانید و با بیان شیوا و نصیحت و موعظه و تدبیر خاص خود غائله را خوابانید و آن وضع خطرناک که یادآور اتّفاقات پیش از اسلام، بود پایان یافت و مجدداً صلح و صفا بین آنان برقرار گردید. در این وقت آیه شریفه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) تا آخر نازل شد و به صورت یک دستور عمومی به تمام مسلمانان تا روز قیامت ابلاغ گردید.

نکته قابل توجّه

نکته قابل توجّه این است که در هر موردی که آیات قرآن شأن نزول دارد، باید دانست که حکم آن آیه مخصوص به آن مورد خاص نیست. بلکه آن مورد از باب یک مصداق است و حکم در هر جا که مشابه آن باشد، جاری می گردد و به اصطلاح علمی مورد مخصّص نمی شود.

بنابراین، مسلمانان تا روز قیامت باید از اختلافات و مشاجره بپرهیزند و در برابر دشمنان یک صف واحد تشکیل دهند، و با تمام اختلافات قومی و قبیله ای و فامیلی و محلی و حتی عقیدتی، باید با تفاهم و مودّت و هم فکری و همدلی، با هم کنار بیایند و هر اختلافی که بین آنان باشد، از طریق

مذاکره و بحث و گفت و گو حلّ و فیصله داده شود. بنابراین، این که می بینیم در جوامع اسلامی، گاهی دو طایفه یا دو شهر یا دو کشور اسلامی و حتّی گاهی دو محلّه از یک شهر به جان هم می افتند و کار به نزاع و درگیری، بلکه خون ریزی کشیده می شود، برخلاف دستورات دین و قرآن و عقل و منطق است. روی این نکته ای که عرض کردم، در مجمع البیان در شأن نزول آیه شریفه (وَ یَوْمَ یَعْصُ الظّالِمُ عَلَی یدِیْهِ)؛ روزی که ستمکار از فرط ناراحتی هر دو دستش را گاز می گیرد، که در سخنرانی نهم بحث آن خواهد آمد، روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: هر آیه که درباره یک نفر از قریش نازل شده باشد یا دو آیه که چه او را به بهشت راهنمایی کند یا به جهنّم براند، نیست مگر آن که درباره بعد از او نیز جاری خواهد بود، چه آنکه خیر باشد یا شرّ. قال ابو عبد الله (علیه السلام) لیس رجل من قریش الّا و قد نزلت فیهِ آیه او آیتان تقوده الی جنّه او تسوقه الی نار، تجری فیمن بعده ان خیراً فخیراً و ان شرّاً فشرّاً.

«القرآن یجری مجری الشّمس و القمر»

در روایت دیگری امام باقر (علیه السلام) می فرماید: القرآن یجری مجری الشّمس و القمر؛ قرآن مثل خورشید و ماه سیر می کند، یعنی: در هر مکان و هر زمان تا روز قیامت تطبیق می کند و مصداق دارد، همانند تابش خورشید و ماه در هر مکان و زمان.

منظور از ریسمان الهی چیست؟

نکته دیگری که باید یادآوری کنم آن است که منظور از جبل الله، (ریسمان الهی) که در آیه فرموده چنگ به آن بزیند چیست؟ در یک روایت امام سجّادی فرماید: مراد از ریسمان الهی قرآن است. و در دو روایت از رسول اکرم نقل شده که جبل الله «ریسمان الهی» آل محمّد (علیهم السلام) هستند. و هم چنین مفسّرین قرآن نیز بر حسب اختلاف روایات، در تفسیر جبل الله اختلاف نظر دارند که منظور، قرآن است یا اهل بیت و ائمّه معصومین (علیهم السلام)،

ولی ظاهراً این اختلاف نظر و تعبیرات گوناگون از باب بیان مصداق است، نه اختلاف واقعی زیرا این تفاسیر و تعبیر همه در داخل یک مفهوم وسیع «رابطه بین خدا و خلق» جمع می شوند و همه این تعبیر جبل الله هستند، و انصافاً تعبیر شیرینی است و اگر ما مسلمانان چنگ به دامن قرآن و اهل بیت اطهار (علیهم السلام) می زدیم و به دستورات و فرامین آنان عمل می کردیم، حال و روزمان خیلی بهتر از این بود که هست و سراسر کره زمین را فتح می کردیم و دنیا نیز برای ما بهشت برین بود و در سخنرانی دهم درباره این موضوع مفصّل بحث خواهد آمد که اگر در مهالک دنیوی، و تاریکی های غرایز سرکش و جهل و نادانی، برای نجات خود دست به دامن این مربّیان واقعی و راهنمایان حقیقی شده بودیم، از قعر ذلّت و نادانی به اوج عزّت و اقتدار رسیده بودیم.

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن *** هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
دشمنی پیش از اسلام و برادری بعد از آن
در آیه شریفه یادآوری دیگری می فرماید:
(وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) ; وضع اسفبار
خودتان را قبل از اسلام با اتحاد و برادری بعد از آن مقایسه کنید، آن پراکندگی و جنگ و
خونریزی کجا و این وحدت و مودت کجا.

میان ماه من تا ماه گردون *** تفاوت از زمین تا آسمان است
جالب توجه آن که کلمه نعمت دو بار تکرار شده است، تا اهمیت این برادری و اتحاد و اتفاق را
گوشزد فرماید و نتایج و فوائد آن را بدانند و قدردانی کنند.
حسنت به اتفاق ملاحظت، جهان گرفت *** آری به اتفاق، جهان می توان گرفت
و از طرفی خداوند تبارک و تعالی در آیه مبارکه، ایجاد این الفت و برطرف شدن کینه ها و دشمنی
ها را به خود نسبت داده است، فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ، خدا بود که این الفت و محبت را در دل ها ایجاد
کرد و اگر خواست او نبود، آن عداوت و دشمنی و کینه ای که بین اعراب جاهلی بود به این
سادگی از ذهن ها زدوده نمی شد به خصوص با توجه به آن پیشینه های سوء عرب جاهلی و
وحشی و لجوج، پس این خود معجزه الهی و نبوت و بهترین دلیل بر رسالت پیامبر اکرم (صلی الله
علیه وآله) می باشد، و تمام مورخین حتی دانشمندان غیر مسلمان به این نکته اعتراف دارند که
چطور پیغمبر اسلام توانست در مدت زمان کوتاهی قبایل مختلف کینه توز عرب را جمع کند و
بین آنان وحدت کلمه و عقیده ایجاد کند این خود از شگفتی های تاریخ و موجب اعجاب فراوان
آنان گردیده و ناچاراً اعتراف به این حقیقت نموده اند.

اعتراف دانشمندان خارجی به اتحاد صدر اسلام
در تفسیر نمونه، نمونه هایی از این اعترافات را نقل فرموده است:

۱. «جان دیون پورت» دانشمند انگلیسی می نویسد:

محمد یک نفر عرب ساده، قبایل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به یک
جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی
کرد، و در کمتر از سی سال این طرز و روش، امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد و سلاطین ایران
را از بین برد. سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد، و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا
کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد.
دکتر گوستاولوبون فرانسوی می گوید:

.... تا زمانی که این حادثه حیرت انگیز یعنی «اسلام» که دفعتاً نژاد عرب را با لباس جهان گیری و خلاق معانی به ما نشان داد، هیچ یک از قسمت های عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود.

«نهر» سیاستمدار و دانشمند هندی در این باره می نویسد:

سرگذشت عرب و داستان این که چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و آفریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را به وجود آوردند، یکی از شگفتی های تاریخ بشری می باشد، نیرو و فکر تازه ای که عرب ها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت «اسلام» بود....

گله فردوسی

فردوسی فرمود:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار *** عرب را به جایی رسیده است کار

که تاج کیانی کند آرزو *** تفو بر تو ای چرخ گردون، تفو!

باید به ایشان گفت جناب آقای فردوسی ز شیر شتر خوردن نبود. بله در اثر معجزه قرآن و عمل نمودن به احکام تابناک آن و اتفاق و اتحاد بین آنان ایجاد شده بود، و تازه عرب نبود که به این مقام رسید، بلکه مسلمین بودند و موضوع و عنوان عوض شد؛ چرا که اگر منظور شما بیان حال عرب باشد که زیر و رو شدند و از آن وضع اسفبار به اوج عزت و اقتدار (به سبب اسلام) رسیدند. تا جایی که تاج کیانی ایران را گرفتند، پس نباید گفت تفو بر تو ای چرخ گردون تفو! بلکه باید گفت: خوشا به حال و اقبال ای چرخ گردون به بگرد!

و چه به جا در این زمینه ملک الشعرا بهار فرموده است:

گر چه عرب زد چو حرامی به ما *** داد یکی دین گرامی به ما

گر چه ز جور خلفا سوختیم *** ز آل علی معرفت آموختیم

صد حیف و افسوس، اختلافات جاهلی برگشت

اما حیف و صد افسوس و آه که آن چه باید از اسلام نتیجه گرفته شود و به تمام معنا (جهان

شمول) گردد و این درخت پرثمر قوی، به دست باغبان اصلی آبیاری و تربیت شود، نشد.

و به سبب اختلاف بین مسلمین و از بین رفتن آن اتحاد و اخوت صدر اسلام، راه ترکستان رفتیم و به کعبه آمال و آرزوی حقیقی اسلام نرسیدیم.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی *** کین ره که تو می روی به ترکستان است

شما بر لب پرت گاه آتش بودید و نزدیک بود که سقوط کنید، ولی خداوند شما را نجات داد. حالا یا آتش دوزخ مراد باشد یا آتش دنیا که همان نزاع و اختلاف و جنگ و خونریزی است که دو

احتمال را مفسرین فرموده اند. بالاخره از لب پرتگاه سقوط کردیم و شد آن چه نباید می شد و در آخر آیه فرمود:

(كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)؛ این چنین آیات الهی را خداوند برای شما بیان می فرماید شاید هدایت شوید. (رجوع قهقری نکنید).

و در آیه ی مبارکه:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ)؛ محمد فقط فرستاده خدا است و پیش از او نیز پیامبرانی بوده اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب و جاهلیت بر می گردید؟

همین پیش بینی شده است ولی خداوند به طور استفهام و سوال موضوع را مطرح می کند، ولی بدبختانه باید پاسخ داد؛ بله، تاریخ نشان داد که بر می گردند، از همان زمان رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) برگشتند، و اختلافات شروع شد.

اگر چه آیه در رابطه با جنگ احد است، ولی کلی نازل شده است و شامل تمام موارد می شود، و مضمون آیه ردّ این موضوع است که شما به شخص پیامبر کار نداشته باشید و اسلام را محکم بگیرید، فرد پرستی نکنید (اتحاد ما در اول انقلاب اسلامی). بعد از انقلاب اسلامی، دشمنان به خصوص آمریکای جهان خوار منتظر فوت امام (رحمهم الله) بودند، که به خیال باطل خودشان بعد از خمینی (رحمهم الله)، انقلاب از بین می رود، ولی خود ایشان مکرر فرمودند: خمینی باشد یا بمیرد، انقلاب اسلامی پا برجا و محکم شده و بی خود این انتظار را دارید، و دیدیم که بحمدالله انقلاب باقی ماند. حتی با رحلت ایشان و حتی با کشتن رئیس جمهور محبوب، مرحوم رجایی و نخست وزیرش مرحوم باهنر و حتی با کشتن و شهادت مرحوم بهشتی و ۷۲ نفر از یارانش، بهترین مسئولین مملکتی.

چراغی را که ایزد بفرورد *** هر آن کس پف کند ریشه اش بسوزد

و حتی با تحمیل جنگ هشت ساله صدامی و از بین بردن حرث و نسل و بهترین جوانان متدین خداجوی ما هم نتوانستند از بین ببرند و این انقلاب باقی ماند و صدام و حزب بعث و خود آمریکا و دیگر یاری کنندگان آنان از بین می روند و متشتت و متفرق می گردند، همان گونه که شوروی سابق گردید. ان شاءالله!

آری در زمان صدر اسلام هیچ کس فکر نمی کرد که با رحلت پیامبر بزرگوار اسلام، آن اختلافات جاهلی و تعصب های بی جا و کشمکش های گوناگون باز گردد و عقده و کینه های درونی مجدداً شعله ور گردد و آن همه ظلم و ستم بر اولاد رسول الله (صلی الله علیه وآله) بشود و یگانه یادگار آن حضرت، حضرت زهرا (علیها السلام) مورد ستم قرار گیرد و پاره تن او و میوه دلش، آن همه از

امت بی مهری ببیند و یگانه وصی به حق حضرت یعنی: علی بن ابی طالب امیر المؤمنین (علیه السلام) خانه نشین شود و از آن حضرت غصب خلافت بشود و مردم به عقب و قهقرا برگردند «و انقلبتم علی اعقابکم» محقق شود.

آری، فقط پنجاه و یک سال از رحلت نبی مکرم اسلام گذشته بود که واقعه خونین کربلا اتفاق افتاد و نور چشم مصطفی و دردانه اش با آن وضع فجیع به شهادت رسید، و خاندان پاک نبوت به عنوان اسیر از کربلا به کوفه و از کوفه به شام با آن حال رقت بار که تاریخ از ضبط آن خجالت کشیده و شرمنده شد. واقع گردد.

جمعی که پاس محملشان بود جبرئیل *** گشتند بی عماری و محمل، شتر سوار ولی چه باید کرد، دنیا همیشه به همین منوال بوده و عده ای راه حق و مستقیم رفته اند و سعادت‌مند دنیا و آخرت شده اند، و گروهی راه کج و شقاوت و دنیاپرستی رفته اند و بدبخت هر دو جهان راه شده اند.

منه دل برین دولت پنج روز

منه دل برین دولت پنج روز *** به دود دل خلق، خود را مسوز

چنان زی که ذکرت به تحسین کنند *** چو مردی، نه برگورت، نفرین کنند

نباید به رسم بد آیین نهاد *** که گویند لعنت بر او کاین نهاد

خرابی و بدنامی آمد ز جور *** بزرگان رسند این سخن را به غور

بد و نیک چون هر دو می بگذرند *** همان به که نامت به نیکی برند

کسی زین میان گوی دولت ربود *** که در بند آسایش خلق بود

ذکر توسل خروج امام حسین (علیه السلام) از مدینه

السَّلامُ عَلَیکَ یا ابا عبدَالله و علی الارواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفنائِکَ، عَلَیکَ مِنِّی سَلامُ اللهِ اَبداً ما بَقِیت و

بَقِی اللَّیْلِ و النَّهَارِ، و لا جَعَلَهُ اللهُ اَخرَ العَهدِ مِنِّی لِزِیارتِکَ، السَّلامُ عَلَی الحَسینِ و عَلَی عَلِیِّ بنِ

الحَسینِ و عَلِیِّ اولادِ الحَسینِ و عَلِیِّ اصحابِ الحَسینِ.

شب اول محرم است، باید اولین مصیبت آقا ابا عبد الله سید الشهداء را بازگو کنم می دانید. اول

مصیبت، آواره شدن آن حضرت و اهل بیتش از وطن و زادگاه اصلی ایشان، مدینه منوره است. دل

کندن از وطن اصلی آن هم مدینه، کنار قبر جدش رسول خدا و مادرش فاطمه زهرا و برادرش امام

مجتبی (علیهم السلام) کار ساده ای نبود. خدا قبول کند، من همه ساله وقت بیرون آمدن از مدینه

دلم می گیرد سال ۱۳۵۰ ش هنگام بیرون شدن مان از نجف اشرف فقط خدا می داند چه حالی

داشتیم و بس، جمعی از فامیل در آن شش روز که صدام لعنتی به ما مهلت داد، با یک اتوبوس از

نجف تا مرز ایران آمدیم آن هم شبانه و زیر باران شدید آمدیم پیرمرد هشتاد ساله داشتیم، بچه شیرخوار بلکه زیر چهل روز هم داشتیم.

کسانی که مانع خروج حضرت از مدینه می شدند

هیچ می دانید علیّ اصغر هم هنگام خروج امام حسین (علیه السلام) از مدینه کودک چهل روز کمتر بوده است، چون خروج آن حضرت ۲۸ ماه رجب سال ۶۰ هجری قمری بوده و علیّ اصغر هنگام شهادت شش ماهه بوده است.

تقاضای بیعت برای یزید: هنگامی که در اول ماه رجب، معاویه به درک رفت؛ یزید به ولید بن عتبّه بن ابی سفیان که حاکم مدینه بود، نامه نوشت که از اهل مدینه مخصوصاً امام حسین و عبدالله زبیر و عبدالله عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر برای او بیعت بگیرد، خیلی مختصر عرض می کنم. ولید دنبال حضرت فرستاد و حضرت قبول نکرد، مروان حکم عرض کرد، صلاح دین و دنیای شما است که بیعت کنی، فرمود:

أنا لله و أنا إليه راجعون، و علی الاسلام السّلام اذ بلیت الامّة براع مثل یزید و هو رجل فاسق؛ اگر یزید بر امت اسلامی مسلط شود باید فاتحه اسلام را خواند، او فاسق و شراب خوار و زناکار است، از من دور شو ای دشمن خدا، به راستی از جدم شنیدم، فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است.

وداع حضرت با قبر جد و مادر و برادرش

سپس حضرت نیمه شب به زیارت قبر مادرش فاطمه اطهر و برادرش امام مجتبی رفت و با آنان وداع کرد. افراد زیادی خواستند مانع حضرت شوند. حضرت آنان را راهنمایی و ارشاد فرمود، از جمله محمد حنفیه و امّ سلمه و جابر بن عبدالله انصاری. وصیت نامه ای هم به برادرش محمد حنفیه نوشت. بعد از بسم الله الرحمن الرحیم و اقرار و شهادت به وحدانیت خدای تعالی و به رسالت رسول خدا و حقانیت دین مبین اسلام و بهشت و دوزخ تا آن جا که می فرماید:

أنی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امّة جدی اربد ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب: فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من ردّ علی هذا، اصبر حتّی یقضی الله بینی و بین القوم بالحقّ و هو خیر الحاکمین تا آخر.؛

من از مدینه به جهت سرکشی و یا برای خوش گذرانی و یا افساد کردن و ستم نمودن بر کسی بیرون نمی روم، بلکه فقط و فقط به قصد اصلاح و هدایت امت جدم رسول خدا می روم، هدف من امر به معروف و نهی از منکر است و راه من راه جدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پدرم علی مرتضی است. پس هر کس مرا پذیرا باشد و حق را قبول کند هدایت حق و خدا را پذیرفته

است و هر کس ردّ کند، من صبر می کنم تا این که خدا بین آنان حکم کند و قضاوت فرماید که او بهترین حکم کنندگان است.

هم چنین امّ سلمه، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ما را به سبب خروج به عراق ناراحت و محزون نفرما، زیرا من از جدّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: فرزندان حسین در سرزمین عراق در جایی به نام کربلا شهید می شود، حضرت فرمود: مادر به خدا سوگند من حتماً شهید می شوم و چاره ای جز آن ندارم (اسلام به این وسیله باقی می ماند) به خدا قسم هم روزش را می دانم، هم قاتل خودم را می شناسم، هم سرزمینی که دفن می شوم، هم کسانی که از اهل بیتم و شیعیانم با من شهید می شوند، می شناسم. مادر اگر طاقت داری گودال قتلگاه را به تو نشان دهم، سپس حضرت اشاره فرمود: زمین به عقب رفت و حضرت کربلا و محل شهادت و دفنش را به او نشان داد و ام سلمه گریه شدیدی نمود و حضرت را به خدا سپرد. و در بعضی روایات است که حضرت مقداری از خاک کربلا به او داد، در شیشه ای گذاشت و فرمود: هر وقت دیدی خون آلود شد، بدان که من شهید شده ام، امّ سلمه می گوید بعد از ظهر عاشورا نگاه کردم، دیدم خون آلوده شده است، پس گریه و ناله و ضجّه نمودم.

و در بعضی اخبار است که حضرت یک شب برای وداع قبر جدّش رسول خدا رفت و عرض کرد: السّلام علیک یا رسول الله، اناالحسین بن فاطمه، انا فرخک و ابن فرختک و سبطک فی الخلف الذّی خلّفت علی امتک، فاشهد علیهم یا نبیّ الله، انّهم خذلونی و ضیعونی تا آخر؛ من جوجه تو هستم و فرزند دختر عزیزت فاطمه هستم به بین امت مرا رها نموده و حقّ ناشناس شدند و این است شکایت من از آنان تا خدمت شما برسم.

و حضرت گریه کرد تا خوابش برد و در عالم رؤیا خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رسید و حضرت خبر شهادتش را به او داد و او را در بغل گرفت و بین دیدگانش را بوسید و جریان کربلا را به او فرمود، تا آن جا که فرمود: حبیب من، حسین جان من! من و پدر و مادر و برادرت در بهشت منتظر و مشتاق تو هستیم.

لا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.

سخنرانی دوم

سخنرانی دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قوله تعالى:

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

بایستی حتماً جمعیتی از شما باشد که مردم را به خوبی ها دعوت کنند (بنابر این که من تبعیض باشد و محتمل است که تبیین باشد مثل فاجتنبوا الرجس من الاوثان که در مجمع البحرين، است) و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و چنین افرادی رستگارانند و نکند شما مثل کسانی باشید که از هم متفرق شده و اختلاف کردند (یهود و نصاری) بعد از آن که براهین و ادله ای برای آنها ثابت شده بود و برای چنین اشخاصی عذاب دردناک خواهد بود.

و جوب امر به معروف و نهی از منکر

یکی از حساس ترین کارهای اسلام و جوب امر به معروف و نهی از منکر است، یا جوب کفایی که ظاهر آیه است. و یا عینی که بعضی فرموده اند و رستگاری و فلاح مسلمین، بستگی کامل به این موضوع حیاتی دارد. و از ارتباط آیه دوّم استفاده می شود که ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب دوئیت و اختلاف خواهد بود و آن چه باعث شکست و بدبختی هر ملتی است همانا اختلاف است.

و اگر ما مسلمین خود را به این فریضه دینی مقید می دانستیم و همان گونه که نماز و روزه و سایر فروع دین را اهمیّت می دهیم به امر به معروف و نهی از منکر اهمیّت می دادیم و موظّف بودیم که

هر جا منکری می دیدیم، جلوگیری کنیم، و اگر به معروفی عمل نمی شد، امر به آن می کردیم و خود را از افراد دیگری که عامل به معروف نبودند و یا عامل به منکر بودند، جدا نمی دانستیم؛ حال و روز ما مسلمان ها با این وضع کنونی که داریم قابل مقایسه نبود. بلکه دیری نمی گذشت که اسلام سراسر جهان را فرا می گرفت.

آری، هر کس نسبت به دیگران باید احساس مسئولیت کند و همان طوری که عامل به خیر است باید دیگران را نیز وادار نماید و همان گونه که خود از منکرات کناره گیری می نماید باید مانع افراد دیگر نیز بشود که انجام ندهند.

بهترین اعمال

عن الصادق(علیه السلام):

قال ان رجلاً من خثعم جاء الى رسول الله(صلى الله عليه وآله) فقال يا رسول الله اخبرني ما افضل الاسلام قال الايمان بالله قال ثم ماذا قال صلة الرحم، قال ثم ماذا، قال الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، قال فقال الرجل فاخبرني اي الاعمال ابغض الى الله، قال الشرك بالله، ثم ماذا قال ثم قطيعة الرحم. قال ثم ماذا، قال الامر بالمنكر و النهي عن المعروف؛

مردی از طایفه خثعم بر رسول اکرم(صلى الله عليه وآله) وارد شد، سوال کرد: بمن بفرمایید چه چیز در اسلام فضیلتش از هر عملی بیش تر است، فرمود: ایمان به خدا. سپس پرسید بعد از آن؟ حضرت فرمود: ارتباط با خویشاوندان، پرسید بعد از آن؟ حضرت فرمود: امر به معروف و نهی از منکر. مرد خثعمی سوال کرد بمن بفرمایید مبعوض ترین اعمال در نزد خدا چیست؟ حضرت فرمود: شرک به خدا. پرسید: پس از آن؟ فرمود: قطع رحم، پرسید: پس از آن؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف.

در این حدیث شریف تا آن جا اهمیّت به امر به معروف و نهی از منکر داده شده که آن را در ردیف ایمان به خدا قرار داده اند.

باز رسول اکرم(صلى الله عليه وآله) در روایت دیگر که امام صادق(علیه السلام) نقل می کند، می فرماید:

كيف بكم اذا فسدت نسائكم و فسق شبابكم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنكر. فقیل له و يكون ذلك يا رسول الله، فقال نعم و شرّ من ذلك كيف بكم اذا امرتم بالمعروف و نهيتم عن المعروف فقیل له يا رسول الله و يكون ذلك قال نعم و شرّ من ذلك كيف بكم اذا رأيتم المعروف منكراً و المنكر معروفاً؛

چگونه خواهید بود هنگامی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق شوند و امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ گفته شد یا رسول الله چنین وضعی ممکن است. فرمود: آری، از این هم بدتر، چه

حالی دارید هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف کنید. باز گفته شد: مگر چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آری، از این هم بدتر، چه وضعی خواهید داشت زمانی که تشخیص شما به غلط شود و منکر را معروف و معروف را منکر پندارید - خدا نکند این حدیث به وضع زمان ما تطبیق کند - .

چه بسا بعضی نتوانند بپذیرند که غنا و موسیقی منکر و حرام، و حجاب زن در اسلام معروف و واجب است، چون پنجاه سال بود که در ایران وارونه معرفی شده بودند، لذا دیدیم چند ماه بعد از انقلاب اسلامی ایران که رهبر عظیم الشان امام خمینی (رحمهم الله) راجع به حجاب مطالبی فرموده بودند، داد و بیداد بعضی بلند شد. حتی بعضی از زنان آن چنانی پس ماندگان فراری ها از ایران در تهران تظاهرات کردند و شعار بر علیه حجاب دادند، با آن که همه می دانیم هر چه داریم از این ابرمرد تاریخ داریم، و باید دستورات او را طابق النعل بالنعل مو به مو اجرا کنیم. تا بدبختی های پنجاه ساله برطرف شود و الا همان آتش است و همان کاسه، کما این که مکرر فرموده است.

اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود

شخصی به نام محمد بن عرفه می گوید: شنیدم امام رضا (علیه السلام) می فرمود:

لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لِيَسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَكُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ

باید حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید، و گرنه افراد پست بر شما مسلط خواهند شد، آن وقت خوبان شما هر چه دعا کنند مستجاب نشود.

آری، مرحوم آیت الله طالقانی (رحمهم الله) در یکی از سخنرانی هایش می فرمود: در ابتدای کار رضاشاه کسانی بودند که گول عوام فریبی های او را می خوردند، چون ایام عاشورا بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش و گرفتن تهران دسته ی عزا و زنجیرزنی می گرفت و بر سر خود گل می مالید و پابرهنه جلوی دسته بود و پس از آن که مسلط شد و ماهیت خبیث خود را نشان داد، آقایان گوشه ی عزت گرفتند و بدون آن که امر به معروف و نهی از منکر نمایند (و لو جان خود را ببازند) مجالس ختم و دعا بر پا می کردند، فلذا اثر نکرد. ولی وقتی که دعا و تضرع توأم با امر به معروف و نهی از منکر و فریادهای الله اکبر و تظاهرات شد و کشته ها دادیم، اثر کرد و توانستیم قدرتمندترین سلطه ها، یعنی شاه که تمام دولت های ابرقدرت نیز از آمریکا و انگلیس و شوروی سابق و دیگران پشتیبان او بودند به زانو در آوریم. صد البته همان لطف الهی بود که در اثر دعا و تضرع و قیام شامل حال این ملت شد و گرنه حسب ظاهر، امکان شکست شاه و پیروزی ملت با دست خالی در برابر دشمنی که مجهز به تمام وسایل جنگی و قدرت بود هیچ تصور نمی رفت.

همچنان که رهبر عظیم الشان مکرر به این معنی تصریح فرموده اند.

مسئولیت همه نسبت به این دو امر

خلاصه ی کلام، باید خود را موظف بدانیم همه جا و در هر حال امر به معروف و نهی از منکر کنیم، نه آن که خدای نکرده هر جا مصلحت بود و هیچ ناراحتی پیش نیامد و کوچک ترین ضرر و ترسی نبود، آن وقت امر به معروف نمائیم و هر جا مختصر خطری بود کنار برویم. جابر نقل می کند از امام باقر (علیه السلام):

قال یكون فی آخر الزمان قوم ینبع (یتبع؟؟) فیهم قوم مرثون الی ان قال: و لو اضرت الصلوة بسایر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها كما رفضوا اسمی الفرائض و اشرفها، ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمه بها تقام الفرائض هنالك یتم غضب الله عزّ و جلّ علیهم فیعمّهم بعقابه فیهلك الابرار فی دار الاشرار و الصغار فی دار الکبّار، ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فریضة عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تردّ المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و ینتقم الامر الی آخر الحدیث؛

جابر از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که: در آخر الزمان افرادی سالوس و ریاکار در مردم پیدا می شود (که فقط به ظاهر عمل به دستورات اسلام می کنند) تا آن جا که می فرماید: اگر نماز هم ضرر و زیانی به جسم یا مال آنان داشته باشد آن را نیز ترک می کنند، مگر نه اینست که بالاترین و اشرف تمام فرائض و واجبات را (یعنی امر به معروف و نهی از منکر را) ترک نموده اند. حقاً امر به معروف و نهی از منکر چنان فریضه واجب با عظمتی است که تمام واجبات دیگر به وسیله ی آن برپا می شود. در چنین حالی غضب خدا بر آن مردم بجا خواهد بود و همه را گرفتار می نماید، پس خوبان نیز به آتش بدان می سوزند و کودکان به هلاک بزرگان گرفتار می شوند.

آری امر به معروف و نهی از منکر یگانه راه پیامبران و برنامه ی صالحان واجب مهمی است که واجبات دیگر با آن برپا می شود و راهها بوسیله آن امن و امان می گردد و خرید و فروش، حلال می شود و ستمها برطرف و زمین آباد می گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها رو به راه می گردد تا آخر حدیث.

مصلحت اندیشی

خدا نکند در این واجب مصلحت اندیشی کنیم و میانه رو باشیم. همه جا بی پرده امر به معروف و نهی از منکر نکنیم که در چنین وضعی جامعه ای مرده و مستحقّ عذاب خواهیم بود کسی می گفت: در موقع فتنه و به روز مشکلات انسان، باید کناره گیر باشد و خود را نجات دهد و حتی در ترک امر به معروف و نهی از منکر نیز این منطوق و نظر را داشت و استناد می کرد به فرمایش مولا امیرالمؤمنین(علیه السلام) در نهج البلاغه:

کن فی الفتنة کابن اللبون لاظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب ؛

در جاهای فتنه باید مثل شتر نر یک ساله باشی نه قابلیت سواری دارد نه شیر می دهد، گفتم چرا به این کلمه ی حکمت، که فهم و تطبیق آن بسیار مشکل است استناد می کنی؟ چرا به روایت روشن و صریح آن حضرت که می فرماید:

من ترک انکار المنکر بقلبه و لسانه (و یده «خ د») فهو میّت بین الاحیاء ؛ کسی که جلوگیری از زشتی ها به (دل و زبان و دست) نکند، او مرده جان داری در بین زنده ها است.

یعنی جامعه ای که چنین باشد، مرده است و زیرزمین برای آنان بهتر است از روی آن چون آثار زنده بودن در همین ها است، به قول فوآد کرمانی در ضمن اشعار بسیار شیرین:

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست *** بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفا است آری، آدم زنده باید به فکر هم نوع خود باشد نه فقط به فکر خودش باشد و بس، باید دیگران را هم از مهالک دنیائی و آخرتی نجات دهد و کسانی را با خودش به بهشت برد و تا آنجا که می تواند نگذارد به جهنم بروند.

گرچه امر بمعروف و نهی از منکر یکی از واجبات و فروع دین مقدس اسلام است و بر تمام مسلمانان واجب است و همه و همه وظیفه داریم.

اگر ببینی که نابینا به چاه است *** اگر خاموش بنشیننی گناه است

ولی وظیفه ما روحانیون که افتخار سربازی امام زمان ارواحنا فداه را داریم سنگین تر و بیشتر است و نمی شود هر منکری که دیدیم یا ترک واجبی ساده از کنار آن بگذریم و با یک منطق غلط به «من چه» کار «نداشته باشیم»، «هر که در قبر خودش می خوابد»، «موسی به دینش عیسی به دینش» یا بقول حافظ؛

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت *** که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت

من اگر خوبی و گر بد، تو برو خود را باش *** هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

ترک امر بمعروف و نهی از منکر کنیم خیر، این منطق درست نیست و کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتهم تمام و شماها بمنزله» چوپان هستید و مسئول رعیت و دیگران می باشد مگر بگوییم منظور حافظ غیبت کردن باشد.

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه *** بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود؟ *** تا اختیار کردی از آن، این فریق را

گفت: آن گلیم خویش به در می برد ز موج *** وین سعی می کند که به بگیرد غریق را

سخنان امام حسین(علیه السلام) نزدیک کربلا

در خاتمه عرائضم نظر سروران محترم را به گوشه ای از سخنان امام حسین (علیه السلام) در نزدیکی کربلا در منزلی به نام «ذی حسم» که حضرت آشکارا و واضح علّت قیام و نهضت مقدّس خود را، امر به معروف و نهی از منکر بیان می نماید جلب می کنم.

بعد از حمد و ثنای الهی، خطاب به اصحاب فرمود:

أَنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ أَنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ ادْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَ اسْتَمَرَّتْ جَدًّا، وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابُهُ كَصَبَابِ الْأَنْاءِ وَ خَسِيسَ عَيْشِ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ، إِلَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْمُنْكَرِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحَقَّقًا، فَاتِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَوَةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمَا .

آگاه باشید! می بینید که چه روزگاری شده است (کوفیان از نظر خود و دعوت و یاری من دست برداشته اند و به سمت یزید پلید رفته اند) و به راستی دنیا وارونه شده است و خوبی ها همه پشت نموده و ناشناخته مانده است و از آنها چیزی مثل رطوبت باقیمانده در ته ظرفی که آبش را خالی نموده باشند، باقی نمانده است و زندگانی واقعی، مثل کشتزار سیل زده شده است.

آیا تماشا نمی کنید که حقّ (دستورات حیات بخش اسلام) به هیچ گونه عمل نمی شود و منکرات و زشتی ها آشکارا انجام می گیرد؟ (شراب، زنا، قمار، آدم کشی و غیره آزادانه صورت می گیرد) و کسی را باکی از آنها نیست و جلوگیری نمی کنند، در چنین وضعی اگر مؤمن واقعی آرزوی مرگ و ملاقات پروردگارش را نماید، بسیار بجا و مقرون به حقّ است.

به راستی من شهادت و مردن را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را غیر از ذلّت و خواری نمی دانم. و در جلد ۷۸ بحار اضافه می کند که فرمود: به راستی مردم همه نوکر و غلام دنیا هستند و دین را فقط بر لُق لقه ی زبان جاری می کنند (نه در مقام عمل) و هر چه دلشان بخواهد انجام می دهند ولی هنگامی که در آزمایش قرار گیرند و گرفتاری پیش آید، دین داران حقیقی کم و اندک می شوند.

«إِنَّ النَّاسَ عبيدُ الدِّينِ و الدِّينِ لَعقُ عَلَي السِّتْهِمِ يَحْطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايشُهُمْ فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ».

سپس هر یک از اصحاب اظهار جان فشانی نمودند.

این نکته را عرض کنم کلمه ی «عبد» به دو معنا است یکی نوکر و غلام زر خرید و جمع آن «عبید» است، دوّم به معنای بنده خدا و جمع آن عباد است در این خطبه امام (علیه السلام) تعبیر به عبید آورده است یعنی: مردم بیشتر نوکر دنیا هستند نه دین.

پس هدف اصلی امام حسین (علیه السلام) از شهادت، همان گونه که در جلسه اوّل گذشت و در وصیت نامه اش به محمّد حنفیه نوشت، امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت جدّش بود.

ذکر توسّل

السّلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک، علیک منّی سلام اللّٰه ابدًا ما بقیت و
بقی اللیل و النّهار و لا جعله اللّٰه آخر العهد منّی لزیارتک السّلام علی الحسین و علی علیّ بن
الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

آری روی این جهات بود که امام حسین (علیه السلام) حاضر شد هستی خود را در راه رضای خدا
و نجات اسلام و مسلمین تا روز قیامت بدهد. از جان و مال و اولاد و اصحاب گذشت. حتّی
راضی شد اهل بیتش به اسیری بروند تا آنان نیز در همه جا دروازه کوفه، مجلس ابن زیاد، بین راه
ها، مسجد شام و مجلس یزید خطبه بخوانند و امام زین العابدین (علیه السلام) و حضرت زینب
بهترین بهره برداری را بنمایند و یزید و یزید صفتان را تا قیام قیامت رسوا کنند و اسلام عزیز و
تشیّع زنده گردد.

کربلا چون بر شهید کربلا نزدیک شد *** کربلا نزدیک شد یعنی بلا نزدیک شد
تا فتد تنها میان لجه ی خود چاک چاک *** تا رود سرها به نوک نیزه ها نزدیک شد
تا علی اکبر شود صد پاره در نزد پدر *** تا به کف بندد زخون قاسم حنا نزدیک شد

لا حول و لا قوّة الا باللّٰه العلیّ العظیم

قوله تعالى:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ أَوْ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) ؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و رسول را اجابت کنید هنگامی که شما را به چیزی که حیات و زندگی شما در آن است دعوت کند و بدانید خداوند میان مرد و قلب او حائل میشود (از درون قلب و هدف شما آگاه است) و بدانید همه شما به سوی او محشور خواهید شد. از این آیه شریفه کاملاً استفاده می شود که آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به آن دعوت می کند سبب حیات حقیقی و زندگی واقعی انسان ها هم در حیات مادی و هم در حیات معنوی است ما معنی حیات و ماهیت آن را کاملاً نمی دانیم چیست و هر چه می دانیم آثار آن را می شناسیم همانند قوه الکتریسیته و برق که ماهیت آن را نفهمیده ایم. حتی اگر از خود ادیسون مخترع و مکتشف آن سؤال کنیم ماهیت برق چیست؟ می گوید: نمی دانم ولی آثار آنرا به خوبی می دانیم

گرمی بخاری و اُتو و سردی کولر و یخچال و گردش پنکه و روشنی چراغ و صدای این بلند گو و غیره. حیات هم همینطور است. ما آن را به آثار می شناسیم. به نظر ما موجود زنده آنست که حرکت دارد، نَفَس می کشد، می خورد و می آشامد حرف می زند جُنُب و جوش می کند الی غیر ذلک ولی از نظر قرآن حیات و زندگی فقط به وسیله اجابت دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اطاعت از دستورات او تحصیل می گردد و بس.

سؤال: هدف از آمدن پیامبر و معرفی اسلام چه بوده است؟

جواب: پیامبر، اسلام را آورده است که مردم را زنده کند و حیات بخشد.

سوال: مگر مردم پیش از آمدن اسلام مرده بودند؟

جواب: بلی، مردم جاهلیت مرده بودند، ولی به شکل زنده ها بودند، یعنی مرده متحرک بودند و حیات و مواهب حیات نداشتند، اسلام آمد حیات برای آنان آورد. حیات مادی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، و حیات به تمام معنا و در تمام شئون زندگی که بشر به آن محتاج و نیازمند است. پس هدف از آمدن پیامبر در این جمله ی کوتاه «یحییکم» تا مردم را زنده کند. خلاصه می شود.

جامع ترین تعبیری که از هدف آمدن اسلام و آیین حیات بخش آن می شود کرد، همین جمله ی لما یحییکم است. چون دین مقدس اسلام، برای سعادت انسان از تمام جهات مادی و معنوی آمده است و دستورات آن متضمن شئون حیات انسان است، از هر جهت، و اگر برنامه های اسلام کاملاً و در تمام جهات از مادی گرفته تا برنامه های سیاسی، تا اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی و غیره و غیره، پیاده می شد، آن وقت ما مزه حیات و زندگی را می چشیدیم و دنیا هم برای ما بهشت می گردید، پیش از آخرت. این اسلام عزیز تنها در عبادت و توحید و اخلاق که برنامه ندارد. بلکه در و هر چه که یک زندگی تام و تمام به آن احتیاج و نیاز دارد، برنامه ی کامل دارد، کسانی که فکر می کنند برنامه های اسلام در یک مشت دستورات عبادی خشک و بی روح و خارج از محدوده فکری و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و مادی خلاصه می شود سخت در اشتباهند.

خلاصه ی کلام آن که ما چون به تمام دستورات اسلام آن طوری که باید و شاید عمل نکردیم و نمی کنیم، طعم حیات را نچشیده ایم و در حقیقت مرده متحرک هستیم و خیال می کنیم زنده ایم.

زندگی کردن من، مردن تدریجی بود *** آن چه جان کند تنم، عمر حسابش کردم

حیات و زندگی حقیقی (شهر پاکان)

مرحوم حاج سید احمد زنجانی در کتاب الکلام یجر الکلام شهری را فرض می کند، به نام «شهر

پاکان» که ساکنان آن همه و همه کاملاً به دستورات دینی عمل می کنند و هیچ گونه تخلف و

سرپیچی از احکام و برنامه های دین اسلام ندارند و فرض نموده است، جمعی به این شهر مقدس سفر کرده و مراجعت نموده اند و گذارش سفر خود را چنین می دهند.

در شهر پاکان هیچ یک از ادارات دولتی مرسوم در شهرهای ما نیست، نه شهربانی، نه ژاندارمری، نه دادگستری، نه شهرداری، نه زندان و غیره. چون در این شهر، نه ظلم و ستم است، نه دزدی هست، نه تقلب هست، نه کلاه برداری و نه اجحاف و زورگویی هست، و هیچ کس از دست هیچ احدی شکایت ندارد، تا اداراتی باشد و به آن جا رسیدگی کنند و شهرداری ندارد؛ چون تمام کارهای عمومی را نیز مردم خودشان انجام می دهند، هر کس جلوی خانه ی خودش را پاک و پاکیزه می کند چون به اصطلاح فقهی فناء دار اوست، (اطراف خانه) خودش را روشن و پاکیزه می کند. کوچه ها و خیابان ها، تمام پاکیزه و نظیف و روشن است. درب تمام خانه ها و مغازه ها در این شهر باز است و هیچ قفل و کلید در این شهر نیست، حتی شبها نیز درب خانه ها و مغازه ها باز است. (مثل مکه که ما دیده ایم شبها دکان دار پارچه ای دور اجناس مغازه اش می کشد و می رود، چون خاطرش جمع است که دزدی نیست، ولی آن جا از ترس بریدن دست است، چون حدّ شرعی در عربستان اجرا می گردد. تمام اجناس روی آنها قیمت نوشته شده است، و اگر جنسی عیبی داشته باشد (حتی عیب مخفی) یادداشت به آن چسبیده است. اگر صاحب دکان نباشد و مشتری جنسی خواست خودش وزن می کند، یا متر می کند و می برد و پول آن را در صندوق که باز است و قفل نیست می گذارد، و می رود و اگر تلفت عیب نشد و برد و بعد فهمید و برگرداند، پولش را از صندوق برمی دارد چون خیار عیب دارد شرعاً.

گران فروشی در این شهر نیست و اصلاً قحطی و گرانی نمی شود، چون مردم ارزاق عمومی را در خشک سالی از سه روز بیشتر نگه داری نمی کنند و در اوقات عادی فقط چهل روز و هیچ احدی احتکار نمی کند، حتی اگر سالی زراعت و کشاورزی خوب نباشد، تمام مردم از خورد و خوراک خود کم می کنند، بلکه از سه وقت یک وقت غذا نمی خورند، و بهم دیگر رسیدگی و سرکشی می کنند تا کسی از گرسنگی تلف نشود.

کسانی که از مملکت و شهر پاکان مراجعت کرده اند می گویند ما هر چه گشتیم در این شهر گدا و سائل به کف که از مردم چیزی طلب کنند، یا سرصف جماعت اظهار فقر و احتیاج کنند، ندیدیم چون مردم این شهر مواظب هستند، اگر کسی فقیر شد و یا به خرجش نرسید و فوری به او می رسند و احتیاجاتش را رفع می کنند روی این جهت کار به سؤال و اظهار فقر نمی رسد و اگر اتفاقاً کسی احتیاج داشته باشد، به هر کس گفت فوراً ترتیب اثر داده و حاجت او را برآورده می کند، چون کسی در این شهر دروغ نمی گوید و برخلاف واقع حرفی نمی زند.

به اضافه این که در سر هر چهارراه یا درب هر مسجد صندوق خیریه اعانه ی عمومی است که هر کس هر چه اضافه داشته باشد، در آن می ریزد و هر کس هر چه نیاز داشته باشد، فقط به اندازه نیاز و احتیاجش از آن بر می دارد نه بیشتر، و وقتی رفع احتیاج شد و پول دار شد، دو مرتبه آن پول را در جای خودش یعنی همان صندوق عمومی واریز می کند.

بیمارستان های شهر پاکان، مجهز به تمام وسایل پزشکی است و هیچ کم و کسر ندارد و تمام کارکنان آنها از مدیر و رئیس و دکتر و جراح و تکنسین و پرستار به مجرد آن که مریض و بیماری وارد شد، درست مثل آن که پدر یا برادر و یا مادر و خواهرشان باشد، او را تحویل گرفته و بدون کوچک ترین مسامحه و معطلی و اتلاف وقت از او پذیرایی نموده و دوا و درمان می کنند و او را نجات می دهند.

دبستان ها و دبیرستان های آن شهر منظم و مرتب، است و هیچ کمبودی ندارد و معلمین آنان مثل یک پدر مهربان با بچه ها رفتار می کنند و از این سبب تمام بچه ها درسشان خوب است و مرتب و پیشرفت دارند، و اگر بچه ای به طور طبیعی کند ذهن باشد، بیشتر به او توجه دارند، لذا هیچ کس احساس کمبود نمی کند و همه ی آنان نمرات بالا دارند. حوزه های علمی آنها دو قسمند: دروس دینی و دروس مادی. و همه برای خدا و خدمت به خلق و هم نوع، درس می خوانند و زحمت می کشند، هم آنها که درس اصول و فقه و تفسیر و کلام و حکمت می خوانند و هم آنها که درس طب و هندسه و حساب و ریاضیات و فیزیک و شیمی و غیره می خوانند. لذا بین این دو دسته کمال دوستی و الفت برقرار است و برادرانه با هم برخورد و از هم استفاده می کنند و به درد هم می خورند. (طلبه ها و دانشجویان)

در این شهر برای سالخوردگان دار العجزه و دار المساکین هست، و در آن جا به افراد پیرمرد و پیرزن حتی بهتر از خانه پذیرایی می کنند که نه پیرها عاجز از زندگی باشند، و نه وابستگان آنان از آنها خسته شوند.

گردش گاه های عمومی این شهر تمام وسایل سرگرمی و رفاه مثل گل کاری و باغ وحش حیوانات و دریاچه مصنوعی و وسایل سرگرم کننده و غیره را دارد. ولی چیزهایی که برای انسان ضرر دارد، بدنی یا روانی از قبیل مسکرات، موسیقی و بی بند و باری آن جا نیست.

برنامه های رادیو و تلویزیون این شهر در بیست و چهار ساعت هست و تمام آموزنده و اجتماعی و نیز پر فایده و مفید. لذا همه جور درس می دهند، در تلویزیون از قبیل کشاورزی و دامداری و درخت کاری و خیاطی و الکتریکی و میکانیکی و جلسات شعر و هنر و ادب و سخنرانی های مفید و مؤثر و هر کس هر چه بخواهد از کانال مورد نظرش بهره بردای و استفاده می کند.

خلاصه ی کلام این کشور پاکان در کمال صفا و صمیمیت بهترین زندگی را دارند و هیچ دلخونی و ناراحتی و ترس و دلهره و گرفتاری ندارند و در حقیقت دنیا هم برای آنها مثل بهشت است زیرا بهشت آنجاست که آزاری نباشد *** کسی را با کسی کاری نباشد

و این است معنی حیات حقیقی که اسلام برای انسانها خواسته است و در آیه ی عنوان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مردم را به این حیات دعوت فرموده است.

ولی متأسفانه و با هزار افسوس ما خودمان نمی خواهیم این چنین باشیم.

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً) ذ

هر کس عمل صالح انجام دهد (چه مرد باشد و چه زن) در حالی که او مؤمن باشد ما او را به زندگی و حیات پاکیزه و طیب برخوردار خواهیم کرد.

ما خودمان به دست خودمان بجای آنکه حیات حقیقی و حیات طیبه داشته باشیم به جای آن که دنیا را بر خودمان بهشت کنیم، خودمان افق زندگی را بر خود تلخ و سخت نموده و دنیا را زندان خود نموده ایم و جا دارد انسان از این مرده های متحرک به ظاهر زنده، کناره گیری کند و به زندگان واقعی که مردگان ظاهری باشند انس بگیرد چه خوش گفت نظامی:

زنده دلی در صف افسردگان

زنده دلی در صف افسردگان *** رفت به همسایگی، مردگان

حرف فنا خواند ز هر لوح پاک *** روح بقا جست ز هر روح پاک

کارشناسی پی تفتیش حال *** کرد از او بر سر راهی سؤال

کین همه از زنده رمیدن چرا است؟ *** رخت سوی مرده کشیدن چرا است؟

گفت: پلیدان به مغاک اندرند *** پاک نهادان ته خاک اندرند

مرده دلانند به روی زمین *** بهر چه با مرده شوم همنشین

همدمی مرده دهد مردگی *** صحبت افسرده، دل افسردگی

زیر گل آنان که پراکنده اند *** گرچه به تن مرده به دل زده اند

مرده دلی بود مرا پیش از این *** بسته ی هر چون و چرایش از این

زنده شدم از نظر پاکشان *** آب حیاتست مرا خاکشان

چرا شهدا زنده هستند؟

آری آن کسی که اجابت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکند و از زنده بودن جز بهتر خوردن و بهتر پوشیدن و بهتر لذت بردن و شهوت و مال و مقام دوستی، چیزی نفهمد و هیچ گونه سعادتیی برای خود تحصیل نکند و آثار وجودی نداشته باشد.

او زنده به ظاهر، و مرده حقیقی است ولی کسی که به دستورات اسلام و پیامبر عظیم الشان آن عمل کند، سعادت دنیا و آخرت را تحصیل نموده و با داشتن آثار و خدمات وجودی چه بسا برای همیشه و الی الابد زنده و جاوید است و شاید قرآن کریم همین معنی را بیان می فرماید: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا)؛ به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگویید مرده اند.

و در جای دیگر می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا)؛ گمالم مبرید کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد خدا و روزی می برند.

گر چه ظاهر آیه بر حسب تفاسیر زندگی آنها در عالم برزخ است و حیات برزخی مراد است. ولی شاید به زنده بودن آثار آنان در دنیا هم اشاره باشد:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق *** ثبت است بر جریده عالم، دوام ما بهترین مصداق و نمونه ی این افراد حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و اصحاب باوفای او هستند، گر چه آن حضرت و یارانش به ظاهر شهید شدند، ولی با شهادت خود اسلام و قرآن را زنده نگه داشتند. دین جد و پدر و برادرش را زنده نگه داشت و خود برای همیشه و زنده و جاوید خواهد بود.

بسیاری از مردم فکر می کردند که ۷۳ نفر یا حداکثر صد و چند نفر در بیابان دورافتاده ای و همانند بسیاری از جنگ ها که در آن قاتل و مقتول فراوان است کشته شدند و فقط در چند صفحه ی تاریخ اسمی از آنان نگاشته می شود و بس، این موضوع شهادت امام حسین (علیه السلام) هم فقط چند ورق از صفحات تاریخ را اشغال می کند، ولی خود حضرت و اهل بیتش به خوبی می دانستند که چه می کنند و از آینده خیر داشتند که برای آنها همیشه زنده خواهند ماند و یزید، و یزید صفتان را تا قیام قیامت کشته و منفور خواهند کرد.

السَّلَامُ عَلَیْکَ یا ابا عبدالله و علی الارواح الَّتِی حَلَّتْ بِفَنائِکَ عَلَیْکَ مَنِّی سَلَامُ اللَّهِ اِبْدًا ما بَقِیت و بقی اللیل و النَّهار، و لا جعله الله آخر العهد مِنِّی لِزیارتکم، السَّلَامُ عَلَی الْحُسَینِ و عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَینِ و عَلَی اولاد الْحُسَینِ و عَلَی اصحاب الْحُسَینِ و رَحْمَةُ اللَّهِ و بَرَکاتِهِ.

ذکر توسل ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا

امام حسین (علیه السلام) و اصحاب و اهل بیتش پس از ۲۴ روز مسافرت و بیابان گردی (چون حرکت ایشان روز هشتم ذیحجه از مکه بوده است) روز دوم محرم سال ۶۱ هجری قمری وارد سرزمین کربلا شدند، حضرت پرسید: آیا این جا کربلا است؟

عرض کردند: آری، یابن رسول الله، فرمود:

هذا موضع کرب و بلاء ههنا مناخ رکابنا، و محط رحالنا و مقتل رجالنا و مسفک دمائنا ؛ این جا، جای گرفتاری و بلاست، این جا آخرین منزل ماست، این جا آخرین کوچ گاه ماست، این جا محل شهادت مردان ماست، این جا است که خون های ما ریخته می شود.

پرواضح است سوال حضرت و پرسش از نام زمین، استفهام حقیقی نیست. حضرت خود بهتر از هر کس این سرزمین را می شناخت، بلکه برای فهماندن هدفش به دیگران است (مثل سؤال خداوند متعال از حضرت موسی، و ما تلک بیمینک یا موسی ؛ ای موسی چه در دست خود داری) مگر خدا نمی دانست؟ و در روایت ابی مخنف آمده است که اسب حضرت از حرکت بازماند. اسب دیگر آوردند، آن هم قدم برنداشت، سوّم و چهارم تا هفت اسب عوض کردند. هیچ کدام حرکت نکرد، حضرت پرسید: این سرزمین چه نام دارد؟ گفتند: غاضریه، فرمود: اسم دیگر هم دارد؟ گفتند نینوی، فرمود: دیگر؟ گفته شد شاطیء الفرات، فرمود: دیگر چه نام دارد؟ گفتند: کربلا هم می نامند. حضرت نفس عمیقی کشید، فرمود ارض کرب و بلا، همین جا بار بگشایید، که آخرین منزل ما است، در این جا است که خون های ما ریخته می شود و مردان ما شهید و زنان حرم ما اسیر و کودکان ما ذبح می گردند.

در این جا است که قبرهای ما زیارت گاه می شود، همین خاک است که جدم رسول خدا به من وعده داده است، و وعده او حتماً حق است.

بعضی از حضرت زینب(علیها السلام) نقل کرده اند خدمت برادر آمد و عرض کرد: برادر! اگر ممکن است از این سرزمین کوچ کنیم و برویم، زیرا از وقتی که وارد آن شدیم، گویا غم های عالم در دلم جا گرفته است. فرمود: خواهر چاره ای نیست. باید صبر کنید، این آخرین منزل، و هدف و مقصود ما است.

بار بگشایید خوش منزل گهی است

بار بگشایید، خوش منزل گهی است *** تا به جنت زین مکان، اندک رهی است

بار بگشایید، کاینجا از عتاب *** می شود لبها کبود از قحط آب

بار بگشایید، کاینجا بی درنگ *** بر گلوی اصغرم آید خدنگ

اندر این جا چون به جسم چاک چاک *** اندر افتم من ز زین بر روی خاک

شمر بنشیند به روی سینه ام *** بشکنند این سینه ی بی کینه ام

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی چهارم

شهادت در راه الله

سخنرانی چهارم: شهادت در راه الله

قوله سبحانه:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ فَرَحِمِينَ بِمَاءٍ أَتَاهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ يَ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ) ؛

ای پیامبر گرامی اسلام! هرگز گمان مبر، کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند. بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند، آنها مسرورند به آن چه خداوند از فضل و کرم خود به آنها داده است و مژده می دهند به کسانی که به آنان ملحق نشده اند، ترس و اندوهی برای شان نیست. و هم چنین به نعمت ها و فضلی که خدا به آن ها مرحمت فرموده است شادمان و مسرورند به راستی خداوند پاداش مؤمنان را تباہ نخواهد کرد.

شیخ طبرسی می فرماید: بعضی گفته اند که این سه آیه درباره شهداء بدر نازل شده است. (که اولین جنگ اسلام با کفار است) و شهدا چهارده نفر بوده اند ؛ ۸ نفر از انصار ؛ ۶ نفر از مهاجرین. و بعضی گفته اند که درباره شهدای احد نازل شده است که ۷۰ نفر بوده اند که حضرت حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) جزء آنان است و لکن از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که این آیات شامل شهدا هر دو غزوه می باشد، و بیشتر مفسرین نیز همین را گفته اند. شهدای احد چه آرزویی داشتند

در تفسیر نمونه روایتی از ابن مسعود نقل می کند:

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: خداوند به شهدای احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ در پاسخ گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم که غرق نعمت های جاویدان تو و در سایه ی عرش با عظمت تو، مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی که مرد، دوباره به دنیا باز نگردد، عرض کردند: پس حالا که چنین است تقاضا داریم که سلام ما را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برسانی و به بازماندگان مان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچ گونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

به هر حال به نظر می رسد که بعضی از افراد ضعیف الایمان پس از حادثه جنگ احد می نشستند، و بر بستگان و دوستان خود که شهید شده بودند، تأسف می خوردند که چرا آنها رفتند و نابود شدند، به خصوص که اگر به نعمتی می رسیدند و جای آنها را خالی می دیدند، بیشتر ناراحت شده و با خود زمزمه می کردند که حیف است، ما چنین در خوشی و ناز و نعمت باشیم، ولی

فلانی کشته شد و نیست تا او هم کیف کند، اکنون در قبر خوابیده است و دستش از دنیا کوتاه شده است.

همان گونه که در خصوص شهدای انقلاب اسلامی ایران و جنگ تحمیلی، بعضی این منطق را دارند و حتی شعار می دادند: در بهار آزادی، جای شهدا خالی است. این افکار و این شعار صرف نظر از این که درست نیست، در تضعیف روحیه ی بازماندگان و هم چنین سایر رزمندگان جبهه ی حق علیه باطل مؤثر بوده و چه بسا آنها را از مقاومت و پشت کار باز می دارد. برخلاف این که یک سرباز با ایمان و عقیده به احدی الحسین با کفّار بجنگند.

چقدر روحیه ی قوی و سلحشوری فوق العاده ای خواهد داشت، چون می داند یا پیروز می شود، و دشمن را از بین می برد و یا کشته می شود و به ملاقات خدای متعال می شتابد و در هر صورت موفقیت از آن او است.

شش فضیلت برای شهدا

روی این جهت در این آیات خداوند برای اثبات بطلان آن گونه افکار نادرست، شش فضیلت و شرافت بی مانند برای شهدا بشارت می دهد.

۱. فکر نکنید آنها مرده اند، خیر آنها زنده اند: بل احیاء؛

۲. در نزد خدا هستند، قرب معنوی به خدا دارند: عند ربهم؛ که ما نمی دانیم این چه نعمت عظمائی است. امیر المؤمنین (علیه السلام) می داند که در دعای کمیل می گوید: گرفتم ای خدای بزرگ، توانستم بر عذاب تو صبر کنم، ولی بر فراق تو چگونه صبر توانم کرد: فهینی صبرت علی حرّ نارک فکیف اصبر علی فراقک؛

۳. یُرزقون: روزی می خورند؛

۴. خوشحالند به آن چه از نعمت ها خدا به آنان داده است: فرحین بما اتیهم الله من فضله؛

۵. و خوشحالند به این که کسان دیگری از مجاهدین و شهدای در راه خدا به آن ها ملحق خواهند شد، در حالی که هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنان نیست؛

۶. و شادمانند به نعمت هایی که خداوند به آنها داده است: یستبشرون بنعمه من الله و فضل.

به به، مقام از این بهتر؟ زندگی از این شیرین تر؟ لذت از این بالاتر، خوب حالا باید گفت جای ما پیش آنها خالی است، نه جای آنها نزد ما.

خطیب دانشمند جناب آقای خزعلی می فرمود: پس از مدتی که از شهادت حسینمان گذشت، او را در خواب دیدم (پسر ایشان کمی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در قم به دست دژخیمان شاه، شهید شد)، به من گفت: روایاتی که درباره مقام شهید در کتب دیده اید، اندکی است از بسیار، و نمونه ای است از بی شمار، و حقیقت امر خیلی بیش از اینها می باشد. هم چنین فرمود: مدتی

پیش از شهادت حسین، پیرمردی از بستگان ما در مشهد فوت شده بود، بسیار متدین بود، بیست سال مقید به نماز شب بود، هیچ قسم نمی خورد حتی قسم راست، دکان دار بود، هر شب مقید بود که به زیارت حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) برود، صبح ها به درس تفسیری می رفت و بعد به دکان، پس از شهادت حسین، یکی از فامیل، او را در خواب دید، گفت: این جوان ۱۹ ساله که آمد، همه ی ما را به مقام بالاتری بردند. جای همه ی ما به سبب او بهتر شد. بعد فرمود: آری، شهید، در نزد خدا خیلی ارج و منزلت دارد. شب نیمه ی ماه رجب دو سه سال پیش که حسین ما تازه کشته شده بود، پیراهن خون آلود او را در دست گرفتم، در زیر آسمان عرضه داشتم: پروردگارا! تو را باین خون قسم می دهم که تا ذلت شاه، جهانی نشود و در تمام دنیا خوار و ذلیل نگردد، او را نمیران. نویسنده گوید: همه دیدیم که چگونه این دعا به احسن وجه مستجاب شد. روح شهید مطهری از همه چیز باخبر است.

هم چنین جناب آقای خزعلی می فرمود: مدتی پس از شهادت مرحوم مطهری به منزل ایشان رفته بودم، خانواده اش می گفت: فلانی، چند شب پیش خیلی ناراحت بودم، و در فکر و تأثر عمیقی بودم تا ساعت دو بعد از نیمه شب خواب نرفتم، سه عدد قرص والیوم خواب آور خورده بودم و خوابم نبرده بود. گاه در فکر بچه ها و آینده و گاهی در فکر مرحوم بودم. در این هنگام تلفن زنگ زد، گوینده ای با احترام گفت: منزل مرحوم مطهری، گفتم: بفرمایید. گفت: شما خانواده مرحوم هستید؟ گفتم: آری، گفت: تا هم اکنون ساعت دو نیمه شب اصلا خواب نرفته اید؟ گفتم: بلی، گفت: سه عدد قرص والیوم خورده اید؟ گفتم: بلی، گفت: در فکر آینده بچه ها و مرحوم مطهری هستید؟ گفتم: بلی، گفت: هم اکنون روح مرحوم استاد حاضر بود، گفت: به این شماره زنگ بزنید و خانواده ام گوشی را برمی دارد و خواب نرفته و سه عدد قرص والیوم خورده و در فکر بچه ها است، و بگو اصلا ناراحت نباشد، من در کمال نعمت هستم و شما هم آینده تان خوب است. گفتم: شما؟ گوشی را گذاشت و قطع کرد. آقای خزعلی فرمود: شاید از کسانی باشد که ارتباط با روح می گیرند.

خوب، ببینیم این چه حیاتی است که مرحوم شهید مطهری پیدا کرده که از تمام خصوصیات زندگی خانواده اش خبر دارد، در حالی که تا زنده بود از اطاق جفت خودش خبر نداشت.

منظور از زنده بودن شهید، حیات برزخی است

این همان حیاتی است که در آیه ی شریفه فوق اشاره به آن شده، یعنی حیات در عالم برزخ. پس این آیه و آیه ی ۱۵۴ سوره بقره:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ لَمْ يَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنَّ لَأَ تَشْعُرُونَ)؛

حق ندارید درباره کسانی که در راه خدا کشته شده اند، بگویید مردگانند؛ به خوبی دلالت دارد بر حیات شهدا پس از مردن ظاهری که همان حیات برزخی باشد و باقی ماندن روح شهدا در حال زنده بودن. گرچه از روایات استفاده می شود، به گفته برخی از محققین که حیات برزخی برای دو دسته است:

۱. نیکوکارانی که در درجه بسیار عالی باشند؛ ۲. بدکارانی که در بدی فوق العاده باشند. و بالاخره شهیدان راه حق جزء آنها هستند و از امتیازات ویژه ای برخوردارند، پس آنها در عالم برزخ زنده می باشند و آیات فوق بالصرّاحه این معنا را بیان می کند.

گرچه بعضی خواسته اند که بگویند منظور از حیات شهیدان همان بقای آثار آنها است و زنده بودن نام آنان است و شاید مراد سعدی که می گوید:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز *** مرده آن است که نامش به نکویی نبرند
و یا حافظ که می گوید:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق *** ثبت است بر جریده عالم، دوام ما
همین باشد، ولی این معنا خلاف ظاهر هر دو آیه مذکور است.

مقامات شهید از زمان حرکت و تصمیم تا شهادت

در خاتمه ی عرایض روایتی را که مجمع البیان از امام رضا(علیه السلام) از حضرت امام حسین(علیه السلام) نقل نموده و در تفسیر نمونه، خلاصه ی آن را بیان کرده، برای شما بازگو کنم تا انشاءالله برویم و از نزدیک ببینیم اوضاع از چه قرار است.

حضرت فرمود: هنگامی که امیر المؤمنین(علیه السلام) مشغول خطبه بود و مردم را ترغیب و تشویق به جهاد می کرد. جوانی از مجلس برخواست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین فضیلت مجاهدین در راه خدا را برای من تشریح کنید. حضرت در پاسخ فرمود: من بر مرکب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پشت سر آن حضرت بودم، و از غزوه ذات سلاسل بر می گشتم. همین سؤالی را که تو از من نمودی، من از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نمودم، حضرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جواب داد: هنگامی که جنگ جویان تصمیم بر شرکت در میدان نبرد و جهاد بگیرند، خداوند آزادی آنان را از آتش دوزخ مقرر می دارد. و هنگامی که سلاح بر می دارند و آماده میدان می شوند، فرشتگان به وجود آنان افتخار می کنند و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آنها با آنها خداحافظی می کنند، از گناهان خود خارج می شوند... از این موقع آنها هیچ کاری نمی کنند مگر آن که پاداش آن مضاعف می گردد و در برابر هر روز، پاداش عبادت هزار

عابد برای آنان نوشته می شود، و هنگامی که با دشمنان روبرو می شوند تمام مردم جهان نمی توانند میزان ثواب آنها را درک کنند.

و هنگامی که بر میدان نبرد گام گذارند و نیزه ها و تیرها ردّ و بدل شود و جنگ تن به تن شروع گردد، فرشتگان با پر و بال خود اطراف آن ها را می گیرند و از خدا تقاضا می کنند، که آنها در میدان ثابت قدم باشند. در این هنگام منادی صدا می زند:

الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السَّيْفِ؛ بهشت در سایه ی شمشیرها است.

در این هنگام ضربات دشمن بر پیکر شهید ساده تر و گواراتر از نوشیدن آب خنک در روز گرم تابستان است. (زیرا درک پاداش دارند) و هنگامی که شهید از مرکب فرو می افتد، هنوز به زمین نرسیده حوران بهشتی به استقبال او می شتابند و نعمت های بزرگ معنوی و مادی که خدا برای او فراهم ساخته است، برای او شرح می دهند. و هنگامی که شهید بر روی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند. بشارت باد بر تو، إِنَّ لَكَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ و لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ و لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ نعمت هایی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم هر کس آنها را خشنود کند، مرا خشنود کرده است و هر کس آنان را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.

آثار عقیده به مقام شهید از صدر اسلام تاکنون

آری، این عقیده و منطبق است که از صدر اسلام تاکنون باعث پیشرفت اسلام در تمام جنگ ها و جهادها بوده و هست و خواهد بود که جمعیت کمی از مسلمین همیشه در برابر انبوهی از دشمنان پیروز شده اند و همین عقیده است که هشت سال جوانان عزیز رزمنده ایران در جبهه های جنگ تحمیلی عراق بر ایران، حماسه آفریدند و صدامیان و حزب بعث را شکست دادند و باعث شگفتی تمام دنیا شدند. ۲۹۰۰ روز جنگ طول کشید، با این که صدام تجاوزگر با پشتیبانی تمام ابر قدرتها مخصوصاً آمریکای جنایتکار خواسته بود، جمهوری اسلامی ایران را در عرض چند روز از بین ببرد، ولی به لطف خدا و فرماندهی بنده حقیقی خدا، خودش از بین رفت و بعد از ۸ سال جنگ، با کمال ذلت، قرارداد الجزایر را که خودش در تلویزیون پاره کرده بود، مجدداً پذیرفت و انشاءالله کاملاً نابود خواهد شد.

آری، این عقیده است که در بعضی از موارد افرادی را که برای حمله انتخاب می کردند با قید قرعه تعیین می کردند، (با آن که صد در صد احتمال شهادت آنها بود) چون داوطلبین خیلی زیادتراً از احتیاج است، مثلاً: در جایی که صد نفر خواسته بودند، سیصد نفر پیش قدم شده بودند. خداوند را

به حق محمد و تمام مقربان درگاهش قسم می دهیم که هر چه زودتر پیروزی کامل نصیب ایران گردد و این انقلاب استقرار کامل پیدا کند و احکام اسلام در تمام زمینه ها اجرا گردد.

دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند *** یا وجود عدمش را غم بیهوده خورند
 نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک *** الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
 دوستی با که شنیدی که به سر برد جهان *** حق عیان است، وطی طایفه ی بی بصرند
 گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز *** گوسفندان دیگر خیره بر او می نگرند
 آن که پر از سر نخوت نهادی بر خاک *** عاقبت خاک شده، خلق بر او می گذرند
 گل بی خار میسر نشود در بستان *** گل بی خار جهان، مردم نیکو سیرند
 سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز *** مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند
 السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح الّتی حلت بفنائک، علیک منّی سلام الله ابداً ما بقیت و
 بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منّی لزیارتک، السلام علی الحسین و علی علی بن
 الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین؛
 برادران زبان حال شهدای کربلا این بود:

صد سال اگر به تیر بلا جان سپر کنم *** حاشا که یک زمان ز تو قطع نظر کنم
 گری تو سر ز خاک بر آرم به روز حشر *** تا خاک هست در صف محشر، به سر کنم
 تا تن به خاک و خون ندهم در وفای دوست *** باور مکن که از سر کویت سفر کنم
 شب سوم محرم است (ذکر توسل به حر بن یزید ریاحی داشته باشم).
 همه شنیده اید که در بین راه کربلا امام حسین (علیه السلام) در منزل «شراف» به اصحاب امر
 فرمود: آب زیاد با خود بردارند و صبح زود حرکت کردند. نزدیک ظهر در منزل «ذوحسم» با لشکر
 هزار نفری حرّ، ملاقات کردند که همه تشنه بودند و هوا فوق العاده گرم و سوزان بود. و حضرت
 امر فرمود به خود آنان و اسبان شان آب دادند، حتی علی بن طعان محاربی می گوید: من آخرین
 نفری بودم که رسیدم، حضرت فرمود: انخ الروایه، متوجه نشدم منظور آن حضرت چیست. فرمود:
 انخ الجمل، روایه؛ یعنی (شتر آبکش) را جمل را به خوابان، شتر را خواباندم و درب مشک را خود
 حضرت گرفتند، تا آب خوردم و سپس اسب مرا سیراب فرمودند.

مرحمت بین که در آن وادی پر خوف و محن *** آب می داد حسین بن علی بر دشمن
 پس مذاکراتی بین حرّ و حضرت شد و نماز ظهر و عصر را به امامت حضرت، هر دو لشکر
 خواندند و پیش از نماز، حضرت برای آنان خطبه خواند و فرمود: شما به من نامه ها نوشتید و به
 دعوت شما آمده ام. پس حضرت دستور حرکت دادند و حر و لشکرش مانع شدند و گفتند: ما
 مأمور هستیم شما را به کوفه ببریم، حضرت فرمود: ثکلتک امک ما ترید؟ مادرت به عزایت بنشیند،

از ما چه می خواهی؟ حرّ عرض کرد: اگر غیر از شما کسی اسم مادرم را برده بود، جوابش را می دادم، اما به خدا سوگند من اسم مادر شما (فاطمه ی اطهر) را غیر از نیکی نمی توانم یاد کنم. نویسنده گوید: معلوم می شود، از همان اول حرّ با ایمان و معرفت بوده است.

قبول توبه ی حرّ

روی این جهت روز عاشورا به بهانه ی آب دادن به اسب به شخصی که کنار او ایستاده بود به نام قره بن قیس در حالی که اضطراب و لرزه بر اندام داشت، گفت من خود را مخیر بین بهشت و جهنم می بینم، والله بهشت را انتخاب کردم، گر چه تگّه تگّه و سوزانده شوم و نهیب به اسب خود زد و خود را به لشکر امام حسین(علیه السلام) رسانید.

و در حالی که سر به زیر و سپر را وارونه کرده بود، بر حضرت سلام کرد و اظهار توبه نمود و عرض کرد: آیا توبه ام پذیرفته می شود، حضرت فرمود: سر را بلند کن، اسم تو چیست؟ گفت: حرّ هستم، اول کسی که راه را بر شما بستم و شما را به این جا آوردم و دل اهل و عیالت را شکستم، فرمود: آری، خداوند توبه ات را قبول می کند.

اجازه میدان گرفت و لشکر دشمن را نصیحت کرد و رجزی در معرفّی خود خواند و سپس بر آنان حمله کرد و چهل نفر را به درک فرستاد تا شهید شد، اصحاب او را کنار خیمه آوردند، هنوز رمقی در بدن داشت، امام حسین(علیه السلام) فرمود: أنت الحرّ كما سمّتك امّك و انت الحرّ فی الدنيا و انت الحرّ فی الآخرة؛ به راستی تو آزاد مردی همان گونه که مادرت اسم تو را حرّ گذاشت، تو آزادی در دنیا و آزادی در آخرت.

آری، چه سعادتتی از این بهتر که در آخرین لحظات عمر سرش بر دامن حضرت باشد؟ فقط خود حضرت بود، کسی نبود سر غریبش را به دامن بگیرد. لا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.

سخنرانی پنجم

سخنرانی پنجم

قوله تعالى:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) ذ

بطور قطع خدا بر مؤمنین مَنّت گذاشت، که از خود آنان پیغمبری برگزید تا آیات الهی را بر آنان بخواند و آنها را پاکیزه گرداند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد هر چند آنها پیش از این در گمراهی آشکار بسر می بردند.

سؤال: هدف اصلی و علت غائی آمدن پیغمبر(صلی الله علیه وآله) چیست؟

جواب این سؤال در آیه فوق و سه جای دیگر قرآن بیان شده: ۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹: از زبان حضرت ابراهیم: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ...) تا آخر؛ ۲. باز بقره، آیه ۱۵۱: (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ...) الی آخر؛ ۳. سوره جمعه، آیه ۲: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ...) الی آخر. پیغمبر آمده است تا به مردم آموزش کتاب و حکمت دهد و آنان را پاکیزه گرداند و تربیت کند (و در حقیقت انسان را از حیوان جدا کند) و شرافت و فضیلت او را به مرحله ی بروز و ظهور برساند چون امتیاز انسان به همین علم و تربیت است و اگر بشر تزکیه نشود و دانش نیاندوزد چه فرقی با حیوان دارد؟ فلذا نکته ی جالب اینکه در آیه عنوان، تعبیر به مَنّت شده و می فرماید: خدا بر مؤمنین مَنّت گذاشت و پیغمبر فرستاد با این که در قرآن راجع به هیچ نعمتی خداوند حتّی نسبت به خلقت بشر تعبیر به مَنّت نفرموده است پس از تفصیل کیفیت آن می فرماید:

(فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) ؛ بزرگ است خدائی که احسن خلقت کنندگان است.

نمی فرماید مَنّت گذاشتیم و شما را از هیچ خلق کردیم و وجود دادیم یا مَنّت گذاشتیم و نطفه را علقه کردیم و علقه را مضغه کردیم و مضغه را تبدیل به استخوان نمودیم و استخوان را گوشت رویاندیم و یا آنکه نمی فرماید: مَنّت گذاشتیم و به شما چشم و گوش دادیم، مغز دادیم، قلب دادیم، عقل و شعور و درک دادیم. در هیچ یک از این نعمتها مَنّت نگذاشته بلکه فقط در فرستادن پیامبر مَنّت گذاشته است چون نکته اش روشن است زیرا تمام این نعمتها را به حیوانات نیز مرحمت فرموده است، الاغ هم نطفه بوده علقه شده، مضغه شده، استخوان شده، گوشت به آن روئیده شده، بلکه گوش و چشم او از انسان درشت تر است جثّه فیل و گاومیش خیلی از انسان بزرگتر است پس جا ندارد اینجا تعبیر به مَنّت شود ولی چون آمدن پیغمبر، برای انسان سازی و تربیت و تعلیم است و برای رساندن او به اوج عظمت است و برای ابراز شرافت و سرفرازی او است و برای نشان دادن و لقد کرّمنا بنی آدم است لذا تعبیر به مَنّت فرموده است. ناگفته نماند که مَنّت به معنای کامل بودن نعمت و تفضّل الهی است نه به معنائی که در اصطلاح ما بکار می رود. یعنی: به رخ کشیدن خوبی به دیگران.

نکته ی لطیف دیگر آن که پیغمبر از جنس خود بشر است رسولا منهم یعنی فرشته نیست. تمام خصوصیات و صفات و غرائز بشری را دارد و در عین حال از نظر رفتار، الگو و نمونه کاملی است برای شما، که همانند او رفتار کنید و اگر از جنس خود ما نبود شاید قبول نمی کردیم که برای ما مشق و الگو باشد.

بعضی هم گفته اند: رسولا منهم یعنی از خود قوم عرب چون اگر پیامبر عرب نبود چه بسا تعصّب عرب جاهلیّت مانع پذیرش دستورات او بود و عرب زیربار امر و نهی غیرعرب نمی رفت.

چرا تزکیه پیش از علم است

نکته شیرین سوّم آن که در آیه ی عنوان و همچنین دو آیه دیگر که در آنها این مضمون بیان شده است تزکیه و تربیت پیش از علم و دانش بیان شده یزگیهم و یعلّمهم الکتاب والحکمه فقط در آیه ی ۱۲۹ سوره بقره علم بر تزکیه مقدم شده که از زبان حضرت ابراهیم است. و باز هم سبب مقدم بودن تزکیه روشن و واضح است چو آن که انسان تا تزکیه و تربیت نشود هر چند دانشمند و عالم باشد انسان و آدم نمی شود پس اوّل باید تربیت شود بعد دانشمند.

ملاً شدن چه آسان *** آدم شدن چه مشکل

بلکه خدا نکند اگر بشر تربیت نشد، تزکیه نشد و باسواد و عالم و دانشمند شد، بسیار خطرناکتر است از بی سواد، بی تزکیه زیرا دزد با چراغ می شود.

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس، کاندر شب *** چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
دزد بی سواد، آفتابه می دزد، ولی دزد باسواد یک مملکت را به یغما می برد. دانشمند بی دین
نستجیر بالله ایمان و آئین مردم را می دزد، بدعت می گذارد و تا روز قیامت همه را گمراه و مبتلا
می کند، بنی صدر می شود و کشور و مردم را در هم می ریزد و دیدیم چند چهره بازی کرد و اگر
لطف خدا و درک مرحوم امام نبود، تمام انقلاب مسیرش عوض می شد، مثل انقلاب مشروطیت، و
به قول بعضی از زمان رضاخان هم وضع بدتر می شد چون او قلدر بی سواد بود و ولی بنی صدر
قلدر باسواد.

به هر حال پس باید اوّل تزکیه باشد بعد تعلیم.

پرورش بعد آموزش نه آموزش و بعد پرورش، هم چنان که سابقاً اداره فرهنگ به نام اداره تربیت و
تعلیم بود.

مهم ترین معجزه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

و مهمترین معجزه پیغمبر، تربیت انسانها بود، همین تزکیه و پاکیزه گرداندن آنها، همین کارخانه ی
انسان سازی و آدم سازی او بود که افراد خونخوار آدم کش جاهلی و عاری از همه ی صفات
محسنه را چنان عوض کرد و از آنها انسانهای پاک و نمونه ی کامل، متخلّق به تمام صفات برجسته
ی انسانی نمود که دنیا مات است از تبدیل آنان و این تعویض، زیرا دست کشیدن از عادات
جاهلی خیلی مشکل بود و این تغییر عادت جاهلی خود بهترین معجزه پیامبر اکرم (صلی الله علیه
وآله) می باشد. یک نفر سیگار کش و معتاد به سیگار به هیچ وجه حاضر به ترک آن نیست و فقط
ماه رمضان که شد از او می پرسی میل به سیگار داری؟ می گوید نه هیچ میل ندارم ولی در حقیقت
این طور نیست، میل دارد اما منع دینی او را عوض نموده است، لذا اوّل اذان، سیگار را روشن می
کند و شاید پیش از آب خوردن باشد.

ایثار و جان سپردن سه شهید در حال تشنگی

روی این جهت همان افراد بی رحم خونخوار را پیامبر چنان عوض کرد و انسان ساخت که شنیده اید در جنگ یرموک، هر روز عدّه ای از سربازان اسلام به میدان نبرد می رفتند و پس از کار زار با دشمن یا با بدن زخمی بر می گشتند و یا کشته و شهید می شدند و یا زخمی و مجروح شده در میدان جنگ بجای می ماندند. حذیفه عدوی می گوید: در یکی از روزها پسر عمویم با جمعی از سربازان به میدان رفت ولی پس از پایان پیکار برنگشت. حدس زدم یا کشته شده و یا زخمی در میدان افتاده باشد. ظرف آبی برداشته روانه رزم گاه شدم که اگر زنده ببینم، آبش بدهم پس از جستجو او را پیدا کردم در حالی که هنوز رمقی در بدن داشت. کنارش نشستم دلجوئیش کردم خواستم آب به او بدهم، سرباز دیگر زخمی که در همان نزدیکی افتاده بود نگاهی کرد و آهی کشید و فهماند که او هم تشنه است و آب می خواهد پسر عمویم اشاره کرد برو اوّل به او آب بده، حذیفه گفت: پسر عمویم را رها نموده به سراغ او رفتم. او را شناختم هشام بن عاص بود، پس از دلجوئی گفتم: آب می خواهی. به اشاره گفت: بلی، در این موقع صدای مجروح دیگری شنیده شد که گفت: آب، العطش، هشام هم آب نخورد و اشاره کرد برای او ببرم. نزد سوّمی رفتم ولی تا خواستم آب به لبانش بریزم جان سپرد و تشنه از دنیا رفت. به بالین هشام بن عاص برگشتم دیدم او نیز در این فاصله شهید شده بود نزد پسر عمویم برگشتم دیدم او نیز تشنه جان سپرده است. خوردن آب و نخوردن آن به حال این سه نفر اثری نداشت چون زخمها و خونریزی شدید، باعث شهادت و مرگ آنان بود و بهر صورت می مردند ولی آن چه مهمّ است مقدم داشتن برادر مسلمان بر خویشتن است و همین مسأله باعث ضبط در تاریخ شده است. اینجا است که می بینیم اسلام چطور انسان را می سازد و دیگر دوست می شود که خود در حال احتضار با تشنگی شدید صرف نظر از زخم و جراحت و خونریزی آن هم در میدان جنگ، دیگران را بر خویشتن مقدم می دارد. که این کار ایثار نامیده می شود.

نمونه های اخلاق اسلامی

در زمان خودمان، یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب و همچنین پس از پیروزی آن، بخصوص در سالهای اوّل جنگ تحمیلی و تجاوز عراق به ایران اسلامی، روحیه هایی در بعضی افراد آن چنان شکوفا شد که یادآور همان اخلاق اسلامی صدر اسلام بلکه بالاتر گردید که واقعهش فکر نمی کردیم این افراد و این ایمانها در میان ما و مخصوصاً جوانهای عزیز وجود داشته باشد. هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد.

ایثار شهدای جنگ تحمیلی

یکی از موثقین از یکی از پاسداران خرمشهر نقل می کرد می گفت: آخرین ساعاتی که خرمشهر سقوط کرد و برای چندمین بار تانک های عراقی وارد شهر شدند، من و هم‌مرزم مسلمانم با آرپی جی یک تانک را منهدم کردیم ولی بعد برادرم هدف گلوله قرار گرفت. دیگر تاب مقاومت نداشتیم او را برداشتم و کول کردم که برای حمل به بیمارستان آرین آبادان به آمبولانس برسانم. در یک ساختمان نزدیک پل متوجه شدم چند نفری از ما هستند آنجا رفتم. دیدم ۷ نفر زخمی را ردیف خوابانیده اند. آن برادر زخمی که خودم آورده بودم گفت: من حالم خیلی بد نیست یک نفر از اینها را ببر، پیرمردی بود خواستم بردارم و ببرم (با اشاره به دیگری) گفت: او خونریزی شدید دارد او را زودتر برسانید، بهتر است، به سراغ سوومی رفتم، دیدم حالش طوری نیست که ببرم در حال جان سپردن است به سراغ همین رفیقم برگشتم و بی اختیار او را کول نموده، گفتم با این تعارف ها تو هم الان تلف خواهی شد.

جناب آقای خزعلی می فرمود: پدری در بهشت زهرا شدیداً گریه می کرد و شش پسر از او شهید شده بود و می گفت: خداوندا چرا من توفیق شهادت نداشتم.

شهادت سید محمد علی جهان آرا و برادرانش

هم چنین جناب آقای حاج سید هدایت الله جهان آرا که از اجله سادات و کسبه ی محترم خرمشهر بود، یک پسرش را به نام سید علی در زمان طاغوت ساواک شهید کرده بود و اصلاً از او اطلاعی نداشتند، تا پس از انقلاب اسلامی قبرش را در بهشت زهرا، به او نشان دادند، یک پسر دیگرش به نام سید محسن را در خرمشهر اسیر گرفته و به عراق بردند و چند سال اسیر بود و هیچ گونه خبری از او نداشتند، پسر بزرگش سید محمدعلی هم که فرمانده سپاه خرمشهر و بعد اهواز بود، هم در سانحه هواپیما که از ارتش سقوط کرد، با مرحوم سرتیپ فلّاحی و سرهنگ نامجو و سرهنگ فکوری و مرحوم کلاهدوز و دیگران، به درجه رفیع شهادت رسید. یک پسر هم ناخلف بود، اعدام شد. این مرد بزرگوار زندگیش را هم در خرمشهر از دست داده است. نویسنده، هنگامی که به او تسلیت عرض می کردم، بغض گلویم را گرفت ولی ایشان می گفت خدا قبول کند، در راه پیشرفت اسلام. این امور سهل و آسان است.

آری، کار فرهنگ اصیل اسلامی همان آدم سازی و تزکیه نفس است، نه فقط برای خوب خوردن و خوب خوابیدن و خوب به جهات مادی دیگر رسیدن است که مارکس می گوید: و بعضی هم گفته های او را گرفته و قاطی برنامه اسلام نموده اند و التقاطی فکر می کنند. خیر مهم همان آدم شدن است، بهتر فکر کردن است و خدا جستن و برای خدا قدم برداشتن است که به آسانی تحصیل نمی شود.

قال امیر المؤمنین (علیه السلام): ان المؤمن اذا نظر اعتبر و اذا سکت تفکر و اذا تکلم ذکر و اذا استغنی شکر و اذا اصابته شدۀ صبر فهو قریب الرضی بعید السخط یرضیه عن الله الیسیر و لا یسخطه الکثیر الحدیث. براستی چنین است که شخص مؤمن از نگاهش پند می گیرد و سکوتش از روی تفکر است و چون تکلم کند، ذکر خدا را گوید و چون ثروتمند شود، شکر نعمت به جا آورد. او در راه خدا انفاق و بذل کند و سخن بگوید، و چون مشکلی برای او پیش آید صبر کند. مؤمن زود رضا و دور خشم است. از خدای خود به رزق کم خوشنود و با مشکلات زیاد خشمگین نمی شود.

این ها نمونه ای از یک فرد مؤمن وارسته و تزکیه شده و خود ساخته است و منظور از انقلاب فرهنگی که این روزها صحبت از آن است، همین معنی است و ما مردم ایران را که بیش از پنجاه سال، بیگانگان و اجانب به وسیله رضا شاه خائن و پسر پست او سعی کرده بودند، از آن دور کنند، به لطف خدا معلوم شد که موفق نشدند و بسیار هستند در میان این ملت متخلّق به منطق اسلام اند، و غیر از خدا نمی اندیشند و مشکلات هر چه باشد برای خدا تحمل می کنند. لذا دیدید که آمریکا ایران را محاصره اقتصادی کرد. با ما قطع رابطه سیاسی کرد، ولی این مردم به دستور رهبر کبیر و عظیم الشان اسلام جشن گرفتند، اما کارتر- رئیس جمهور وقت آمریکا - عزا گرفت، که در انتخابات برنده نشد.

ما در عزای مان هم شادیم و بحمدالله چنان انقلاب فکری در ایران اسلامی ایجاد شده که در شهادت جوان ها (چون در راه خداست) ضمن تسلیت، تبریک هم نیز می گوئیم. مرحوم آقای سید محمد جواد شرافت که نماینده شوشتر در مجلس شورای اسلامی بود و خود جزء همان ۷۳ نفر، در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی شهید شد، می گفت: به پیرمرد شوشتری که جوانش در جبهه ی جنگ شهید شده بود، تسلیت گفتم در پاسخ دیدم به عکس، او مرا دلداری داد، گفت: آقا من که چیزی نداشتم که به اعمالم امیدوار باشم، شاید این پسر وسیله رو سفیدی من نزد جدّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بشود.

یکی از شهدا در کردستان هیچ شناسنامه و یا گواهی نامه و یا معرفی نامه و کارت شناسایی همراه نداشت. فقط تگه ی کاغذی در جیبش پیدا شد، نوشته بود: نمی خواهم اسمم را بدانید یا اسم پدرم را بدانید یا فامیلم را بدانید. این جان را در راه اسلام دادم، این جسم را هم به خاک بسپارید. هیئات که بی دینان و غربی ها این منطق و درک را بفهمند، یعنی اصلا نمی توانند باور و هرگز تصوّرش را بکنند.

تمام افرادی که از جان می گذرند و تن به شهادت می دهند فقط و فقط همین عقیده به آخرت و پاداش و ثواب، به آنان چنین روحیه ای می دهد و بس، زیرا انسان هر چه می خواهد، از مال و

مقام و شخصیت بلکه زن و فرزند تمام به خاطر حبّ ذات و دوست داشتن جان است، اما گذشتن از جان جز برای دین و ثواب هدف دیگری نمی تواند داشته باشد.

زنده را زنده نخوانند که که مرگ از پی اوست *** بلکه زنده است شهیدی که حیاتش زقفاست دولت آن یافت که در پای تو سر داد، ولی *** پادشاه است فقیری که درین کوچه گداست هرگز شنیده اید که غیرمسلمانی تن به عملیات انتحاری و شهادت طلبی بدهد، ولی جوان نارس اقتدا به حضرت قاسم می کند، «شهید حسین فهمیده» نارنجک به کمر می بندد و زیر تانک دشمن می خوابد، برادران فکرش را کرده اید یعنی چه؟ و همچنین شهدائی که داوطلبانه روی مین می روند، و یا شهدای انتحاری انتفاضه فلسطین، که از انقلاب اسلامی ایران و جنگ تحمیلی درس گرفته اند.

امشب متوسّل به حضرت مسلم بن عقیل می شوم، اول فدایی و شهید در راه امام حسین(علیه السلام).

شبی چنین در هفت آسمان برحمت باز

شبی چنین در هفت آسمان برحمت باز *** ز خویشتن نفسی ای پسر به حق پرواز

مگر ز مدّت عمر آن چه مانده دریابی *** که آن چه رفت به غفلت، دگر نیامد باز

چنان مکن که به بیچارگی فرو مانی *** کنون که چاره به دست اندر است، چاره بساز

ز عمرت آن چه به بازیچه رفت و ضایع شد *** گرت دریغ نیامد، بقیت اندر باز

چه روزها که به سر رفت در هوا و هوس *** شبی به روز کن آخر، به فکر ذکر و نماز

بر آر دست تضرّع به بار اشک ندم *** ز بی نیاز بخواه آن چه بایدت به نیاز

سر امید فرو آر و روی عجز بمال *** بر آستان خداوندگار بنده نواز

السّلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلّت بفنائک علیک منّی سلام اللّٰه ابدًا ما بقیت و

بقی اللیل و النّهار و لا جعله اللّٰه آخر العهد منّی لزیارتکم، السّلام علی الحسین و علی علیّ ابن

الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

ذکر توسّل به حضرت مسلم

بعد از به درک رفتن معاویه و بیعت نکردن امام حسین(علیه السلام) با نماینده او در مدینه برای

یزید، حضرت از مدینه خارج شد و پنج ماهی در مکه بود، اهل کوفه نامه های زیادی برای آن

جناب فرستادند.

حضرت، جناب مسلم بن عقیل را به نمایندگی از خود به کوفه فرستادند و نامه‌ی مفصلی همراه او روانه کردند.

از جمله آن نامه؛

و قد بعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل و امرته ان یکتب الی بحالکم و امرکم و رأیکم تا آخر .

بنده نکاتی را درباره حضرت مسلم برای شما نقل می‌کنم.

اوّل حضرت مسلم در کوفه در منزل هانی بن عروه که شخصی صاحب نام و رئیس قبیله بود وارد شد و مردم دسته دسته برای بیعت او می‌آمدند. ابن زیاد که تازه از طرف یزید به فرمانداری کوفه منسوب شده بود، نیز بنا شد به زیارت حضرت و دیدن هانی بیاید، هانی با مسلم قرار گذاشتند که حضرت پشت پرده ای پنهان شود و هر وقت هانی سرش را برهنه نمود یک مرتبه حمله کند و ابن زیاد را بکشد، ولی هنگامی که هانی سربرهنه کرد، مسلم نیامد و هانی هر چه انتظار کشید و اِحْم کرد خبری نشد، تا ابن زیاد شک کرد و بلند شد و رفت. پس از آن هانی به مسلم گفت: چرا نیامدی؟ مسلم گفت: زیرا روایتی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) یادم آمد که فرمود: انّ الایمان قید الفتک و المؤمن لا یفتک؛ ایمان انسان مانع حيله و مکر است و مؤمن مکر نمی‌کند، بنده اضافه می‌کنم که شاید اگر ابن زیاد را می‌کشت اوضاع بدتر می‌شد چون ابن زیادها در کوفه فراوان بودند.

نکته دوم، شنیده اید که بعد از آن که مردم از بیعت خود برگشتند و حضرت مسلم بعد از نماز عشا در کوچه های کوفه تنها بود، در کنار منزلی که پیرزنی طوعه نام، که منتظر پسرش بود ایستاد و آب خواست، زن آورد و حضرت نوشید ولی نرفت. طوعه گفت: انّی لا احلّ لک ان تجلس بفناء داری؛ من راضی نیستم کنار خانه ام بنشینی، به محض شنیدن این کلام از جا بلند شد، اما به کجا برود، پس خود را معرفی کرد و آن زن سعادت مند او را در خانه اش راه داد.

آری، او نماینده امام حسین (علیه السلام) است و باید آئینه تمام نمای آن حضرت باشد.

سوّم، پس از آن که با لشکر ابن زیاد جنگ کرد و عده ای از آنان را به جهنّم فرستاد، با حيله و کندن گودال او را دستگیر و نزد ابن زیاد بردند و خواستند شهید کنند، به عمرو بن سعید وصیت کرد، شمشیر و زره مرا بفروش و چند درهم در این کوفه قرض دار شده ام و قرض مرا ادا کن و نامه ای به امام حسین (علیه السلام) بنویس که به کوفه نیاید که اهل کوفه وفا ندارند، ابن زیاد مانع این نامه شد.

آخر الامر او را بالای پشت بام قصر دار الاماره بردند و سر مبارکش را از تنش جدا نمودند و جسد را به زیر انداختند و او وهانی را در کوچه های کوفه به ریسمان بسته و کشانیدند.

در بین راه کربلا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) خبر شهادت مسلم را شنید، فرمود:
أنا لله و انا اليه راجعون، من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم
من ینتظر و ما بدلوا تبديلاً ; مردانی با خدا پیمان بسته اند، بعضی به آن عمل کردند و بعضی منتظر
عمل کردن هستند، خدا رحمت کند مسلم را به عهد خود وفا کرد و اینک نوبت ما رسیده است.

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی ششم

اثرات یقین به روز جزا و قیامت

سخنرانی ششم: اثرات یقین به روز جزا و قیامت

قوله سبحانه:

(وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

چهارمین صفت افراد متقی و پرهیزگار آن است که آن چه بر تو، (ای رسول گرامی اسلام) نازل شده است و پیش از تو بر دیگر انبیا نازل شده بود، ایمان دارند و پنجم آن که به قیامت و رستاخیز یقین کامل دارند، چنین افرادی هدایت شده پروردگار بوده و آنان رستگارانند.

موضوع سخن امشب یقین به روز جزا و اثرات این یقین در روحیه و رفتار انسان است. کسی که یقین به قیامت و روز جزا پیدا کند و بداند هدف آفرینش از وجود او و تمام عالم هستی، هرگز این جهان نبوده، بلکه این عالم مقدمه تکامل برای زندگی بسیار مفصل دیگری است و فقط همانند جنین که مدتی برای تکامل در رحم مادر قرار گرفته، او هم چند صباحی در رحم این دنیا خواهد بود و بعد برای رسیدن به جزای کردارش به سرای دیگر خواهد شتافت رفتار این انسان، بسیار فرق دارد با کسی که این جهان را خیلی محقر و کوچک فرض نموده و فکر می کند هر چه هست، همین دنیا است و بس و همه می میریم و خاک می شویم و السلام.

رسیدن به جزا و حساب و کتاب

آری، مؤمن به قیامت می گوید هدف نهایی از خلقت انسان، جهان پس از مرگ است، که سراسر عدالت و قسط و خالی از هرگونه ظلم و ستم است، و کوچکترین عملی در دنیا خوب یا بد، پاداش یا کیفر دارد،

این جهان کوه است و فعل ما ندا *** بازگردد این نداها را صدا

این اعتقاد آرامش عجیبی در او ایجاد می کند که تمام ناراحتی ها و فشارها و بی عدالتی ها او را به زانو در نمی آورد، و از آنها هیچ رنجی به خود راه نمی دهد و فقط در انجام دادن دستورات خدا فعالیت و کوشش تمام دارد و کوچک ترین گناهی از او سر نمی زند و ایمان به قیامت او را وادار به صراط مستقیم حق کرده و مثل یک دستگاه حساس او را کنترل نموده است.

ولی منطقی و منش کافر به قیامت می گوید: بشر پس از مرگ همانند سایر موجودات طبیعت از هم متلاشی شده و هیچ گونه بقایی برای او نیست، انسان با حیوان فرق ندارد. پس باید تا توانست در دنیا خورد و خوابید و لذت برد و هر چه آدم کم کند، به زیان اوست. دنیا دو روز است باید

فرصت را غنیمت شمرد و وقت را از دست نداد، چرا ظلم نکنم؟ چرا مال مردم را نخورم؟ چرا زنا نکنم، چرا دزدی نکنم؟ چرا به دیگران کمک کنم؟ و باید من به کام و مراد خود برسم. گور پدر همه ی مردم. در چنین حالی می شود یک درنده به تمام معنا.

آیه ی شریفه ی ۱۱ سوره محمد(صلی الله علیه وآله) اشاره به فرق میان این دو نفر است:
(إِنَّ اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ)؛ مسلماً، خدا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وارد باغ هایی از بهشت خواهد فرمود، باغ های سرسبزی که نهلهایی از زیر درختان آن جاری است و کسانی که کافر شده اند، در این دنیا کیف می کنند و لذت می برند، و می خورند همان گونه که چهارپایان می خورند، ولی آتش جایگاه آنان خواهد بود.
(وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ).

ایمان به جزا در اطاعت و یا سرپیچی از دستورات خدا اثر معکوس دارد
آری، ایمان به قیامت در اطاعت و یا سرپیچی از دستورات خدا، نسبت معکوس دارد. اگر ایمان، به نهایت درجه و صد در صد باشد، کوچک ترین گناه و تخلفی ندارد. امیر المؤمنین(علیه السلام) در کلام ۲۲۱ نهج البلاغه درباره ظلم به مردم می فرماید:
و الله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلت.

آری، به جرأت می گوید، به خدا سوگند اگر هفت اقلیم عالم با هر چه در آنها هست را به من، (علی)، بدهند که مخالفت خدا کنم، در این که پوست جوی را از دهن مورچه ای بگیرم، نخواهم کرد. می دانید چرا به این حال رسیده است؟ برای این که می فرماید: و الله لو كشف الغطاء ما ازددت؛ یقیناً به خدا اگر تمام پرده های جهل از جلو چشم برداشته شود، بر یقینم افزوده نخواهد شد و بی نهایت درجه است. در جای دیگر می فرماید: ما شککت فی الحق مذاربته ؛ از همان وقت که ایمان به حق (اسلام) آورده ام، کوچکترین شک و تردیدی نکرده ام.

ولی اگر ایمان و یقین به روز جزا، نود درصد شد، گاهی گناه مرتکب خواهد شد. به اندازه همان ده درصد شک و اگر ایمان ۸۰ درصد شد، گناه بیشتر می شود و اگر هفتاد درصد شد، گناه بیشتر و بیشتر و هكذا تا برسد به صفر که اصلاً عقیده به قیامت و حساب و کتاب و جهنم و بهشت نباشد.

جمالتی از دعای مکارم الاخلاق

روی همین جهت است که امام زین العابدین(علیه السلام)، در اوّل دعای مکارم اخلاق عرضه می دارد؛

اللهم صلّ على محمد و آله و بلّغ بايماني اكمال الايمان و اجعل يقيني افضل اليقين ؛ بار پروردگارا درود بر محمد و آل فرست، و ايمان مرا به كامل ترين درجه ايمان برسان و يقين مرا بهترين يقين قرار بده.

لذا در احوالات آن حضرت، ریزه کاری هایی مشاهده می شود که ما در رفتار آن حضرت و این خانواده، مات می مانیم.

غلام امام سجّاد و اشتباه او

یکی از غلامان حضرت برای او در باغستانی بنایی می کرد. حضرت برای سرکشی به آن باغ تشریف برد، مشاهده کرد که غلام وضع ساختمان را به هم زده و از پیش خود تغییراتی داده است و برخلاف دستور حضرت رفتار نموده است. به غلام یک شلاق زد، ولی بعد حضرت پشیمان شدند، هنگامی که به منزل مراجعت فرمود، شخصی را از پی آن غلام فرستاد. غلام آمد، دید آن حضرت همان تازیانه را پیش روی خود گذاشته است، ترسید از این که خیال کيفر او را دارند، امام زین العابدین (علیه السلام) غلام را پیش خواند و فرمود: این تازیانه را بگیر، به همان طوری که من بر تو زدم، تو به من بزن و قصاص کن. غلام گفت: مولای من به خدا سوگند من خیال کردم می خواهید مرا کيفر کنید، چون من سزاوار کيفرم. زیرا برخلاف دستور شما رفتار کردم، دستم بریده باد اگر من جسارت کنم، حضرت فرمود: باید تلافی آن تازیانه را بکنی. غلام گفت: ابداء، من جرأت جسارت چنین کاری را ندارم، اصلا من حقّ قصاص ندارم. و شما از برای تنبیه مرا زدید، از حضرت اصرار و از غلام انکار تا چند مرتبه، همین که حضرت امتناع غلام را مشاهده کرد، فرمود: پس حالا که ابا داری، و قصاص نمی کنی، من آن باغ را بتو بخشیدم، برو برای خودت باشد. به هر حال، از همان جمله ی واجعل يقيني افضل اليقين معلوم می شود که يقين مراتبی دارد و باید از خدا بخواهیم که يقين ما را به آن درجه ی آخر برساند و چه خوب بود همیشه این دعای مکارم الاخلاق را بخوانیم.

و درجه ی آخر يقين آن است که انسان پس از مرگ را چنان باور داشته باشد که گویا با چشم و عیان نگاه می کند و آن جا را از نزدیک مشاهده می کند. همان طور که امير المؤمنین (علیه السلام) در خطبه ی همام در وصف متّقين می فرماید:

فهم و الجنة کمن قد رآها فهم فيها منعمون و هم و النار کمن قد رآها فهم فيها معذبون ؛ افراد پرهیزگار آن چنان به ايمان کامل و يقين صد در صد رسیده اند. که گویا بهشت را دیده اند و خود در آن به نعمت رسیده اند و متنعمند و گویا آتش را لمس کرده اند و به طور حتم دیده اند و در آن معذبند. و هم و النار کمن قد رآها فهم فيها معذبون.

جوانی که به مقام يقين رسیده بود

در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمود: روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز صبح را با مردم به جای آورده بود، ناگاه چشمش به جوانی که کنار دیوار مسجد نشسته و چرت می زد افتاد و سرش پایین می افتاد. (معلوم بود بی خوابی کشیده است)، رنگ چهره اش زرد، اندامش لاغر و چشمانش گودرفته بود (گویا گرسنگی زیاد و استراحت کم باعث آن شده بود). رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: کیف اصبحت؟ حالت چطور است ای جوان، چگونه صبح کرده ای؟ در پاسخ عرض کرد: اصبحت یا رسول الله موقناً؛ در حالی صبح کردم که به درجه یقین رسیده ام. رسول خدا از گفته او در شگفت شد - خوشش آمد - فرمود: هر یقینی حتماً حقیقت دارد، اکنون حقیقت یقین تو چیست؟ (دلیل بر این ادعا چه داری؟) عرض کرد: یا رسول الله، همین یقین من است که مرا محزون نموده، و مرا به شب زنده داری وادار کرده و قدرت تحمل بر تشنگی روزهای گرم بخشیده است. یعنی شب ها را به عبادت و روزها را به روزه می گذرانم. به تمام دنیا و هر چه در او هست بی رغبت گشته ام.

یا رسول الله یقین من بآن اندازه ای رسیده است که گویا می بینم روز قیامت برپا شده و عرش پروردگار برای رسیدگی به حساب خلق نصب گردیده و مردم همگی برای بررسی اعمال خود حاضر شده اند و من هم یکی از آنها هستم. گویا هم اکنون نگاه می کنم، اهل بهشت را به چشم می بینم که از ناز و نعمت متنعم و برخوردارند و بر کرسی ها تکیه زده اند و با هم رفت و شد و دید و بازدید دارند. و همچنین گویا چنین می نگرم اهل که آتش در عذاب گرفتارند و فریادرس و کمک می طلبند (و کسی به داد آنها نمی رسد) هم اکنون صدای غرش لهیب آتش در گوشم طنین انداز است (کسانی که در مناطق نفت خیز مثل آغاچاری و اهواز از کنار شعله های آتش گاز رد شده اند، ترجمه جمله ی و کائی اسمع زفیر النار را خوب می فهمند یعنی چه).

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) رو به اصحاب کرده فرمود: این جوان بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن نموده است. سپس حضرت به او فرمود: آفرین بر این حال که داری، محکم نگهش دار و ثابت بر آن باش. عرض کرد: یا رسول الله، برای من دعا کنید، خدا شهادت در راهش را نصیب من فرماید. پس حضرت برای او دعا کرد، پس طولی نکشید که غزوه ای پیش آمد و آن جوان همراه رسول خدا به جنگ رفت، و بعد از نه نفر شهید شد و او دهمین نفر از شهدا بود.

برادران و خواهران محترم خوب دقت بفرمایید، آیا کسی که به این درجه از ایمان در یقین رسید، ضررش حتی به مورچه ای می رسد؟ آیا کوچک ترین حرفی، سخنی برخلاف رضای خدا می زند؟ آیا قدمی برخلاف رضای خدا بر می دارد؟ آیا قلمی بر غیر رضای خدا بر کاغذ از او ثبت می شود؟ یا آن که همان گونه که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: مجسمه ی خیر و برکت می شود و اگر هفت اقلیم را به او بدهند که پوست جوی را از دهان مورچه ای بگیرد، نخواهد گرفت.

خلاصه در رفتار و گفتار طوری می شود که درکش برای خیلی ها مشکل است و به اصطلاح امروزی مکتبی به تمام معنا خواهد شد که خودش سعادت مند دنیا و آخرت و جامعه از وجود او در امان، بلکه بهره مند خواهد بود.

دکتری که با لباس می خوابید

یکی از علما می گفت: یک نفر دکتر متدین در شهر خونسار با کت و شلوار می خوابید و داروهای اولیه را همیشه در کیفش آماده داشت، سؤال کردند از او که با لباس خوابیدن مخالف حفظ الصحه و سلامتی نیست؟ گفت چرا، بی تأثیر نیست ولی من به این جهت این برنامه را اختیار کرده ام که اگر برای مریضی نصف شب مراجعه کنند و حالش خطری باشد، (که نباید تأخیر در معالجه اش و لو برای چند دقیقه کرد)، من آماده باشم و فی الفور بر بالینش حاضر شوم. این دکتر کجا و آن دکتر که شنیدم بعد از نوشتن نسخه فهمید بیمار پول ویزیت ندارد بدهد، نسخه را پاره کرد کجا. این یک وجدان و ایمان، و آن هم یک وجدان و ایمان، ولی تفاوت از زمین تا آسمان است.

کارمندی که پس از آزادی از زندان ساواک حقوقش را نگرفت

هم چنین نقل فرمود شخصی از مطالعه ی کتاب های صمد بهرنگی تحت تأثیر قرار گرفته بود و انحراف عقیده پیدا کرده بود، با او بحث و مذاکره کردم، کم کم بحمدالله روشن شد و برگشت و ۱۸۰ درجه تغییر مسیر داد. کاملاً متدین و مکتبی و با فرهنگ واقعی اسلام آشنا گشت، و حتی در آن زمان خفقان طاغوت، انقلابی شد و ابوذر گونه حقایق را بر علیه دولت طاغوت و شاه آشکارا می گفت. در نتیجه به زندان ساواک افتاد. یازده ماه در زندان بود که بحمدالله انقلاب اسلامی ایران پیروز شد و او هم مثل همه زندانیان سیاسی آزاد شد. حقوق کارمندی یازده ماه زندان او که قرار ماهی هشت هزار تومان در آن زمان بود به او پرداخت کردند و هر چه اصرار کردند نگرفت. گفت: من ضمن این مدت کار نکرده ام که تا حقوق بگیرم، به لطف خدا در جمهوری اسلامی کار می کنم، آن وقت حقوق می گیرم. این منطق اسلام حقیقی است.

یک نفر دیگر از فرمان داران خوزستان اعلام کرد که حقوق من از رتبه ام زیادتر است، من فلان رتبه اداری را دارا هستم. حقوقم بیش از این است، حساب کردند از ۱۲ هزار تومان به پنج هزار و پانصد تومان کاهش یافت. راننده اش شش هزار تومان می گرفت، خودش ۵۵۰۰ تومان. اما به کمال تأسف این خوابی بود و خیالی در اوّل انقلاب و گذشت.

باز نقل کردند جوانی که در انقلاب اسلامی ایران شهید شد، وصیت کرد اکنون که من دارم جان می سپارم، چشم و دهان مرا نبندید، باز بگذارید تا در روز محشر بگویم، خداوندا من با چشم باز درک حقیقت این راه را انتخاب کردم. چشم بسته نبودم از روی تدبّر و تفکّر و آگاهی بود.

خدایا با دهان باز شعار برای پیروزی اسلام دادم و گفتم نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی. به
به این است معنی انقلاب فرهنگی اسلامی و تحصیل ایمان و یقین کامل.

بندگی نیست سحرخیزی و بیداری شب

بندگی نیست، سحرخیزی و بیداری شب *** دل مجروح نیاززدن و دل باختن است

عشق پروانه بیاموز که اندر ره شمع *** شیوه اش پر زدن و سوختن و ساختن است

چو کسی در آید از پا و تو دستگاه داری

چو کسی در آید از پا و تو دستگاه داری *** گرت آدمیتی هست، دلش نگاه داری

همه عیب خلق دیدن نه مروّست و مردی *** نگاهی به خویشتن کن که همه گناه داری

راه طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان *** تو چه از نشان مردی، به جز از کلاه داری

به چه خرّمی و نازی، گرو از تو برده هامان *** اگر شرف همین است که ملک و جاه داری

تو حساب خویشتن کن، نه حساب خلق سعدی *** که بضاعت قیامت، عمل تباه داری

به کدام رو سفیدی طمع بهشت بندی *** تو که در جریده چندین، ورق سیاه داری

به در خدای، قربی طلب ای ضعیف همّت *** که نماند این تقرّب که به پادشاه داری

ذکر توسّل به حضرت قاسم

السّلام علیک یا ابا عبداللّه و علی الارواح التی حلّت بفنائک علیک منّی سلام اللّه ابداً ما بقیت و

بقی اللیل و النّهار و لا جعله اللّه آخر العهد منّی لزیارتکم، السّلام علی الحسین و علی علیّ ابن

الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

الگو و سرمشق تمام جوانان شهید عزیز ما در انقلاب و جنگ تحمیلی، شهدای کربلا، اصحاب و

یاران و اولاد امام حسین (علیه السلام) هستند.

امشب توسّل به حضرت قاسم، نوجوان امام حسن (علیه السلام) است.

در شب عاشورا حضرت امام حسین (علیه السلام) اهل بیت و اصحاب خود را جمع فرمود و برای

آنان صحبت کرد و فرمود: هذا اللیل اتّخذوه جملاً و انجو بانفسکم ؛ این شب را مثل شتر راه وار

فرض کنید، از فرصت استفاده کنید، بروید. این جماعت شهادت مرا می خواهند و به شما کاری

ندارند.

تمام اهل بیت و اصحاب به یک زبان، اظهار جان فشانی و فداکاری نمودند، خدا ما را بکشد اگر

دست از یاری تو برداریم، بعد حضرت در حقّ آنان دعا کرد. و فرمود: «فردا تمام شما شهید

خواهید شد و یک نفر از شما باقی نخواهد ماند». حضرت قاسم، (چون صورت ظاهر به بلوغ

نرسیده و تکلیف نداشت احتمال می داد که کشته نشود) پرسید: یا عمّ و انا فیمن یقتل ؛ عمو من

هم کشته می شوم. حضرت در پاسخش با مهربانی با طرح سؤالی از او پرسید: یا بنیّ کیف الموت عندک؛ فرزندم مرگ در نظر تو چگونه است؟ عرض کرد: یا عمّ احلی من العسل؛ از عسل شیرین تر است. حضرت فرمود: آری عمو به فدایت، تو هم یکی از کشته شدگان با من هستی، بعد از آن که به بالای سختی گرفتار شوی (اشاره به پایمال شدن او است). حتی علیّ اصغر هم شهید می شود، قاسم پرسید: عمو مگر این ها به خیمه ها می آیند (او که شیرخوار است و به میدان نمی رود). پس حضرت جریان شهادت علیّ اصغر را برای قاسم گفت و در حقیقت اولین کسی که روضه ی اصغر را خواند حضرت امام حسین (علیه السلام) بوده است.

جریان شهادت حضرت قاسم

روز عاشورا قاسم خدمت عمو آمد، اجازه میدان رفتن گرفت. حضرت اجازه نمی داد، قاسم گریه و زاری نمود، دست و پای حضرت را بوسید تا اجازه گرفت و او را در بغل گرفت، آن قدر هر دو گریه کردند حتّی غشی علیهما (هر دو بی حال شدند) وارد میدان شد، در حالی که حمید بن مسلم می گوید: مثل ماه می درخشید. فرمود:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن *** نجل النّبی المصطفی المؤمن

هذا الحسین کالاسیر المرتهن *** بین اناس لاسقوا صوب المزن

هر کس مرا نمی شناسد بداند، من فرزند امام حسن، نوه رسول خدا و برگزیده اویم، آری این عمومی من است که همانند اسیر بین (شما مردمی که گویا آب رستگاری را نچشیده اید)، گرفتار آمده است.

پس بر آنان حمله کرد و کارزار نمود و ۳۵ نفر را به درک فرستاد، پس عمرو بن سعد از دی شمشیر بر فرق قاسم زد و سر او را شکافت و از اسب بر زمین افتاد. فریادش بلند شد: یا عمّاه ادرکنی؛ امام حسین (علیه السلام) با تعجیل مثل عقاب در پی شکار، خود را به بالین او رساند و چونان شیر غضبناک حمله کرد و خود را به او رساند. عمرو دست نحسش را جلو آورد و حضرت با تیغ آن را قطع کرد. (بر سینه قاسم نشسته بود) آن ملعون صیحه زد و لشکر به کمک او آمدند و جنگ سختی در گرفت.

با چشم دل نگاه کنید، گرد و غبار تمام شده، می بینید امام حسین بالای سر قاسم نشسته است و می فرماید: (در حالی که قاسم در حال جان دادن است و پای بر زمین می سایند): عزّ و الله علی عمّک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک، بعداً لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیمه جدّک؛ به خدا سوگند دشوار و سخت است بر عمویت که او را به یاری بخوانی و اجابت نکند، یا اجابت کند و یاری نتواند و یا یاری کند و فایده نداشته باشد، کشندگان تو از رحمت خدا دور باشند، همان هایی که جدّت رسول خدا روز قیامت دشمن آنان خواهد بود.

پس حضرت نعل قاسم را بین کشتگان برد، راوی گفت: دیدم سینه ی قاسم به سینه عمو چسبیده است، اما پاهایش روی زمین کشیده می شود، معلوم می شود که در اثر خوردن استخوان ها بوده است.

لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم.

سخنرانی هفتم

سخنرانی هفتم

قوله سبحانه:

(الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) ; آیا مردم فکر می کنند همین که گفتند ایمان آورده ایم، کافی است و دیگر کسی کاری به آنها ندارد و در معرض امتحان قرار نمی گیرند، در حالی که قطعاً ما همه ی کسانی را که پیش از آنان بوده اند آزمایش و امتحان نموده ایم، باید حتماً خدا بداند چه کسانی در این ادعا راست گو و چه کسانی دروغ می گویند. (یعنی بر خود آنان روشن شود).
از آیات فوق و هم چنین آیات دیگر قرآن که در این زمینه وارد شده است، دو موضوع به خوبی آشکار است، یکی آن که خداوند حتماً بشر را باید امتحان کند. و اصولاً برای همین در دنیا آمده و خلق شده است و دیگر آن که این برنامه برای تمام افراد بشر بوده و هست و خواهد بود و از سنت های جاریه و همیشگی خداوند تبارک و تعالی است و تغییر پذیر نیست و تخلف ندارد:
(وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا).

اتمام حجّت

(إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا) ; ما انسان را راهنمایی کردیم. یا انجام وظیفه و شکرگذاری می کند و یا کافر خواهد شد.

(كَيْهَلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْمِ بَيْنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْمِ بَيْنَةٍ) ; پیامبرانی برای هدایت فرستادیم، تا هر کس خود را به هلاکت اندازد، بعد از اتمام حجّت باشد و هر کس زندگی حقیقی و حیات پیدا کند، باز از روی دلیل باشد.

جداً مگر می شود بدون آزمایش و بدون اتمام حجّت بیاییم در دنیا و برویم، بعد خداوند یک جمعیتی را به بهشت برد و یک جمعیتی را هم ببرد در جهنم و هیچ احدی حقّ نفس کشیدن هم نداشته باشد، هر کس حرف زد، خداوند بفرماید: خفه شو، من می دانستم تو آدم بدی هستی، اگر امتحانت می کردم، چنین و چنان می شدی، لابد خواهد گفت: خدایا قبول ندارم، می خواستی امتحان کنی تا بر خودم ثابت شود. چرا فلان رفیقم را، همکارم را، فامیلم را بهشت بردی، مگر او از من چه زیادی دارد.

چند سالی که در مدارس ابتدایی امتحان نبود

یادتان هست چند سال پیش، در زمان طاغوت، ظاهراً در وقتی که آن زن پتیاره (فرخ رو پارسا)، وزیر آموزش و پرورش شده بود، امتحان را در مدارس ابتدایی تا کلاس چهارم برداشتند، چه بساطی به بار آمد و در عرض دو سه سال دیدند، نفرات کلاس چهارم تعدادشان چند برابر کلاس اول شدند، چون تا آن جا بی حساب و کتاب، و می آمدند، بعد گیر می کردند. دیدند بد غلطی کرده اند، لذا دو مرتبه امتحان را از همان کلاس اول گذاشتند. حالا فکر کنید اگر امتحان، به کلی برداشته شده بود، در کلاس پنجم هم امتحان نبود، همه بچه ها به مدرسه راهنمایی (خوب و بد)، می رفتند درس بخوان و درس نخوان، اصولاً همه درس نخوان می شدند، چون داعی بر درس خواندن نبود. بعد همه بدون استثنا به دبیرستان می ریختند و بعد هم دانشگاه، بعد هم مملکت پر می شد از دکتر بی سواد و مهندس بی سواد، دبیر بی سواد، کارمند بی سواد الی آخر. معلوم نبود چه بلبشویی برپا می شد، اصلاً وضع و نظام کشور به هم می ریخت، پس معلوم می شود امتحان واجب است و باید باشد.

خداوند تبارک و تعالی افراد بشر را هم حتماً باید در دنیا امتحان کند تا معلوم شود کی قبول و چه کسی مردود است و به تعبیر قرآن چه کسی در ادعای ایمان، راستگو و چه کسی دروغگو است. برادران و خواهران، همان گونه که بچه ها در کلاس درس (قبل از امتحان) خودشان تقریباً از وضع درس خواندن شان می دانند که آیا قبولند و یا مردود و تقریباً حدس می زنند، چه نمره ای خواهند گرفت. ما هم می توانیم از میزان اطاعت دستورات خدا و یا مخالفت و معصیت حق، حدس بزنیم چه نمره ای خواهیم گرفت و آیا قبولیم یا مردود؟ جزو صادقین هستیم یا کاذبین. افراد دیگر هم را می توانیم تا اندازه ای بشناسیم که جزو گروه راستگویان هستند یا دروغگویان، شکوراً هستند یا کفوراً؟ مؤمنند یا کافر و منافق.

بشر گاهی از فرشته بهتر و گاه از درنده بدتر است

عجیب است، این بشر! گاهی چنان از عهده امتحان سرفراز بیرون می آید که نمره ۲۰ برای او کم است. باید صد به او داد، هزار داد، و خداوند هم داده است و از مقامش فرشته بالاتر می رود و مدال: «و لقد کرّمنا بنی آدم»، به او اعطا کرده و (وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً) فرموده است. چه از این بهتر. ما فرزند آدم را گرامی داشتیم و بر خیلی از مخلوق، شرافت و فضیلت دادیم. و گاهی چنان در وادی امتحان، کج راه می رود و پس معرکه می ماند که در همین دنیا مفتضح می شود، چه رسد به آخرت. همین جا مردود بلکه نمره صد زیر صفر می گیرد. و خداوند چنان پس گردنی به او می زند که صدایش تا انتهای تاریخ می رود. گاهی می فرماید:

(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ).

گاهی می فرماید:

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُو۟لَٰئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُو۟لَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ).

به طور حتم ما جمعیت زیادی از جن و انس را آماده رفتن به جهنم کرده ایم، این ها دل دارند، اما حقایق و واقعیت ها را درک نمی کنند، چشم دارند اما حقیقت بین نیستند، گوش دارند اما گویا کردند، آن چه صلاح آنها است با آن نمی شنوند. چنین افرادی مانند چهارپایان بلکه پست ترند. آنان پس پرده غفلت مانده اند. اینان از درجه انسانی ساقط، بلکه از حیوانات نیز پست ترند.

آدمیزاده طرفه معجونی است *** کز از فرشته سرشته و از حیوان

گر رود سوی این شود به ازین *** و ر شود سوی آن شود کم از آن

عجب این بشر با آن ارزش، از حیوان هم پست تر می شود؛ ای وای! الاغ هم بر او شرافت دارد، درنده هم بر او شرافت دارد، بلی از تمام درندگان بیابان پست تر می شود، خرس و پلنگ غلط می کند چنین کارهایی را که بعضی افراد بشر انجام می دهند، انجام بدهند. می گوئید. نه، سری به تاریخ گذشته و حال بزنید، کاملاً تصدیق خواهید کرد، پلنگ وقتی سیر شد ممنوع خود را نمی درد، ولی بشر سیری ندارد، دنیا به دستش باشد، گر چه هزارها نفر از بین برود، باکی ندارد، یک میلیون؟ باکی نیست، ده میلیون؟ باکی نیست، حد و مرزی برای ظلم و ستم ندارد.

نمونه هایی از بدتر از درنده

ترس حجّاج بن یوسف ثقفی غیر از کسانی که در جنگ ها کشته است، تعداد یک صد و بیست هزار نفر را تک تک به قتل رسانیده است. پس از آن که به درک رفت، هشتاد هزار نفر در زندانش بودند پنجاه هزار مرد و سی هزار زن که شانزده هزار نفر آنان برهنه و لخت بودند. می گفت: بهترین وقت برای من زمانی است که یکنفر در برابر من به فجیع ترین وضع دست و پا بزند و جان بدهد. نقل می کنند تابه ای از آهن را با آتش، داغ می کردند، محکوم بیچاره را سر می بریدند و تابه داغ را روی رگ های بریده می گذاشتند، تاملت زمانی خون در بدن گرم می ماند و این مقتول بالا و پایین می پرید و حجّاج از دیدن این منظره کیف می کرد و لذّت می برد. از جمله کسانی که به قتل رسانیده (سعید بن جبیر و قنبر غلام امیر المؤمنین (علیه السلام) و کمیل بن زیاد نخعی است) که دعای او را شب های جمعه می خوانیم. کدام درنده است که به این شکل شود، کدام درنده بدبخت است که مثل یا چون هیتلر کوره آتشی درست کند و انسان های زنده را در آن بسوزاند. (که مشهور است).

کدام درنده است که مثل سرگرد کلود ایترلی افسر خلبان آمریکا بمب اتمی روی دو شهر ژاپن، هیروشیما و ناگازاکی بریزد. و در سه دهم ثانیه شهر را به آتش کشد و حداقل یکصد و پنجاه هزار

نفر را بکشد. و ۷۵ هزار نفر را زخمی بر جای گذارد. چرا جای دور برویم، کدام درنده مثل شاه می شود که از او نقل می کردند: اگر ده، پانزده میلیون نفر کشته شود و من بمانم، چنین کاری خواهم کرد. و یا مثل محمدرضا کلاهی بشود و به دستور بنی صدر و رجوی در یک شب ۷۴ نفر از بهترین افراد متدین متعهد که همه را از نزدیک خوب می شناسد به فجیع ترین وضعی با انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به خاک و خون بکشد و یا با انفجار نارنجک آیت الله مدنی مجسمه تقوی و اخلاق را، بین الصلواتین شهید کند و یا حجه الاسلام هاشمی نژاد این محقق خدمت گزار را منفجر کند. به خدا قسم این قاتلین از هر درنده ای پست ترند.

بیاید به پرونده صدّام نگاهی کنیم که روی همه ی جنایتکاران تاریخ بشری را سفید کرد. مدت هشت سال و به عبارت دیگر ۲۹۰۰ روز با ایران اسلامی جنگید و بهترین جوانان متدین ما در جبهه ها و شهرها به شهادت می رسیدند، تمام شهرهای ما را با هواپیما و موشک بمباران کرد و با شلیک توپ، هزاران نفر را زن و مرد و پیر و جوان شیرخوار و غیره را کشت. چند مرتبه موشک نه متری به دزفول و اهواز زد، آن هم گاهی در شب و در خواب و مردم بی گناه را در حال خواب و استراحت به فجیع ترین وضعی که تصوّرش ممکن نیست، شهید نموده است. باز هم می گوید من انسانم، بلکه ادعای اسلام هم دارد، (فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ). انشاء الله به ذلت تمام خواهد رسید مثل شاه، در این طرف کاذبین خیلی مثال هست و درد دنیا از آنها زیاد است. و بوده و خواهد بود.

نمونه هایی از فرشته بهتر

برویم بطرف صادقین آنها که از امتحان سرفراز بیرون آمده اند. آنها که نمره ۲۰ گرفته اند، آنها که افتخار بشریتند، آنها که نسبت به دسته ی اول خیلی کم هستند ؛ (وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) بندگان شاکر و خوب من خیلی کم اند.

اولین گروه از آنان انبیاء و ائمه اطهار(علیهم السلام) هستند:

(لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوكُمْ وَ جُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ... وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) ؛ کسانی که در فقر و ناداری مادی (بأساء) و در مرض و گرفتاری (ضراء) و در زمان جنگ با دشمنان دین صبور و بردبار هستند، اینان هستند که استوار در دینند و راستگویانند، یعنی پای حرفشان ایستاده اند، این ها متّقین هستند.

در جای دیگر قرآن می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، پرهیزگار باشید و همراه راستگویان شوید.

پس باید با این افراد باشیم و دنباله رو اینان شویم. اینان هستند که در تمام مشکلات خوب از امتحان بیرون آمده اند و به بهترین وجه و با نمرات بالا قبول شده اند و درجات ایمان را طی کرده اند.

بعد از ائمه اطهار و اهل بیت (علیهم السلام)، اصحاب آنانند که افتخار تاریخ اسلام، بلکه تاریخ بشریتند. هم چنین جانشینان ائمه، یعنی علما و دانشمندان دینی و مراجع و مؤمنین پاک و نمونه که هر کدام از آنان در زندگی شان سرگذشت هایی داشته اند که کاملاً ثابت نموده اند از امتحان رو سفید بیرون آمده اند و سرفراز شده اند و بهترین نمره را گرفته اند و در نزد خدا و رسول خدا روسفید شده اند.

محمد بن ابی عمیر، زیر شکنجه هم چیزی نگفت
محمد بن ابی عمیر که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد (علیهم السلام) است و به قول بعضی «اوثق الناس عند الخاصّة و العامّة و اورعهم و اعبدهم» بوده است، مؤثّق ترین افراد در نزد شیعه و سنی بوده و از همه خدا ترس تر و عابدتر بود. آن چنان از امتحان سرفراز بیرون آمد که افتخار شیعه شده است. در زمان هارون الرشید به زندان افتاد، زیرا به او اصرار کردند که قضاوت را قبول کند و قاضی بغداد شود. چون می دانست که نمی تواند قضاوت به حقّ کند، قبول نکرد و به زندان افتاد. هر چه او را شکنجه کردند که اسامی شیعیان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را فاش کند، نگفت. حتی یک مرتبه او را یکصد تازیانه زدند که حرف بزند. چیزی نگفت. فوق العاده ناراحت شده بود و درد می کشید، نزدیک بود که از شدت درد حرفی بزند. در این اثنا محمد بن یونس بن عبدالرحمن که او نیز از بزرگان شیعه است و او نیز در زندان بود، از کنار او قدم زنان گذشت و چنین گفت: اتق الله یا محمد اذکر موقفک عند ربک ای محمد؛ از خدا بترس، به خاطر بیاور روز قیامت را که برای حساب در نزد پروردگار حاضر شده ای.

لذا چیزی گفت و اسم کسی را نبرد. چهار سال تمام یا بیشتر زیر شکنجه بود، خواهرش کتاب های او را زیر خاک گذاشته بود که به دست دشمن و دژخیمان هارون نیفتد، متأسفانه پوسیده شد و از بین رفت و یا آن که آب باران آن ها را خراب کرد. لذا پس از آزادی از زندان هر چه روایت و حدیث نقل می کند از حفظ نقل می کرده و اسم راویان و سلسله سند، ندارد. بعضی گفته اند: مراسیل او نیز مثل مسانیدش معتبر است، یعنی روایاتی که از امام بدون سند، نقل حدیث کرده نیز مورد اعتبار است. چون روایت نمی کند، آلا از شخص ثقه و مطمئن.

جداً تا روز امتحان پیش نیاید، طلا از مس، و خوب و بد افراد شناخته نمی شود. حتی در همین دنیا هر کدام از ما کسانی را می شناسیم که با مختصر فشار عادی یا کمبودهای اقتصادی و هزار حرف نامناسب از دهنش بیرون می آید، زیرا در اثر جنگ تحمیلی مثلاً: نفت یا روغن نباتی یا

صابون کم شده است، اصل جمهوری اسلامی را زیر سؤال برده و بد و بیراه می گوید. کسانی را می شناسم که با مختصر مرض و ناراحتی جسمی چه حرف ها که نمی زنند و ناشکری ها که نمی کنند. ولی بر عکس به افرادی هم برخورد می کنیم، درست مصداق و «الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ» هستند.

هم در جنگ و ناامنی کاملاً سنگ صبور، و هم در فقر و ناداری و مرض و گرفتاری شکرگزار هستند و کوچک ترین اظهار نارضایتی نمی کنند.

صبر یکی از علما بر مرض در طول هشت سال یکی از علمای فامیل، (خدا رحمتش کند) ساکن کربلا شده بود و اواخر عمر، سگته ناقص کرد. ظاهراً هشت سال یا بیشتر روی رختخواب افتاده بود. هر وقت خدمت او می رفتم، ایشان سرحال و شاداب ما را دلداری می داد و می خندانید و شوخی می کرد. از ایشان شنیدم، بعضی از بستگان اصرار دارند به ایران بروم و معالجه کنم، من آمده ام کربلا که در جوار حضرت امام حسین (علیه السلام) بمیرم، حالا بروم ایران، آن جا بمیرم. به هر زحمتی بود با ویلچر شب های جمعه مشرف به حرم می شد و به همان حال زیارت می کرد. بالاخره به آرزویش رسید و در کربلا به رحمت خدا رفت. و در صحن مطهر در ایوانی که جنب دربی است که به طرف تلّ زینبیه می رود، دفن شد. خدایش رحمت کند و با اجدادش محشور بدارد.

نشنیده ای که زیر چناری کدو بنی
نشنیده ای که زیر چناری کدو بنی *** برجست و بر دوید بر او بر بروز بیست.
پرسید از چنار که تو چند روزه ای؟ *** گفتا چنار، سال مرا بیشتر زسی است.
خندید پس کدو که من از تو به بیست روز *** برتر شدم بگوی که این کاهلیت چیست؟
او را چنار گفت که امروز ای کدو *** با تو مرا هنوز نه هنگام داوری است
فردا که بر من و تو وز باد مهرگان *** آن دم شود پدید که که نامرد و مرد کیست.
هر اندازه ایمان قوی تر باشد تحمل مشکلات بیشتر است
(فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين).

برادران، هر اندازه ایمان قوی تر باشد، تحمل و مشکلات بیشتر خواهد بود و شخص باکی از بزرگترین گرفتاری و سختی ندارد؛ المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف؛ مؤمن همانند کوه پابرجاست و با تندبادهای مخالف کوچک ترین تزلزل و حرکت و سستی در او ایجاد نمی شود.

بلکه به مضمون روایت اگر مؤمن را در راه خدا با مقرض قطعه قطعه کنند، با آغوش باز می پذیرد؛

فلو قطعتنی فی الحبّ، ارباً *** ** لما حنّ الفؤاد الی سواک؛

بلکه مؤمن هر اندازه در امتحانات پیروز شود و سرفراز بیرون آید، خوشحال تر خواهد بود. حمید بن مسلم خبرنگار کربلا می گوید: به خدا سوگند داغ دیده ای چون امام حسین (علیه السلام) ندیدم، که هر قدر بیشتر مصیبت می دید، دلش محکم تر و روحیه اش قوی تر و شهامتش افزون تر و صورتش بشاش تر می گردید.

آری مثل حضرتش باید این چنین باشد، چون هر چه بیشتر در مصیبت پیش می رود، انجام وظیفه ی بیشتر نموده و خود را سرفراز و مطیع خدا و پیامبر می بیند و اگر این معنا نبود، کجا می توانست آن مشکلاتی که کوه را از جا می کند، با آغوش باز تحمل و برداشت کند. دیشب عرض کردم، خود امام حسین اولین کسی بوده که در شب عاشورا روضه ی علی اصغر را برای قاسم خوانده است، بعد از آن که سوال کرد عمو، علی اصغر که میدان رفتنی نیست؟ امشب متوسّل به او می شوم.

السّلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلّت بفنائک علیک منّی سلام الله ابدأ ما بقیت و بقی اللیل و النّهار و لا جعله الله آخر العهد منّی لزیارتکم، السّلام علی الحسین و علی علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

توسّل به حضرت علی اصغر

بعضی گفته اند بهترین دلیل مظلومیّت امام حسین (علیه السلام)، شهادت علی اصغر است، مثل امضای کوچک آخر سند است که تمام اعتبار سند به آن است. از مرحوم حاج شیخ محمدعلی خراسانی، پیرمرد روضه خوان صد ساله که در نجف اشرف، منبر می رفت، شنیدم در یکی از شهرهای غیر اسلامی، چند نفر شیعه بودند و ایام عاشورا مجلس عزا گرفته بودند، یک روز یک نفر مسیحی مقداری شیر آورد، گفت به مردم بدهید، شنیده ام این آقای که برای او روضه گرفته اید، طفل شیرخواری هم داشته است که به جای آب تیر بر گلویش زده اند.

روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) او را روی دست گرفت و برای اتمام حجّت به میدان آورد. فرمود: ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضیع اما ترونه کیف یتلّطی عطشاً، من غیر ذنب اتاه الیکم فاسقوه شرباً من المآء

گفت ایا قوم، روح پیکرم است این *** ** آنهمه اصغر بُدند و اکبرم است این

به طفل بی گنه من دهید قطره آبی *** ** که یادگار به جای علی اکبرم است این

اگر به زعم شما من گناه کار شمایم *** ** نکرده هیچ گناهی علی اصغرم است این

نکته: چرا امام حسین(علیه السلام) علی اصغر را آورد و برای او آب طلبید؟ با این که می دانست آب نخواهند داد پاسخ این است که حضرت باید اتمام حجّت نماید تا در تاریخ بماند. کسی نگوید: چرا حضرت او را نبرد که جانش را نجات بدهد، شاید آب می دادند، آبش که ندادند، ای کاش جوابش را هم نمی دادند.

حرمه جواب داد

فاتاه سهم میثوم من ظالم غشوم و هو حرمه بن کاهل الاسدی فذبح الطفل من الوريد الى الوريد و او من الاذن الى الاذن ; گوش تا گوش گلوی علی اصغر شکافته شد، امام حسین(علیه السلام) دست زیر گلوی او گرفت، پر از خون شد و به طرف آسمان پاشید. فقال الحسين(علیه السلام) یا نفس اصبری و احتسبی فیما اصابک ; ای نفس صبر کن و آن چه می شود به حساب خدا بیاور، خدایا او را ذخیره قرار بده.

بر سر دست پدر جان بره جانان داد

بر سر دست پدر جان بره به ره جانان داد *** جان عالم به فدایش که چه جایی جان داد

میهمان بود و لب تشنه به نزدیک فرات *** دست و پا می زد و جان با جگر سوزان داد

از جفای پسر سعد به لب آب روان *** آب بر حنجر او حرمه با پیکان داد

نازم آن طفل صغیری که پس از خوردن تیر *** او تسلی به پدر با دو لب خندان داد

یعنی ای جان پدر، غم مخور از تشنگیم *** که به فردوس برین آب مرا جانان داد

پیکان به خلق وی چو در غوش رباب رفت *** پستان خیال کرد و مکید و به خواب رفت

بوسه زد بر لب عطشان علی اصغر و گفت *** جان بابا پسرم وه چه لب شیرین است

لهف نفسی علی الرضیع الضامی *** فطمته السّهام قبل انقطاعی

قوله سبحانه:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛

به درستی که خداوند از جان ها و مال های مؤمنین را خریداری می کند، و در برابر به آنان بهشت را می دهد. ترتیب این خرید و فروش از این قرار است که مؤمنین در راه خدا پیکار و مقاتله می کنند، یا کفار را می کشند و یا خود کشته می شوند. این وعده حقی است که در تورات و انجیل و قرآن بیان شده، و چه کسی از خداوند به پیمانش وفادارتر است. اکنون باید به شما مؤمنین به خاطر این داد و ستد تبریک گفت و این پیروزی بزرگی برای شما خواهد بود، چون طرف نفع معامله، با شما خواهد بود.

مضمون این آیه مبارکه در سوره صف، آیه ۱۰ نیز به بیان دیگر آمده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذُكُم عَلَىٰ تِجَرَةِ تَنجِيكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ي وَتَجْهَدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكِ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

بهترین مثال داد و ستد و پنج رکن معامله

خداوند تبارک و تعالی برای ترغیب مؤمنین به جهاد و ایجاد روحیه جنگی در آن ها مثال بسیار جالب و شیرینی زده و موضوع را برای آنان مجسم و قابل درک و لمس نموده است، معمولاً در هر معامله و داد و ستدی پنج رکن اساسی وجود دارد: ۱. فروشنده (بایع)؛ ۲. خریدار (مشتري)؛ ۳. جنس (متاع)؛ ۴. قیمت (ثمن)؛ ۵. سند و مدرک معامله، در این مثال آیه ی شریفه به هر پنج رکن اشاره شده است.

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ)، خریدار خود خداوند است، گویا در میدان جنگ دست خدا جان و مال مؤمنین را تحویل می گیرد. (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛ فروشنده مؤمنین هستند. (أَنفُسُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ)؛ متاع هم جان و مال مؤمنین است، (بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ)؛ این هم ثمن و قیمت، نکته ی مهم این که باید غرض و هدف در این معامله فقط فی سبیل الله باشد، در راه خدا و با خلوص نیت، (يَقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ)؛ یا کفار را بکشند و یا خود کشته شوند، (وَ عَدَاءٌ عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنجِيلِ وَ الْقُرْآنِ)؛ این هم رکن پنجم یعنی سند و مدرک معامله، سندی که قبول برای همه است و نزد همه معتبر و با ارزش است.

وفا به عهد نمودن به عهد الهی

(وَ مَن أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ ي مِنَ اللَّهِ)؛ یعنی اگر چه حسب ظاهر این معامله نسیه است و ثمن نقد پرداخته نمی شود، اما خطر معامله نسیه را ندارد، به سوز نیست، زیرا مشتری خدای متعال است که با وفاترین فرد است، در پیمان و عهدی که می بندد، زیرا وفا نکردن به قرارداد و پیمان از سه جهت ممکن است که هیچ کدام درباره خدا وجود ندارد، یا از عدم قدرت و توانایی، است که خداوند قادر مطلق و بی نیاز محض است، این نیست که روز قیامت به بعضی بفرماید: بهشت پر شده، جا ندارم و ببخشید، یا حورالعین ها تمام شده اند، یا درخت های بهشت را سرما زده یا آب نهرها کم شده و از این شوخی ها. و یا از نظر پشیمانی و ندانستن عاقبت کار است در اول، که این هم در ساحت قدس او تصوّر نمی رود، چون عالم و حکیم است، مثل ما نیست که معامله ای بکند، بعد ببیند اشتباه کرده صلاح او نبوده است.

و یا از نظر فراموشی پیمان سابق است که این هم نسبت به خدا ممکن نیست. بنابراین، حتماً خدای تعالی به پیمانش وفا خواهد نمود و از همه وفادارتر است.

جالب تر آن که در خاتمه معامله می فرماید:

(فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ يَوْمَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

همان گونه که در معاملات عادی، مشتری و بایع به هم تبریک و مبارک باشد و خیرش را ببینی می گویند، این جا هم خداوند، مبارک باد می گوید و می فرماید: مژده باشد شما را با این معامله پرسود و منفعت و ذلک هو الفوز العظیم؛ در برابر این همه نعمت جان و مال ارزش ندارد. شاید جمله ذلک هو الفوز العظیم، اشاره به این باشد که در این معامله طرفی که نفع و سود می برند، فقط مؤمنین هستند، یعنی فروشنده. و خداوند که مشتری فرض شده است، هیچ سودی نمی برد، چون اولاً مؤمن یک متاع کوچک ناقابل که جان و یا مال باشد، می دهد و در برابر، بهشت جاویدان ابدی و سعادت دایمی سرمدی که هیچ انتها و آخری ندارد، می گیرد. در حالی که این جان و مال خواه و نخواه از دست او می رفت و پایدار نبود، پس سنجش و تعادل و برابری بین ثمن و مثنی نیست.

جان چه باشد که نثار قدم دوست کنیم *** این متاعی است که هر بی سرو پایی دارد
ثانیاً، این متاع و سلعه یعنی جان و مال از خود خداوند به مؤمن رسیده است، هر چه هست از آن خدا است؛ (لَلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

هستی خواجه که به فرمان دوست *** قطره ای از قلزم احسان دوست
چقدر لطف و کرم است که همین عطای خود داده را بگیرد و هزار برابر عوض دهد، درست مثل
پدری می ماند که پولی به پسر داده است تا خرید و فروش بیاموزد، بعد خود پدر آدامس دو ریالی
را مثلاً ده تومان از او بخرد.

ثالثاً، نتیجه و فایده قتال با کفار و جهاد فی سبیل الله، به خود انسانها و ملتها و مؤمنین می رسد و
خود جامعه بشری است که در اثر جهاد و از بین بردن دشمنان اسلام به سعادت و رفاه می رسد و
خارها و خس ها را از سر راه بر می دارد و خوشبختی و آزادی و سرفرازی را برای همیشه در
آغوش می گیرد.

آیا معامله ای پرسودتر از این پیدا می شود، فلذا می فرماید: (وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).
در تفسیر المیزان، ص ۴۲۹، ج ۹، از درّ المنتور نقل می کند که ابن ابی حاتم و ابن مردویه از جابر
بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که گفت: ما در مسجد خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)
بودیم که این آیه (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ...) نازل شد حضرت آیه را تلاوت کرد، مردم
همه تکبیر گفتند مردی از انصار که دو طرف ردای خود را روی دوش انداخته بود جلو آمد،
پرسید: یا رسول الله جداً این آیه قرآن بود که نازل شد. حضرت جواب داد: بلی. مرد انصاری
گفت: به به، بیع ربیح لا نُقیل و لا نُسقیل، چه معامله پر برکتی نه خودمان بهم می زنیم و نه اگر
تقاضای اقاله و بهم زدن شد می پذیریم.

جداً اگر انسان مضمون آیه را دقت کند و ایمانش قوی باشد، هیچ ارزشی برای جان و مال خودش نمی بیند که آنها را در راه خدا صرف کند، بلکه تمام مشکلات و زجرها و شکنجه ها و گرفتاریها در این راه برای او آسان می شود. اکنون که قرار است با یک مرتبه کشته شدن انسان باین همه نعمت برسد و برای همیشه و الی الابد باشد، پس چه بهتر که هر چه زودتر برسد، این جان که قرار است از بدن بیرون برود و برای همیشه در این قفس تن نخواهد ماند، پس چرا در رختخواب بمیریم؟ چرا در راه خدا نباشد. مال که قرار است از تصرف انسان خارج شود و به ورثه منتقل شود، پس چه بهتر در راه خدا مصرف شود.

خوشا به سعادت افرادی که به این مقام رسیده و می رسند.

اللهم ارزقنا الشهادة في سبيلك اللهم ارزقني الشهادة في سبيلك، اللهم ارزقني الشهادة في سبيلك.

در وصیتنامه شهید سعیدی چه بود؟

جناب آقای خزعلی می فرمود: در وصیتنامه مرحوم حُجَّةُ الاسلام سعیدی که یک روز قبل از شهادتش به دست دژخیمان ساواک نوشته بود، دیدم مرقوم داشته بود، پسرانم حتماً روحانی و خدمتگزار دین و مبلِّغ آیین مقدس اسلام بشوند، دخترانم نیز با مبلِّغ دینی ازدواج کنند. آیات مبارک سوره آل عمران، از آیه ۱۶۲ تا ۱۶۸ را مد نظر داشته باشید و مورد تأمل قرار دهید. اشاره به این است که من به مرگ طبیعی از دنیا نرفته ام. چون آیه مزبور (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا...) می باشد و به این وسیله شهادت خود را بیان نموده و واسطه رساندن خبر را همان دژخیمان قاتل قرار داده است و نگذاشت که شهادتش لوٹ شود که بگویند به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. کسی که او را در قم غسل داده بود (چون مخفیانه جنازه او را آورده بودند قم و در قبرستان خاکفرج دفن نمودند و پسرش را نیز آورده بودند و در بین راه موضوع را به او گفته بودند) گفته بود که در تمام بدنش مخصوصاً سینه و پشتش آثار شکنجه بود. شهید مدنی از خدا درخواست شهادت نموده بود

شنیدم مرحوم آیت الله شهید مدنی در جوار کعبه توفیق شهادت در راه دین را از خداوند خواسته بود، لذا دیدیم به چه نحو دعایش مستجاب شد، همانند جدش امیر المؤمنین (علیه السلام) در محراب عبادت بین الصلواتین، جمعه و عصر که نگذاشته بودند عصر را بخواند به دست ابن ملجم صفتی پس از یک عمر خدمت به اسلام و مذهب شهید شد، خدایش رحمت کند و با امیر المؤمنین (علیه السلام) محشور و درجانش عالی است، متعالی بگرداند. امین یا رب العالمین. حضرت امام حسین (علیه السلام) در بین راه کربلا در منزل ثعلبیه وقتی که خبر شهادت مسلم به او رسید، اشعار ذیل را انشا فرمود:

لئن كانت الدنيا تعدّ نفيسه *** فدار ثواب الله اعلى و انبل

و ان تكن الاموال للترك جمعها *** فما بال متروك به المرء يبخل
و ان تكن الابدان للموت انشأت *** فقتل امرء بالسيف في الله افضل
گر چه دنیا با ارزش و نفیس تلقی می شود ولی بهشت و خانه ای که پاداش الهی است، قطعاً بهتر
و بالاتر است. ثروت و اندوخته دنیا را چون انسان باید بگذارد و برود، پس چه ارزش دارد که
شخص نسبت به آن بخل ورزد و در راه خدا بذل و بخشش نکند، هم چنین بدن انسان ها به خاطر
مرگ آفریده شده و حتماً باید بمیرند، پس قطعاً شهادت با شمشیر در راه خدا افضل است.

امام حسین(علیه السلام) در راه خدا از هیچ چیز دریغ نفرمود
روی این جهت می بینیم که حضرت در راه خدا از هیچ چیز دریغ نفرمود و از نظر جود و
سخاوت نیز کریم ترین و سخی ترین فرد مشهور بود.
اعرابی که می پرسید من اکرم الناس
ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: یک نفر اعرابی وارد مدینه شد، پرسید که کریم ترین مردم
کیست؟ (کریم به معنای بزرگ و جوانمرد هست، به معنی سخی هم هست و شاید این جا مراد
معنی دوّم باشد) او را به حضرت امام حسین(علیه السلام) راهنمایی کردند.
پس به جستجوی حضرت پرداخت، تا او را در مسجد النبی پیدا کرد، در حالی که حضرت مشغول
نماز بود، پس در نزد حضرت ایستاد و چنین گفت:

لم یخب الآن من رجاك و من *** حرک من دون بابك الحلقة
انت جواد و انت معتمد *** ابوك قد كان قاتل الفسقه
لو لا الذی كان من اوائلكم *** کانت علينا الجحیم منطبقه
یابن رسول الله کسی که امیدش جناب شما باشد و کسی که حلقه درب خانه شما را زده باشد،
ناامید نمی شود تو همان جوانمرد و تکیه گاه مردمی که پدر بزرگواری قاتل افراد فاسق و بی دین
بود، اگر سابقه شفاعت شما خانواده در قیامت نباشد هر آینه آتش جحیم بر ما فرود خواهد آمد.
امام(علیه السلام) نماز را تمام کرد به قنبر فرمود: آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است. عرض
کرد: آری، مبلغ چهار هزار دینار است. فرمود: آنها را حاضر کن، مستحق تر از ما برای آنها رسید.
پس حضرت تشریف برد داخل منزل وردای خود را که از بُرد بود از دوش برداشت و چهار هزار
دینار را در میان آن پیچاند (طبق ان روایت عروه بارقی در کتاب مکاسب قیمت هر گوسفندی دو
دینار بوده که تقریباً قیمت دو هزار گوسفند می شود). و دست مبارک را از شکاف در بیرون آورد
که رو در روی اعرابی نباشد و گویا حضرت از کمی مال حیا داشت و اشعار ذیل را بر وزن اشعار
او انشاد کرد:

خذها فأنى اليك معتر *** و اعلم بأنى عليك ذو شفقه
لوكان فى سيرنا الغداه عصاً *** امست سمانا عليكم مندققه
لكن ريب الزمان ذو غير *** و الكف منى قليله النفقه

با عرض معذرت اين مبلغ ناچيز را بگير و بدان كه من نسبت به تو مهربان هستم چنان چه بعداً به قدرتى و تكيه گاهى برسم چه بسا خير بيشترى به تو رسد، ولى فعلاً از پستى روزگار موجودى بيشترى نبود، فلذا دستم كم بخشش است.

اعرابى پولها را گرفته و گريه كرد، و حضرت فرمود:ها، عطاي ما خيلى كم است كه گريه مى كنى، عرض كرد: نه، يابن رسول الله، گريه مى كنم كه اين دست سخاوتمند و پر جود چرا زير خاك برود.

نكته در سخاوت ائمه اطهار(عليهم السلام)

ناگفته نماند از جود و سخاوت ائمه(عليهم السلام) استفاده مى شود كه وقتى حاجت مندى به ايشان مراجعه مى كرد، تا سرحد استغنا و رفع حاجت او براى هميشه كمك مى كردند كه مقدارى خرج كند و باقى را مثلاً سرمايه قرار دهد و كار كند نه اين كه به اندازه مخارج جزىي يك روز يا يك هفته كمك كند كه بيچاره فردا نيز مجبور به مراجعه باشد. ضمناً از باب فاذا حييتم بتحيه فحيوا باحسن منها او ردوها جواب شعر را به شعر مى دادند، كما اين كه نظير اين روايت از امام حسن(عليه السلام) نقل شده است كه آن فقير عرض كرد: لم يبق لى شىء يباع بدرهم الخ. بيچاره آن اعرابى گريه كرد كه چرا اين دست زير خاك برود، خبر نداشت كه به چه كيفيت زير خاك مى رود و چقدر زخم و جراحت بر مى دارد. حتى انگشتش به خاطر انگشتى قطع مى شود. و يا طبق روايتى خود دست مبارك قطع مى شود.

توسل به على اكبر

امشب توسلّم به على اكبر جوان هيچده ساله امام حسين(عليه السلام) است.

السّلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التى حلّت بفنائك عليك منى سلام الله ابدماً ما بقيت و بقى الليل و النّهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السّلام على الحسين و على على ابن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين.

شبهت على اكبر به رسول خدا(صلى الله عليه وآله) هم از جهت جسمى بوده و هم از جهت خلق و ايمان و تربيت، اين نمونه را گوش كنيد. هنگام ظهر لشكر امام حسين(عليه السلام) به منزل ثعلبيه رسيدند. گويا امام حسين(عليه السلام) از خستگى راه سر بر قربوس زين گذاشته بود چرتى زد، بيدار شد، شروع نمود به گريه كردن. سپس فرمود: انا لله و انا اليه راجعون، على اكبر جلو آمد، سوال كرد: بابا چرا استرجاع كرديد. حضرت فرمود: در خواب ديدم گوينده اى مى گفت اين قافله

با شتاب می رود و مرگ به دنبال آنان می شتابد تا آنان را به بهشت برساند. عرضه داشت: یا ابنا، أفلسنا علی الحق؟ مگر ما بر حق نیستیم؟ جواب شنید: بلی یا بنیّ والذی الیه یرجع العباد؛ نور دیده ما بر حق هستیم، سوگند به آن خدایی که بازگشت بندگان به اوست. عرض کرد: اذن لا نبالی بالموت؛ اکنون که ما بر حق هستیم، چه باک از کشته شدن. پس حضرت در حق او دعا کرد. لذا روز عاشورا وقتی علی اکبر اجازه گرفت و رو به میدان می رفت، حضرت ابتدا نگاه پراشتیاق و مأیوسانه ای بر قامت ملکوتی پسرش کرد، سپس رو به طرف آسمان عرض کرد:

اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلامٌ اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه؛ خدایا شاهد باش فرستادم به سوی این جماعت کسی که شبیه ترین افراد است به رسول خدا. از جهت خلقت و خوی و گفتار و هر وقت ما مشتاق پیامبر می شدیم نگاه باو می نمودیم.

نمی دانم چه حالی داشت وقتی به بالینش آمد و دید فقطعوه بسیوفهم إرباً ارباً علی را قطعه قطعه نموده و فرقی را شکافته اند. حضرت روی خاک ها نشست و سر علی را بدامن گرفت و جعل یمسح الدم من ثنایاه؛ خون از دهان و دندان او پاک کرد. شاید باین خاطر که اگر علی بخواهد حرفی بزند، بتواند. لذا عرض کرد: یا اب علیک منی السلام هذا جدی رسول الله قد سقانی بکأسه الاوفی شربۀ لا اظلمأ بعدها و هو یقول العجل العجل فان لک کاساً مذخورۀ حتی تشربها الساعۀ. بابا خداحافظ اینک جدّم رسول خدا ظرف آبی به من داد آشامیدم که دیگر تشنه نمی شوم و می فرماید هر چه زودتر نزد ما بیائید برای شما نیز ظرف آب آماده است.

امام(علیه السلام) فرط تأثر خود را با جملاتی جانسوز بیان نموده:

یا بنی لعن الله قوماً قتلوک ما اجرئهم علی الرحمن و انتهاک حرمة الرسول وانهملت عیناه من الدموع ثم قال علیّ علی الدنيا بعدک العفی اما انت یا ولدی لقد استرحت من همّ الدنيا و غمّها و صرت الی روح و ریحان و بقی ابوک فریداً و حیداً فما اسرع لحوقه بک. فرزندم خدا لعنت کند این مردم را که تو را کشتند، این ها جسارت به خدا و بی احترامی به رسول خدا را از حد گذرانیده اند. بابا تورفتی و راحت شدی ولی پدرت تنها و بی کس مانده است. در این هنگام امام حسین گریه کرد و سرشک از دیدگان مبارک فرو ریخت. سپس فرمود: پسر، علی جان بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا، تو از غم و اندوه دنیا آسوده شدی و به سوی بهشت و ریحان شتافتی، ولی پدرت تنها و بی یار و یاور مانده است و او هم به همین زودی به سوی تو خواهد شتافت.

به روزگار چو عمر پدر به سر آید

به روزگار چو عمر پدر به سر آید *** خوش است گر پسری بر سر پدر آید

ولی چه سان گذرد در زمانه گر پدری *** به وقت مرگ پسر، بر سر پسر آید
کنم چو یاد حسین و وقت مرگ اکبر او *** هزار ناله جان سوزم از جگر آید
گلزار نبی گشت تهی از همه گلها
گل زار نبی گشت تهی از همه گلها *** افغان ز دل زینب خونین جگر آمد
لیلا شده در دشت بلا یکسره مجنون *** وقتی که به او مردن اکبر خبر آمد
یعقوب فراموش نمود از غم یوسف *** آن دم که حسین بر سر نعش پسر آمد
بگرفت تن یوسف خود تنگ در آغوش *** یعقوب صفت ناله اش از سینه برآمد
کای تازه جوان من که ندیدم ز تو کامی *** عمر پدر از بعد تو دیگر به سر آمد

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی هفتم

در دوست گرفتن دقت کنیم

سخنرانی نهم: در دوست گرفتن دقت کنیم

قوله سبحانه:

(وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا).

روزی که ظالم و ستمکار از فرط ناراحتی و پشیمانی هر دو دست خود را به دندان گاز می گیرد، در حالی که می گوید ای کاش من با رسول خدا ارتباط گرفته بودم. ای بدبختی! کاش من فلانی را دوست نگرفته بودم همان او بود که مرا از یاد خدا گمراه کرد. با این که من در راه بودم، آری شیطان انسان را به بدبختی و خذلان می کشاند.

درجات پشیمانی

گویا پشیمانی و تأسف بر گذشته از دست رفته درجاتی دارد و خداوند تبارک و تعالی در مقام بیان آخرین درجه است که می فرماید: به خاطر بیاور، ای رسول گرامی اسلام روزی را که ظالم بر نفس و ستمکار هر دو دست خود را گاز می گیرد، چون انسان اگر کمی پشیمان از کرده خود شده باشد، تأسف و آه و ناله می کشد و اگر شدیدتر باشد، انگشتان خود را می گزد که در سوره آل عمران آیه ۱۱۹ درباره منافقین می فرماید:

(وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأُمَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ...); در پنهانی انگشتان خود را از فرط خشم و غیض گاز می گیرند.

و اگر پشیمانی زیادتر باشد تمام پشت دست را می گزد و در آیه فوق می فرماید هر دو دست را، گاهی دست راست را و گاهی دست چپ را. کنایه از این که بالاترین درجه پشیمانی و ناراحتی رسیده است.

پشیمانی فوق تصور در قیامت

در تفسیر المیزان از درّ المثنور و هم چنین در مجمع البیان از ابن عباس نقل می کند که آیه و یوم بعضّ الظالم، در شأن عقبه بن ابی معیط نازل شد و او دوست ابی بن خلف بود به این ترتیب که عقبه برنامه داشت هر وقت از سفری بر می گشت، جمعی از بزرگان بستگانش را به صرف غذا دعوت می کرد و زیاد با حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) مجالست داشت. روزی از مسافرتی برگشته بود، غذایی تهیه دید، عده ای از جمله رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را دعوت کرد، چون وقت صرف غذا فرارسید حضرت فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا مسلمان شوی و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله بگوئی. عقبه قبول کرد و شهادتین را بر زبان جاری نمود. مجلس تمام شد این خبر به دوست عقبه یعنی ابی بن خلف رسید، به او گفت مگر بچه شدی که دعوت محمد را پذیرفتی؟ گفت: نه بچه نشدم، و لکن خجالت کشیدم از این که او از غذای من نخورد و از خانه ام خارج شود. لذا شهادتین را گفتم که او غذا بخورد. ابی گفت من از تو راضی نمی شوم، مگر آن که بروی و در صورت او آب دهن بیندازی. عقبه بدبخت مرتد شد و چنین کرد. بلکه شکمبه گوسفندی بر پشت حضرت زد. پس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) او را نفرین کرد و فرمود امیدوارم از مکه بیرون نروی جز آن که سرت با شمشیر پرت شود. لذا در جنگ بدر با دست و پای بسته گردن زده شد و اما ابی بن خلف در جنگ احد به دست خود رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در مبارزه کشته شد و ضحاک گفته است که آب دهن عقبه به صورت خودش برگشت نمود و هر دو گونه او سوخته شد و اثر این سوختگی بود تا روزی که کشته شد.

قرآن به آینده نیز صادق است

البته هر آیه ای که شأن نزول دارد، آن مورد، یک مصداق خواهد بود هم برای آن آیه و هم در جاهای دیگر و تا روز قیامت به مناسبت تطبیق خواهد کرد. لذا در مجمع البیان روایتی از امام صادق (علیه السلام) در ذیل همین آیه و شأن نزول نقل می کند که حضرت فرمود: هر آیه که درباره یک نفر از قریش نازل شده باشد یا دو آیه که او را به بهشت راهنما باشد یا به جهنم بفرستد، نسبت به بعد از او نیز جاری خواهد بود. ان خیراً فحیراً و ان شرّاً فشرّاً؛ چه آن که درباره خیر باشد یا شر.

و در المیزان می فرماید: نکته لطیف آن که در جمله آیه اولی می فرماید: یالیتنی اتخذت ... منادی (یعنی کسی را که ستمکار به یاری می خواند) ذکر نشده است. گویا ظالم، شخص و فرد به خصوصی را به کمک نمی طلبد بلکه از فرط ناراحتی داد می زند کمک! کمک! هر کس به دادش برسد، خوب است. ولی این بیچاره چون می بیند هیچ احدی به فریادش نرسید و از همه کس و از

همه جا ناامید و مأیوس شد، در آیه دوم منادی و مستغاث را ذکر می کند: یا ویلتی لیتنی الخ، یعنی ای بدبختی! ای بینوایی! مثلاً تو به فریادم برس.

کسی که در راه باشد و بعد راه را عوض کند نویسنده می گوید: سبحان الله چه صحنه هولناکی است، چه حال رقت باری است مگر می شود پشیمان تر از او تصور کرد، اما پشیمانی چه سود دارد. زلیخا مرد از این حسرت که یوسف گشت زندانی *** چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی دقت بفرمایید در جمله؛ لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی؛ این بدبخت، در راه بود و بعد گمراه شده است. چنین شخصی غیر از کسی است که اصلاً در راه نبوده مثلاً کسی که از قم به تهران می رود، پس از چند کیلومتر کسی او را به اشتباه بیندازد و سبب برگشت او به طرف اراک شود. این بیچاره شب برسد اراک و بفهمد که تهران که می خواست برود، بماند بلکه دورتر از مقصد هم شده است. حالا وای اگر راه برگشت هم نداشته باشد. چقدر ناراحت خواهد شد. این شخص غیر از کسی است که آن چند کیلومتر راه تهران را اصلاً نرفته باشد و از ابتدا از قم به طرف اراک بیفتد. با دوستان خدا دوست شوید

در کتاب تحف العقول از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: قال عیسی بن مریم للحواریین، تحببوا الی الله و تقرّبوا الیه، قالوا یا روح الله بماذا تتحبب الی الله و نتقرّب الیه، قال بیغض اهل المعاصی و التمسوا رضی الله بسخطهم قالوا یا روح الله فمن نجالس اذن، قال من یدرکم الله رؤیته و یزید فی عملکم منطقه و یرغبکم فی الاخره عمله؛ حضرت عیسی به حواریین فرمود: با خدای متعال دوست باشید و به ذات مقدّسش تقرّب جوئید، حواریون پرسیدند: یا روح الله، چگونه با خدا دوست باشیم و به او تقرّب جوئیم؟ فرمود: به کینه و بغض کسانی که اهل گناه هستند، شما رضا و خوشنودی خدا را در ناراحت بودن از آنان پیدا کنید. پرسیدند: یا روح الله با چه کسی طرح دوستی بریزیم و مجالست کنیم؟ فرمود: با کسی که نگاه به او شما را به یاد خدا بیندازد و گفتار او سبب زیاد شدن عملتان گردد و رفتار او شما را ترغیب به آخرت و قیامت نماید.

همنشین تو از تو به باید *** تا تو را عقل و دین بیفزاید

راه ارتباط با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

یا لیتنی اتخذت مع الرسول سیبلاً؛ خوب راه ارتباط با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چه راهی است؟ از چه کانالی باید با رسول خدا رابطه پیدا کرد که خطا نداشته باشد و صد در صد مورد رضایت

حضرت حق باشد و پشیمانی در پی آن نباشد، بفرماید. خود رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آن راه را معرفی فرموده است. آن جا که فرموده است: علیّ مع الحق، والحقّ مع علیّ.

علی بن شهر آشوب در مناقب به چند سند این روایت را نقل کرده، از جمله آن که در روز جمل محمد بن ابی بکر به خواهرش عایشه سلام کرد و او جواب نداد، پس محمد گفت: خواهر! تو را به خدای وحده لا شریک له، سوگند می دهم آیا نگفتی که علی بن ابی طالب را رها نکن، چون من شنیدم که رسول خدا فرمود: الحقّ مع علی، و علیّ مع الحقّ لایفترقان حتّی یردا علیّ الحوض؛ حق با علی است و علی با حق است از هم جدا نخواهند شد تا بر من، کنار حوض کوثر وارد شوند. عایشه گفت: چرا شنیدم که رسول خدا چنین فرمود الخ. پس ارتباط با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پیروی نمودن از او پشیمانی ندارد، چون حق با او می باشد. بنابراین اگر کسی از او پیروی کند، ارتباط با رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) داشته است و روز قیامت پشیمان از گذشته اش نیست که بگوید: یا لیتنی اتّخذت مع الرسول سبیلاً؛ ای کاش با پیامبر رابطه داشتم. (حدیث انا مدینه العلم).

حدیث انا مدینه العلم و علیّ بابها را ۱۴۳ نفر از علمای عامه نقل نموده اند.

به اضافه این که بنا به فرموده خود رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) هر کس بخواهد از علوم آن حضرت استفاده کند و فیض ببرد باید در حلقه خانه امیر المؤمنین (علیه السلام) را بزند، زیرا فرمود: انا مدینه العلم و علیّ بابها، فمن اراد المدینه فلیأتها من بابها؛ علامه امینی رحمه الله علیه در کتاب پرارزش الغدیر از ص ۶۱ تا ۷۷، ج ۶، تعداد یکصد و چهل و سه نفر را نام می برد با ذکر اسم کتاب و شماره صفحه از دانشمندان و علمای سنی که این حدیث را در کتاب های خود بیان نموده اند و بعد اسم بیست و یک نفر را متذکر می شود که حدیث را صحیح دانسته اند.

بنابراین به اعتراف خود این آقایان، ما شیعیان علم و دانش پیامبر را از راهی که خود حضرت معرفی نموده است گرفته ایم پس ما در روز قیامت انشاء الله پشیمان نیستیم. و به اعتراف خود خانم عایشه علیّ با حق است و حقّ با علیّ است، ما هم که لله الحمد و المنة با علی هستیم، پس حق با ما خواهد بود، حالا خود او در جنگ جمل چرا با علی جنگید، خود باید جواب بدهد.

حدیث مثل اهل بیتی کسفینه نوح

و اما حدیث مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و هوی، که باز مشهور بین علمای شیعه و سنی است مثال اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس سوار شود اهل نجات است و هر کس نشود غرق و هلاک است، و بفرموده آقای عمادزاده از طرق عامه، یازده طرق و از خاصه نه طریق این حدیث وارد شده است، و همچنین ما شیعیان، مصداق آن هستیم و بحمدالله اهل نجات خواهیم بود.

و کسانی که تخلف نموده اند، غرق و پشیمان خواهند بود و روز قیامت خواهند گفت: ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً؛

(و واقعاً مصداق هلك من حیث لا یعلم هستند) نمی دانند از کجا هلاک شده اند و چوب را خورده اند.

داستانی از مدینه

وقتی دقت کنیم می بینیم وضویشان، نمازشان، روزه شان، حجّشان بلکه تمام اعمال آنان اشکال دارد. در ذیحجه سال ۱۳۹۴ ق، اولین سفری که به حج مشرف شده بودم، طبق معمول تمام حجّاج ایرانی در مدینه منوره به زیارت مساجد سبعة اطراف مدینه رفته بودیم (هفت مسجد دور مدینه) از جمله ذو قبلتین که دستور تبدیل قبله از بیت المقدس به کعبه معظمه آن جا نازل شد؛ آیه قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينک قبله ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام؛ سال دوم هجرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر را به طرف بیت المقدس شمال مدینه و نماز عصر را به طرف کعبه، درست نقطه جنوب مدینه خوانده است و این خود از معجزات آن حضرت است که از کجا سمت کعبه را دقیقاً تعیین فرمود؟ جز از ناحیه وحی چه می تواند باشد؟ و تا آن سال آثار محرابی به طرف شمال بود و بعدها برداشتند. به هر حال مقارن مغرب بود، در «مسجد قبلتین» بودیم. اذان مغرب را در بلندگوی مسجد گفتند. یکی از آقایان (سرپرست کاروان ایرانی) که در حیاط ایستاده بود؛ با بلندگوی دستی صدا زد: حاجیان فلان کاروان تا نماز شروع نشده زودتر بیایند برویم، دو نفر از اهالی آن جا با هم حرف می زدند. شنیدم یکی به دیگری می گفت: یشردون عن الصلوة؛ نگاه کن از نماز فرار می کنند. من نزدیک رفتم. پس از سلام گفتم: یا اخی، نحن لا نشرد عن الصلوة، جئنا فی المدینه للزیارة و الصلوة و الدعاء، و نطوف اطراف البلد اینما کان هناك مسجد صغیر، نصلی فیہ رکعتان، نحن نشر عن الصلوة؟

ما از نماز فرار نمی کنیم و در شهر مدینه اصولاً برای زیارت و نماز و دعا آمده ایم. روی این جهت اطراف این شهر، می گردیم هر کجا حتی مسجد کوچکی باشد، دو رکعت نماز در آن می خوانیم ما از نماز فرار می کنیم؟ گفت: پس چرا نماز مغرب را با جماعت نمی خوانید؟ گفتم: به نظر ما هنوز مغرب نشده است. انتم تعتبرون استتار القرص و نحن نعتبر ذهاب الحمره المشرقیه؛ شما مغرب را به پنهان شدن قرص خورشید می دانید ولی ما با برطرف شدن سرخی در طرف مشرق می دانیم، قانع شد.

آری یکی از جهاتی که با آنها نماز نمی خوانیم این است که قبل از مغرب و قبل از صبح نماز می خوانند. البته صورت خوشی ندارد، به خصوص وقت نماز از مسجد بیرون آمدن خیلی بدمنظر و زننده است. فلذا در سال ۱۳۹۹ ق، ۵۸ ش سال اول انقلاب اسلامی ایران مرحوم امام خمینی (قدس

سره) دستور دادند که در جماعت آنان شرکت کنیم که خیلی به جا و به مورد بود و جلوی حرفهای آنان را که شیعه نماز جماعت را حرام می داند، گرفت. هم چنین روزه می گیرند و بعد از گرسنگی و تشنگی مبنی بر این شاید چند دقیقه پیش از مغرب افطار می کنند. نتیجه کلام آن که انسان باید مجالست و رفاقت با افراد متدین و صالح و عالم داشته باشد، و از افراد بی دین و فاسق و لابلالی پرهیزد.

با بدان کم نشین که درمانی *** خوپذیر است نفس انسانی

تا توانی می گریز از یار بد *** یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها همی برجان زند *** یار بد برجان و بر ایمان زند

هر که با دو نان نشیند هم چو دو نان دون شود *** با خردمندان نشیند، عقل وی افزون شود
گر به بندی اسب تازی را زمانی پیش خر *** رنگشان هم گون نگردد، طبعشان هم گون شود

با بدان کم نشین که صحبت بد *** گر چه پاکی، تو را پلید کند

آفتابی بدین بزرگی را *** لکه ابر، ناپدید کند

ابو هاشم جعفری که از اصحاب امام رضا تا امام زمان (علیهم السلام) است (یعنی شش امام را درک نموده) و مردی ثقه و جلیل القدر بوده است می گوید: روزی خدمت حضرت ابوالحسن (علیه السلام) (امام رضا یا امام هادی) رسیدم، فرمود: ابو هاشم چرا با عبدالرحمن بن یعقوب نشست و برخاست می کنی؟ تو را دیدم با او نشسته بودی. عرض کردم: مولای من با من نسبتی دارد و برادر مادرم محسوب می شود، یعنی دایی من است. فرمود: درباره خدا قائل به عقیده بزرگی است خدا را به جسم توصیف می کند، ابو هاشم، یا با او بنشین و ما را ترک کن، و یا با ما باش و او را رها کن. عرض کردم: یابن رسول الله من که عقیده و طرز فکر او را ندارم و گفتار او را رد می کنم. آیا همین نشستن با او گناه است؟ فرمود: نمی ترسی او مورد خشم خدا قرار گیرد و تو نیز شریک بلای او گردی.

مگر نمی دانی که پدر یکی از اصحاب موسی (علیه السلام) میان قوم فرعون بود، همین که لشکر موسی از آب خارج شد، آن شخص برگشت تا پدر خود را نصیحت کند و او را ترغیب به ایمان آوردن به حضرت موسی نماید، مشغول گفتگو درباره مذهبش بود که ناگاه عذاب الهی، قوم فرعون را فراگرفت و همه غرق شدند و او نیز غرق شد. حضرت موسی حال او را از جبرئیل پرسید،

گفت: چون در دین و عقیده پدرش نمرود، در رحمت خدا می باشد، لکن هنگامی که غضب و بلا بر قومی نازل می شود، هر کسی که نزد گناهکار باشد، نیز مبتلا خواهد شد.

آتش چوبه شعله برکشد سر *** چه هیزم خشک و چه گل تر
امشب بنا بر معمول متوسل به باب الحوائج سقّای کربلا، ماه بنی هاشم، حضرت ابوالفضل العباس می شوم:

السّلام علیک یا ابا عبداللّٰه و علی الارواح التّی حلّت بفنائک علیک منّی سلام اللّٰه ابدأ ما بقیت و بقی اللیل و النّهار و لا جعله اللّٰه آخر العهد منّی لزیارتکم، السّلام علی الحسین و علی علیّ ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

توسل به حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

در زیارت حضرت عباس می خوانیم:

السّلام علیک ایّها العبد الصّالح المطیع اللّٰه و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین:... اشهد اللّٰه أنّک مضیت علی ما مضی علیه البدریّون المجاهدون فی سبیل اللّٰه المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابّون عن احبّائه;

سلام بر تو ای بنده صالح. ای کسی که مطیع و فرمان بر خدا و پیامبر و امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) بودی، من خدا را شاهد می گیرم که تو راهی را برگزیدی و رفتی که شهدای بدر رفتند، آنان که در راه خدا جهاد کردند، آنان که در پیکار با دشمنان خدا کوشش فراوان نمودند، آنان که در یاری رساندن به اولیای خدا، هیچ کوتاهی نکردند و دشمنان را از خاندان نبوت و دوستان خدا دفع نمودند.

کیفیت شهادت آن حضرت

آری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) برای صالحین و بندگان خاص خدا. بهترین نمونه و الگو بود چه تعبیری از این بهتر المواسی لاختیه، بهترین پشت و پناه برای امام حسین بود و در تمام مراحل یار و غمخوار و فرمان بردار بود. روز عاشورا هنگامی که خواست اجازه میدان رفتن بگیرد، امام حسین (علیه السلام) فرمود: برادر، العطش اطفال را می شنوی؟ اگر ممکن است آبی برای آنان به دست بیاور.

حضرت ابوالفضل مشکی برداشت و به هر وسیله بود شریعه ی فرات را به تصرف در آورد و عدّه ای از آن بدسیرتان را به جهنّم فرستاد و کفی از آب برداشت که بیاشامد. در کتاب ها هست فذکر عطش الحسین؛ به یاد تشنگی برادرش امام حسین افتاد و آب را روی زمین ریخت. بنده عرض می کنم شاید به یاد تشنگی علی اصغر و سکینه هم افتاده باشد و محال است با چنین حالی عباس آب

بنوشد، حاج شیخ جعفر شوشتری می فرماید: به نظرم بعد از شهادت هم آب نخورده باشد بنده می گویم: آری منتظر امام حسین ماند.

تیره بختی کمین کرد و دست راست حضرت را از بدن جدا کرد، با دست چپ مشک را بدوش گرفت و فرمود:

والله ان قطعتموا یمینی *** انی احامی ابدأ عن دینی

و عن امام صادق الیقین *** نجل النبی المصطفی الامینی

به خدا سوگند اگر دست راستم را جدا کردید، با دست چپم از دین و از امام برحقم حمایت و یاری می کنم، همو که نور دیده پیامبر و برگزیده خدا و امین اوست، برادران منطق لطیف او را ببینید می گوید: از امامم دفاع می کنم نه فرمود: از برادرم.

ولی هنگامی که دست چپش را نیز قطع نمودند منطق عوض شد:

یا نفس لا تخشن من الکفّاری *** و ابشری برحمه الجبّاری

مع النبی السید المختاری *** مع جمله السادات و الاطهار

قد قطعوا به بغیهم یساری *** فاصلهم یا ربّ حرّ النار

ای نفس عباس، در هیچ حالت از کفار نترس، مژده و بشارت بر تو باد به رحمت و اسعه ی خدای جبّار و انتقام جو، بشارت باد بر تو که با رسول خدا و برگزیده او محشور خواهی شد و هم چنین با سادات و ائمه ی اطهار(علیهم السلام)، آری دست چپم را نیز بریدند. خدایا آنان را در آتش جهنّم بسوزان.

عزا و مصیبت ابوالفضل وقتی بیشتر شد که تیر بر مشک آمد و آب فرو ریخت، فعند ذلک وقف العباس این جا بود که عباس ایستاد، چه کند؟ کجا برود؟ دست ندارد که بچنگد، آب ندارد که به خیمه گاه برساند. صدای ناله ی طفلان و اهل حرم در گوش او طنین انداز است: العطش، العطش.

در این حال حضرت، تیرباران شد. فصار جلده کالقنفذ، بدنش مثل خار پشت شد، چه تشبیه عجیبی، عمود آهن را نمی دانم؟ از اسب بر زمین افتاد، با آن بلندی قامت فکر کن آن تیرها با بدن حضرت عباس چه کردند؟

مورّخین گفته اند: هیچ وقت امام حسین را برادر صدا نمیزد، سیدی می گفت، مولایی می گفت. اما این جا صدا زد و اخاه ادرک اخاک، برادر، برادرت را دریاب، بیا بار دیگر جمال نورانیت را تماشا کنم.

امام حسین آمد، او می داند چه پشت و پناهی را از دست داده است در حدیث است با نبود عباس لشکر دشمن جرئت کردند به طرف خیمه بروند.

بان الانكسار على وجه الحسين و بكي بكاء شديداً و نادى و اخاه و عباساه و امهجة قلباه و اضيعةاه
بعدك يا عباس، الان انكسر ظهري و قلت حيلتي و انقطع رجائي در ترجمه ی عبارات اکتفا به
اشعار ذیل می کنم:

به خون غلطان چرایی؟ ای علمدار سپاه من *** نظر بگشا و بنگر یک زمان، بر سوز آه من
ز پشت زین چه افتادی؟ شکست از بار غم پشتم *** زجا خیز ای که در هر غم، بُدی پشت و
پناه من

به بالین تو گر دیر آمدم اینک مرنج از من *** که دورم کوفیان از چهار سو بستند، راه من
ز بهر جرعه ی آبی سکینه بر در خیمه *** ستاده منتظر آن طفل زار بی گناه من
من آن طاقت ندارم، کز جمالت دیده بردارم *** به زیر تیغ خواهد بود بر رویت، نگاه من

لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی دهم

شکایت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در قیامت از امت

سخنرانی دهم: شکایت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در قیامت از امت

قوله سبحانه:

(وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) ;

در روز قیامت رسول گرامی اسلام به عنوان گله و شکایت از امت بی‌وفا، عرضه می‌دارد: پروردگارا قوم من (که منظور عرب است یا تمام مسلمین) این قرآن را کنار گذاشتند و به آن عمل نکردند و از آن کناره گرفتند.

کسی که موضوع نو و ابتکار تازه ای آورده باشد، چقدر اشتیاق دارد همه ی مردم از آن استفاده کنند و بهره ببرند، اگر شاعری شعری سروده باشد کمال علاقه را دارد که مردم اشعار او را دهن به دهن بازگو کنند و بخوانند و بشنوند، مخترعی که اختراعی، کاشفی که چیزی را کشف کرده، قانون گذاری که قانون خوبی وضع و تصویب کرده باشد و بالاخره هر کس هر چه ارائه داده و اثری داشته باشد، دلش می‌خواهد، هر چه بیشتر مردم از آن بهره مند شوند. و همه استفاده کننده، و خیرش به همه کس برسد، کجا رسد که اگر آن قانون گذار و مبتکر بداند اگر مردم به دستور او عمل کنند، سعادت و خیر و برکت به آنان رو می‌آورد، و لذت‌ش را خواهند برد. بنابراین مقدمه روشن می‌شود که حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) که نبی رحمت و دلسوز امت و غمخوار مسلمانان بود چقدر شایق و مایل بود که همه مردم جهان مسلمان باشند و همه به قرآن و قوانین روح بخش آن که ضامن سعادت دنیا و آخرت است، عمل می‌کنند و هیچ گونه تخلف و سرپیچی از دستورات آن نمی‌نمودند و چون جان شیرین آن را در آغوش گرفته، مو به مو بر طبق

آن قدم بر می داشتند و قوانین آن را اجرا می کردند و به عکس چنان چه بدانند که از دستورات آن سرپیچی نمودند، در بدبختی و بیچارگی افتاده و ذلت دنیا و آخرت را برای خود خریده اند، حضرت چقدر ناراحت شده و به حال آنان تأسف خواهد خورد و از آنها گله مند و شاکی خواهد بود.

شکایت پیامبر از امت

لذا که حضرت با بیانی که حاکی از فرط تأسف و تأثر درونی است به خدا شکایت برده، عرضه می دارد: پروردگارا من در ظرف مدّت بیست و سه سال، آن همه رنج و محنت کشیدم، چه ها که نشنیدم. چه زجرها که برای تبلیغ این قرآن تحمل کردم، آخر الامر این امت قدرشناس، از قرآن قهر کردند، و بر طبق آن عمل نمودند و خود را تا روز قیامت بدبخت و بیچاره کردند. باید قرآن را از عترت، آموخت

لذا می بینیم که حضرت برای پیشگیری از این ضلالت و گمراهی، چقدر سفارش قرآن و عترت را نموده است و مکرر فرموده است: انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدًا؛ من دو چیز گران بها و پرارزش میان شما گذاشتم که تا دست به دامن آن دو باشید، هرگز گمراه نخواهید شد یکی کتاب خدا، قرآن و دیگری اهل بیت و عترت من است. که تالی تلو قرآن و هم ردیف و عدل قرآن، و قرآن ناطق، که همانند دو کفه ترازو هستند.

اگر امت از این دو چیز پرارزش فاصله گرفت؟

مفهوم این حدیث شریف آن است که اگر با قرآن و عترت نبودید و از آنها کناره گیری نمودید، تا ابد بدبخت و بیچاره و در گمراهی خواهید بود، آری این حدیث شریف (از طریق شیعه به هشتاد و سه طریق و از طرق عامه به ۳۹ طریق) روایت شده است و در تفسیر البیان حضرت استاد معظم آیت الله خوئی (رحمهم الله) به تعدادی از آنها اشاره نموده اند و در اکثر آنها این جمله اضافه شده: و أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض؛ این دو چیز گران بها و پرارزش از هم جدا نخواهند شد تا روز قیامت بر حوض کوثر بر من وارد شوند.

بنابراین عترت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) معرف و مبین قرآن هستند و برای رسیدن به معارف عالیّه آن باید دست به دامن آنان شد و قرآن را از ایشان یاد گرفت نه دیگران در غیر این صورت به خطا خواهیم رفت و به حقایق تابناک قرآن نخواهیم رسید.

بهترین قانون، قرآن، بهترین مجری، عترت

در میان فلاسفه و جامعه شناسان کنونی بشر، اختلاف نظر است که آیا برای اداره جامعه ی بشریت و تربیت صحیح اجتماع در امور سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سایر شئون زندگی، رهبر لایق و عاقل و عالم و مدبّر لازم است، یا آن که قانون خوب و دستورات عاقلانه که با روح

اجتماع سازش داشته باشد، کافی است بعضی می گویند: اگر رهبر عاقل و مدبّر و سیاستمدار ودانا باشد، می تواند از مردم نگهداری کند و آنها را عاقلانه و با زیرکی و تدبیر اداره نموده و بر آنها ریاست کند و اجتماع را بگرداند. بعضی دیگر می گویند: خیر باید حتما قوانین عالی و درست و با روح مردم سازگاری داشته باشد و الا اگر قوانین خوب نباشد هر چه رهبر عاقل و مدبّر باشد نمی تواند اجتماع را اداره کند به نظر اسلام باید هر دو با هم باشد، هم قانون خوب، و هم مجری خوب کتاب الله و عترتی، بهترین قانون، کتاب خدا قرآن می باشد و بهترین مجری و معرّف و اهل بیت(علیهم السلام) هستند فکر کنید اگر اسلام از مجرای طبیعی خود، سیر کرده بود و پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، امیر المؤمنین(علیه السلام) بدون بیست و پنج سال خانه نشینی به خلافت رسیده بود و هدایت و زعامت و اسلام و مسلمین را به کف با کفایت خود گرفته و رهبری نموده بود هیچ اختلاف و بدعت در دین ایجاد نشده بود، دنیا چگونه بود؟ اگر سراسر عالم بدون هیچ استثنا تحت لوای اسلام، بدون دغدغه عامل به قوانین سعادت بخش قرآن بودند، چه می شد؟ حتی اگر در آن پنج سال خلافت ظاهری حضرت؛ می گذاشتند بودند اسلام واقعی را درست همان گونه که هست اجرا کند و بدعتها را بردارد و جنگ جمل و صفین و نهروان پیش نیامده بود چه می شد؟ و اگر آن طوری که خواست، خدا و رسول خدا و خود حضرت بود گذاشته بودند، رفتار نماید برای حضرت و آن همه مشکلات و گرفتاری ها درست نکرده بودند، آیا عالم گلستان نمی شد؟ و این اگر و اگرها که جز تأسّف و تأثر و نتیجه دیگری برای ما ندارد.

آری، قرآن را امیر المومنین(علیه السلام) می شناسد و بیش از هر کس دیگر، پی به حقایق آن می برد و باید او راهنمای قرآن باشد و معارف عالیه اش را برای ما بیان کند.

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهری *** دانش قرآن علی داند نه هر نابخردی

بهترین معرّف قرآن، روایات اهل بیت است

لذا می بینیم بهترین معرّفی را آن حضرت و اولاد اطهارش برای قرآن فرموده اند و مردم را به سوی آن دعوت نموده اند. مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» بسیاری از این روایات را جمع آوری نموده، وقتی انسان به آنها مراجعه و مطالعه می کند لذّت می برد. از آن جمله روایتی است از امام حسن عسکری(علیه السلام) و از پدرانش از امیر المؤمنین(علیه السلام) نقل می کند. در روایت مفصلی که در ضمن آن می فرماید:

وقال رسول الله(صلی الله علیه وآله) علیکم بالقرآن فانه الشفاء النافع و الدواء المبارک و عصمه لمن تمسک به و نجاه لمن تبعه لا یعوج فیقوم و لا یزیغ فیستعتب، لا ینقضی عجائبه و لا یخلق

على كثرة الرد و اتلوه فان الله يأجرکم على تلاوته بكل حرف عشر حسنات اما انى لا اقول الم حرف و لكن الالف عشرو و اللام عشره، الميم عشر، ثم قال اتدرون من المتمسک به، الذى يتمسکه ينال هذا الشرف العظيم هو الذى اخذ القرآن و تأويله عنا اهل البيت او عن و سائطنا السقراء عنا الى شيعتنا لاعن آراء المجادلين و قياس القائسين فاما من قال فى القرآن برأيه فان اتفق له مصادفه صواب، فقد جهل فى اخذه عن غير اهله، و كان كمن سلك طريقاً مسبعاً من غير حفاظ يحفظونه فان اتفقت له السلامه فهو لا يعدم من العقلاء، الذم و التوبيخ و ان اتفق له افتراس السبع، فقد جمع الى هلاكه سقوطه عند الخيرين الفاضلين و عند العوام الجاهلين و كان مثله مثل من ركب بحراً هائجا بلا ملأح و لا سفينه صحيحه، لا يسمع لهلاكه احد، الا قال هو اهل لما لحقه و مستحق لما اصابه - الى آخر الحديث .

چه کسی به قرآن تمسک می جوید؟

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: بر شما باد که گرد قرآن بگردید. زیرا همو است که برای هر گرفتاری مفید و برای هر دردی شفا است، هر کس به او تمسک جوید و چنگ بزند از هر خطری محفوظ است. هر کس او را پیروی کند، نجات پیدا کرده است، قرآن، کجی ندارد تا راست شود و انحرافی در او نیست تا درست شود. شگفتی های آن تمام شدنی نیست و به مرور زمان کهنه نخواهد شد، آن را تلاوت کنید. چه آن که خدای عزّ و جلّ به هر حرفی که از قرآن تلاوت کنید ده حسنه اجر، مرحمت خواهد فرمود. آگاه باشید! نمی گویم الم یک حرف است، بلکه الف تنها ده حسنه پاداش دارد و لام ده حسنه و میم ده حسنه.

سپس فرمود: (ظاهراً منظور امام عسکری(علیه السلام) می باشد) آیا می دانید چه کسی متمسک به قرآن بوده و چنگ به دامان آن زده است و این همه شرافت و فضیلت نصیب او خواهد بود؟ آن کس که قرآن و بیان معانی آن را از ما (اهل بیت) گرفته باشد یا از کسانی که واسطه و نماینده ما برای شیعیان ما باشند. نه آن کسی که قرآن را از افراد عالم نمای ساختگی بگیرد و از روی قیاس بخواهد از آن چیزی بفهمد. او هرگز این شرف و فضیلت را درک نخواهد نمود. (اشاره به عامه است که به قیاس و استحسان عمل می کنند) آگاه باشید! هر کس قرآن را به نظریه و رأی خودش تفسیر کند، چنان چه به واقع برخورد کند، باز هم در راه به دست آوردن آن به جهل افتاده است. و مانند کسی می ماند که راه پرخطر را بدون نگهبان و مستحفظ برود که اگر بر فرض، جان به سلامت به در برد، باز از سوی عقلا، سرزنش و توبیخ خواهد شد و اگر درنده او را طعمه خود قرار داد، دانا و نادان همه او را مقصر می دانند و خودش سبب ریختن خون خودش شده است. خود کرده را تدبیر نیست. چون او مثل کسی است که در دریای پرتلاطم، سوار کشتی شکسته ای

بدون ناخدا شده باشد که هیچ کس از مرگش خبردار نمی شود. و او سزاوار چنین بلا و مستحقّ چنین مرگی است.

خود ناگرفته پند مده پند دیگران *** پیکان به تیر جا کند، آنگاه برنشان پس، نتیجه آن که باید قرآن را از خانواده وحی گرفت که هم تراز آنند و معلّم و معرّف قرآن اند، مگر هر کسی می تواند قرآن را تفسیر و معنی کند و بیان گر آن باشد؟ لذا حافظ شیراز می گوید:

نه هر که چهره برافروخت، دلبری داند *** نه هر که آینه سازد، سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست *** کلاه داری و آیین سروری داند
هزار نکته ی باریکتر ز مو اینجاست *** نه هر که سر بتراشد، قلندری داند
غلام همّت آن رند عافیت سوزم *** که در گدا صفتی، کیمیاگری داند
ملاقات علمای شیعه با عبدالله ابن باز

شنیدم چند سال پیش عدّه ای از فضلا و طلباب شیعه که گویا از کربلا آمده بودند، به مدینه مشرف شده بودند، به ملاقات «عبدالله بن باز» مفتی مدینه که نابینا و اعمی است رفته بودند که خیلی متعصّب و با شیعه بد است. اجازه ورود داده بود، ضمن مذاکره و صحبت، به آنان گفته بود: انتم جماعه تأولون القرآن، شما مردمی هستید که قرآن را تأویل می کنید. یکی از فضلا جواب داده بود که ما معتقدیم باید قرآن را از اهل قرآن، ائمّه اطهار (علیهم السلام) بیاموزیم و با نظر خودمان قرآن را اخذ و تفسیر نمی کنیم، شیخنا اگر ما قرآن را به قول شما تأویل نکنیم و به ظاهر آن اخذ کنیم، شما چه می فرمایید. درباره آیه شریفه ی:

(وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ يَأْتِيَ فِي الْأُخْرَىٰ ذُكْرًا مُّسْكِنًا يَسْتَفِيهِمْ فِي أَيَّامٍ مَّيْمُورٍ يَوْمَئِذٍ يَكْفُلُونَ الْوَدْعَانَ كُلًّا وَاللَّهُ يَخْتَارُ) ، بنابراین باید حضرت تعالی در بهشت از خیلی از نعمت های بصری و دیدنی آن از حور و قصور و نهلهای جاری و درختان سر به فلک کشیده و غیره محروم باشید. گفته بود: واقعاً با شما (شیعه) نباید بحث و گفتگو کرد. آری بیچاره ها خود را از معارف قرآن دور داشته اند و به خیال خودشان می خواهند مستقلاً و به نظریه ی خودشان از قرآن استفاده کنند، بدون مراجعه به اهل بیت عصمت و طهارت.

رفتار امت بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

آری، با هزار افسوس بعد از رحلت رسول گرامی اسلام و غصب خلافت، از اهل بیت فاصله گرفتند و آتشی روشن کردند که دود آن تا قیام قیامت به چشم مسلمانان، بلکه تمام جهان و بشریت رفته و می رود و خاموش شدنی نیست.

و ای کاش به همین اکتفا می کردند نه آن که برعکس سفارش پیامبر گرامی اسلام، هر چه توانستند بر عترت، ظلم و ستم نمودند که اگر بر فرض محال پیامبر سفارش کرده بود بر اهل بیت من ستم کنید، بیش از آن چه آنان کردند تصوّر نمی رود. یگانه یادگارش، پاره تنش، میوه دلش حضرت

زهرا(علیها السلام) را در هیجده سالگی شهید نمودند. امیر المؤمنین را ۲۵ سال خانه نشین کردند، امام حسن مجتبی را با زهر کین، مسموم و شهید نمودند. نوبت به امام حسین(علیه السلام) که رسید، قلم شرم دارد از آن چه در کربلا بر سر آن امام و زن و فرزند و اولاد و اصحابش آوردند که خود رسول گرامی اسلام فرمود: لا یوم کیومک یا ابا عبدالله؛ به خدا باید امت اسلامی به جای اشک، خون گریه کند از این که حتی پنجاه سال از رحلت رسول گرامی اسلام نگذشته بود که آن همه ظلم بر نوه عزیز و اهل بیت پاکش روا داشتند.

ذکر توسل مصیب به شهادت خود امام حسین(علیه السلام)

السَّلامَ عَلَیکَ یا ابا عبدَاللهِ و علی الارواحِ الّتی حَلَّتْ بِفنائکَ عَلَیکَ مِنِّی سَلامَ اللّهِ اَبداً ما بَقِیتَ و بقی اللیل و النَّهار و لا جَعَلَهُ اللّهُ اَخرَ العَهدِ مِنِّی لِزِیارتِکُم، السَّلامَ عَلَی الحسینِ و عَلَی عَلَیِّ ابْنِ الحسینِ و عَلَی اولادِ الحسینِ و عَلَی اصحابِ الحسینِ.

یک جهان مرحمت و مظهر ذات است، حسین *** قلمز رحمت و کشتی نجات است، حسین عاصیان را چه غم از واهمه ی روز جزا *** شافع جرم گنه در عرصات است، حسین داد جان، تشنه لب آب روان وقت صلوه *** ز آن سبب باعث احیای صلوه است، حسین لعل تو چشمه ی تسنیم و لبث کوثر بود *** از چه رو منع ز تو آب فرات است، حسین نازش ما همه در سایه ی این پرچم تو است *** مفتخر از تو جمیع هیئات است، حسین تا به دامان تو ما دست توسل زده ایم *** شامل ما همه فیض و برکات است، حسین تویی سر تا به قدم آینه ی مظهر ذات *** که ز تو نور خدا در جلوات است، حسین زیر خنجر دم مردن تو چه صبر کردی *** به خدا صبر ازین صبر تو مات است، حسین امشب باید توسل به خود حضرت باشد. پس از شهادت تمام اصحاب و جوانان بنی هاشم، حضرت عزم میدان کرد، حضرت دو بار برای وداع بر در خیمه ها آمده است.

بار دوم با آنان وداع و خداحافظی کرد و آنان را امر به صبر بر مصائب و آمادگی برای اسیری و استقامت فرمود، وارد میدان شد، لشکر را موعظه، و خود را معرفی کرد:

انا ابن علی الطهر من آل هاشم *** کفانی بهذا مفخراً حین افخر

و جدی رسول الله اکرم من مزی *** و نحن سراج الله فی الارض نزهر

و فاطم امی من سلاله احمد *** و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر

و فینا کتاب الله انزل صادقاً *** و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر

من پسر علی پاک طینتم، از اولاد هاشم، و همین افتخار برای من بس است هنگامی که افتخار کنم. و جدّم رسول خدا بهترین مخلوق او، و خانواده ما، چراغ هدایت روی زمین هستیم. آری مادرم فاطمه اطهر، نور دیده احمد است و عموی من جعفر است که دو بال دارد و در بهشت پرواز می

کند (چون در جنگ موته دو دست او قطع شد) و در خانه ی ما قرآن کتاب خدا به راستی نازل شده است، و هدایت و وحی همنام ما به خوبی یاد می شود.

سپس حضرت مبارز طلبید، هر کس از شجاعان لشکر نزدیک می آمد به درک می رفت، پس حضرت بر آنان حمله کرد و فرمود: الموت اولی من رکوب العاری، و العار اولی من دخول النار، و الله ما هذا و هذا جاری؛

مرگ در راه خدا بهتر از ننگ و عار است و ننگ بهتر از دخول در جهنم است، به خدا سوگند نه عار را می پذیرم و نه دخول در آتش را، بلکه شهادت را اختیار می کنم و سپس حضرت حمله کرد و جمعیت زیادی از آن اشقیا را به جهنم فرستاد.

حضرت را تیرباران کردند، سپس در کناری ایستاد که اندکی استراحت کند، تیری یا سنگی آمد بر پیشانی حضرت اصابت کرد. خون جاری شد، پیراهن را بالا زد که خون را پاک کند، تیر سه شعبه ای آمد و بر قلب حضرت فرو رفت، (شب عاشورا است حال داری بگویم چه شد، یا انجام وظیفه کن و حضرت زهرا را از خودت خوشنود کن و با برات بهشت از مجلس برو، و یا گوشت را بگیرد که نشنوی) آقا نتوانست تیر را از جلو بیرون بیاورد، خم شد، فاخرج السهم من قفاه؛ از پشت سر بیرون آورد. خون مثل ناودان جاری گردید. فقال: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله؛ خدایا شاهد باش! تو خوب می دانی که اینان کسی را می کشند که غیر از او پسر پیامبری در روی زمین نیست، دست زیر خون گرفت به طرف آسمان پاشید یک قطره از آن برنگشت، گفتند اگر بر می گشت، عذاب بر همه نازل می شد، بار دیگر کفی از خون گرفت و صورت و سر و محاسن را رنگین نمود، فرمود: این گونه جدم رسول خدا را ملاقات می کنم.

نه ذو الجناح دیگر تاب استقامت داشت *** نه سید الشهداء بر جدال، طاقت داشت کشید پا ز رکاب، آن خلاصه ی ایجاد *** به رنگ پرتو خورشید، بر زمین افتاد هوا ز جور مخالف چو قیر گون گردید *** عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید صبا برو به نجف برکش از جگر فریاد *** بگو به حیدر صفدر حسین ز زین افتاد بگو به فاطمه مهر مادری چون شد *** بیا به کربلا که حسین تو غرق در خون شد

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم

سخنرانی یازدهم

سفارش امام حسن (علیه السلام) به جناده

سخنرانی یازدهم: سفارش امام حسن (علیه السلام) به جناده

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) ;

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که ندای مؤذن را برای نماز در روز جمعه شنیدید، بشتابید به سوی ذکر خدا و داد و ستد را رها کنید، این کار برای شما خیلی بهتر است اگر آگاه باشید. در دین مبین اسلام نسبت به بعضی موضوعات دستور شتاب و عجله داده شده است و نسبت به پاره ای امور، امر به مسامحه و کندی. و به طور فشرده می توان گفت: آن چه مربوط به آخرت و تحصیل درجات آن و تقرّب به ذات الهی جلّ شأنه و مقامات و نعمت بهشت و دوری از عذاب و جهنّم باشد، امر به سبقت و شتاب شده است ; (وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) ; (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) ; (سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) ; و آن چه مربوط به دنیا و پُست و مقام آن و ثروت و مال باشد، سفارش به تأنّی و مسامحه شده است.

سفارش امام حسن (علیه السلام) به جناده

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در آخرین لحظات حیاتش به جناده بن ابی امیة (در ضمن حدیثی مفصل) می فرماید: و اعمال لدنیاک کأنک تعیش ابداً و اعمال لآخرتک کأنک تموت غداً ; برای دنیا آن چنان عمل کن که همیشه در دنیا هستی و حالا حالا نمی میری، بلکه جاوید هستی، اگر امروز کارت صورت نگرفت، بگو فردا انجام می دهم، پس فردا و ایام پس از آن و فردا مسامحه کن ولی نسبت به آخرت آن چنان رفتار کن که گوئی فردا می میری، یعنی کار امروز را به فردا نینداز، شاید مردی، و انصافاً هم همین طور است. اگر کار آخرتی تأخیر شد و فرصت از دست رفت و مرگ شخص رسید، چاره ندارد و برای انسان جز غصّه و تأسّف و افسوس چیز دیگری نیست، در حالی که اگر کار دنیایی از انسان فوت شد و موفق به انجام آن نشد، تأسّف ندارد، مثلاً اگر خواستی چیزی بخری و از دستت رفت، برای همین چند روزه، دنیا از تو فوت شده، اما اگر نماز اوّل وقت نخواندی و حضرت عزرائیل به سراغت آمد، واجب است این نماز را برای تو قضا بخوانند، اگر مستطیع بودی و آن را به سالهای دیگر موکول کردی و حجّ نرفتی و خدا نخواستہ بدون رفتن حجّ فوت شدی، به مصداق بعضی آیات در وقت احتضار به تو می گویند: مُتْ يَهُودِيًّا او نصرانيًّا ; یا یهودی بمیر، یا نصرانی، چه می کنی؟

گر چه بعضی حدیث مزبور را طور دیگر معنی کرده اند و گفته اند حضرت امام حسن (علیه السلام) می فرماید: برای کار دنیا دور اندیش باش و فکر روزهای بعد را هم بکن، آینده نگر باش، گویا همیشه می خواهی در دنیا باشی، آذوقه ی زیاد تهیّه کن، خانه ی محکم و مرّفه تحصیل کن و فکر کن تا آخر دنیا می خواهی در آن بمانی، اما نسبت به آخرت لازم نیست توشه ی زیاد تهیّه

کنی، خدا کریم است و حمل الزاد اقبیح کل شیء اذا كان الوفود علی الکریم ؛ ولی مسلماً این معنی خلاف ظاهر روایت است و فهم عرفی مساعد آن نیست به خصوص که حضرت در آخرین لحظات حیات آن را به جناده فرموده است.

تفاخر یهود بر مسلمانان صدر اسلام

در صدر اسلام یهودی ها از سه جهت بر مسلمانان تفاخر و مباهات داشتند و آنها را تحقیر و خود را بزرگ می شمردند: ۱. این که ما کتاب آسمانی داریم و شما مسلمانان ندارید ؛ ۲. این که ما فرزندان خدا و دوست او هستیم و ارتباط ما با ذات احدی قوی است و شما این چنین نیستید: نحنُ أبناءُ اللهِ وَاَحِبَّانُهُ ؛ ۳. این که ما روز تعطیل داریم که دست از کار می کشیم روز شنبه و شما ندارید.

جواب سه مورد مفاخره یهود در سوره جمعه

خداوند در سوره مبارکه ی جمعه جواب هر سه مورد را داده و پاسخ دندان شکن، غیر قابل انکار برای سه جهت بیان فرموده است. اما از اول می فرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) ؛ کسانی که کتاب تورات دارند، اما به آن عمل نمی کنند، مثل آنان به الاغی می ماند که بارش کتاب باشد. الاغ فقط سنگینی بار را شاید درک کند، دیگر به حالش فرق ندارد طلا باشد یا کتاب نفیس خطی منحصر به فرد، گران قیمت یا آشغال و خاکروبه باشد، شمایمی که دستور تورات مبنی بر بشارت ظهور حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را نمی پذیرید و به دین او نمی گرایید، مثل چهارپایانی می مانید که بارش کتاب باشد، تنها داشتن تورات و یا قرائت آن بدون به کار بستن دستوراتش که موجب افتخار نیست، مهم عمل کردن به محتوای آن است.

سعدیا گر چه سخندان و نصایح گویی *** به عمل کار برآید به سخن دانی نیست

اگر عمل به کتاب و دستور آن نباشد شما هم در کودنی و نفهمی هستید، خدا هم تشبیه به این حیوان زبان بسته ی بی آزار می زند. در جای دیگر هم راجع به آوازخوانی او می فرماید: (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ). گرچه روزنامه توفیق چند سال پیش حزب خرنانی تشکیل داده بود و شوخی های جالبی داشت، به مضمون این که خر بر خیلی از افراد بشر شرافت و برتری دارد. جناب سعدی هم گفت:

مسکین خر اگر چه بی تمیز است *** چون بار برد همی عزیز است

گاوان و خران بار بردار *** به، ز آدمیان مردم آزار

اگر مسلمانان به قرآن عمل نکنیم ما هم مصداق آیه می شویم

به هر حال این آیه مبارکه، هشداری به ما مسلمانان نیز هست که حواستان جمع باشد اگر به قرآن عمل نکنید، شما هم به سرنوشت یهود گرفتار خواهید شد. مجرد داشتن قرآن و یا چاپ کردن آن هر چه هم خوب باشد (مثل قرآن آریابی مهر و یا شاهد فهد) که هنر و افتخار نشد، حتی قرائت آن و رعایت نکات تجویدی و حفظ قرآن از بر و با لحن و جذّاب خواندن و امثال این ها چه بسا به جای ثواب، کیفر هم داشته باشد. خدا مرحوم حاج انصاری را رحمت کند در نجف که آمده بود، چون روایات زیادی در منبر می خواند و ما طلب از سخنرانی ایشان بهره می بردیم. می فرمود: آن کسی که به قرآن عمل نکرده، نماز نمی خوانده حالا در مجلس ختمش فاتحه و یا بر سر قبرش آیه ی اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة خواندن چه فایده ای برای او دارد؟ خبر از خمس و زکوة نداشته، سر قبرش به آواز دلنشین بخوانند (می زد زیر صوت) (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُو وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) تازه یاد آوری ملائکه می شود که بیشتر عذاش کنند و یا زنی که خود را از نامحرم نپوشانده و چادر نزده، بی حجاب بوده یا بدحجاب بوده، برای ختم او بخوانند: (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ) قرآن نسخه ی عمل است نه قرائت. درست مثل این است که مریضی به دکتر مراجعه کند و نسخه بگیرد اما دوا و دارو نگیرد، یا مصرف نکند تا بمیرد، آن وقت بعد از مردنش نسخه را سر قبرش به آوازی بلند و جذّاب بخوانند (میزد زیر صدا) این شربت را روزی سه قاشق میل کند، فلان کپسول را هر شش ساعت بخورد، فلان آمپول را روزی یک عدد تزریق کند، واقعاً خنده دار است.

خطابه ی آتشین سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال الدین اسدآبادی در خطابه آتشین خود در انجمن وطنی در مصر، ضمن مطالبی گفت: قرآن مقدّسی که تا روز قیامت نشانه ی حقانیت دین مبین اسلام و ضامن سعادت بشری است، آه، آه، چگونه در اثر غفلت مسلمین کنار زده شده و مهجور است. آری، همان دستور مقدّسی که در پرتو شعاع نورانش، دنیای دیروز و امروز از آن انحطاط به این درجه از تمدن رسید، با کمال بدبختی استفاده از آن منحصر به تلاوت بر سر قبرها در شب جمعه، و مشغولیت روزه داران، و زباله مساجد، و کفّاره گناه، و بازیچه ی مکتب خانه ها، و چشم زخم، و قسم دروغ و وسیله گدایی سر کوچه و خیابان، و زینت قنّاق بچه ها، و سینه بند عروس ها، و باز و بند شاطرها، و گردن بند بچه ها، و حمایل مسافران، و سلاح جن زده ها، و زینت چراغانی ها، و نمایش طاق نصرت، و مقدّمه ی انتقال اسباب منزل و حرز زورخانه، و مال التّجاره ممالک و سرمایه ی کتاب فروشیها شده است.

به هر حال اگر ما مسلمانان نیز، به قرآن عمل نکنیم مشمول آیه ی فوق الذّکر هستیم و شاید روی این جهت در ذیل آیه حکم را کلی بیان فرموده: بئس مثل القوم الذّین کذبوا بآیات الله ؛ چقدر بد

است کار آن قوم و گروهی که تکذیب آیات خدا کنند، نمی فرماید: بئس مثل اليهود الذين كذبوا بآيات الله.

آیا باید از مرگ ترسید؟

و اما جواب از وجه دومی که یهود به آن فخر می کردند، در آیه ی بعد می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُوْ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ)؛

به یهودی ها بگو: اگر شما خیال می کنید، دوستان خدایید و تافته ی جدا بافته اید؛ پس اگر راست می گوئید، آرزوی مرگ کنید ولی آنها هیچ وقت چنین آرزویی نمی کنند، چون از کیفر اعمال خود می ترسند و خداوند ستمکاران را می شناسد.

در سوره مائده آیه ۱۸، می فرماید: یهود و نصاری ادعا دارند که فرزندان خدا و دوستداران اویند، نحن ابناء الله و احبائه، راستی اگر کسی دوست خدا و عاشق او باشد و از رفتار خود روسفید و خاطر جمع باشد باید مشتاق مرگ باشد و از آن باکی نداشته باشد: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً مِّمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ به چیزهایی ابتدای آیه خواهد رسید که چشمش روشن خواهد شد و نمی تواند در دنیا آنها را درک کند و بفهمد؛ (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)؛ بالاترین لذت معنوی همان قرب الی الله، و عند ملیک مقتدر است. لذا امیر المؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل می فرماید: فهبني صبر علی حرّ نارک فکیف اصبر علی فراقک؛ گرفتم که بتوانم بر آتش صبر کنم، ولی چگونه می توانم بر فراق تو تحمل کنم.

امیر المؤمنین و علاقه اش به شهادت

روی همین جهات است که می بینیم کسانی که پاکند، هیچ باکی از مردن ندارند، بلکه کمال اشتیاق به آن را دارند. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه؛ سوگند به خدا! فرزند ابوطالب اشتیاقش به مرگ بیش از علاقه ی بچه شیرخوار است به پستان مادرش. بچه ی شیر خوار هر چه گریه کند و ناراحت باشد به مجرد رسیدن به پستان مادر ساکت می شود، و در وصیت نامه اش می فرماید: و الله ما فجئنی من الموت وارڈ کرهته و لا طالع أنکرته و ما کتنت إلا کقارب و رد و طالب و جد و ما عند الله خیر للابرار؛ سوگند به خدا! این مرگی که به سراغ من آمده است، ابدآ از آن رو گردان نیستم و آن را به جان پذیرا هستم، اشتیاق من برای مردن همانند تشنه ای است که در شب تاریک در بیابان دنبال آب باشد و پیدا کند (قارب کسی است که در شب تاریک در بیابان در جستجوی آب باشد) و مانند کسی است که در اشتیاق چیزی باشد و مدت ها دنبال آن بگردد و هم اکنون به آن برسد.

و هم چنین هنگامی که اشقی الاولین و الاخرین ابن ملجم ملعون، شمشیر بر فرق مبارکش زد فرمود: فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به پروردگار کعبه رستگار شدم، به هدفم رسیدم.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی *** تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

او زمن جانی ستاند جاودان *** من ز او وصلی ستانم رنگ رنگ

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم *** راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم

و اما جواب از وجه سوّمی که یهود به آن مباحثات و افتخار داشتند، همان آیه ی عنوان منبراست که در طلیعه ی سخنانم قرائت کردم که به امر و ذروالبیع، دستور تعطیل روز جمعه و دست کشیدن از کار و کسب را داده و می فرماید: اگر خوب فکر کنید و درک اهمّیت نماز جمعه را بدانید می فهمید که این تعطیل و شتاب به سوی نماز جمعه برای شما بهتر است و به این بیان جالب اشاره اجمالی به اثرات و فایده نماز جمعه می نماید که لله الحمد و المنّۀ ما در ایران اسلامی بعد از انقلاب به رأی العین به چشم خودمان آن را دیدیم، و بالحسّ آن را لمس کردیم که می شود به طور اختصار اشاره به آن نمایم.

سه بعد اساسی نماز جمعه

نماز جمعه سه بعد اساسی دارد:

۱. «بعد عبادی» که انسان در این روز شریف قدری خود را از دنیا کنار بکشد و خود را تطهیر کند و با دلی پاک و بدنی نظیف به عبادت خدای متعال برود و حتماً به خطبه ها گوش فرا دهد و موعظه و پند بشنود و با خضوع و خشوع به همراه تمام اهل شهر در صف واحد مشغول نماز شده و با خدای خود راز و نیاز کند.
۲. «بعد اجتماعی» در نماز جمعه باید تمام همشهری ها یا حداقل مردم محدوده یک فرسخ در یک فرسخ (به نظر فقه شیعه) دور هم جمع شوند و با هم اجتماع عظیم و باشکوهی تشکیل دهند و از هم خبر بگیرند و با هم به نماز بایستند، چون می دانید که نماز جمعه حتماً باید به جماعت خوانده شود و فرادی منعقد نمی شود و حداقل پنج نفر و به فتوای بعضی علما هفت نفر لازم است باشند تا نماز جمعه صحیح باشد. باید بدانید که در اسلام اهمّیت فوق العاده ای به جمع شدن مسلمین و تشکیل مجالس داده شده است. لذا می بینیم که در اجتماع روزانه برای نماز جماعت خیلی تأکید شده و ثواب فراوان بر آن مترتب شده و در شرح لمعه شهید ثانی می فرماید: نماز به جماعت با غیر عالم معادل بیست و پنج و یا بیست و هفت نماز و با عالم معادل هزار نماز است، و در بعضی روایات است که اگر کسی در نماز جماعات مسلمانان هیچ شرکت نکرد، از جرگه آنان خارج و با او دید و باز دید نکنید، اگر بیمار شد به عیادتش نروید، دختر به او ندهید و از او نگیرید و اگر مُرد در تشییع جنازه اش حاضر نشوید، حتّی در قبرستان مسلمین خاکش نکنید. و اجتماع هفتگی در

اسلام، همین نماز جمعه است که از اجتماع روزانه مهم تر و بیشتر است و باید تمام اهل بلد و شهر در یک جا جمع شوند و نماز بخوانند.

اجتماع روزانه و هفتگی و سالانه ی مسلمانان

و اجتماع سالانه هم حج است که باید از سراسر دنیا مسلمانان در ماه ذیحجه الحرام در مکه معظمه دور خانه ی خدا و در عرفات و مشعر و منی با هم جمع شوند و همه و همه یک نوع عبادت و یک لباس و یک شکل در یک محل انجام دهند.

۳. «بعد سیاسی» که ما در ایران حقاً به آن رسیدیم. تا در این روز مردم از هم خبر بگیرند، و از مشکلات و گرفتاریهای هم باخبر شوند و در حل آنها بکوشند، و اخبار و اتفاقات در عرض یک هفته را از زبان خطیب جمعه و ملاقات یکدیگر اطلاع پیدا کنند و مهمتر از هر چیز خود این اجتماع و دور هم جمع شدن است که یک مشت محکمی بر دهن دشمنان و سبب لوزه افتادن بر پیکر آنها خواهد بود. لذا می بینیم که انصافاً دشمنان انقلاب اسلام ایران، وحشت و بیمی که از نماز جمعه دارند از هیچ چیز ندارند و به طرق و راه های گوناگون مانع از آن شده اند، از قبیل بمب گذاری و امام جمعه کشی و شایعه پراکنی و غیره، مثلاً مرحوم شهید مدنی و یا دستغیب و اشرفی اصفهانی که مجسمه ی تقوی و فضیلت بودند؛ چه گناهی کرده بودند.

مؤید گفتارم در بعد سیاسی روایتی است که در کتاب وسایل الشیعه از امام رضا(علیه السلام) نقل می کند که فرمود: *انما جعلت الخطبه يوم الجمعة لان الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون للامير سبب الی موعظتهم... و توقیفهم علی ما اراد من مصلحه دینهم و دنیاهم و یخرجهم بماورد علیهم من الافاق من الاحوال الّتی لهم فیها المضره و المنفعه الی آخر الحدیث*؛ خطبه در روز جمعه برای آن سبب، تشریح و واجب شده است، چون روز جمعه اجتماع عمومی است و تمام مردم شهر آمده اند و خداوند تبارک و تعالی خواسته است تا امیر مسلمین به این وسیله مردم را موعظه و نصیحت کند... و آنان را از مصالح دین و دنیای آنان باخبر سازد، و حوادث و اتفاقات و اخبار مهم دنیا را که از نقاط مختلف به او رسیده به گوش آنان برساند تا در سود و زیان و سرنوشت آنها اثر بگذارد.

نماز جمعه در ایران و دیگر کشورها

آری، بحمدالله این اثرات و فواید در نماز جمعه های ایران کاملاً مشهود است. ولی با هزار افسوس در نماز جمعه های دیگر ممالک اسلامی جز تشریفات خشک و بی محتوا چیز دیگر نمی بینیم حتی در نماز جمعه های مهم ایام حج در مدینه منوره و مکه معظمه و به خصوص نماز جمعه ی قبل از اعمال حج و رفتن به عرفات، که از نظر کیفیت شلوغ ترین نماز جمعه دنیاست و از تمام مسلمانان جهان در آن شرکت دارند. خطیب جمعه آن چه استاد ازل به او دیکته نموده همان می گوید و از روی نوشته می خواند، نویسنده مکرراً شرکت داشتیم، خطبه ی اوّل در حدود ربع

ساعت، ۱۵ دقیقه فهرست اعمال حج، و خطبه ی دوّم در حدود هفت دقیقه و مطالب بسیار ساده و پیش پا افتاده، فهرست اعمال حج و رفتار رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در حجّة الوداع، و بعد هم دعا برای عموم مسلمین و حاکم، و گاهی هم اشاره به مشکلات، و دلسوزی برای فلسطین و جنگ عراق با ایران و سفارش به نبوسیدن ضریح و درب های مسجد و زیارت خواندن و با کنایه و اشاره بد و بیراه گفتن به شیعه و امثال این ها و خلاصه آن چه به او دیکته کرده اند و اجازه داده اند.

گاه آن است کزین ولوله و جوش و خروش *** که به پا گشته زهر خائن و اسلام فروش
غیرت توده اسلام بر آید بر جوش *** همگی متحد و متفق و دوش به دوش
بهر اسلام بکوشیم و اجانب تازیم *** یا موفق شده یا جان گرامی بازیم

ذکر توسّل شب شام غریبان

السّلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک، علیک منّی سلام الله ابداً ما بقیت و بقی
اللیل و النّهار، و لا جعله الله آخر العهد منّی لزیارتک، السّلام علی الحسین و علی علی بن الحسین
و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

شب یازدهم بعضی از بزرگان فرموده اند، شبی بر اهل بیت امام حسین (علیه السلام) گذشته است
که هیچ کس نمی تواند حال آنان را در آن شب تصوّر کند. ببینید اگر یک نفر از خانواده ای به
مرگ طبیعی از دنیا برود شب شام غریبان او بستگانش چه حالی دارند؟ اگر مادری طفل
شیرخوارش مرده باشد؟ اگر اطفال خردسالی پدر از دست داده باشند؟ اگر زنی شوهرش مرده
باشد؟ اگر خواهر یا برادری، برادر از دست داده باشند؟ اگر خانه ای غارت زده باشد، اگر منزلی
آتش گرفته باشد، و ده ها اگر دیگر، در آن شام غریبان چه حالی دارند. اکنون حال اهل بیت را در
شب یازدهم تصوّر کردید.

روی این جهات است که امام رضا (علیه السلام) به ریّان بن شیب فرمود: ان کنت باکیاً لشیء فابک
للحسین المظلوم (شیء نکره است) به هر مصیبتی که فکر کنی ریّان بر مصیب جدّ مظلومم گریه
کن، زیرا مصیبتی نیست که نداشته باشند.

ذکر مصیبت ساریبان جنایتکار

امشب مصیبت جنایت ساریبان امام حسین (علیه السلام) را اشاره کنم. در بحار الانوار نقل می کند از
شخصی بنام سعید بن المسیب که گفت: در حال طواف به دور کعبه بودم، چشمم افتاد به کسی که
هر دو دستش قطع و صورتش مثل شب ظلمانی سیاه بود و به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت:

خدایا مرا ببخش و می دانم نخواهی بخشید، زیرا گناهم سنگین است حتی اگر اهل زمین و آسمان مرا شفاعت کنند.

مردم دور او جمع شدند و گفتند: بدبخت تو چرا از رحمت خدا مأیوسی؟ مگر تو کیستی و گناه تو چیست؟ گفت: من ساریان امام حسین (علیه السلام) از مدینه تا عراق بودم، و هر وقت حضرت برای وضو آماده می شد، لباسهای او را می گرفتم، چشمم به تکه زیر جامه های حضرت افتاد (یا انگشتر حضرت) و خوشم آمد، تا هنگامی که حضرت در کربلا شهید شد. شب یازدهم نیمه شب خود را به جسد حضرت رساندم و از نور او را شناختم. چون خواستم آن جنایت را انجام دهم، دیدم حضرت گره های زیادی بر آن زده، یک یک باز نمودم، دیدم حضرت دست راستش را آورد و آن را گرفت، با شقاوت تمام با شمشیر شکسته ای دست را قطع کردم، دیدم حضرت دست چپ را گذاشت، آن را هم قطع نمودم، یک مرتبه دیدم زمین کربلا به لرزه در آمد و باد شدیدی وزیدن گرفت. سپس ناله و ضجه ای شنیدم که می گفت: پسر، شهیدم، غریبم حسینم، تو را کشتند، قدر تو را شناختند و آب را به روی تو بستند.

من خود را در بین کشته ها پنهان کردم، دیدم سه مرد و یک زن با جمعیتی وارد شدند که یکی از آنان می گفت حسین عزیزم جدت و پدرت و برادرت و مادرت به فدای تو گردند.

سپس دیدم حضرت امام حسین برخواست و نشست (امام مرده و زنده اش فرق ندارد) و سر او به بدن ملحق شد، عرضه داشت: لَبَّيْكَ يَا جَدَّاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا ابْتَاهُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا اُمَّاهُ يَا فاطمَةُ الزَّهْرَاءُ يَا اخاهُ الْمَقْتُولَ بِالْأَسْمِ؛ سپس گریه کرد و عرض نمود:

ای جد بزرگوار، مردان ما را کشتند، اموال ما را به غارت بردند، هر چه زن های ما داشتند از آنان گرفتند. به خدا سوگند اطفال و کودکان ما را سر بریدند تا آخر حدیث....

در شب شام غریبان گفت زینب با یتیمان *** دشمن از حال دل زینب خبر دارد؟ ندارد عاشقان را از ازل خون جگر دادند یا رب *** عاشقی جز محنت و خون جگر دارد؟ ندارد ای فلک جز گوشه ویرانه ها از بی پناهی *** زینب بی خانمان جای دیگر دارد؟ ندارد با زبان حال زینب گفت کی فخر شهیدان *** پرتو روی تو را شمس و قمر دارد؟ ندارد محفل زینب ندارد بی تو امشب روشنایی *** مونس جز کودکان در بدر دارد؟ ندارد گر پریشان شد دل لیلی مکن او را ملامت *** هیچ مادر طاقت داغ پسر دارد؟ ندارد

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

سخنرانی دوازدهم

سخنرانی دوازدهم

قوله سبحانه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت و پیروی کنید از خدا و اطاعت کنید رسول خدا را و صاحبان اختیار و امر از خودتان را و اگر در چیزی نزاع و اختلاف کردید، آن را به خدا و رسول بازگشت دهید. اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید، این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر خواهد بود.

رهبری جامعه ی اسلامی؛ اولوا الامر کیست؟

در آیه ی فوق یکی از مهمترین مسایل اسلامی یعنی موضوع «رهبری جامعه» مورد سخن و بحث قرار گرفته است و تکلیف و وظیفه مسلمانان را در مسایل مختلف دینی و اجتماعی و سیاسی و غیره معین نموده است. ابتدا باید اطاعت از ذات مقدس باری تعالی نمود که حاکم مطلق و مالک به تمام معنای جهان هستی است و در مرحله ی بعد باید از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پیروی کرد که معصوم از هر گناه و اشتباه و دستوراتش از روی وحی و رضای خداوند متعال است و هرگز از روی هوی و هوس نیست به نص آیه ی قرآن؛ (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى)؛ پس خداوند متعال واجب الاطاعه بالذات است. و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) واجب الاطاعه بالغیر است و در مرحله ی سوم پیروی از اولوا الامر واجب است. کسانی که نگهبان دین خدا باشند و اطاعت آنان در حقیقت اطاعت از خدا و پیغمبر است.

مقصود از اولوا الامر کیست؟

مفسرین شیعه اتفاق نظر دارند که منظور دوازده امام معصوم (علیهم السلام) هستند که رهبری و هدایت جامعه ی اسلامی در امور معنوی و مادی به آنها سپرده شده است. چرا کسانی که از طرف آنان منصوب شوند نیز واجب الاطاعه هستند؟ چون در حقیقت پیروی از آنها پیروی از خود معصومین است به قیاس مساوات (به اصطلاح علمی). اما مفسران اهل تسنن اختلاف نظر دارند که منظور از اولوا الامر کیست.

۱. بعضی می گویند منظور تمام زمامداران و حکام مسلمین اند. (در هر زمان و هر مکان) و هیچ استثنایی قایل نیستند و هر حکومتی به هر ترتیبی، گر چه به کودتا و زور سر نیزه بر سر کار آمد

واجب الاطاعة است، پس پیروی از حکومت تاتار و مغول و پهلوی و صدام و آل سعود و قبلاً از بنی امیه و بنی عباس همه و همه واجب و لازم است و نباید از دستورات آنها سرپیچی نمود. این نظریه که به حکم عقل سلیم مردود و با فرم و قالب تعالیم عالیه اسلام سازگار نیست و احتیاج به بحث و سخن هم ندارد.

۲. نظریه ی دوّم این که مقصود اولوا الامر حکام و مصادر امورند که نمایندگان مردم باشند ولی مشروط بر این که برخلاف احکام و مقررات اسلام دستور و حکم ندهند. این نظریه با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست، زیرا در آیه اطاعت آنها بدون قید و شرط لازم شمرده شده است.

۳. نظریه سوّم این که مقصود، علماء و دانشمندان اسلام هستند که زمام داران فکری و معنوی امت اسلامی و جامعه هستند، البته اگر عادل باشند و بر کتاب خدا و سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) آگاهی کامل باشند و اشکال آن نیز همان اشکال نظریه دوّم است که با اطلاق آیه سازگار نیست، چون دانشمندان فرض این است که معصوم نیستند و ممکن است اشتباه کنند یا حکمی از روی هوی و هوس از آنها صادر شود، پس اطاعت آنها در چنین وضعی واجب نیست با آن که در آیه ی شریفه به طور مطلق پیروی آنها واجب شمرده شده عیناً مثل پیروی خدا و رسول.

۴. نظریه چهارم علمای سنّی، منظور خلفای اربعه است، ابوبکر و عمر و عثمان و امیر المؤمنین و غیر این چهار نفر را شامل نمی شود. و جواب این احتمال هم آن است که اولوا الامر عام است و ما هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص نداریم به علاوه این که نتیجه ی این کلام آن است که بعد از خلفای چهارگانه تا به امروز باید هیچ مصداقی برای آیه ی شریفه نباشد و فقط همان سی سال بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) مصداق آن باشد و بس، و هزار و چهار صد سال بعد از آن و تا روز قیامت آیه قرآن بدون مصداق باشد و مورد عمل نداشته باشد.

احتمال ۵ و ۶. بعضی گفته اند منظور از اولوا الامر تمام صحابه پیامبر است که خدمت حضرت رسیده اند یا فرماندهان لشکر اسلام در غزوات، و جنگ ها بوده اند، و جواب این دو احتمال نیز از جواب احتمال چهارم معلوم گردید.

نتیجه آن که همان تفسیر شعبیه یعنی انتساب اولوا الامر به دوازده امام (علیهم السلام) خالی از اشکال است زیرا آنان معصوم و عاری از هر گونه خطا و اشتباه هستند و تا قیام قیامت وجود دارند و یا جانشین دارند که علمای عادل باشند. بنابراین فرمان آنان همانند فرمان پیامبر بدون هیچ قید و شرطی واجب الاطاعة و لازم الاجرا است و جالب آن که کلمه ی اطیعوا درباره اولوا الامر تکرار نشده است و فرمود: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، نه فرمود و اطیعوا اولی الامر، همان گونه که برای رسول تکرار شده است. پس اطاعت اولی الامر همان اطاعت رسول است و چیزی جز اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نخواهد بود، یعنی هر دو یک سنخ و جوب دارد،

و آن وجوب تبعی است برای اطاعت خدا یعنی: چون اطاعت خدا واجب است، پس اطاعت رسول و وصی او هم که دستورشان همان دستور خدا است واجب است، برخلاف اطاعت حکم خدا که وجوب آن ذاتی است.

روی این جهات، اصل مطلب و لبّ اختلاف ما (شیعه با سنی) این جا است که وصی پیغمبر هم مانند خود اوباید کسی باشد که معصوم و عاری از هوی و هوس و اشتباه باشد تا امر او علی الاطلاق و بدون چون و چرا واجب الاطاعه باشد، و همان گونه که ممکن نیست مردم دور هم جمع شوند و پیامبر را انتخاب کنند، ممکن نیست دور هم جمع شوند و جانشین او را انتخاب کنند، بلکه جانشینان ایشان از طرف خدا تعیین می شوند.

اعتراف فخر رازی به حقیقت

فخر رازی در تفسیرش در ابتدای سخن به این حقیقت اعتراف کرده که اولو الامر باید معصوم باشند و الا تضاد در حکم خدا لازم می آید، زیرا از طرفی اطاعت او به مقتضای آیه شریفه علی الاطلاق و بدون چون و چرا واجب است و از طرفی فرضاً اگر معصوم نباشد، حتماً اشتباه و خطا می کند و حکم خطای او هم با این که برخلاف حکم و رضای خدا می باشد، واجب الاطاعه است. سپس ادامه می دهد که این اولو الامر معصوم، یا تمام امتند یا بعضی از آنها، احتمال دوم قابل قبول نیست، زیرا آن بعضی بر ما مجهول است و به آن دسترسی نداریم. پس می ماند همان احتمال اول، یعنی تمام امت. پس اگر تمام امت اسلامی بر موضوعی رأی دادند معصومند و آن حکم واجب الاطاعه است و این خود دلیل متقنی است بر حجیت اجماع.

و جوابش هم این است که حکومت دست جمعی تمام امت که امکان پذیر نیست و اجماع تمام آنان امری غیر ممکن است، و حکومت نمایندگان آنها با اتفاق آراء حقیقتاً هم امری است محال و غیر قابل تحقق و در هیچ عصری نسبت به هیچ احدی حاصل نشده است و اگر بگوییم منظور، پیروی از اکثریت آراء است، این که تمام امت نیستند و خلاف فرضی است که شما نموده اید بنابراین باید گفت آقای امام فخر رازی همان احتمال دوم درست است که به اولو الامر باید معصوم باشد و آن بعضی امت هستند و اگر با مذهب اهل بیت آشنا بودی و یا از تعصب دست می کشیدی، اعتراف می کردی که آن بعضی که معصومند، مشخص است چه کسانی هستند و آنان را رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی فرموده است. همانگونه که مرحوم آقا شیخ محمد انطاکی به این حقیقت رسید و با اینکه قاضی القضاة عامه بود، دست از قضاوت و ریاست کشید و خود با جمعی از پیروانش شیعه شدند و کتاب گران «قدر لماذا اخترت مذهب اهل البيت» را نوشت که چرا مذهب اهل بیت را اختیار کردم و همچنین در زمان ما جناب آقای دکتر محمد تیجانی در اثر مطالعه و تحقیق بسیار پی به این حقیقت برد، و از دانشمندان و مفسران سنی روایاتی نقل کرده اند

که منظور از اولوالامر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و اولاد اطهار او هستند. مانند مفسر معروف ابوحنیفه اندلسی و ابوبکر بن مؤمن شیرازی و شیخ سلیمان حنفی قندوزی و غیرهم . و اما از نظر شیعه روایات در این زمینه بسیار است.

اسامی دوازده امام در کتب علمای سنی

حتی در بعضی از کتب علمای سنی تصریح به اسامی ائمه (علیه السلام) شده است و بعضی علمای سنی نیز این روایات را نقل نموده اند که ائمه جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوازده نفر بوده و اسامی آنها را بیان کرده اند از جمله «ینابیع الموده» از فرائد السمطین حمویی از مجاهد از ابن عباس که شخصی یهودی بنام نعثل خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرف شد و مسائلی سؤال کرد و جواب شنید و مسلمان شد. بعد اسامی اوصیاء آن حضرت را پرسید و حضرت یک به یک را معرفی کرد و نیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیع الموده از مناقب خوارزمی به دو سند از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که شخصی یهودی به نام جندب بن جناده خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرف شد و پس از سؤال و جوابهایی اسلام اختیار کرد بعد سؤال از جانشینان حضرت نمود و جواب شنید دوازده نفرند. جندب گفت: من هم همین قسم در تورات یافته ام پس اسامی آنان را پرسید حضرت با تصریح به اسم فرمود اولهم سید الاوصیاء ابوالائمۃ علی ثم ابنه الحسن و الحسین اول ایشان آقا و سید اوصیاء علی بن ابی طالب است و بعد دو پسر او حسن و حسین که تو اینها را ملاقات می کنی بعد عمرت به آخر می رسد، و اذا انقضت مدۃ الحسین فالامام ابنه علی یلقب به زین العابدین... تا بعد از امام عسکری می فرماید: «فبعده ابنه محمد یدعی بالمهدی و القائم و الحجۃ فیغیب ثم یرج فاذا خرج یملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً طوبی للصابرین فی غیبتہ طوبی للمتقین علی محتهم اولئک الذین وصفهم الله فی کتابه و قال هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ثم قال تعالی اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون» .

و این روایت دورادور ضریح مطهر حضرات عسکرین در سامرا نوشته شده است. خداوند نصیب کند مجدداً زیارت کنیم.

روایات شیعه درباره اولوالامر

و اما روایات شیعه در تعیین اولوالامر الی ماشاء الله است. مراجعه به تفسیر «البرهان» و کتاب «کافی» و دیگر منابع، این معنی را واضح می کند و جالب تر از همه شاید روایت معروف به «لوح جابر» باشد که در اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۷. به سند متصل از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که پدرم امام باقر (علیه السلام) به او فرمود: جابر من با تو کاری دارم هر وقت فرصت داشته باشی از تو بپرسم تا روزی تنها بودند. حضرت سؤال کرد: مرا خبر ده از آن لوحی که در

دست مادرم فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) دیدی و آنچه مادرم از آن لوح به تو خبر داد. جابر عرض کرد: خدا را شاهد می گیرم که در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روزی بر مادرت فاطمه زهراء وارد شدم. در موقع تولد حسین (علیه السلام) که او را تبریک گفتم و دیدم لوح سبز رنگی را با دو دست گرفته که گویا از زمرد بود و نوشته ای سفید که مانند آفتاب نورانی بود. عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا آنرا بر پیغمبرش هدیه داده است و در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از نسلم در آن است و پدرم به من مرحمت فرمود تا بشارت و مزدگانی برای من باشد. جابر گفت: پس مادرت فاطمه (علیها السلام) آنرا به من داد خواندم و استنساخ کردم پس امام صادق فرمود سپس پدرم امام باقر (علیه السلام) گفت: جابر می شود به من نشان دهی. گفت: آری پس پدرم (امام باقر (علیه السلام)) با او به منزل جابر رفت. پس صحیفه ای را از ورق (و در بعضی نسخ از رَق یعنی پوست نازک) فی رَق منشور) بیرون آورد. و فرمود: جابر تو در نوشته خودت نگاه کن تا من بخوانم. پس پدرم آن را خواند و کوچکترین حرفی اختلاف نداشتند. و جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که همین گونه در آن لوح نوشته دیدم بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیّه و نوره و سفیره...؛ تا آخر که یک ائمه را به اسم و لقب و بعضی اوصاف بیان می کند و در آخر مشکلات و گرفتاری شیعه را در زمان امام عصر ارواحنا له فداء بیان می کند: فیدلّ اولیائی فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس التّرك و الدیلم الخ، و در آخر ابوبصیر به عبدالرحمن بن سالم می گوید: اگر در تمام عمرت جز این حدیث نشنیده بودی همین برای تو بس است پس آنرا نگهدار مگر از کسی که اهل باشد.

جان کلام همین تعیین اولوالامر است

خلاصه و جان کلام در تمام موضوعات، همین تعیین اولوالامر است که از نظر شیعه مشخص و معینند و اهل تسنن می گویند معین نیستند و به مثل عربی کلّ الصید فی جوف الفراء و در فارسی هم می گوئیم، همه ی راهها به آبادان ختم می شود و همین موضوع مهم در صدر اسلام رعایت نشد که تاکنون دود این آتش به چشم همه ی امت رفت و می رود که هر کس و ناکسی شاغل منصب حکومت شد و بر سر مسلمانان رفت آنچه نباید برود و شد آنچه نباید بشود و اگر در صدر اسلام پس از رحلت پیامبر اکرم به صورت ظاهر احکام اسلام جاری گردید و خیلی گذش در نیامد ولی در زمان خلفاء بنی امیه و بنی عباس که افتضاح کردند، و خلیفه آشکارا شراب خورد زنا کرد و آدم کشت الی آخر که انسان شرمش می آید از اوراق تاریخ که پر است از کثافت کاریهای آنها و به نقل کتاب الکلام یجر الکلام طنطاوی در تفسیر زبان شکایت باز کرده می گوید: خلفا در پی شهوت رانی رفته به حور و قصور و غلمان پرداختند و با درباریان و عیاشان به عیش و عشرت

و هوس بازی مشغول شدند. آری باید به آنان گفت بله این همان ثمره درختی است که نیاکان و اجداد شما کاشتند و شما آب دادید حتی از خون شیعه ای آقای طنطاوی.

داستان منصور و عبدالله آخرین ولیعهد بنی امیه

این داستان را گوش کنید! منصور دوانیقی یک شب از ربیع حاجب حال عبدالله بن مروان حمار را پرسید (مروان آخرین خلیفه ی بنی امیه بود که کشته شد با جمع زیادی از بنی امیه به دست احمد سفاح و این عبدالله که منصور از حال او جويا شد ولیعهد او بود که فرار کرد) ربیع گفت: دستگیر شده و الآن در زندان است. منصور گفت: شنیده ام در وقتی که به نوبه رفته بود پادشاه نوبه ملاقات جالبی با او داشته است. می خواهم آن جریان و حرفهای او و پادشاه را از زبان خودش بشنوم امر کرد عبدالله را حاضر کردند. اذن جلوس داد در حالی که صدای زنجیر از پایش شنیده می شد. منصور گفت: یا عبدالله می خواهم کلامی را که شاه نوبه به تو گفت از زبان خودت بشنوم. عبدالله گفت: آری وقتی ما به سرزمین نوبه وارد شدیم چند روز در آنجا بودیم تا خبر ما به پادشاه رسید فرش و بساط و آذوقه ی فراوان برای ما فرستاد و منازل مرفه در اختیار ما قرار داد. بعد خود با پنجاه نفر از درباریانش به دیدن ما آمد من از او احترام نموده صدر مجلس را به او واگذار کردم ولی او قبول نکرد و روی زمین نشست. هر چه اصرار کردم چرا روی فرش نمی نشینید گفت: من سلطانم و حق نعمت تازه برای من آن است که برای خدا تواضع کنم و همین پناه آوردن شما به مملکت من باید شکرگذاری شود لذا اجلاً لله روی زمین نشستم. بعد مقداری ساکت شده من هم حرف نزد. چوب کوچکی که در دست داشت به زمین می زد و اصحابش بالای سر او با حربه ها ایستاده بودند. سپس رو به من کرد و گفت چرا شما شراب خوردید با اینکه خمر در کتاب شما قرآن ممنوع و حرام است؟ گفتم: کسان ما از روی نادانی انجام دادند گفت چرا زراعات مردم را در زیر سمّ چارپایان خود له و نابود کردید؟ مگر ظلم و ستم در دین شما اسلام حرام نیست؟ گفتم: عمال ما از روی جهل انجام دادند. گفت: چرا حریر (ابریشم) و طلا پوشیدید مگر اینها در اسلام برای مردان حرام نیست؟ گفتم: بعضی از نویسندگان عجم که در دربار ما بودند عادت به پوشیدن آنها داشتند و به اقتضاء عادت پوشیدند ولی ما خوشمان نمی آمد، بعد ساکت شد. سپس با ناراحتی گفت: عمال ما، نویسندگان ما، کسان ما، اتباع ما این حرفها چیست، که می گوئی؟ حقیقت مطلب غیر از این است که تو می گوئی بلکه شما قومی هستید که محرّمات خدا را حلال شمردید و از منهیّات الهی اجتناب نکردید و به زیردستان خود ستم روا داشتید لذا خداوند لباس عزّت را از تن شما به در آورد و جامه ی ذلّت و خواری پوشانید و غضب و انتقام الهی بر شما هنوز تمام نشده است و من می ترسم که عذاب خدا در خاک من بر شما نازل شود و ما را نیز فرا بگیرد لذا صلاح اینست که هر چه زودتر مایحتاج خود را بگیرید و از مملکت من

بیرون روید میهمان سه روز بیشتر نیست. پس زاد و توشه ای برداشته و از نوبه خارج شدیم، منصور از این واقعه تعجب کرد و مجدداً او را به زندان فرستاد .
 ولی عجیب (بنی عباس همان راه بنی امیه را رفتند) آنکه خود منصور و جانشینانش از همان راهی رفتند که بنی امیه رفته بودند و کردند آنچه را آنها کرده بودند؛ بلکه بدتر که فرمود: ما فعلوا بنی امیه معشار ما فعلوا بنو عباس بنی امیه هر چه کردند یکدهم آنچه بنی عباس بعد از آنان انجام دادند (از ظلم و ستم و کشتار) نبود، نویسنده گوید: سبحان الله نمی دانم آن سیه بختان تیره دل چه کردند که حضرت مثل شهادت امام حسین (علیه السلام) را کمتر از آن می داند.
 در قصیده غزائی که دعبل خزائی شاعر معروف اهل بیت (ره) درباره امام رضا (علیه السلام) سروده است می گوید:

اری امیه مَعذورین ان قَتَلُوا *** و لا اری لبنی العباس من عُذْر

اولاد حرب و مروان و اُسرتهم *** بنومعیط ولاء الحِقد والوعر

قوم قتلتم علی الاسلام اولهم *** حتی اذا استمكنوا جازوا علی الکفر

تا آخر، اگر بر فرض من بنی امیه را در ستمها و قتل هایی که نمودند معذور بدانم ولی بنی عباس را در ستم ها و کشتارهایی که نمودند اصلاً معذور نمدانم زیرا اینان در ابتدای کار بنام دفاع از اسلام قیام کردند و بنی امیه را از بین بردند، (و فرزندان عباس عمومی پیامبرند) اما هنگامی که بر اوضاع مسلط شدند از مرز کفر هم گذشتند (و هر چه بدتر بود انجام دادند) نویسنده گوید: آری بنی عباس در ابتداء که قدرتی نداشتند اظهار ایمان و اسلام خواهی، و انتقام خون بنی هاشم از بنی امیه می نمودند ولی هنگامی که دنیا به کام آنان شد و تسلط بر اوضاع پیدا کردند، هر چه ظلم و ستم بود نمودند که روی بنی امیه را سفید کردند، مخصوصاً هارون بدبخت، و از همیشه روال دنیا همین بوده است. قاجاریه در ابتداء اظهار تقدّس و دین داشتند فتحعلی شاه ریشش تا نافش بود اما در آخر شکست علی شاه شد، ناصرالدین شاه شعر مرثیه می سرود اما از فرنگ که برگشت از دین برگشت و معاهده تنباکو را با کمپانی رژی انگلیسی بست، رضاشاه همین جور بود تمام قدرتمندان تا به قدرت نرسیده اند وعده می دهند، اما هزار وعده خوبان یکی وفا نکند.
 با دیگران بگوی که ظالم به چه افتاد *** تا چاه دیگران نکنند از برای خویش
 دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن

صاحباً عمر عزیز است، غنیمت دانش *** گوی خیری که توانی ببر از میدانش

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر *** حاصل آنست که دائم نبود دورانش

آن خدایست تعالی ملک الملک القدیم *** که تغیر نکند، ملکت جاویدانش

دهنی شیر به کودک ندهد مادر دهر *** که دگر باره به خون در نکشد دندانش

جای گریه است بر این عمر که چون غنچه ی گل *** پنج روز است بقای دهن خندانش
مقبل امروز کند داروی درد دل خویش *** که پس از مرگ میسر نشود درمانش
هر که دانه به زمستان نفشانند در خاک *** ناامیدی بود از دخل به تابستانش
دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن *** هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
خوی سعدی است نصیحت چه کند گر نکند *** مُشک دارد نتواند که کند پنهانش
ذکر توسل عبور اهل بیت از کنار شهدا

السَّلامِ عَلَیْکَ یا ابا عبدَاللهِ و علی الارواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنائِکَ عَلَیْکَ مِنِّی سَلامُ اللّهِ اَبداً ما بَقِیت و
بَقِی اللّیلِ و النَّهارِ و لا جَعَلَهُ اللّهُ اَخرَ العَهدِ مِنِّی لِزِیارتِکَ، السَّلامُ عَلَی الحَسینِ و عَلَی عَلِیِّ ابْنِ
الحَسینِ و عَلَی اولادِ الحَسینِ و عَلَی اصحابِ الحَسینِ.

امروز هنگامی که اهل بیت امام حسین (علیه السلام) را خواستند به کوفه ببرند از کنار کشتگان و
شهدا و قتلگاه گذراندند. نمی دانم به درخواست خودشان بود یا برای آن که بیشتر آنان را تا بود،
اذیت کنند چشمشان بر آن اجساد پاره پاره و عزیزان قطعه قطعه شده بی سر به روی خاک افتاده،
سی نفر از اهل بیت بنی هاشم و دونفر از اصحاب، همه خود را از شتران به زیر انداختند. امام زین
العابدین که پاهای مبارک از زیر شکم شتر بسته بود حالتی به حضرت دست داد که هیچ وقت
نشده بود مثل حال احتضار، حضرت زینب دید پسر برادر، حجّت خدا مثل حال احتضار است
نزدیک است روح از بدنش مفارقت کند، جلو آمد، عرض کرد:

مالی اراک تجود بنفسک یا بقیّه جدّی و ابی و اخوتی ؛ چرا با جان خود بازی می کنی ای یادگار
برادر و جدّ و پدرم، ما که دیگر جز تو کسی را نداریم. تو به جای همه ی آنان هستی فقط به تو
دل بسته ایم.

حضرت فرمود: ای عمّه! ببین اینها اجساد خبیث خود را دفن کرده اند اما پدرم و برادرم و
عموهایم و همه شهدا هنوز روی خاک با این حالت افتاده اند، سپس حضرت زینب حدیث «امّ
ایمن» را تذکر داد که جلدّم فرمود: افرادی جمع می شوند که اهل آسمان آنان را می شناسند، و این
اعضاء قطعه قطعه شده را جمع می کنند و دفن می کنند و بارگاهی روی قبر پدرت سیدالشهداء بنا
می کنند که با گذشت زمان هرگز کهنه نخواهد شد و آثارش از بین نخواهد رفت ؛ گر چه
ستمکاران و پیشوایان کفر و گمراهی سعی بسیار در خاموشی این نور نمایند ولی روز به روز بر
علو مقامش افزوده گردد.

شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت

شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت *** چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هر چند بر تن شهدا چشم کارکرد *** بر زخم های کاری تیر و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان *** بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین از او *** سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعه ی بتول *** رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته ی فتاده به هامون حسین تو است *** وین صید دست و پا زده در خون حسین تو
است

سخنرانی سیزدهم

سخنرانی سیزدهم

قوله سبحانه:

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛

آگاه باشید دوستان خدا نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین و غمناک می شوند. همانها که ایمان آورده و پرهیزکار شدند. آنان در زندگی دنیا و آخرت شادمان و مسرورند، آری وعده های الهی خلاف ندارد و رستگاری مهم همین است.

ولی و دوست خدا کیست؟ و حال او چگونه است

اولیاء جمع ولی است به معنای چیزی که بدون واسطه نزد انسان و جفت اوست از ولی یلی یعنی: دو چیز نزد هم لذا هر چیزی که با چیز دیگر نزدیک و قریب باشد به او ولی گفته می شود شاید از همین جهت باشد که به سرپرست و دوست هم ولی گفته می شود از نظر مکانی و مقام و زمان به او نزدیک است.

بنابراین اولیاء خدا کسانی هستند که با خدا نزدیک و ارتباط بلاواسطه دارند. معرفت آنان به جایی رسیده است که حجاب و مانع و حائل بین آنان و خدا از بین رفته و به چشم دل خدا را می بینند و شک و تردید در قلب آنان نیست و به کمال مطلق و قدرت لایتناهی الهی پیوند دارند. لذا غیر خدا و ماسوی الله در نظر آنان هیچ و بی ارزش، است. کسی که در دریا باشد به قطره نمی نگرد. در برابر نور خورشید، روشنی و خاموشی شمع پیدا نیست، تو قدر آب، چه دانی که در کنار فراتی. قطره دریا است، اگر با دریاست *** ورنه او قطره و دریا، دریا است

چرا ولی خدا هیچ ترس و اندوه ندارد

و از این جهت است که ولی خدا هیچ ترس و اندوهی ندارد زیرا معمولاً اندوه و ترس از کمبود و نقص و از فقدان نعمت و یا گرفتاری می باشد اما ولی خدا که نقص ندارد و نه از گذشته و نه نسبت به آینده احساس خطر نمی کند.

از حادثه ترسند همه کاخ نشینان *** ما خانه به دوشان، غم سیلاب نداریم

به راستی همه بدبختی ها و غم و ناراحتی و ترس که داریم از این جهت است که اسیر مادیات دنیا و مال و ثروت و مقام و زن و فرزند هستیم وگرنه:

آسوده کسی که خر ندارد *** از گاه و جوأش خبر ندارد
حالا شما بگو آسوده کسی که ماشین ندارد، از گرانی بنزین و وسائل یدکی و دست مزد میکانیک و
امثال اینها خبر ندارد سعدی هم گفت:

ای که گشتی گرفتار و پای بند عیال *** دیگر از آسودگی مبند خیال
روز به روز هم گرفتاری به مادیات ما بیشتر می شود از خانه و ماشین و تلفن و چک و سفته و
آب و برق و گاز و غیره حالا موبایل هم اضافه شد مثل کرم ابریشم هی دور خودمان می تیمم تا
خفه شویم.

مرحوم امام در هواپیمای فرانسوی
ولی خدا که کار به اینها ندارد مرحوم امام از پاریس که می آمد در هواپیما خبرنگار از او پرسید،
حالا چه احساسی دارید؟ فرمود هیچ، خبرنگار خیال کرد که منظورش را متوجه نشده اند، گفت:
شما اکنون با قدرت و صلابت تمام و سرفرازی و بعنوان مرد شماره یک وارد ایران می شوید چه
احساسی دارید؟ باز فرمود هیچ، می دانید چرا؟ چون نماز شبش را تازه در هواپیما خوانده بود و
ولی در آن شب به یاد ماندنی با اینکه نمی داند چه خواهد شد و می گفتند هواپیما به فضای ایران
که برسد منفجرش می کنند با همه اینها فرمود هیچ.
نه افسوس بر گذشته نه خوشحالی بر همه چیز داشتن

در یکی از سخنرانی ها هم فرمود واللّه در عمرم نترسیدم - هیچ مبالغه هم نمی کند.
در سوره رعد آیه ۲۸ می فرماید: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) آگاه باشید، یاد خدا سبب آرامش
دلها می گردد، (نه افسوس بر گذشته نه خوشحالی بر همه چیز داشتن) آری مؤمن خداشناس
واقعی، آن ترس و اضطرابی که دیگران دارند، ندارد، و آن چنان آرامش خیال دارد که نه بر آنچه از
دست داده افسوس و غصّه می خورد و نه به مقام و ثروت و فرزند و مادیات دل بستگی دارد و
مثل اقیانوس، هیچ طوفانی در او اثر ندارد می گویند اقیانوس کبیر را که اقیانوس آرام هم می نامند
روی این جهت است که آرام است اما یک حوض کوچک با انداختن یک سنگ هم متلاطم می
شود و آیه شریفه: (لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...) سوره حدید، ۲۳؛ اشاره
به همین معنا است. شنیدم یکی از دانشمندان خارجی گفته است: یک آیه در قرآن مسلمانان است
که هر کس به آن عمل کند هیچ پیر نمی شود و آن همین آیه است.

مؤمن ترس از آخرت دارد

نکته البته این که گفتیم مؤمن ترس و اندوه ندارد، ظاهر بیشتر مربوط به دنیا است ولی نسبت به آخرت مؤمن باید همیشه بین خوف و رجاء باشد. به مضمون بعضی روایات مثل دو کفه ترازو، هیچ کدام بر دیگری نه چربد در عین حالی که امیدوار به رحمت و مغفرت خدا است از او بترسد و نسبت به گناهان و اشتباهاتش وحشت داشته باشد: (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ)؛ مؤمنین کسانی هستند که از پروردگارشان در تنهایی خشیت و ترس دارند و از روز قیامت هراس دارند، لهم البشرى فى الحيوه الدنيا و فى الآخرة (مقصود از بشارت در آیه ی مبارکه چیست؟) الف و لام البشرى برای جنس است. یعنی: تمام اقسام بشارت و مژده را در بر می گیرد و مطلق است. لذا بعضی گفته اند: همان بشارت به بهشت و نعمت های آن است که هنگام مرگ مؤمن، فرشته ها به او می دهند که در سوره حم سجده (فصلت) آیه ۳۰ فرمود: ان الذين قالوا ربنا الله استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الأتخافوا و لاتخزنوا تا آخر، و بعضی گفته اند: مژده های پیروزی حکومت اسلام (جهان شمول) شدن آن در روی زمین و تمام جهان است، و بعضی از مفسرین فرموده اند: منظور خوابهای خوش و رؤیاهای صادقه است که در روایت نیز وارد شده است، پس بالاخره شامل تمام بشارت ها می گردد و معنای وسیع شادی و موفقیت، اراده شده است به تمام معنی الكلمه و انصافاً مؤمن واقعی آنچنان شادی و سرور و آرامش دارد که قابل وصف نیست. چون: فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لانفصام لها ؛ او خود را متكى به خدای قادر متعال می بیند و كمبودی ندارد.

برخلاف كافر و فاسق و ظالم که در آیات قبل فرمود، شخص جانی و ستمكار هیچ آرامش خاطر و آسودگی ندارد. حتّى در خواب هم خواب و وحشتناك می بیند. گفته اند: حجاج بن يوسف ثقفی آخرین کسی را که کشت سعید بن جبیر بود، و بعد مرضی گرفت که سرمای فوق العاده احساس می کرد دور تا دور او آتش روشن کردند باز می گفت: آه از سرما! تا چشمش خواب می رفت با دهشت بیدار از خواب می شد و می گفت: مالی و لسعيد بن جبیر. مرا با سعید بن جبیر چه کار، رضاشاه هم در جزیره موريس با ذلت قدم می زد و می گفت: اعلىحضرت قوی شوکت قدر قدرت رضاشاه پهلوی و بعد... لابد صدام هم الآن همین وحشت و اضطراب را دارد. مگر می شود ریختن خون این همه مؤمن بی اثر باشد. تازه این در دنیا است. آخرت که به جای خود و برای ما وصف شدنی نیست نه طرف نعمت و ناز، و نه طرف عذاب و آتش.

اولیاء الله معصومین و پیروان آنانند

در تفسیر نمونه از «نورالتقلین» روایتی نقل می کند که امیرمؤمنان(علیه السلام) آیه عنوان منبر را تلاوت فرمود، سپس از اصحاب پرسید می دانید «اولیاء الله» چه کسانی هستند؟ عرض کردند: خود شما بفرمائید: حضرت فرمود: هم نحن و اتباعنا فمن تبعنا من بعدنا طوبی لنا و طوبی لهم افضل من

طوبی لنا قالوا یا امیرالمؤمنین ما شأن طوبی لهم افضل من طوبی لنا؟ السنا نحن و هم علی امر؟ قال لا، انهم حملوا ما لم تحملوا علیه، و اطاقوا ما لم تطيقوا؛ اولیاء الله (دوستان خدا) ما و پیروان ما (که بعد از ما می آیند) هستند. خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آنان، بعضی پرسیدند: چرا بیشتر از ما؟ مگر ما و آنان هر دو پیرو یک مذهب و یک مکتب نیستیم و همه ما یک نواخت نمی باشیم. فرمود: نه آنان مسؤولیتهایی بر دوش دارند و مشکلاتی را تحمل می کنند که شما ندارید. ائمه را ندیده اند و عاشق آنان و پیرو ایشان هستند و به وظیفه خود عمل می کنند و سختیهای بیشتری در زمان طولانی غیبت دارند.

همچنین در کتاب کمال الدین از ابوصیر از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: طوبی لشیعه قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبتہ، و المطیعین له فی ظهوره اولیک اولیاء الله الذین لاخوف علیهم و لا هم یحزنون؛ خوشا به حال پیروان و شیعیان امام قائم که در زمان غیبتش انتظار ظهور او را می کشند و به هنگام ظهورش مطیع و فرمان بر اویند، آنان اولیاء خدا هستند؛ همان هایی که نه ترسی دارند و نه اندوه و غمی.

دیدن شیعیان، هنگام مرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) را همچنین از یکی از اصحاب امام صادق(علیه السلام) نقل می کند که فرمود: شیعیان و پیروان ما در لحظات آخر عمر چیزهایی خواهند دید که چشمشان با آنها روشن می شود. راوی اصرار می کند که چه چیز می بینند. حضرت پاسخ دادند: می بینند و بیش از ده بار می گوید مدام تکرار کردم چه می بینند. حضرت همان پاسخ را می فرمود (که می بینند) در آخر مجلس حضرت رو به سوی من فرمود و صدا زد که اصرار داری بدانی چه چیز می بینند. گفتم: آری حتماً و گریه ام گرفت، امام(علیه السلام) به حال من رقت کرد و فرمود: آن دو نفر را می بینند. باز اصرار کردم کدام دو نفر را. فرمود: رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) را. هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر اینکه این دو بزرگوار را خواهد دید و به او بشارت می دهند.

سپس فرمود این را خداوند در قرآن بیان فرموده است. پرسیدند: یابن رسول الله در کجا فرموده و کدام سوره؟ فرمود در سوره یونس آنجا که می فرماید: (الذین آمنوا و كانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة)

ای که گفتی فمن یمت یرنی *** جان فدای حدیث دل جویت

کاش روزی هزار مرتبه من *** مردمی تا به دیدمی رویت

ضمناً در همان تفسیر نمونه می فرماید: روایات دیگری نیز به این مضمون داریم و تازه این یک نوع مژده و بشارت برای مؤمن است و مژده های دیگر هم دارد.

من از مفصل این نکته مجملی گفتم *** تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل به حلاوت
بخورم زهر که شاهد، ساقی است

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست *** عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
به غنیمت شمر ای دوست دم عیسای مسیح *** تا دل مرده اگر زنده کند، کایندم از اوست
نه فلک راست مسلم، نه ملک را حاصل *** آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است *** به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست
زخم خونینم اگر به نشود، به باشد *** خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد *** ساقیا باده شادی بدهم کاین غم از اوست
پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است *** که به این در همه را پشت عبادت خم از اوست
سعدیا سیل فنا گر به بکند، خانه عمر *** دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست
السَّلامَ عَلَیکَ یا ابا عبدَ اللّهِ و علی الارواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنائِکَ عَلَیکَ مِنِّی سَلامَ اللّهِ اَبداً ما بَقِیت و بقی
اللیل و النَّهار و لا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ العَهدِ مِنِّی لِزِیارتِکَ السَّلامَ عَلَی الحسین و عَلَی عَلِیِّ بنِ الحسین و
علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

ذکر توسل ورود اهل بیت به کوفه

امروز، اهل بیت امام حسین (علیه السلام) را وارد کوفه نمودند، این همان شهری است که
امیرالمؤمنین (علیه السلام) چند سال در آن خلیفه بوده است. اکنون حضرت زینب و امام زین
العابدین و سایر زن و فرزند امام حسین (علیه السلام) را به عنوان اسیر وارد این شهر می کنند.
خوب دقت کنید چه عرض می کنم اگر اینها افراد عادی بودند آن همه مصیبت و شهادت و
گرفتاری و داغ عزیزان و خستگی سفر و سوار بر شتر بودن و اسارت باید در روحیه آنان مؤثر
باشد نه آنکه خطبه بخوانند و مردم را بیدار کنند. و وقتی ابن زیاد از حضرت زینب سؤال می کند
کار خدا را درباره برادرت چگونه دیدی؟ پاسخ بدهد ما رأیت ألاً جمیلاً من جز خوبی و جمال از
خدا ندیدم، شهادت برای ما زیبا است. اسیری برای ما زیبا است. هر گرفتاری را در راه خدا با
لذت درک می کنیم اما توی کور دل که خدا را نشناخته ای و هم فکران تو که غرق در مادیات
هستید، هرگز درک نمی کنید.

(خطبه ی امام زین العابدین (علیه السلام) در کوفه)

ثمَّ انَّ زین العابدین (علیه السلام) او ما الی الناس ان اُسکتوا فسکتوا فقام قائماً فحمد اللّهُ و اثنی علیه
و ذکر النَّبی صلی اللّهُ علیه و آله فصلی علیه ثمَّ قال ایُّها النَّاس من عرفنی فقد عرفنی، و من لم
يعرفنی فانا اعرفه بنفسی، انا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

انا بن من اُتْهَكَ حُرْمَتُهُ، وَ سُلِّبَتْ نَعْمَتُهُ وَ اُتْهَبَ مَالُهُ وَ سَبِيَ عِيَالُهُ، انا بن المذبوح بشطّ الفرات، من غير دُحْلٍ وَ لَا تَرَاثٍ، انا بن من قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فَخْرًا.

اِيْهَا النَّاسُ، نَاشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ تَعْلَمُونَ اَنْكُمْ كَتَبْتُمْ اِلَى اَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ اعْطَيْتُمُوهُ مِنْ اَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ، وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ، فَتَبًّا لِمَا قَدَّمْتُمْ لَافْسَاكُمُ، وَ سَوَاءٌ لِرَايِكُمْ، بَايَةَ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، اِذْ يَقُوْلُ لَكُمْ قَتَلْتُمْ عَتْرَتِي، وَ اَنْتَهَكْتُمْ حَرَمَتِي، فَلَسْتُمْ مِنْ اُمَّتِي فَارْتَفَعَتْ اَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبِكَاةِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ،

وَ قَالَ بَعْضُ لِبَعْضٍ، هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ.

فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): رَحِمَ اللّٰهُ اِمْرًا قَبْلَ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللّٰهِ وَ فِي رَسُوْلِهِ اَهْلَ بَيْتِهِ، فَانْ لَنَا فِي رَسُوْلِ اللّٰهِ اَسْوَةٌ حَسَنَةٌ، فَقَالُوا بِاجْمَعِهِمْ نَحْنُ كَلْنَا يَابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ، سَامِعُونَ مَطِيْعُونَ، حَافِظُونَ لِرِمَامِكُمْ، غَيْرِ زَاهِدِيْنَ فِيْكَ وَ لَا رَاغِبِيْنَ عِنْدَكَ، فَمَرْنَا بِاَمْرِكَ، يَرْحَمُكَ اللّٰهُ، فَاَنَا حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سَلْمٌ لِسَلْمِكَ لِنَاخِذِنِ يَزِيْدٍ وَ نَبْرٍ مِّمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، هِيْهَاتَ هِيْهَاتَ، اِيْهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَهُ حِيْلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهْوَاتِ اَنْفُسِكُمْ، اَتُرِيْدُونَ اَنْ يَأْتُوْا اِلَى كَمَا اَتَيْتُمْ اِلَى اَبَائِيْ مِنْ قَبْلِ، كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاqِصَاتِ اِلَى مَنِي، فَانَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمَلُ قَتَلَ اَبِي صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، وَ ثَكَلَ اَبِي وَ بَنِي اَبِي وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مَرَاتِهِ بَيْنَ حَنَاجِرِيْ وَ حَلْقِيْ وَ غَصَصَهُ تَجْرِيْ فِيْ فِرَاشِ صَدْرِي، وَ مَسْتَلْتِي اِنْ تَكُوْنُوْنَ لَا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

لَا غُرُوْا اِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَشَيْخُهُ *** لَقَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ اَكْرَمًا

فَلَا تَفْرَحُوْا يَا اَهْلَ كُوْفَانَ بِالَّذِيْ *** اَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اعْظَمًا

قَتِيْلَ بَشَطِ النَّهْرِ رُوْحِيْ فِدَائِهِ *** جَزَاءُ الَّذِيْ اَرْدَاهُ نَارَ جَهَنَّمَ

ثُمَّ قَالَ، رَضِيْنَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسِ فَلَائِنَا وَ لَا عَلَيْنَا

تَرْجَمَهُ يَ اِمَامَ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بعد از خطبه ی حضرت زینب(علیها السلام) که مردم به گریه افتادند و ناله می کردند امام زین العابدین(علیه السلام) اشاره کرد که ساکت شوند. همه ساکت شدند. پس حضرت سرپا ایستاد. اول حمد الهی و سپاس خدای را بجا آورد و درود بر محمد رسول خدا فرستاد و به صلوات و رحمت او را یاد کرد، سپس فرمود:

ای گروه مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر کس نمی شناسد پس من خود را معرفی می کنم من علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستم من پسر آن کسی هستم که احترام او را نگه نداشتند و هتک حرمتش کردند و اموالش را به غارت بردند و اهل بیتش را اسیر نمودند. من پسر کسی هستم که کنار نهر فرات شهیدش نمودند بدون هیچ تقصیر و گناهی. من پس آن کسی هستم که به قتل صبر کشتند. (تیرباران یا تیر سه شعبه منظور است) ولی این برای من بالاترین

افتخار است. ای مردم شما را به خدا قسم آیا می دانید که نامه به پدرم نوشتید و او را دعوت کردید و بیعت نمودید و پیمان با او بستید ولی پیمان شکنی کردید و خدعه و دورویی نمودید و او را کشتید و رها کردید. پس مرگ بر شما به آنچه برای خود اختیار کردید. چقدر زشت است رأی و نظر شما و بد رفتاری نمودید. با کدام چشم می خواهید به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نگاه کنید. هنگامی که به شما بفرماید: اهل بیت و اولاد مرا کشتید و حرمت مرا هتک نمودید، اصلاً شما از امت من نیستید، در این هنگام صداها از هر طرف به گریه بلند شد و به یکدیگر می گفتند: هلاک شدید و ندانستید.

پس امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود:

خدا بیامرزد هر کس را که نصیحت مرا بپذیرد و سفارش مرا در راه خدا و رسول او و اهل بیتش نگه دارد، زیرا به راستی به جهت نسبت ما به رسول الله پیروی از ما حسنه است. پس همه گفتند: آری ما سراپا گوش هستیم ای فرزند رسول خدا و مطیع شما می باشیم و حق شما را نگه داری می کنیم و از غیر از شما هر کس که باشد رو گردانیم و به شما رو آورده ایم. پس هر دستوری بدهی بفرما خدا شما را رحمت کند به راستی ما با دشمن شما دشمن و با دوست شما دوستیم و حتماً بر یزید می تازیم و از هر کس به شما ستم کند و بر ما ستم روا دارد، بیزاریم. پس حضرت فرمود: هرگز هرگز (که دیگر فریب شما و گفتارتان را بخوریم).

ای غدر پیشگان و ای حيله گران! شما اسیر شهوات نفس خود هستید، (گفتارتان حقیقت ندارد) مگر مجدداً می خواهید همان رفتاری که پیش از این با پدران من (امیرمؤمنان و امام حسین) انجام دادید، در حق من تکرار کنید؟ هرگز فریب شما را نخواهم خورد. قسم به شتران بین مگه و منی که حاجیها را می برند. برآستی هنوز زخمهای ما التیام پیدا نکرده است. پدرم را شهید نمودید که صلوات و رحمت خدا بر او باد و ما را به مصیبت او و فرزندانش عزادار نمودید. هنوز غصه و غم او در گلویم آزار می دهد و تلخی این مصیبت در حلق و حنجره من هست و غصه های آن در سینه ام جاری است.

خواهش من (از شما بی غیرتان) این است که نه برای ما باشید و نه بر علیه ما امیدوار بود آدمی بخیر کسان (مرا به خیر تو امید نیست شرّ مرسان) سپس حضرت سه شعر خواند که ترجمه آنها این است: جای تعجب نیست که حسین (علیه السلام) کشته شد، زیرا پدر بزرگوارش از او بهتر و گرامی تر بود. (او هم شهید در محراب عبادت شد) ای اهل کوفه! هیچ خوشحالی نکنید از آنچه بر سر حضرت سید الشهداء وارد شد، که این خیلی مصیبت سنگینی است (و آثار شوم و عذاب دنیا و آخرت آن را خواهید دید) همان شهیدی که کنار نهر فرات (با لب تشنه) شهید گشت. جانم فدای

او باد، جزای کسانی که او را کشتند آتش جهنم خواهد بود. بعد فرمود: ما از شما همین قدر هم راضی هستیم که سر به سر با ما رفتار کنید نه به سود ما و نه بر ضرر و زیان ما. آزاده ای است بین اسیران نشسته است

ما بین دشمنان که علی دست بسته است *** آزاده ای است بین اسیران نشسته است

عالم همه طفیل وجود شریف اوست *** همچون شجر که جمله وجودش ز هسته است

بس ناروا شنیده و بس داغ دیده او *** تا امتش ز آتش بیداد رسته است

جمعی به کربلا و گروهی به خاک شام *** گلهای او ز غارت گلچین دو دسته است

سرگشته می رود به بیابان چو ماهتاب *** رنگی پریده دارد و بیمار و خسته است

خون می چکد ز حلقه زنجیر پای او *** دشمن ز بس که رشته او سخت بسته است

زخم زبان بس است دگر شرمی ای عدو *** کاین مونس شکسته دلان، دل شکسته است

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

سخنرانی چهاردهم

سخنرانی چهاردهم

قوله سبحانه:

(الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) ;
دوستان دنیایی در روز قیامت بعضی دشمن همدیگر خواهند بود. مگر اشخاص متقی و پرهیزگار.
(که دوستی آنان باقی و پابرجاست) به آنان خطاب می شود: بندگان من امروز ترس و هراسی بر
نیست و هیچ اندوه و غمی ندارید.

دنباله عرائض جلسه قبلی، دوستی و رفاقت اگر براساس و بر ملاک تقوی و خداشناسی باشد، هیچ
وقت پشیمانی در پی نخواهد داشت. ولی اگر بر ملاک تقوی نباشد بلکه به خاطر خواسته های
نفس، و شهوات زودگذر دنیائی باشد، پابرجا نبوده و در قیامت نهایت درجه ندامت و پشیمانی
بلکه چه بسا در دنیا در پی خواهد داشت.

فی النبوی اذا كان يوم القيمة انقطعت الارحام و قُلت الانساب و ذهب الاخوة الا الاخوة فى الله و
ذلک قوله، الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین.

از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: چون روز قیامت شود، تمام بستگیهای فامیلی از
بین خواهد رفت و خویشاوندیها کم می شود و برادری بریده می شود و همین است معنی آیه
شریفه الاخلاء الخ دوستان در آنروز با هم دشمن می شوند جز پرهیزکاران.

چرا بعضی دوستان دنیائی در قیامت دشمنند؟

سؤال: چرا دوستان و رفقای دنیائی در روز قیامت با هم دشمن هستند جز متقین؟

جواب: برای آنکه انسان دوست را می خواهد که از او بهره ببرد و بدردش بخورد و در روز تنگ و سختی نجاتش دهد و دستگیریش کند . نه بدتر سبب عذاب و رنج و بلایش گردد و بیشتر باعث ناراحتی و اذیتش شود.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست *** در پریشان حالی و درماندگی انسان چشم را می خواهد که با او ببیند اگر دید را از دست بدهد و مثلاً درد هم بکند باید این چشم را به دور افکند. دندان برای غذا خوردن است اگر بپوسد و درد هم بکند باید آنرا کشید. برای مجسم شدن صحنه ی قیامت مثالی بزنم. یک نفر دزد، رفیقی برای خودش پیدا می کند و او را فریب داده همراه خودش به دزدی می برد. اتفاقاً دستگیر می شوند و به زندان می افتند. فرض کنید در یک جا هم نباشند. روز محاکمه و دادگاه فرا می رسد. در دادگاه آن رفیق به دزد می گوید: ای بدبخت تو مرا دزد کردی تو مرا به این راه کشاندی، ای فلان فلان شده، ای پست، ای بی شرف الخ.

اکنون ببینید رفقائی که در دنیا با هم گرم بودند، شب نشینی داشتند، با هم سینما می رفتند، در مجلس قمار، ساعتها مأنوس بودند، با هم باشگاه می رفتند، برای سلامتی یکدیگر لیوان شراب را سر می کشیدند جلأ هم با هم صمیمی و دوست یک جان دو قالب بودند، قربان صدقه همدیگر می رفتند، حالا روز قیامت شده پس از محاکمه در محکمه عدل الهی او را به طرف جهنم و کیفر و عذاب می برند. نگاه به آن رفیق کذائی می کند که منحرفش نموده و از ته دل به او نعره و فریاد می کشد: پدر سوخته، من شراب خور نبودم تو مرا شرابی کردی، بی شرف من قمارباز نبودم تو مرا قمار باز نمودی، پست فطرت من که دزد نبودم، من هروئینی نبودم، من اهل زنا نبودم تو مرا دزد کردی تو مرا گردی کردی، تو مرا با زنا آشنا نمودی و امثال اینها اگر او را آزاد بگذارند با چنگ و دندان همان رفیق جون جونی دنیائی را آری همان کسی را که قربان صدقه اش می رفت تکه تکه و پاره پاره می کند لابد رفیقش هم از همین قماش الفاظ و فحشها جوابش می دهد. هر چه در دنیا و آن مجالس دنیا بگو بخند داشته اند، گل بگو و گل بشنو بوده اند تو بزنی و من برقص بوده اند، حالا با هم بد و دشمن خونی اند و انصافاً تنفر آنها از یکدیگر قابل وصف و بیان نیست. ورود انور سادات بر شاه مقبور

این روزها انور سادات بر شاه وارد شده بیا سوته دلان گرد هم آئیم، یادتان هست بعد از آنکه هیچ کجای دنیا شاه سیه روز را جا نداد و همه او را طرد و بیرون کردند انور سادات گفت: بیا در مصر. ما از تو بخوبی پذیرائی می کنیم. یک روز تو به درد ما خورده ای، امروز هم ما به درد تو بخوریم ولی خوب حالا با هم چطورند هر دو در عذاب بی انتها. هر دو در نهایت ذلت و بدبختی مافوق تصور ما، ولی پرهیزگاران چطورند؟ به، به، رفقای مسجدی، جلسه قرائت قرآن، رفقای مجلس

انس دینی، طلبه های هم درس و بحث، هم سفری های مکه و مدینه و عتبات، رفیقی که او را در یک جلسه خطابه برده و باعث هدایتش شده، اکنون روز قیامت کمال صمیمیت را دارند از ته دل قربان و صدقه هم می روند، آفرین بر تو، خدایا این بود که مرا هدایت کرد، او بود مرا نمازخوان نمود، او مرا روزه گیر کرد، او مرا وادار کرد حج بروم، او به گوش من خواند تا حاضر شوم خمس و زکوة مالم را بدهم و این گونه رفقا، دلش می خواهد تمام بدنش را از سرتا قدم غرقه بوسه کند مگر می تواند حقش را ادا کند.

ورود علامه طباطبائی بر شهید مطهری

برعکس مثال سابق این روزها علامه آیه الله طباطبائی بر شهید مطهری وارد شده است در تفسیر، در فلسفه، در اخلاق، در دین استادش بوده. این استاد نمونه بر شاگرد نمونه وارد شده است. هر دو خدمت رسول اکرم و ائمه اطهار(علیه السلام) فی عیشه راضیه فی جنه عالیه الخ باز هم ما نمی توانیم تصور کنیم.

همنشین تو از تو به باید *** تا تو را عقل و دین بیفزاید

هر که با دونان نشیند، همچو دونان دون شود *** با خردمندان نشیند، عقل وی افزون شود
گر ببندی اسب تازی را زمانی پیش خر *** رنگشان همگون نگرده طبعشان همگون شود
بنابراین باید در رفیق گرفتن، کاملاً مواظب باشیم و فوق العاده در انتخاب دوست دقت نمائیم.
ممکن است با یک جلسه الکلیت کند. هر وینیت کند و برای همیشه در دنیا و آخرت بدبخت و در عذاب باشی و هیچ گونه راه فرار نداشته باشی. در دنیا هر چه بر سرت بزنی چاره نباشد در آخرت و روز قیامت هم هر چه فحش است نثارش کنی چه اثری دارد تو هی بگو یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فیئس القرین؛ ای کاش بین من و تو، فاصله بین مشرق و مغرب بود، باز هم چه زشت همراهی است. بگو چشم دیدارت را ندارم چه فائده دارد دیگر کار از کار گذشته است و هر دو رو به جهنم می دوید.

با یک رفاقت مسیر زندگی عوض می شود

و نیز ممکن است یک جلسه با رفیق متقی و خداشناس مسیر زندگی انسان عوض شود او را نجات دهد. مثل خودش پرهیزگار و متقی نماید و در دنیا و آخرت رهین منتش قرار داده سعادت مند شود. مسلماً چنین دوستی فراموش نخواهد شد و در قیامت نیز دوستی آنها باقی، و برای همدیگر از صمیم قلب برای هم جان فدا می کنند و چون ملاک این دوستی بر تقوی و خداشناسی است با فوت یکی از آنها از بین نمی رود و به قوت خود باقی خواهد بود.

احوالات صفوان بن یحیی و دو دوستش

صفوان بن یحیی که از اجله اصحاب موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد(علیه السلام) بوده بلکه وکیل امام رضا و امام جواد بوده است و در سال ۲۱۰ هـ ق که در مدینه فوت شد امام جواد(علیه السلام) کفن و کافور برای او فرستاد و شیخ طوسی در کتاب «فهرست» ص ۱۰۹ می فرماید: در زمان خودش بیشتر از همه مورد اعتماد و وثوق بوده، به هر حال این صفوان با آقای عبدالله بن جندب و علی بن نعمان دوست صمیمی و اخ فی الله بود. یک وقت در مسجد الحرام با هم نشسته بودند صحبت از مُردن و فوت یکدیگر شد با هم عهد و پیمان بستند که هر کدام از آنها زودتر بمیرد هر کس که زنده بماند، هر عمل خیری از واجبات و مستحبات برای خودش انجام می دهد برای دوست فوت شده نیز از نماز و روزه و حج و زکوة و غیر ذلک انجام بدهد اتفاقاً عبدالله و علی، فوت شدند و صفوان زنده ماند. لذا شبانه روزی یکصد و پنجاه رکعت نماز می خواند، پنجاه رکعت نمازهای واجبه و نافله از خودش، پنجاه رکعت از عبدالله بن جندب، و پنجاه رکعت از علی بن نعمان، و سالی سه ماه روزه می گرفت. به همین ترتیب و سه مرتبه زکوة می داد و از هر سه نفر حج به جا می آورد و هر کار خیر و ثوابی برای خودش انجام می داد برای آن دو دوست از دست رفته نیز انجام می داد (شبانه روزی ۱۵۰ رکعت نماز) ببینید این مرد خربزه فروش اهل کوفه چقدر موفق و سعادتمند بوده است. شاید درک اینکه انسان بتواند شبانه روزی یکصد و پنجاه رکعت نماز بخواند برای ما مشکل باشد، چون از همین هفده رکعت نماز واجب هم چه بسا عاجز و خسته شویم ولی اگر کسی مثل صفوان بن یحیی شود و التفات داشته باشد که در حال نماز با خدا راز و نیاز می کند و چه می گوید و چه می خواهد گذشته از آنکه خسته نمی شود بلکه لذت هم می برد. چطور ماها از شب نشینی و جلسه شبانه و بیهوده وقت تلف کردن هیچ خسته نمی شویم و شاید التفات به گذشت زمان هم نداشته باشیم و چهار ساعت بگو و بشنو به نظرمان یک ساعت بیشتر نباشد.

ولی از چند رکعت نماز که با تمام نافله های یومیّه که پنجاه و یک رکعت بیش نیست و فقط در حدود یک ساعت وقت یا دو ساعت بیشتر لازم ندارد، خسته شویم و شانه خالی کنیم و نق بزیم که اوه پنجاه و یک رکعت مگر بیکاریم. ما زندگی داریم باید بکارمان برسیم. در انتخاب دوست دقت کنیم

به هر حال انسان باید دوستی را انتخاب کند که دوستی با او موجب زیادتی ایمان و اخلاق و معرفت و علم او شود و از او کمال استفاده را نماید؛ نه آنکه با کسی دوست شود که دوستیش به او ضرر برساند.

احوالات جابر و عطیه

در احوالات جابر بن عبدالله انصاری این مرد صحابه نورانی که نود و چند سال عمر با برکت نمود و در هیجده غزوه در خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین غزوه بدر بوده و در جنگ صفین نیز در رکاب مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز شرکت داشته است، می خوانیم که در روز اربعین امام حسین (علیه السلام) پس از زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) عازم کوفه شد. عطیه که همراه او بود و او نیز از روایت جلیل القدر شیعه امامیه است، می گوید: در بین راه جابر گفت: عطیه فکر می کنم که دیگر با تو هم سفر نخواهم شد. مایلی تو را سفارشی کنم که برای تو مفید باشد. گفتم: چه بهتر، گفت: عطیه دوست دار دوست آل محمد را تا مادامی که با آنان دوست و محب باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را تا چندی که دشمن ایشان باشد. حتی اگر چه روزه گیر و نمازگذار باشد. و با دوستان آل محمد مدارا کن و با آنان بساز گرچه آلوده به گناهان باشند. (چنانچه ثابت قدم در دوستی باشند)، عطیه می دانی چرا؟ چون دوست آل محمد هرچه باشد بالاخره بازگشت به بهشت خواهد نمود و دشمن ایشان به دوزخ باز خواهد گشت.

(نکاتی در احوالات جابر)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در «منتهی الامال» پس از نقل این جریان زیارت جابر در اربعین، نکاتی بیان می فرماید از جمله: آنکه این وصیت و سفارش جابر شبیه نوشته ای است که امام رضا (علیه السلام) برای جمال خویش (شتربان حضرت از مدینه به خراسان) نوشت که، کن محباً لآل محمد (علیه السلام)، و ان کان فاسقاً، و محباً لمحبتهم و ان کانوا فاسقین. سپس اضافه می کند که قطب راوندی در دعوات فرموده است که: این مکتوب شریف و نوشته الآن نزد بعضی از اهل کربلا که قریه ایست از توابع اصفهان موجود است و جریانش آنست که مردی از اهل آنجا که جمال حضرت رضا (علیه السلام) و شتربان حضرت در راه خراسان بوده در وقت مرخصی از خدمت حضرت، با آنکه سنی بوده از آن جناب تقاضای نوشته یادگاری به خط شریف می نماید حضرت هم این مکتوب را برای او می نویسند. بنده عرض می کنم خدا کند سبب هدایتش شده باشد.

گلی خوش بوی در حمام روزی *** رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکى یا عبیری *** که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا: من گلی ناچیز بودم *** و لیکن مدتی با گل نشستم

کمال هم نشین در من اثر کرد *** و گرنه من همان خاکم که هستم

آری هم نشینی حتی در جمادات اثر دارد یک قطعه آهن را چند بار به آهن ربا بزنی خاصیت آهن ربائی پیدا می کند، لباسی که نزد هر چه باشد بو می گیرد بوی خوب یا بد، کجا رسد به انسان، که:

با بدان کم نشین که درمانی *** خوپذیر است نفس انسانی

یکی از عوامل مؤثر در روحيات او رفیق و همنشین است همانند تربیت پدر و مادر، معلم، اجتماع و محیط و غیره...

محمد بن ابی بکر چون تربیت شده امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود طلا شد کارش به جایی رسید که حضرت فرمود محمد ابن من صلب ابی بکر محمد پسر من است از صلب ابی بکر زیرا کودک بود که مادرش اسماء بنت عمیس به همسری حضرت درآمد.

در نامه ای که حضرت به ابن عباس نوشت می فرماید: اما بعد، فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابی بکر رحمه الله قد استشهد، فصد الله نحتسبه ولداً ناصحاً، و عاملاً كادحاً، و سيفاً قاطعاً، و ركنًا دافعاً و قد كنت حثت الناس علی لحاقه تا آخر.

به درستی که مصر فتح شد ولی محمد بن ابی بکر رحمه الله شهید شد اجر و ثواب او را از خدا می طلبم او فرزندی نصیحت پذیر، و کارگذاری جدی و با کوشش، و شمشیری بران و پشت و پناهی جانسوز بود، همچنین در حکمت ۳۲۷ می فرماید به همان اندازه که معاویه و یارانش از شهادت او خوشحال شدند ما محزون گردیدیم زیرا آنان دشمنی را از بین بردند و ما یار وفاداری را از دست دادیم.

ان حزننا علیه علی قدر سرورهم به الا انهم نقصوا بغیظاً و نقصنا حبیباً.

نمونه ی دیگری از دو دوست واقعی عرض کنم. مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر با هم رفیق بودند خبر ورود حضرت امام حسین (علیه السلام) به کربلا به حبیب رسید، ولی مسلم خبردار نشده بود لذا حبیب پی او می گشت. بالاخره در بازار کوفه در دکان عطاری او را پیدا کرد. سلام، علیک السّلام، مسلم چه می خری، می خواهم حنا بخرم ریش سفیدم را خضاب ببندم. مسلم مگر خبر نداری امام حسین وارد کربلا شده است؟ (حنا برای چه؟ بیا برویم ریشمان را از خون سرمان خضاب کنیم که رنگ ثابت است) هر دو غلامان خود را بیرون کوفه فرستادند تا مخفیانه به کربلا روند. شهر کاملاً از طرف مأموران ابن زیاد تحت کنترل شدید است. حبیب به غلام گفت: در فلان محل منتظر باش تا بیایم.

حبیب از بیراهه خود را به غلام رسانید. دید غلام با خود زمزمه می کند حدیث نفس دارد و اسب را طرف خطاب قرار داده می گوید: ای مرکب راهوار! اگر آقایم نیامد خود بر تو سوار می شوم و با شتاب به کربلا می روم و فرزند زهرا را یاری می کنم، حبیب شنید که چه می گوید. یگانه خورد و با گریه گفت: ای غلام! من تو را در راه خدا آزاد کردم. غلام خواهش کرد که همراه با او به جانبازی در راه سیدالشهداء برود کربلا.

مسلم در لحظه شهادت نیز به فکر امامش بود

در روز عاشورا مسلم بن عوسجه پیش از حبیب به درجه رفیع شهادت رسید و در حال احتضار حضرت به بالین او تشریف آورد و فرمود:
مسلم خدا تو را رحمت کند (من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً)، بعضی از مؤمنین، بر پیمان الهی تصدیق دارند، بعضی شهید و بعضی منتظر شهادتند.

حبیب نیز در خدمت حضرت خود را به سر وقت مسلم رسانید گفت: مسلم بشارت باد تو را به بهشت. این حال شکنجه و جان دادن تو بر من خیلی گران است، مسلم با صدای ضعیف گفت خدا تو را بشارت به خیر دهد.

حبیب گفت: اگر می دانستم بعد از تو زنده می مانم دوست داشتم به من وصیت و سفارشی کنی، هر چه که بخواهی ولی می دانم همین ساعت من نیز به تو ملحق خواهم شد. مسلم گفت: اوصیک بهذا الرجل و با دست اشاره به حضرت سیدالشهدا نمود، تا جان در بدن داری از او دست مکش و او را نصرت و یاری کن تا شهید شوی.

حبیب گفت: به پروردگار کعبه قسم! جز این نمی کنم و چشم تو را به این وصیت روشن خواهم کرد.

خدایا در نفس های آخرین نیز به فکر رهبر و امام خود هستند. با آنکه مسلم صد درصد می داند حبیب همین طور است. و اصولاً حبیب او را به کربلا آورده است. آفرین! بر این اصحاب چقدر جای آنها خالی بود که غربت و بی کسی و تنهایی ساعت آخر عمر شریف امام خود را ببینند.

لا اضحک الله سنّ الدّهر ان ضحکت *** و آل احمد مظلومون قد قهروا

لا حول و لا قوّة الاّ باللّٰه العلیّ العظیم

قوله تعالى:

(لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ
الْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ
السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ
الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)

نیکی و خوبی تنها این نیست که (هنگام نماز) روی خود را به طرف مشرق و یا مغرب کنید و همه وقت خود را صرف در بحث تغییر قبله نمائید بلکه نیکی و نیکوکار کسی است که (شش صفت داشته باشد اول) به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان بیاورد (دوم) مال و ثروت خود را با همه علاقه ای که به آن دارد (یا در راه محبت خدا) به بستگان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بندگان انفاق کند (سوم) و نماز را بر پا دارد (چهارم) و

زکات (مال خود را) پرداخت نماید (پنجم) هنگامی که عهدی بستند به عهد و پیمان خود وفا کنند (ششم) در برابر محرومیتهای و بیماریها و در میدان جنگ با کفار استقامت و صبر داشته باشند. اینان کسانی هستند که (واقعاً) راست می گویند (و گفتار و رفتارشان با هم مطابقت دارد) و اینان پرهیزگاران (حقیقی) هستند.

بهترین شش خصلت اسلامی

نکته

شاید منظور از رو کردن به مشرق و مغرب توجه داشتن به غیر مسلمانان باشد که شعار بعد از انقلاب اسلامی ما بود (نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی) چون اگر کفار و غیر مسلمانان به مسلمین کمکی هم کنند، هدف خیر ندارند. آمریکا که هواپیمای آواکس به عربستان می دهد یا شوروی که تجهیزات به صدام می دهد. عاشق چشم و ابروی مسلمانان نیستند. بلکه وحشت از جمهوری اسلامی دارند و هر وقت نفع و سود آنان در خطر باشد هر آن چه بدتر از آن است می کنند.

فریب تربیت باغبان مخور ای گل *** که آب می دهد اما گلاب می خواهد

اگر ما مسلمانان به همین شش خصلت عمل می کردیم

مسلمان واقعی کسی است که این شش صفت را داشته باشد و به آنان عمل کند و اگر ما مسلمانان به همین آیه مبارکه عمل می کردیم و به همدیگر می رسیدیم و تمام همت و پشت گرمی خودمان به هم بود، با داشتن این همه ذخائر مهم از نفت و گاز و سایر معادن و سرزمینهای پهناور و جمعیت چند میلیاردی و واقع بودن کشورهای اسلامی در حساس ترین جای آسیا و جهان و کره زمین، هیچ قدرتی در برابر ما نمی توانست ایستادگی و عرض اندام کند.

اگر به احکام اسلام عمل می کردیم و سرگرم بحثهای بیهوده نمی شدیم و خود را به عمل و انجام دادن همین شش دستور الهی موظف می کردیم، اسرائیل غاصب کجا می توانست سرزمین های اسلامی را غصب کند و همه روزه عدّه ای از مسلمانان را به خاک و خون بکشد و کجا می توانستند این همه ثروت خدادادی را به غارت و چپاول ببرند؟

چرا اسرائیل غاصب قدرت نشان می دهد؟

چرا یک جمعیت چند میلیونی بتواند در برابر تمام مسلمین خودی نشان بدهد؟ ولی چه کنیم تا مسلمان نمائی مثل صدام داریم که حرث و نسل ایران و عراق را به باد داد و هشت سال جنگ را بر ایران اسلامی تحمیل نمود، فقط به جرم اینکه می خواستیم اسلام عزیز را در مملکت ایران پیاده کنیم، و بعد حمله به کویت نمود و آن همه جان و مال از مسلمانان از بین رفت. از این بهتر نخواهیم شد.

و مرحوم امام رضوان الله تعالى عليه فرمود اگر هر یک نفر مسلمان یک سطل آب می ریخت، اسرائیل را آب می برد، کجا رسد که بعضی مسلمانان با آنها قرار داد صلح امضاء کنند و آنرا به رسمیت شناسند و سرمیز مذاکره با او بنشینند. آیا این است مسلمانی؟

دشمن دوست نما را نتوان کرد علاج *** شاخه را مرغ چه داند که قفس خواهد گشت
هنگام انقلاب اسلامی ایران و اعتصاب شرکت نفت و پتروشیمی و دیگر مؤسسات وابسته، آمریکا عزا گرفت، کسی می گفت: در خروجی بعضی شهرهای آمریکا عکس قشنگ و بزرگی از امام کشیده بودند و زیر او نوشته بودند سرعت از شصت میل بیشتر نروید (یعنی با این شخص طرفیم مصرف بنزین را کم کنید) ولی چه حیف که سعودی و کویت تولید خود را افزایش دادند.
در سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۹ می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛

ای کسانی که ایمان آورده اید با تقوی الهی باشید. (از دستورات خدا سرپیچی نکنید) و با راستگویان باشید.

مفسرین درباره راستگویان «صادقین» اختلاف نظر دارند، ولی در این آیه عنوان «لیس البرّان تولّوا وجوهکم» تا آخر خود خداوند تعالی صادقین را معرفی فرمود که بعد از داشتن شش خصلت ذکر شده فرمود اولیک الذین صدقوا و اولیک هم المتّقون، کسانی که این صفات را دارند صادقین هستند و اینان پرهیزگارانند.

شان نزول درباره تغییر قبله است

چون تغییر قبله در سال دوم هجرت از بیت المقدّس به طرف کعبه معظمه سروصدای زیادی ایجاد کرد و در آیه:

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتَهُمْ عَنِ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا) ؛ بزودی افراد سفیه خواهند گفت که چرا مسلمانان تغییر قبله دادند.

این آیه لیس البرّ نازل شد که این موضوعات خاصّ مقطعی که به مقتضای شرائط زمان و مکان است، نباید خیلی مورد توجه و بحث و گفتگو قرار گیرد بلکه مهمترین مسئله دین و ایمان به خدا و روز جزا و به پیامبران، و عمل کردن به دستورات دینی و اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی و مادی اسلام است. یعنی: موضوعاتی که اساسی و حسن ذاتی دارد نه اعتباری و برحسب زمان و مکان (نکته جالب حمل اسم ذات بر مصدر است). «ولکن البرّ من آمن بالله»

گویا نصاری به طرف مشرق و یهود به سوی مغرب عبادت می کردند. خداوند برای مسلمانان کعبه را قبله قرار داد که مستقل باشند و کار به آنان نداشته باشند. نکته جالب در آیه شریفه حمل اسم ذات بر مصدر است. به این معنا که هرگاه بخواهیم کسی را یا موضوعی را خیلی تعریف و تمجید

کنیم، می گوئیم: فلانی عین سخاوت و کرم و عدالت است «زید عدل» یعنی زید این قدر عادل است گویا خود عدالت است. فلانی مجسمه تقوی است. فلانی خود شرف و کرامت است. در آیه عنوان می فرماید «و لکن البرّ من آمن باللّه» کسی که ایمان به خدا دارد و این صفات برجسته الهی را دارد، گویا خود خوبی است. تمام وجودش نکوئی است .

کسی که شش خصلت دارد را مجسمه ی نکوئی است

و انصافاً کسی که این صفات شش گانه را داشته باشد؛ مجسمه نکوئی است ۱. ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و پیامبران ۲. و ثروت خود را صرف بستگان و یتیمان و بیچارگان و درماندگان در سفر و بردگان می نماید ۳. و نماز را برپا می دارد و ارتباط با خدا دارد ۴. و زکات مالش (حقوق واجبه) از خمس و زکوّه و غیره را پرداخت می نماید. یعنی: هم صدقات و خیرات مستحبی را دارد و دیگران از پرتوش استفاده می کنند و هم حقوق واجب را می پردازد و شاید نزد بعضی پرداخت مال از هر چیز برای آنان مشکل تر است. حاضر است هزار رکعت نماز بخواند اما از مالش خرج نکند. به قول بچه ها مال است نه جان است که آسان بتوان داد، «لطیفه» گفتند: گدائی کنار کوچه نشسته بود و از گرسنگی گریه می کرد. شخصی که تازه چند نان گرفته بود و به طرف منزل می رفت از کنار او گذشت و او هم نشست و شروع به گریه کرد گدا پرسید: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: برای مواسات با تو برادر دینی، گفت: یکی از این نان ها را به من بده بخورم سیر شوم دیگر گریه نمی کنم. گفت: نه هر چه بخواهی برای تو گریه می کنم اما از نان دادن خبری نیست. خصلت پنجم و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا، مؤمنین و نیکان به عهد خود وفا می کنند. از این جمله بنده خیلی دلم پر است. کدام مؤمن است که وعده بدهد و عمل کند، خیاط؟ بنا؟، میکانیک؟ هم درس و بحث؟ هر شغلی را بشمارم کارشان مشکل است چرا این طور شدیم؟ چرا به وعده عمل نمی کنیم؟ خیلی خوب بلدیم حرف بزنیم وعده بدهیم اما عمل در کار نیست. در حالی که امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

كونوا دعاة للناس بغير السننكم ليرى منكم الورع والاجتهاد والصلوة والخير ; مردم را به برنامه های ما (احکام و فرامین شیعه) به عملتان دعوت کنید نه به زبانتان.

کار به جایی رسیده است که انسان نمی تواند روی وعده ها و عهدها حساب کند. حتی در بعضی از معاملات اصلاً چک و حواله از هم قبول نمی کنیم باید پول نقد باشد و بس، و تازه می گوئیم هزار وعده خوبان یکی وفا نکند، باید بگوئیم هزار وعده زشتان یکی وفا نکند.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی *** هر عیب که هست، از مسلمانی ماست

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست *** ورنه تشریف تو بر بالای کس، کوتاه نیست

قال الصادق (عليه السلام): ثلث لم يجعل الله لاحد من الناس فيهن رخصة برّ الوالدين برّين كانا او فاجرين، و وفاء بالعهد للبرّ و الفاجر، و اداء الامانة الى البرّ و الفاجر.

سه چیز است که خدای تعالی برای هیچ کس در آنها رخصتی مقرر نکرده است.

۱. خوش رفتاری و نیکی به پدر و مادر چه خوب باشند چه بد، ۲. وفا به عهد نمودن چه به

شخص خوب باشد چه بد ۳. پرداخت امانت به صاحبش خوب باشد یا فاجر و همچنین: عن

الامام الرضا (عليه السلام) عن آبائه (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدثهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم، فهو ممن كملت مروته، و ظهرت عدالته، و وجبت اخوته، و حرمت غيبته .

امام رضا از پدرانش از رسول اکرم (علیهم السلام) فرمود: هر کس با مردم داد و ستد و معامله کند و

به آنان ظلم نکند و گفتگو کند ولی به آنان دروغ نگوید، و وعده به آنان بدهد و خلف وعده

ننماید، چنین شخصی مروّتش کامل، و عدالتش آشکار، و واجب و لازم است با او برادری نمود، و

غیبت کردنش حرام است.

خصلت ششم صبر در مشکلات

خصلت ششم که در آیه فرمود:

و الصّابرين في البأساء و الضراء و حين البأس؛ نیکو صفتان در گرفتاریها و مریضی و بیماری و در

میدان جنگ و جهاد، صابر و بردبار و با استقامت هستند. انسان باید نه فقط وقت نعمت و خوشی

بلکه باید در گرفتاری و بیماری و مشکلات نیز صابر و صبور باشد.

مرد آنست که در کشاکش دهر *** سنگ زیرین آسیا باشد

همیشه که خوبی و رفاه و آسایش نیست. گاهی هم گرفتاری و بلا و سختی هست. در هر معامله

که تاجر سود نمی برد. گاهی هم ضرر می کند. به قول بچه ها روز چهارشنبه یکی پول گم می

کند، یکی پیدا می کند، آنکه گم کرده می گوید: امروز روز نحسی است آنکه پیدا نموده می گوید:

روز مبارکی است.

از امیرالمؤمنین نقل است فرمود: الدهر یومان یوم لک و یوم علیک؛ روزگار همیشه به کام تو و بر

وفق خواست تو که نمی چرخد. یک روز به سود و نفع تو است. یک روز به ضرر و زیان تو

است. مؤمن باید در هر دو روز یکسان باشد. گاهی در تاكسی رفقا می خواهند کرایه مرا بدهند می

گویم: چه کرایه ام را بدهند، چه کرایه کسی را بدهم، در دو صورت خوشحالم در فرض اول

معلوم است، در فرض دوم ثواب می برم.

ائمّه اطهار (علیهم السلام) آنچه بردبار بودند که در بعضی موارد انسان از صبر آنان مات و متحیر

می ماند.

بعضی افراد با مختصر کسالتی و یا گرفتاری و یا ضرر مالی روحیه خود را می‌بازند. از در و دیوار اشکال می‌گیرند، چرا؟ فلان چیز گران شده، دیشب خواب نرفتم فلانی به من چه گفت، بعضی از کسبه هر چه سود در هر معامله ببرد هیچ حرف نمی‌زند ولی اگر در یک معامله ضرر کرد به هر کس می‌رسد می‌گوید. مضمون بعضی روایات است که انسان درد و گرفتاری خود را نباید به کسی اظهار کند مگر به کسی که بتواند علاج و درمان و یا مشکل را حل کند زیرا اگر به دوست بگویی ناراحت می‌شود و اگر به دشمن بگویی خوشحال می‌شود.

گر نگارم به برت شرح پریشانی خویش *** حیف باشد که چو من نیز پریشان گردی
ولی برعکس کسانی هستند هر مشکلی دارند هیچ اظهار نمی‌کنند و فقط در دل دارند و بس،
یکسال یک هم سفر مکه داشتیم، در طول سفر با اینکه با او هم اطاق بودم، یک دفعه اظهار نکرد
که پدر شهید است. بعداً از دیگران شنیدم.

گفتار مادری در کنار جسد فرزند

در کشکول ابن العلم می‌نویسد. اسمعی گوید: روزی به یکی از قبائل عرب گذشتم، دیدم یک زن کنار جسد فرزند خود که در پیش رویش خوابیده و در حال احتضار و مشرف به مرگ است، نشسته و او را تلقین به شهادتین و دعا می‌کرد و می‌گفت: ای فرزند! تو اگر اهل بهشت باشی پس مرگ برای تو بهتر و هیچ ضرری به تو نمی‌رساند و اگر اهل دوزخ و آتش هستی پس زنده ماندن تو سود و نفعی به تو نمی‌رساند، فرزندم اگر مردن چیز بدی بود خداوند حبیب و دوست خود محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را مرگ نمی‌داد، و اگر زنده ماندن چیز خوبی بود، دشمن خود شیطان را زنده نمی‌گذاشت. نویسنده عرض می‌کند که از این نوع ایمان و بردباری و صبر و ما به چشم خود دیدیم مادران شهیدانی را که در تشییع جنازه پسران خود مثل شیر غریدند و سخنرانی کردند و خم به ابرو نیاوردند. در مجلس ختم شهید محمد علمائی روی منبر خطاب به پدر بزرگوارش عرض کردم آقای علمائی اگر برای پسر شهیدت گریه نمی‌کنی نکن، ولی برای علی اکبر امام حسین گریه کن، خواستم دلش خالی شود و بغض او را نگیرد.

ای نفس اگر به دیده تحقیق بنگری

ای نفس اگر بدیده تحقیق بنگری *** درویشی اختیار کنی بر توانگری

ای پادشاه وقت چو وقتت فرا رسد *** تو نیز با گدای محلت برابری

دنیا زنی است عشوه ده و دل ستان و لیک *** با کس بسر نمی‌برد او عهد شوهری

آبستنی که این همه فرزند زاد و گشت *** دیگر که چشم دارد از او مهر مادری

دنیا به دین خریدنت از بی بصیرتی است *** ای بد معامله به همه، هیچ می‌خوری

چندت نیاز و آزدواند به بر و بحر *** دریاب قدر خویش که دریای گوهری

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست *** بشناس قدر خویش که گوگرد احمری
 ای مرغ پای بسته به دام هوای نفس *** کی بر هوای عالم روحانیون، پری
 باز سپید روضه انسی چه فائده *** کاندلر طلب چو بال بریده، کبوتری
 راهی به سوی عاقبت خیر می رود *** راهی به سوی هاویه، اکنون مخیری
 از من بگوی عالم تفسیر گوی را *** گر در عمل نکوشی، نادان مفسری
 بار درخت علم ندانم به جز عمل *** با علم اگر عمل نکنی، شاخ بی بری
 مردان به سعی و رنج به جانی رسیده اند *** تو بی هنر کجا رسی از نفس پروری
 عمری که می رود به همه حال جهد کن *** تا در رضای خالق بی چون به سر بری
 در بارگاه خاطر سعدی خرام اگر *** خواهی ز پادشاه سخن داد شاعری
 ذکر توسل صبر امام حسین و اهل بیت او

السَّلامِ عَلَیْکَ یا ابا عبدَاللهِ و علی الارواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنائِکَ عَلَیْکَ مَنِّی سَلامُ اللّهِ اَبداً ما بَقِیت و
 بقی اللیل و النَّهار و لا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ العَهدِ مَنِّی لِزِیارتِکَ السَّلامِ عَلَی الحَسینِ و عَلَی عَلِیِّ بنِ
 الحَسینِ و عَلِیِ اولادِ الحَسینِ و عَلِیِ اصحابِ الحَسینِ.

امام حسین(علیه السلام) هر شش خصلت را به بهترین وجه دارا بوده است اما اول مورخین نوشته
 اند هر چه در روز عاشورا مشکلات بیشتر می شد و اصحاب او شهید می شدند حضرت،
 برافروخته تر و شاداب تر می شد اما دوّم و سوّم که در زیارتش می خوانیم اشهدانک قد اقمت
 الصَّلوةَ و اتیت الزَّکوةَ و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر؛ شهادت می دهم ای امام حسین که
 تو نماز را بر پا داشتی و پرداخت نمودی زکوة را و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و اما
 خصلت چهارم که داستانها از سخاوت و بذل و بخشش آن حضرت شنیده اید و حکایت آن
 اعرابی که وارد مدینه شد و سؤال می کرد: من اکرم النَّاسِ در سخنرانی هشتم گذشت، و اما صفت
 پنجم وفا به عهد اصل قیام و نهضت آن حضرت وفای به عهدی بود که با خدا بسته بود که اسلام
 را برقرار و تا قیامت بیمه و ماندنی و ابدی فرماید.

و اما خصلت ششم و الصَّابِرین فی البأساء و الضراء که معصومین فرموده اند: لا یوم کیومک یا ابا
 عبدالله با آن مصیبات و مشکلات که داشته اند، حتی تمام مورخین غیر مسلمان نوشته اند که صبر
 حضرت بر شهادتها و صبر اهل بیتش بر مصیبت ها هیچ همانند نداشته و ندارد و نخواهد داشت.

مصیبت اسیری اهل بیت

برادران و خواهران! هیچ فکر کرده اید به اسیری بردن آل الله و دختران پیغمبر و اولاد رسول
 الله(صلی الله علیه وآله) یعنی چه؟ هیچ فکر کرده اید شتر سواری امام زین العابدین(علیه السلام)
 در حال بیماری و بچه های کوچک از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام چهل منزل راه یعنی چه؟

نمی دانم چه مصلحت بود که آسمان خراب نشد؟ و زمین اهلش را فرو نبرد و عذاب نازل نشد (چرا نازل شد تدریجاً تا روز قیامت کوفیان و اهل عراق روز خوشی نخواهند داشت)

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده ای

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده ای *** وز کین چه ها به این ستم آباد کرده ای
در ظلمت تو همین بس که با عترت رسول *** بیداد کرد خصم و تو امداد کرده ای
ای زاده زیاد نکرده است هیچ گه *** نمرود این عمل که تو شداد کرده ای
بهر خسی که بار درخت شقاوت است *** در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو *** با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای

ترسم تو را دمی که به محشر در آورند *** از آتش تو دود ز محشر برآورند

ورود اهل بیت در مجلس ابن زیاد

هنگامی که اهل بیت را وارد مجلس ابن زیاد نمودند، آن بدبخت اذن عام داد که هر کس مایل است بیاید. روی این جهت جمع زیادی جمع گردید. پس سر مقدس را در پیش او گذاشتند. آن شقی شاد و متبسم دستور داد اهل بیت را وارد کنند. راوی گفت: حضرت زینب وارد شد. «متکبره» «متکبره» و علیها ارذل ثیابها» و در گوشه ای نشست و کنیزان دور او را گرفتند. ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ کسی جوابش را تا سه مرتبه نداد، در بار سوم یکی از کنیزان گفت: این زینب دختر فاطمه اطهر دختر رسول خدا است. ابن زیاد گفت: سپاس خدای را که شما را کشت و رسوا کرد و دروغ شما را آشکار نمود. حضرت زینب فرمود: سپاس خدای را که ما را به انتساب به رسول خدا گرامی و محترم داشت و ما را از پلیدی به دور گردانید «و طهر نامن الرجس تطیراً» ای ابن زیاد! جز فاسق و دروغگو رسوا و مفتضح نمی شود و آن ما نیستیم بلکه دیگرانند. ابن زیاد گفت: چگونه دیدی کار خدا را با برادرت و اهل بیت او؟ فرمود: ما رأیت الّا جمیلاً از خدا جز خوبی ندیدم. آل رسول جماعتی هستند که خدا به جهت تقرب به خود و رفعت شأن و مقام، برایشان حکم شهادت قرار داده لذا آنان همان راه را انتخاب و برگزیدند و به جانب مضجع «خوابگاه» خویش شتافتند و چه زود باشد که خداوند تو و آنان را در مقام مخاصمه و پرسش قرار می دهد. آن وقت خواهی فهمید که غلبه از آن کیست و چه کسی رستگار است.

تکلتک امّک یابن مرجانه، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه (یعنی تو پدرت معلوم نیست باید به مادر نسبت داد).

ابن زیاد در خشم شد و گویا قصد کشتن حضرت را کرد عمرو بن حرث گفت: او یک زن داغ دیده است و این زن نباید به گفتارش مؤاخذه شود.

سر به دریای غم ها فرو می کنم
سر به دریای غم ها فرو می کنم *** گوهر خویش را جستجو می کنم
من اسیر توام، نی اسیر عدو *** من تو را جستجو کو به کو می کنم
گر پریشان شدم همچو گیسوی خویش *** حکم عشقت روا، مو به مو می کنم
همدم و هممه و هم زبانم توئی *** چون به هر جا و هر کس که رو می کنم
درس زهرا بود، نطق و گفتار من *** اقتدا خود به کردار او می کنم
دشمن از قلب طوفانیم غافل است *** پایه دولتش، زیر و رو می کنم
پای میزان عدل خدا، خصم را *** عاقبت با علی، روبرو می کنم
زین سرشکی که بر چهره ریزم حسان *** کسب حیثیت و آبرو می کنم
و لو كن النساء بمثلی هدی *** لفضلت النساء علی الرجال
فلا التأنیث لاسم الشمس عارٌ *** و لا التذكیر فخر للهِلالِ

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی شانزدهم

سخنرانی شانزدهم

قوله تعالی:

(وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) ؛

پیمان الهی را به بهای کم (هرگز) مبادله و عوض نکنید (زیرا هر قیمتی در برابر آن بی ارزش و ناچیز است) به راستی آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است، اگر بدانید، زیرا آنچه نزد شما است فانی و از بین رفتنی است (ولی) آنچه نزد خدای تعالی است باقی می ماند، و کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند به بهترین وجه پاداش اعمال آنان را خواهیم داد، هر کس عمل صالح و شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد خواه مرد باشد یا زن، به او زندگانی و حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش و جزای آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد.

هر عمل خیری باید ناشی از ایمان باشد

به این نکته توجه کنید! هر عمل خیری پاداش خیر و ثواب ندارد بلکه باید از ایمان سرچشمه گرفته باشد و بس، غرض و مرض دیگری، ریا، و عجب، خودنمایی، جلب منفعت و محبت شخصی، در کار نباشد. قربۀ الی الله محض و خالص (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) ، از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل متواتر است: انما الاعمال بالنیات هر عملی بستگی تام و تمام با قصد و غرض دارد.

ما درون را بنگریم و حال را *** نی برون را بنگریم و قال را

در سخنرانی پانزدهم راجع به عهد و پیمان عرائضی تقدیم کردم، جامعه ای که به عهد و پیمان عمل می کند و اعمال صالح انجام می دهند و سرچشمه آن ایمان به خدا و پیامبر و روز جزا است؛ چنین جامعه و افرادی قرین با امنیّت و رفاه و آسایش و صلح و محبّت و تعاون و دیگر دوستی، دور از ظلم و تعدّی و ستم و خودخواهی و انحصارطلبی، و اذیت و آزار یکدیگر، و واقعاً بهشت روی زمین است.

اگر عمل صالح سرچشمه از ایمان خالص و قربۀ الی الله باشد؛ ابدیّت پیدا می کند و تا قیام قیامت پابرجا است صرف نظر از ثواب آخرتی و بهشت.

این جهان مادی، فانی و از بین رفتنی است. هر پست و مقامی، هر ثروت و مالی، هر حکومت و ریاستی هر ساختمان و قصری هر چه هم محکم باشد باز تمام اینها از بین می روند و چند صباحی بیشتر نیستند. مگر به نحوی ارتباط به خدا داشته باشند که جاویدان و ابدی می شوند، چون ذات لایزال او ابدی است. پیامبران و امامان و علما و دانشمندان الهی و شهیدان راه حق از این جهت ابدی و ماندنی و حیات جاوید دارند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کمیل فرمود:

هلک خزّان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدّهر اجسادهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده؛ ثروتمندان چه بسا هنوز زنده باشند و به هلاکت برسند ولی عالم ربّانی تا قیام قیامت و ابدالدّهر باقی هستند. جسم آنان از نظرها پنهان است ولی امثال آنان در دلها موجود است. می خواهید پس انداز کنید! این است پس انداز طویل المدّۀ نه آنکه بانکها تبلیغ می کنند. که سرمایه خودشان را هر چه بیشتر کنند، تا کار به جائی برسد که شنیدم کسی خانه اش را چند میلیون تومان فروخته یا اتوبوس و کامیونش را و پولش را در بانک گذاشته و خود اجاره نشینی می کند و از سود پولش اجاره را پرداخت و امرار معاش می کند، (ای فکر کوتاه) حتی نسبت به دنیا قیمت خانه و ماشین هی بالا می رود و پولت ارزشش کم می شود.

حیات طیّبه چیست؟

فلنحییّنه حیوۀ طیّبه، حیات طیّبه و زندگی پاکیزه چیست؟ چند تفسیر وارد شده از امیرمؤمنان این سؤال شد، فرمود: قناعت است.

شاید بهترین وجه باشد. چون اگر قناعت باشد فکر انسان راحت می گردد و دیگر برای مقام بیشتر یا پول و ثروت بیشتر جان نمی کند بلکه هر چه دارد به همان خشنود و راضی و در آسایش و رفاه است. هر که بامش بیش برفش بیشتر. بعضی حیات طیّبه را خشنودی و رضای خدای متعال دانسته اند. آری ائمّه اطهار (علیهم السلام) این حیات طیّبه را به بهترین وجه داشته اند، ولی همه این تفاسیر بیان مصداق است نه آنکه منحصر به همین باشد.

شأن نزول آیات شریفه

در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی (رحمهم الله) از ابن عباس نقل می کند که مردی اهل حضرموت خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) رسید و عرض کرد: شخصی به نام امرؤ القیس که همسایه من است قسمتی از زمین مرا غصب نموده است و از من گرفته، و مردم می دانند که من راست می گویم ولی چون او بیشتر مورد احترام آنان است، حاضر نیستند برای من شهادت بدهند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) امرؤ القیس مزبور را خواست و از او جریان را سؤال نمود. او در پاسخ همه چیز را انکار کرد و گفت: اصلاً من نمی دانم او چه می گوید. پیامبر دستور داد که شما باید در ردّ ادعای او سوگند یاد بکنی. مرد شاکی گفت: یا رسول الله این مرد فاجر، و لاابالی و بی بند و باری است، و هیچ باکی از قسم دروغ ندارد. پیامبر فرمود: قانون اسلام همین است که اگر مدعی شاهد نداشته باشد منکر باید قسم بخورد و چاره دیگر نیست پس هنگامی که امرؤ القیس برخواست تا سوگند یاد کند، پیامبر به او مهلت داد که قسم را تأخیر بیاندارد. (تا خوب فکر کار خود را بکند)

آن دو نفر رفتند، آیه شریفه نازل شد (وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا) و از سوگند دروغ آنان را برحذر داشت که پیامد و عاقبت بد دارد.

حضرت آنان را خواست و آیات را برای ایشان خواند، امرؤ القیس متنبه شد و گفت ادعای او بر حق است. آری آنچه نزد من است فانی شدنی و از بین رفتنی است و من از زمین او غصب نموده ام ولی نمی دانم چه مقدار است اکنون هر مقدار که می خواهد و می داند حق اوست از زمین من بردارد و معادل هم بر آن بیفزاید به جهت استفاده ای که من در این مدت از زمین او برده ام. در این هنگام آیه سوم نازل شد، (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ هر کس عمل صالح توأم با ایمان انجام دهد، ما حیات طیبه زندگی پاکیزه به او خواهیم داد و پاداش او را بهتر از آنچه عمل نموده خواهیم دید. آری بعضی زود متوجه اشتباه خود می شوند و بر می گردند ولی بعضی بر دروغ و اشتباه خود پافشاری می کنند و کار خود را سخت می کنند و نصیحت در آنان مؤثر نیست.

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ *** نرود میخ آهنین بر سنگ

مکرر عرض کرده ام که شأن نزول آیه خصوصیت ندارد و قرآن تا روز قیامت ممکن است مصداق پیدا کند و هر کس عمل صالح که از ایمان سرچشمه گرفته باشد انجام دهد، آیه قرآن بر او تطبیق

می کند. خداوند همه را توفیق مرحمت فرماید که هم ایمان کامل داشته باشیم و هم عمل صالح انجام دهیم.

هر جا سخن از ایمان است، عمل صالح هم آمده

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) ؛

چه کسی گفتارش از این بهتر است که دعوت به سوی خدا کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید من از مسلمین هستم. یعنی: هر کس دعوت به خدا کند اول باید خود عمل صالح داشته باشد و ایمانش کامل باشد آن وقت بگوید من مسلمانم.

به قول وفائی:

نه هر کس شد مسلمان می توان گفتش که سلمان شد

کز

اول بایدش سلمان شد و آنکه مسلمان شد

هر جا در قرآن فرموده است اَلَّذِينَ آمَنُوا، آنان که ایمان آورده اند. بلافاصله فرموده است و عملوا الصَّالِحَاتِ، و انجام عمل صالح داشته اند، گرچه این آیه به صورت سؤال و استفهام است ولی اصطلاحاً این استفهام تقریری است. یعنی: خداوند می خواهد اقرار بگیرد که بهتر از این گفتار هیچ گفتاری نیست. اسلام را تعریف کرده اند. هو الاقرار باللسان و الاعتقاد بالجنان و العمل بالاركان ؛ اسلام عبارتست از سه رکن: اقرار زبانی به شهادتین (اشهدان لاله الا الله و اشهدان محمداً رسول الله (صلی الله علیه وآله)) و اعتقاد و ایمان قلبی به خدا و پیامبر و رکن سوم عمل به جوارح، انجام واجبات و ترک محرّمات. بعضی رکن چهارم را هم اضافه کرده اند، دعوت مردم و دیگران به سوی خدا و پیغمبر اسلام و قرآن. لذا در آیه قرآن دعا الی الله فرموده است، و جمله ی آخر «و قال اننی من المسلمین» را دو جور تفسیر کرده اند. نخست اینکه «قال» به معنای اعتقاد راسخ باشد به اسلام و قرآن، دوم این که به همان معنای مشهور سخن گفتن باشد، یعنی: بعد از دعوت مردم به خدا و پیامبر و عمل صالح با افتخار و مباهات صدا بزند من از مسلمانان هستم.

دعوت کننده به چیزی، خود باید معتقد و عامل باشد

شاید ما مبلغین و روحانیون هم مصداق آیه هستیم. یعنی: اول باید ایمان خودمان کامل و راسخ باشد و اعتقادات ما به آنچه می گوئیم صد در صد باشد و عمل صالح هم داشته باشیم، آن وقت مردم را به دین مقدّس اسلام و احکام حیات بخش آن دعوت کنیم ؛ نه آنکه خدای ناکرده مردم را به اسلام و خوبی ها دعوت کنیم و از بدیها برحذر داریم ولی خودمان را فراموش کرده باشیم خدای نخواستہ ترک واجبات یا ارتکاب محرّمات داشته باشیم که در این صورت تبلیغ ما هیچ اثری نخواهد داشت. رطب خورده منع رطب چون کند.

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند *** چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس *** توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند؟ در یک سخنرانی مرحوم امام خمینی (رحمهم الله) مطلبی فرمودند که از ته دل من بود و آن اینکه می ترسم روز قیامت کسانی را ببینم که به منبر و سخنان من هدایت شده و دارند به بهشت می روند، ولی من خودم کارم لنگ باشد و درگیر و دار حساب باشم، و مضمون بعضی روایات است که حساب شخص عالم در قیامت سخت تر و دقیق تر است از غیر عالم .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

الكلمة اذا خرجت من القلب وقعت في القلب و اذا خرجت من اللسان لم يتجاوز الأذان ؛ سخن و پند اگر از دل گوینده بیرون آید (خود به آن عقیده مند باشد) در دل و فکر و عقیده شنونده قرار می گیرد و هرگاه از فقط زبان بیرون آید، از گوش تجاوز نمی کند.

سخن چو از دل بر آید؛ لاجرم بر دل نشیند و اگر از لقلقه ی زبان باشد از یک گوش وارد شود و از گوش دیگر بیرون آید.

مرحوم شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی می فرماید: در موفقیت یک پیام چهار عامل مؤثر است: ۱. ماهیت خود آن پیام که مقرون به حقیقت باشد و واقعیت داشته باشد و در بردارنده محتوای غنی و پر بار ۲. شخصیت مخصوص خود پیام آور که خود عقیده مند به گفتار خود باشد و عامل به آن ۳. ابزار پیام رسانی و وسیله ای که آن پیام را به پیام گیرنده منتقل می کند ۴. کیفیت و اسلوب رساندن آن پیام که به چه شکل از پیام رسان به پیام گیر برسد.

پس خود دعوت کننده به سوی خدا و دستورات او باید معتقد و عامل به گفتار خود باشد و عمل صالح داشته باشد.

بهترین پاداش و جزا برای صابران

(وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ کسانی که در دین صبر و استقامت داشته باشند، به بهترین شکل، اعمالشان را پاداش خواهیم داد.

از این آیه شریفه استفاده می شود که صبر و استقامت در راه اطاعت از دستورات خدا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، از بهترین اعمال مؤمن و سرآمد تمام اعمال است، روی این جهت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

و عليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد و لا خير في جسد لارأس معه، و لا في ايمان لا صبر معه ؛ صبر نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به بدن، بدن بدون سر، مرده، و بقائی ندارد (برخلاف دست یا پا یا گوش و چشم و سایر جوارح و اعضاء تن) همچنین ایمان بدون صبر و استقامت و پایداری در دین ارزش و بقائی ندارد.

حتماً در مجلس، پدران و مادران شهدا تشریف دارند، قدر خودتان را بدانید و صبر و استقامت را پیشه خود سازید.

بقاء و ثبات عمل صالح

دو نکته ی دیگر در آیات عنوان است که باید عرض کنم. اول بقاء و دوام عمل صالح که فرمود: (ما عندکم ینفذ و ما عندالله باق)؛ آنچه نزد شما است فانی می شود و آنچه نزد خداست باقی می ماند. امیر المؤمنین می فرماید:

شتان ما بین عملین عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤنته و یبقی اجره. «شتان» اسم فعل است. چه بسیار فرق است بین دو عمل که یکی لذت زود گذر داشته باشد (مثل زنا، قمار، دزدی، مال حرام خوردن، دروغ، نگاه به نامحرم) ولی عذاب و کیفر آن باقی (و در نامه ی عمل انسان ثبت شود، و بین عملی که زحمت و رنج آن بگذرد ولی اجر و پاداش آن ثابت و باقی باشد (مثل روزه، نماز، حج، خمس، زکوة، مثلاً: بیدار شدن برای نماز شب یا حتی نماز صبح برای خیلی افراد مشکل است. مخصوصاً تابستان) اما بالاخره می گذرد ولی ثواب آن باقی و الی الابد است.

آدمی پیر شود، حرص جوان می گردد *** خواب در وقت سحرگاه، گران می گردد سه عمل بادوام که از بین رفتنی نیست

همچنین در یک روایت از رسول گرامی اسلام وارد شده: اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث، صدقة جاریه، علم یتنفع به، و ولد صالح یدعوا له ؛ هنگامی که فرزند آدم از دنیا می رود دست او از هر عملی کوتاه می شود. (پرونده او در دنیا بسته می گردد) مگر از سه چیز صدقه ی جاریه (آثار خیری مثل مسجد، حسینیه، مدرسه، بیمارستان، که در خدمت رسانی به مردم همیشه در جریان است بیش از هزار سال است که این مسجد امام حسن عسکری (علیه السلام) ساخته شده است، بانیان آن در ثواب نمازگزاران شریکند)، دوّم عمل و دانشی که بعد از خود انسان، مردم از آن بهره گیرند کتابی تألیف نموده باشد، شاگردانی تربیت کرده باشد، کسی را به کار خیری راهنمایی نموده باشد، سوّم فرزند صالحی که برای او دعا کند (و کار خیر انجام دهد نماز قضائی، صدقه ای، زیارتی برای او انجام دهد).

برادران توجّه داشته باشید که همه اینها اگر در راه خدا باشد عمل صالح است و به خدا نسبت پیدا کرده مثل ذات اقدس او رنگ ابدیت گرفته است.

زن و مرد در عمل صالح مثل هم هستند

نکته ی دیگر که قابل توجّه است این است که آیه شریفه فرمود: (من عمل صالحاً من ذکر او انثی)؛ هر کس عمل خیر و صالح انجام دهد چه مرد باشد، چه زن حیات پاکیزه به او می بخشیم. این آیه

سوّم با صراحت این حقیقت را بیان می کند که در نزد خدا مرد و زن یکسان هستند و ملاک عمل صالح است و بس، و اسلام از این جهت فرقی بین آنان نگذاشته است و شخصیت زن هم همانند مرد بستگی به عمل صالح دارد و در منطق اسلام تفاوتی ندارد و برخلاف پندار افراد کوتاه فکر که می گویند: اسلام مرد را بر زن برتری داده است، واضح و آشکار جواب این کلام باطل را داده است و توجه به زن را عین توجه به مرد دانسته است. گر چه بدون شک و تردید از نظر جسمی و روانی و احساسات فرق بین آن دو می باشد و به همین دلیل در احراز پستهای اجتماعی مثل قضاوت، بین آنان فرق گذاشته است و آیه ی شریفه هم که فرمود: (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) ؛ «قوام» از ماده قیام گرفته شده است یعنی: مردان باید در خدمت زنان باشند و در سرپرستی و دادن نفقه و رسیدگی به مشکلات آنان قیام و اقدام بکنند نه آنکه به معنای رئیس و آقا بالاسر آنان باشند و زن را زیردست مرد و بله قربان گوی او قرار داده باشد.

صاحباً عمر عزیز است، غنیمت دانش *** گوی خیری که توانی ببر از میدانش
چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر *** حاصل آن است که دائم نبُود دورانش
آن خدایست تعالی ملک الملک قدیم *** که تغیر نکند، ملکت جاویدانش
جای گریه است بر این عمر که چون غنچه ی گل *** پنج روز است بقای دهن خندانش
دهنی شیر به کودک ندهد مادر دهر *** که دیگر باره به خون در نبرد دندانش
مقبل امروز کند داروی درد دل خویش *** که پس از مرگ میسر نشود درمانش
هر که دانه نفشانند به زمستان در خاک *** نا امیدی بُود از دخل به تابستانش
دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن *** هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
دولت باد گر از روی حقیقت برسی *** دولت آنست که محمود بُود پایانش
خوی سعدی است نصیحت چکند گر نکند *** مشک دارد نتواند که کند پنهانش
السّلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک علیک منّی سلام اللّهِ ابدأً مابقیّت و بقی
اللیل و النّهار و لاجعله اللّهُ آخر العهد منّی لزیارتک السّلام علی الحسین و علی علیّ بن الحسین و
علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین

ذکر توسّل به جریان دیر راهب

امشب ذکر توسّلم جریان دیر راهب است. مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب مدینه المعاجز نقل می کند از بعضی موثّقین از ابی سعید شامی که گفت: یک روز من با افراد پستی که سرهای شهدا و اسیران را به دمشق می بردند، بودم. هنگامی که به دیر نصارا رسیدند، خبر آمد که نصر خزاعی لشکری جمع آوری نموده و قصد انتقام از آنان را دارد تا سرها و اسیران را بگیرد، روی این جهت

خواستند آن دیر را پناهگاه قرار دهند. شمر آمد و فریاد زد. کشیش آنان آمد. هنگامی که لشکر را دید پرسید: شما کیستید و چه کار دارید؟ شمر گفت: ما از لشکر ابن زیاد هستیم و از عراق به شام می رویم. شخصی بر یزید خروج کرده بود او و اصحابش را کشتیم و اکنون سرهای آنان و اهل بیتش را به شام می بریم. کشیش که نگاهش به سر مقدس امام حسین (علیه السلام) افتاد، دید نور از آن به آسمان تلالو می کند لذا هیبتی از آن سر در دل او جای گرفت. به آنان گفت: دیر ما جای همه شما را ندارد، سرها و اسیران را بیاورید و خود شما بیرون بمانید. امام زین العابدین (علیه السلام) و زنها و سرها را داخل دیر آوردند و در جای مناسبی قرار دادند.

چون پاسی از شب گذشت راهب دید دیر نورانی شد و جمعی وارد شدند که حضرت زهراء و حضرت یوسف و مادر حضرت موسی و آسیه و مریم و زنهای پیامبر بودند و سر مبارک را از صندوقی بیرون آوردند و آنرا یک یک بوسیدند و گریه و زاری نمودند تا آنکه فاطمه ی اطهر غش کرد و راهب چشمش نمی دید ولی می شنید که حضرت فرمود: سلام بر تو ای شهید مادر، سلام بر تو ای مظلوم مادر، سلام بر تو ای روح و جان مادر، تا آنجا که راهب التماس کرد ای سر مقدس خود را معرفی کن، فرمود: انا المظلوم، انا المقتول، انا المهموم، انا المغموم، تا فرمود انا ابن محمد المصطفی، انا بن علی المرتضی، انا ابن فاطمه الزهراء، انا الشهید بکربلا، انا عطشان کربلا، پس راهب از برکت آن سر مقدس خود و هفتاد نفر از مریدان و شاگردانش مسلمان شدند و گریه و زاری نموده و به دستورات امام سجاد عمل کردند.

بگفتا ای سر پر خون به من امشب تو مهمانی

بگفتا ای سر پر خون به من امشب تو مهمانی *** دروغ ای گل ندانم از کدامین باغ و بستانی
ز خاک و خون به شویم گلزارین چهره ات ای سر *** که چون بدر درخشان زیر ابر تیره
پنهانی

سری بر نوک نی هرگز نخوانده آیه ی قرآن *** فراز نیزه کوه طور و تو، چون پور عمرانی
کبود از چیست بینم غنچه لبهای تو را ای سر؟ *** مگر جان تشنه دادی یا کبود از چوب
خزرانی؟

جدا از تو نگردم تا مرا جان در بدن باشد *** ز مرآت جمالت شد، نصیب من مسلمانی

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

سخنرانی هفدهم

سخنرانی هفدهم

قال الله تبارک و تعالی:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ، نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ) ذ

کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است سپس استقامت (در این گفتار و عقیده) کردند، فرشتگان (رحمت) بر آنان نازل می شوند بر اینکه نترسید و اندوهناک نباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است، ما یاران و مددکار شمایم در زندگی دنیا و در آخرت، و برای شما است هر چه بخواهید و نفس شما میل داشته باشد. (در اختیار شما است) و نیز هر چیزی که طلب کنید به شما داده می شود. اینها تمام پذیرائی از سوی خداوند غفور بخشاینده و مهربان است.

نزول ملائکه رحمت بر مؤمنان با استقامت

چون در آیات گذشته سخن از منکران و کافران لجوج و بی دین بود و خداوند وعده عذاب و کیفر به آنها داد، در این آیات خداوند بر عکس بر مؤمنین با استقامت که بر عقیده خود پابرجا و راسخ و ثابت قدم باشند وعده بهشت و نعمتهای آن را داده است، و روش قرآن بیشتر بر همین مقایسه و در برابر قرار دادن امور متضاد است تا مطلب کاملاً روشن و واضح گردد. خداوند هشت موهبت به مؤمنان با استقامت مرحمت می فرماید. نخست می فرماید کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و بر گفته خود ایستادند و استقامت کردند. بعضی قالوا را به معنای عقیده مند بودن و ایمان قلبی به خدا گرفته اند. فرشتگان الهی بر آنان نازل می شوند که منظور حال احتضار و هنگام مرگ است، یا بعد از آن می باشد که هیچ نترسید و غمگین نباشید. به به! چه تعبیر شیرین و جالبی است و جامع همه صفات برجسته و نیکی ها است بهترین بشارت و مژده است. مؤمن به جایی رسیده است که فرشته رحمت بر او نازل شود. ولی شرط آن که استقامت و

ثابت قدم بودن در دین باشد نیز تعبیر جامع و مشکلی است. یعنی: هر چه گرفتاری و سختی و لازمه‌ی این عقیده است آنان دارا می‌باشند، نه فقط گفتار باشد بدون کردار، چون

بزرگی سراسر به گفتار نیست *** دو صد گفته چون نیم کردار نیست

(أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) ;

فکر می‌کنند مردم همین که گفتند ایمان آوردیم دیگر کسی کاری به آنان ندارد و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند در حالی که پیشینیان را نیز امتحان کرده ایم تا معلوم شود کی راست می‌گوید و کی دروغ گو است.

مدعیان ایمان دروغی

بسیاری هستند که ادعای ایمان دارند و دم از عشق به خدا و پیامبر و امیر المؤمنین می‌زنند، ولی پای امتحان که آمدند و منافعشان در خطر قرار گرفت و از جهت مال یا پست و مقام یا شهوت مورد امتحان قرار گرفتند، صفر یا زیر صفر می‌گیرند، و استقامت که چه عرض کنم، همان ایمان ظاهری همگانی را هم از دست می‌دهند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

در مجمع البیان در ذیل همین آیه شریفه روایتی از انس نقل می‌کند:

قال قرء رسول الله صَلَّى الله عليه و آله هذه الاية ثم قال قد قالها ناس ثم كفر اكثرهم فمن قالها حتى يموت فهو ممن استقام عليها.

گروهی از مردم این آیه را خواندند و همین سخن را گفتند (ولی پای آزمایش) سپس بیشتر آنان کافر شدند. ولی کسی که از روی حقیقت بگوید و هم چنان تا دم مرگ بر آن استقامت ورزد، او از کسانی است که ثابت قدم بر آن می‌باشد.

و هم چنین از محمد بن فضیل نقل می‌کند: «سئلت ابا الحسن الرضا(عليه السلام) عن الاستقامة

فقال هي والله ما انتم عليه ; پرسیدم از امام رضا(عليه السلام) از استقامت (که منظور چیست؟)

فرمود: به خدا سوگند همان روش و برنامه شما است (ولایتی است که شما شیعیان و موالیان اهل بیت(عليهم السلام) دارید.

امیر المؤمنین(عليه السلام) در خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه که تعریف و تمجید بسیار از قرآن می‌نماید و بسیاری از حقایق را با بیان شیرین و لطیف مخصوص به خود می‌فرماید: این آیه را تلاوت می‌

کند، سپس می‌فرماید: و قد قلت ربنا الله فاستقيموا على كتابه و على منهاج امره و على الطريقة

الصالحه من عباده ثم لا تمرقوا منها و لا تبدعوا فيها و لا تخالطوا عنها تا آخر. شما گفتید:

پروردگار ما «الله» است، بنابراین بر سر این کلام باشید و از راه عمل صالح و عبادت او منحرف نشوید و در آئین او بدعت گذاری نکنید و هرگز مخالفت در دستوراتش ننمائید.

بشارت دوم و سوم عدم خوف و اندوه

أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا، دوّمین مژده و بشارت فرشته ها، خبردادن از عدم ترس و اندوه مؤمنین است. بسیاری از مفسّرین عدم خوف را نسبت به امور آینده می دانند از عذاب قبر و عالم برزخ و روز قیامت و حساب و کتاب و عذاب جهنّم و آتش و امثال اینها از حوادث ناگوار آینده، و حزن را مربوط به مراحل گذشته از گناهایی که انجام داده اند و یا نسبت به فرزندان و همسر و بازماندگان آنان که غمی و اندوهی نسبت به آنها نداشته باشید و خدانگهدار آنان است و شاید تقدیم خوف بر حزن روی این جهت باشد که انسان بیشتر نگران و بیمناک آینده است؛ فرزند بنده ای است خدا را غمش مخور *** تو کیستی که به زخدا بنده پروری؟

گر مقبل است گنج سعادت از آن اوست *** و مدبر است رنج، به ضایع چرا بری (وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ)، مژده باد بر شما مؤمنان به آن بهشتی که قرآن و انبیاء و اولیاء و علماء به شما بشارت می دادند، چقدر خوشحال می شود که خندان و متبسّم می گردد، همان گونه که بعضی را در حال احتضار دیده اند. این تعبیر کتّم توعدون شامل همه نعمت های بهشتی است، (از حور و قصور و درختان سبز سر به فلک کشیده و نه‌های جاری در زیر آنها و...) که اصلاً ما نمی توانیم در دنیا حتّی تصور آن را بکنیم. قرآن می فرماید: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ)؛ هیچ کس از نعمتهایی که بر او پوشیده است آگاه نیست که سبب چشم روشنی می گردد، و انسان در آن وقت دلش می خواهد ای کاش فامیل و بستگانم می دانستند که خداوند مرا مورد عفو و بخشش قرار داد و به چه مقامی از کرامت و بزرگواری رسیده ام؛ (یا کَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ)؛ دور و برش را گرفته اند و گریه و زاری می کنند، ولی او می گوید گریه نکنید، من به بهترین حالی و جایی رفتم، شما خبر ندارید، اما از او نمی شنوند.

بشارت پنجم: ما فرشتگان دوستان شماستیم

(نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ)؛ ای مؤمنان با استقامت (ناراحتید که زن و فرزند و دوستان دنیایی خود را ترک می کنید) ما دوستان شما در همین دنیا هستیم و در آخرت، جانتان را به راحتی می گیریم و هرگز شما را تنها نمی گذاریم و همه جا دوست و یار و مددکار شما هستیم، در قبر، در برزخ، روز نشر و زنده شدن مجدّد و وقت حساب تا برسید به بهشت و در آن جا هم با شماستیم. بعضی فرموده اند، نحن اولیائکم تا آخر گفته فرشتگان نیست بلکه مقول قول خداست که

اگر این باشد، زهی سعادت و دیگر از این بالاتر نعمتی تصوّر نمی رود. در المیزان این مطلب را به عنوان قیل فرموده است، هر کس گفته، گل گفته؛

یار نزدیکتر از من به من است *** وین عجب تر که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که دوست *** در کنار من و من مهجورم

بشارت ششم: هر چه دلخواه شما است موجود است

(وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ)؛ در بهشت هر چه اشتهای کنید و میل داشته باشید برای شما آماده است و هیچ منع و قید و شرطی در کار نیست. این جا دیگر چه چیز حرام است، چه حلال است در کار نیست. بکن و نکن تمام شد. هر قسم خوراک، هر نوع میوه، هر شکل نوشیدنی، هر لذت و کیفی، آن چه بخواهی هست؛

تو روزی در دل گلشن به گل گشت آی و فرمان ده *** کدامین شاخ گل را دوست داری،

چیدنش با من

بشارت هفتم: مواهب معنوی

(وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ)؛ آن چه از نعمت ها و مواهب معنوی نیز مؤمن بخواهد در اختیار اوست،

یعنی: نه فقط تقاضاهای مادی و شهوی و جسمی دلخواه او آماده است، بلکه امور معنوی و

درخواست های روحی و غیر جسمی او نیز برآورده می گردد. مضمون بعضی روایات مؤمن در

بهشت پرواز می کند اگر بخواهد اهل بهشت را دعوت کند، برای او میسر است، من چه می دانم

اگر آرزو کند، خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برسد، خدمت امیر المؤمنین و یا دیگر ائمه

اطهار (علیهم السلام) برود برای او مانعی نیست.

آخرین بشارت: مهمان خدا بودن

(نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ)؛ «نزل» به معنای چیزی است که میزبان از مهمان به وسیله آن پذیرایی می

کند از خوراکی و میوه و نوشیدنی و هر چیز دیگر. یعنی: تمام اینها و نعمت ها پذیرایی الهی از

مؤمنین است، زیرا آنان مهمان خدایند و در بهشت پذیرایی با خداست. مگر نه این است که آنان

در دنیا دستورات و فرامین الهی را انجام داده اند و هر چه خدا فرموده بود عمل کردند، پس خدا

هم اینجا از آنان پذیرایی می کند، آن هم هزار چندان، میلیونها چندان به مقتضای لطف و کرم

خودش؛

چه خوبی مهربانی هر دوسری *** که یک سر مهربانی درد سر بی

حالا فهمیدید که اگر انجام وظیفه کنیم و عمل صالح داشته باشیم و هر چه خدا فرموده است

اطاعت کنیم، به چه مقامی می رسیم و نباید از مرگ بترسیم، بلکه باید خوشحال هم باشیم و

مشتاق این همه نعمت ها و سرافرازی ها و برای رسیدن به این مواهب روزشماری کنیم، اما، اما، اما بشرطها و شروطها.

شرط رسیدن به مواهب بهشت چیست؟

البته ناگفته نماند تمام این نعمت ها و ثواب ها بستگی دارد به ولایت ائمه اطهار(علیهم السلام) و گرفتن احکام از آن بزرگواران. در آن حدیث «سلسله الذهب» که امام رضا(علیه السلام) در نیشابور در حضور جمعی از اصحاب حدیث فرمود: هنگام خروج که حضرت از پدران بزرگوارش از رسول گرامی اسلام از جبرئیل از خدای متعال نقل نموده که فرمود: «قال الله عز وجل انى انا الله لا اله الا انا فمن اقر بالتوحيد دخل حصنى و من دخل حصنى آمن من عذابى» و در روایت دیگر اضافه می کند: هنگامی که شتر حرکت کرد، حضرت صدا زد: بشرطها و انا من شروطها. خدای تعالی فرموده است: براستی من خدا و الله می باشم، پس هر کس اقرار به وحدانیت و یگانگی خدا نماید، داخل در قلعه من شده است و هر کس داخل در قلعه من شده باشد، از عذاب من در امان خواهد بود.

و در حدیث دیگر به همین سند از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله): «عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال يقول الله عز وجل ولایة علی بن ابی طالب حصنى فمن دخل حصنى آمن من عذابى»؛ ولایت علی بن ابیطالب قلعه و حسن من است. پس هر کس داخل قلعه من شود از عذاب من در امان خواهد بود.

پس ولایت، رمز استقامت در دین و حقیقت ایمان و اسلام است و نمونه بارز و واضح آن امام حسین(علیه السلام) و اصحاب باوفای او هستند که بهترین نوع استقامت و پایدردی و آزادی را به جهانیان ابراز داشتند و از آن استقامت و ایستادگی بهتر تاکنون در جهان نیامده است. پایدردی امام حسین(علیه السلام) و یارانش

و روی این جهت ائمه اطهار(علیهم السلام) ترغیب و تشویق بسیار بر الگو قرار دادن آن حضرت و یارانش از هر جهت، اصرار داشته اند تا جایی که ثواب زیارت او را معادل حج و عمره بلکه بیشتر قرار داده اند و گریه بر مصائب ایشان را موجب رفتن بهشت دانسته اند.

و برعکس همیشه و در تمام زمان ها ستمگران و طواغیت مانع زیارت آن حضرت و عزاداری برای او و جلوگیری از یادآوری و مجالس نموده اند، از بنی امیه گرفته تا بنی عباس تا رضاشاه و آتاتورک و صدام در زمان کنونی.

درخت سدر بزرگ و بلندی نزدیک قبر مطهر امام حسین(علیه السلام) بود که علامت قبر آن حضرت برای شناخت زوار بود. هارون الرشید دستور داد آن درخت را قطع کردند. آن وقت مردم معنای فرمایش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را فهمیدند که سه مرتبه فرمود: «لعن الله قاطع

السدره» ؛ خدا لعنت کند برنده درخت سدر را. هم چنین متوکل عباسی لعین که حدود بیست سال خلافت کرد، گویا هفده مرتبه گنبد و بارگاه و ساختمان حرم آن حضرت را خراب نموده است و جلوگیری شدید از رفتن به زیارت حضرت نموده است.

حتی یک مرتبه تصمیم گرفت نبش قبر کند و گفته اند: سبب آن این بود که کنیزی داشت، مغنیه (خواننده) که کنیزکان دیگر را تعلیم غنا و خوانندگی می داد و از شیعیان بود. یک شب نیمه شعبان متوکل هوس خوانندگی او را نمود. دستور داد او را بیاورند. گفتند: به سفر رفته است، هنگامی که آمد متوکل گفت: کجا رفته بودی؟ پاسخ گفت: حج مشرف شده بودم. متوکل با تعجب گفت: اکنون که وقت حج نیست، کنیز گفت کربلا رفته بودم که ثواب حج دارد، متوکل ناراحت شد و دستور داد او را کشتند و قبر امام حسین (علیه السلام) را خراب نمودند و شخصی یهودی را به نام ابراهیم بن دیزج را مأمور کرد که برود و نبش قبر کند، اما همین که گنبد را خراب نمودند و خواستند جسارت کنند یک مرتبه صیحه ای آمد و همه افتادند و غش کردند، لذا از این کار منصرف شد و زمین را واگذار به زراعین و کشاورزان نمود که زراعت و کشت کنند، ولی هر چه خواستند شخم بزنند، گاوهای زبان بسته نزدیک نمی شدند و هر چه به آنها کتک زدند که تا چوبها شکسته شد نرفتند، با این که می گویند: گاو حیوان نفهمی است.

سبب نام گذاری حائر حسینی

و عجیب تر از آن این که خواستند آب را آنجا جاری کنند، آب هی دور زد و نزدیک قبر نرفت. (آب که جماد است) با این که حرم مطهر در گودی قرار گرفته و صحن چند پله می خورد و پایین می رود و روی این جهت گفتند: حار الماء ؛ آب متحیر ماند و اسم آنجا که آب نرفت شد حائر حسینی.

پس قبر مطهر و گنبد و بارگاه آن حضرت تا قیام قیامت پایرجا است و انشاء الله صدام هم دنبال متوکل و هارون خواهد رفت که هیچ آثاری از آنان نیست.

«ایها الناس جهان جای تن آسایی نیست»

ایها الناس! جهان جای تن آسایی نیست *** مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر *** حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

شب مردان خدا، روز جهان افروزست *** روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی *** صدق پیش آر که اخلاق به پیشانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدا *** مرد افکن تر از این غول بیابانی نیست

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند *** مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست

خانه پرگندم و یک جو نفرستاده به گور *** غم مرگت چو غم برگ زمستانی نیست

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند *** بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست
آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد *** عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست
حاصل عمر تلف کرده و ایام به لهو *** گذرانیده به جز حیف و پشیمانی نیست
سعیدیا گر چه سخن دان و مصالح گویی *** به عمل کار بر آید به سخنرانی نیست
یا ربّ از نیست به هست آمده لطف توایم *** و آن چه هست از نظر لطف تو پنهانی نیست
گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی *** روی نومیدیم از حضرت سلطانی نیست
ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت *** تو ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست
توسّل به حضرت زینب(علیها السلام)

السّلام علیک یا ابا عبداللّه و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک علیک منی سلام اللّهُ ابدأً ما بقیت و
بقی اللیل و النّهار و لا جعله اللّهُ آخر العهد منی لزیارتک السّلام علی الحسین و علی علیّ بن
الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

امشب متوسل به حضرت زینب(علیها السلام) بشوم. شما فکر می کنید که استقامت در دین و صبر
بر مصیبات و بلاها از استقامت زینب(علیها السلام) بیشتر می شود؟ از تحمّل مصیبات فرزندان و
برادران و برادر زادگان در کربلا و یتیم نوازی کودکان و سرپرستی امام زین العابدین(علیه السلام)
در بین راه ها و مجلس ابن زیاد و دروازه کوفه و شام و مجلس یزید پلید و خرابه شام و شهادت
رقیه با همه اینها مطابق روایات نماز شبش حتّی در خرابه شام ترک نشد. (من و تو حال عادی هم
شاید نماز نافله و نماز شب نخوانیم).

در کتاب خصائص الزّینبیّه نقل می کند: در وداع آخرین سیّد الشّهداء(علیه السلام) به آن مخدّره
فرمود: یا اختاه لا تنسینی فی نافله اللیل؛ خواهر نماز شب از یادت نروم. سبحان الله، حتّی در نوشته
های جدّ اعلیٰ مرحوم سید عبدالغفور دیدم که در خرابه شام یک شب حضرت زینب نشسته، نماز
شب می خواند. امام زین العابدین(علیه السلام) از او سوال فرمود: چرا نشسته نماز شب می
خوانی؟ پاسخ داد: عمّه از بی حالی و کم غذایی رمقی در من نمانده، زیرا حضرت قسمتی از
سهمیه نان و غذای خود را می گذاشت که هر وقت اطفال برادر بهانه بگیرند به آنان بدهد.
کیست زینب، واله و شیدای حق

کیست زینب؟ واله و شیدای حق *** همچو مادر عصمت کبرای حق
کیست زینب؟ بنت زهرای بتول *** دخت حیدر، پاره قلب رسول
کیست زینب؟ مظهر صبر خدا *** بر زمین و آسمان فرمانروا
تاج فخر و دانش و عقل و ادب *** زان «عقیله» داده شد او را لقب
بر سریر عصمت و عزّ و شرف *** تکیه دارد، زاده شاه نجف

زینب است این، دختر شیر خداست *** قهرمان داستان کربلا است
گرمی از او، دیگران پروانگان *** شد از او مهر حسینی جاودان
زینب است این، یار دیرین حسین *** زینب است این، جان شیرین حسین
در ازل همراز «نار الله» شد *** گرد خورشید ولایت، ماه شد
چون که خود از سرنوشت آگاه بود *** شاه را در هر قدم همراه بود
دختران شاه دین را پاسبان *** غنچه های آتشین را سایبان
زینب است این، چون علی شیرین کلام *** زینب است این، ماه سرگردان شام
شد اسیر و پیک آزادی هم اوست *** شد غمین، و غم زدای عالم اوست
در غمش در آسمانها گفتگوست *** خاکیان را نام زینب آبروست
داد خواه خون مظلومان شده *** از بیانش ظلم بی بنیان شده
تا «حسانا» عالم هستی بپاست *** نطق زینب منعکس در گوشهاست .

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی هیجدهم

سخنرانی هیجدهم

قوله تبارک و تعالی:

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ، وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ)؛

گفتار چه کسی بهتر از این است نسبت به کسی که دعوت به سوی خدا نماید، و عمل شایسته و صالح انجام دهد و بگوید من مسلمانان هستم، هرگز نیکی و بدی یکسان و مساوی نیستند. (تو ای پیامبر) بدی را با خوبی دفع کن، تا دشمنان سرسخت و دیرین تو مبدل به دوست گرم صمیمی شوند، اما (این کار آسانی نیست) به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از تقوی و ایمان دارند.

دعوت حقیقی به خدا و اسلام

دنباله آیات سخنرانی پیشین، در آیه اول عنوان گر چه به صورت سؤال و استفهام می فرماید: و من احسن قولاً ممن دعا الی الله ولی واضح است که استفهام تقریری است، یعنی: خداوند می خواهد اقرار بگیرد که گفتاری از این بهتر نمی شود که (کسی مردم را به سوی خدا دعوت کند و خود عمل صالح داشته باشد)، یعنی: هم دعوت زبان و لسان و هم دعوت به عمل و ارکان و سپس بگوید: «من از مسلمین هستم و در برابر دستورات خدا و پیامبر تسلیم محض و فرمانبر و منقاد

هستم»، پیش از این در سخنرانی‌ها گذشت که اسلام را این چنین معرفی فرموده اند: «هو الاعتقاد بالجنان و الاقرار باللسان و العمل بالارکان؛ ایمان و اعتقاد قلبی و اقرار به شهادتین زبانی، و عمل جوارحی و اعضایی. بعضی از مفسرین گفته اند: که این آیه در شأن بلال است که دعوت به اسلام می نمود، و در زمان تاریکی و خفقان صدر اسلام، جان را در برابر مشکلات و آزارها سپر ساخت و نغمه توحید و رسالت را به مردم می رسانید. ولی معلوم است که بلال یک مصداق آیه است و هر کس می خواهد منادی اسلام و داعی به آن شود، باید این صفات سه گانه را داشته باشد و با ایمان راسخ و استقامت در دین و عمل صالح فریاد به اسلام خواهی برآورد و معرف دین گردد. مفسرین ماده (قول) را در جمله و «قال اننی من المسلمین» همانند جمله آیات قبل، (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) به دو معنا تفسیر کرده اند، یکی همان قول به معنای ظاهری آن، گفتار و سخن باشد. دوم این که به معنای اعتقاد و ایمان باشد و ظاهراً هر دو معنا مناسب است؛ گر چه در بعضی تفاسیر از جمله تفسیر گران سنگ نمونه معنای دوم را مناسب تر دانسته اند.

پاسخ بدی به خوبی

(وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)، اگر ما مسلمانان می توانستیم در زندگی روزمره این آیه را پیاده کنیم، دنیا گلستان می شد حرف بد را، پاسخ خوب بدهیم رفتار بد را به نیکی پاسخ دهیم، حتی فحش و دشنام را جواب ندهیم؛ (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). گاهی به دوستی، فامیلی می رسی سلام می کنی، جواب سلام را به سردی می دهد. تا حرفی می زنی، توبیش پر است، جواب تند و خشن می شنوی. این جا است که باید حواست جمع باشد مثل او رفتار نکنی، فکر کن از موضوعی ناراحت است. باهمسر یا بچه اش دعوا کرده و از خانه بیرون آمده است. شما باید خود را کنترل کنی و تند نشوی. گاهی جنسی از مغازه دار سؤال می کنی، با بداخلاقی و تندی می گوید: نداریم، اگر مطلب دیگر به پرس و او ایلام، جواب تندتری می دهد، باید بگوئید خداحافظ و السلام، و هیچ عکس العملی نشان ندهید. گاهی دیده می شود اتفاقاً یکی به یکی تنه می زند، او می گوید: مثل آدم راه برو، این پاسخ می دهد: خودت آدم نیستی، این یک فحش، آن یک دشنام. او دست بلند می کند، این لنگش را، خر بیار معرکه بار کن سرهیچ. ولی اگر جواب آرام بدهد یا عذرخواهی کند، اصلاً کار به جای باریک کشیده نمی شود. در عمل هم به همین شکل اگر از کسی تقاضایی کردی برآورده نکرد، قرضی خواستی نداد، مریض شدی عیادت نیامد، در دل نگیر. اگر روزی او به تو نیاز پیدا کرد، تلافی به خوبی بکن، و حاجتش را برآورده کن. نه آن که پاسخ رد بدهی عیادتش نروی، برای رفتن مکه خداحافظی نکرد، نکند حالا بعد از برگشتن تو به زیارتش نروی، نه برو، کادو هم ببر، (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)، با این رفتار حتی دشمن کینه به دل، دوست گرم و صمیمی می شود، «ولِيٍّ حَمِيمٍ» بله

سخت است؛ (وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا)، منشین ترش از گردش ایام که صبر گر چه تلخ است و لیکن بر شیرین دارد.

بعد از بیان این که نیکی و زشتی با هم برابر و مساوی نیست، خدای تعالی خطاب به شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) تو بدی را به آنچه که بهتر است دفع کن. یعنی: پاسخ بدی را به خوبی بده نه با بدی، نه انتقام، نه ردّ به مثل. در سوره مؤمنون، آیه ۹۶ نیز خطاب به خود حضرتش می فرماید: (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ)؛ به آنچه که بهتر است بدی را دفع کن.

بهترین و اثر گذارترین روش تبلیغی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همین بوده است که حضرت پاسخ نادانی ها و خشونت ها و آزارهای کفار را با حلم و مدارا و بردباری و گذشت می داد و از نظر روان شناسی و تحقیقات علمی این رفتار مؤثرترین روش پیشرفت در هدف و غرضی است که یک نفر مبلغ داشته باشد. حتی در برابر دشمن لجوج و نادان و سخت دل، زیرا کسی که بدی می کند، انتظار مقابله به مثل دارد حالا برعکس اگر ببیند به او خوبی می کنند، نه فقط انتقام نگرفته بلکه پاسخ به نیکی داده، این جا است که طرف شرمنده می شود و بیدار می گردد و انقلابی در وجدانش می شود و (ولی حمیم) شده کینه و دشمنی او مبدل به دوستی و محبت می گردد.

با تو گویم که چیست غایت حلم *** هر که زهرت دهد شکر بخشی

کم مباش از درخت سایه فکن *** هر که سنگش زند ثمر بخشی

هر که بخراشدت جگر به جفا *** همچو کان کریم، زربخشی

روش پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام)

روی این جهت می بینیم که رفتار رسول گرامی اسلام و امامان معصوم (علیهم السلام) بلکه بزرگان دین و علما همین بوده است. روز فتح مکه خیلی ها فکر می کردند که پیامبر اکنون آن آزارها و سنگ دلی ها و بیرون کردن حضرت را از وطن اصلیش مکه تلافی می کند و انتقام می گیرد، حتی سعد بن عباده که پرچمدار لشکر اسلام بود، خطاب به ابوسفیان که مات و مبهوت و شرمنده به لشکر اسلام نگاه می کرد، گفت: «اليوم يوم الملحمة، اليوم تسبي الحرة؛ امروز روز انتقام است، روز اسیر گرفتن زنها و ذلت قریش است». رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: به سعد برس و پرچم را از او بگیر، بعد فرمود: «اليوم يوم المرحمة، اليوم اعز الله قریشاً؛ امروز روز رحمت است، روز عزت قریش است. بعد خطاب به تمام اهل مکه کرد و فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء؛ بروید همگی آزادید، لذا فوج فوج و گروه گروه اختیار اسلام کردند (حتی به صورت ظاهر ابوسفیان) و همه رفتند خجالت زده و شرمنده، «كأنما انشروا من القبور؛ گویا سر از قبر بیرون آورده بودند».

این گذشت و پاسخ بدی به خوبی کار هر کسی نیست
 (وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ)، رسیدن به چنین مقامی نیاز به اخلاق
 اسلامی بسیار بالا و والایی دارد. کار هر کسی نیست باید خود ساخته باشد، پا روی نفس بگذارد.
 احتیاج به ایمانی قوی و خلق عظیم دارد «وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» که در سوره قلم آیه ۴ فرمود:
 باید به کمال انسانیت رسیده باشد. شرح صدر لازم دارد، الم شرح لک صدرک می خواهد.
 مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب «منتهی الامال» از کتاب بیان و تبیین جاحظ نقل می کند:
 وقتی مردی نصرانی از روی جسارت به امام باقر(علیه السلام) گفت: انت بقر، حضرت فرمود:
 چنین نیست من باقر می باشم، گفت: تو پسر زن طبّاح و آشپزی هستی، حضرت فرمود: ذاک
 حرفتها، خوب طبّاحی شغل مادرم بوده، چه اشکالی دارد). (می دانید مادر امام باقر(علیه السلام) ام
 عبدالله به نام فاطمه دختر امام حسن مجتبی(علیه السلام) بوده است و امام باقر(علیه السلام) اوّل
 علوی است که از پدر و مادر هر دو نسبش به امیر المؤمنین(علیه السلام) می رسد، اوّل علوی بین
 العلویین) نصرانی گفت: تو پسر کنیز سیاه بدزبان هستی. فرمود: «ان كنت صدقت غفرالله لها و ان
 كنت كذبت غفر الله لك؛ اگر آن چه گفتمی و نسبت دادی، حقیقت داشته باشد و راست باشد پس
 خدا او را ببخشد و بیامرزد و اگر آن چه گفتمی دروغ باشد، خدا تو را ببخشد و بیامرزد، راوی
 گفت: وقتی نصرانی این صبر و حلم و بردباری و بزرگواری را که از طاقت بشر و گذشت متعارف
 بیرون است، دید، در شگفت شد و مسلمان گردید و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّد
 رسول الله. آری، این چنین تحمل انصافاً کولاک می کند و اگر دلی از سنگ خارا باشد باز هم نرم
 می شود.

آئینه هر چه دید فراموش می کند *** صورت نه بست سینه ما کینه کسی

جسارت شخصی به خواجه نصیر طوسی

سپس منتهی الامال ادامه می دهد که دراین خلق شریف اقتدا کرد جناب سلطان العلماء و
 المحققین... خواجه نصیرالدین طوسی (ره) که نقل شده کسی از او ناراحت شده بود، نامه جسارت
 آمیزی به خواجه نوشت و کلمات زشت و دشنام و بدگویی بسیار نموده از جمله این کلمه قبیح را
 «یا کلب ابن الکلب»؛ ای سگ، پسر سگ، خواجه چون آن نامه را مطالعه کرد، جواب او را به
 عبارات عادی و خوب و با متانت نوشت، بدون این که یک کلمه زشت و قبیح، از جمله نوشت:
 تو خطاب به من نوشته ای ای سگ، این کلام صحیح نیست، زیرا سگ، چهار دست و پا راه می
 رود، و من سر دو پا راه می روم، سگ ناخن دراز دارد، ولی من دست دارم. سگ بدنش پشم و
 کرک دارد، و من مو دارم و این واضح و آشکار است. سگ عوعو می کند و من ناطق و ضاحکم،
 پس این فصول ممیّز که در من است با خواص و فصولی که در سگ است فرق دارد. بنابراین من

سگ نیستیم. برادر و خواهر! اگر من و تو بودیم و این نامه را کسی به ما نوشته بود، چه می کردیم و جواب او را چه می نوشتیم.

تلفن ساعت دوی نیمه شب

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی که در بندر ماهشهر بودم یک شب ساعت حدود دو نیمه شب تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. کسی گفت: باشگاه (باشگاه شبانه ای بود که همه جور فسق و قمار و شراب در آن بود) پاسخ گفتم: خیر، پرسید: کجا است؟ گفتم: تلفن خانه مسجد است، گفت: خوب شد سؤالی دارم؟ گفتم: بفرما، گفت: چرا مرغ و گوسفند را که می کشیم باید بسم الله بگوئیم؟ گفتم: این یک نوع مبارزه منفی است که اسلام با بت پرستی نموده، چون مشرکین سر حیوانات را با نام بردن بتها می بریدند، پیامبر دستور داد که نام الله را ببرند و ذبح کنند لذا اگر کسی فراموش کند و نام خدا را نبرد ذبیحه و حیوان سر بریده حرام نیست. آن شخص جواب داد: واقعاً خیلی خری و گوشی را گذاشت تلفن را قطع کرد، فکر کردم خیلی بی جا نگفته چون ظاهراً مست بود و من نباید جوابش را در آن وقت شب بدهم. در ثانی چرا من گفتم کجا است وقتی او باشگاه را می خواست باید بگویم اشتباه است و قطع کنم نه آنکه جواب سؤالش را تفصیلاً بگویم. از مکارم اخلاق امام زین العابدین

از فضائل اخلاقی و عفو و گذشت امام زین العابدین (علیه السلام) هم نقل کنم. بنا به روایتی شهادت آن حضرت هیجدهم ماه محرم بوده (یا دوازدهم یا ۲۵ که مشهور است). در (بحارالانوار) نقل می کند از ارشاد شیخ مفید که شخصی از بستگان حضرت نزد ایشان آمد (و گویا از موضوعی دلش پر و ناراحت بود) و به آن جناب ناسزا گفت و دشنام داد و دلش را خالی کرد و رفت و نماند که جوابی بشنود. حضرت هم چیزی نفرمود. ولی بعد از رفتن او امام (علیه السلام) رو به اهل مجلس کرد و فرمود: شنیدید که این مرد چه گفت، اکنون دوست دارم با من بیایید برویم نزد او و جواب دشنامهای او را از من بشنوید. اصحاب گفتند: ما می آئیم ولی دوست داشتیم که شما جواب او را همان وقت می دادید، پس حضرت نعلین خود را برگرفت و حرکت کرد در حالیکه این آیه شریفه را تلاوت می کرد: (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)؛ از صفات متقین اینست که خشم خود را فرو می نشانند و از مردم عفو و گذشت می کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد، راوی گفت: از خواندن این آیه فهمیدیم که حضرت جواب بدی نخواهد داد و ما اشتباه فکر می کردیم. پس آمدیم درب منزل آن شخص و او را صدا زد. طرف در حالی که مهیا و آماده شر بود بیرون آمد و شکی نداشت که حضرت آمده است تا جواب فحش های او را بدهد، ولی برخلاف انتظار چشم حضرت که به او افتاد فرمود: برادر تو آمدی نزد من و چنین و چنان گفتمی پس هر چه گفتمی اگر در من باشد از خدا می خواهم

که مرا بیامرزد و اگر این صفات بد در من نیست، خداوند تو را بیامرزد و ببخشد، راوی گفت: چون آن مرد این رفتار را دید و این کلمات را شنید عرض کرد آنچه من گفتم در شما نیست و من خودم به آنها سزاوارترم و پدید ما بین دیدگان حضرت را بوسید، راوی گفت: آن مرد حسن بن الحسن بود. (پسر عموی حضرت و برادر زنش)

مالک اشتر و شخص مردم آزار

می نویسند روزی مالک اشتر امیر لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بازار کوفه می گذشت. لباس ساده ای از کرباس بر تن و پاره ای از همان بجای عمامه بر سر داشت. چشمش هم که اشتر و پلکش برگشته بود. یک نفر که سادیسم مردم آزادی داشت، از جهت شکل و لباس او خواست او را استهزاء و مسخره کند. یک شاخه سبزه یا پوست خریزه ای بر مالک اشتر انداخت. مالک هیچ به روی خود نیاورد و بدون اعتنا و التفات به راه خود ادامه داد و رفت. یکی از ناظرین صحنه که مالک را می شناخت به آن شخص گفت: این مرد را که اهانت کردی می شناسی؟ گفت: نه، یک نفر فقیر بود. گفت: بی چاره او مالک اشتر فرمانده لشکر امیرمؤمنان بود آن شخص بر خود لرزید و به تصور این که الآن دستور جلب او را می دهد به دنبال او شتافت که عذر خواهی کند دید مالک وارد مسجد کوفه شده و مشغول نماز است صبر کرد نمازش تمام شد. خود را بر پای او انداخت و سلام کرد و پای او را بوسید مالک سر او را بر داشت و گفت: این چه کاری است که می کنی، گفت: عذرخواهی و گناهی است که از من صادر شد، ببخشید شما را نشناختم من همان کسی هستم که علف بر شما انداختم، مالک گفت: سوگند به خدا من به مسجد در آمدم که برای تو استغفار کنم و طلب آمرزش نمایم. معلوم شد دعایم مستجاب گردید برو بر تو گناهی نیست.

حاج شیخ عباس در «منتهی الآمال» می نویسد: آری تربیت یافته امیر المؤمنین (علیه السلام) باید این چنین باشد با آنکه ابن ابی الحدید می نویسد: اگر کسی قسم بخورد که در عرب و عجم شجاع تر از اشتر جز استاد بزرگوارش علی (علیه السلام) نیست به نظرم قسمی راست باشد چه بگویم در حق کسی که لشکر شام را شکست داد و امیرمؤمنان در حق او فرمود: مالک برای من همانند من بود برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، و به اصحاب خود فرمود: ای کاش در میان شما دو نفر بلکه یک نفر مثل او داشتم. و این گذشت و غلبه بر نفس از شجاعت جسمانی او مهم تر است که حضرت امیر فرمود: اشجع الناس من غلب هوا.

بردبار نما باش تا حلیم واقعی شوی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: ان لم تکن حلیماً فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا او شک ان یکون منهم ؛ اگر حلیم و بردبار نیستی خود را وادار به حلم کن، اگر به زور هم شده پر حوصله باش و خشمناک نشو، زیرا کم می شود که کسی خود را به صورت گروهی در آورد و کم کم در ردیف آنان نشود.

نکته دیگری که باید عرض کنم اینست که اگر مورد اهانت و فحش و اذیت و آزار قرار گرفتید و نتوانستید صبر کنید و بردبار باشید، سعی کنید اضافه از آنچه به شما جسارت و اذیت رسیده تلافی نکنید. اگر کسی به شما گفت: نفهم، تو نگو نفهم، اگر گفت: خر خودتی بگو خودتی، اگر گفت پدر سگ، بگو خودتی نگو پدر مادر سگ خودتی، اگر مشتی به شما زد و نتوانستی صبر کنی تو هم یک مشت به او بزن نه یک مشت و یک لگد و به همین حساب.

قوله تعالی: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) ؛ هرگاه خواستید مجازات و کیفر کنید، تنها به همان مقدار که به شما تعدی و جسارت شده کیفر و تلافی کنید (نه بیشتر) و اگر شکبیا باشید و صبر پیشه کنید حتماً این کار برای صابرين بهتر است. برخلاف خوبی و تحیت که اسلام دستور می دهد پاسخ خوبی را بهتر از خودش رد کنید و یا رد به مثل کنید: (وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها) زیرا اسلام دین فطرت و عقل است نه دین احساسات.

معمولاً انسان زیاد طلب است و حس انتقام جوئی او حکم می کند که زیاده تلافی کند و دلش را خالی کند و تفوق و برتری خود را ثابت کند، لذا در دعوا می گوید: از خودت کمترم اگر چه نکنم. بخصوص در جزیره العرب که کینه ها را به ارث و نسل بعد از نسل به هم منتقل می کردند ولی اسلام در آنان تحویل ایجاد کرد.

مایه اصل و نسب در گردش دوران، زر است *** متصل خون می خورد تیغی که صاحب جوهر است

آهن و فولاد از یک معدنی آید برون *** آن یکی شمشیر گردد و آن دگر نعل خر است
دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست *** جای چشم ابرو نگیرد ز آنکه او بالاتر است
ناکسی گر از کسی بالا نشیند عار نیست *** روی دریا خس نشیند قعر دریا گوهر است
آدمی را معرفت باید نه خنجر در کمر *** ورنه بر هر ماکیانی در کمر صد خنجر است
کره اسب از نجابت در پی مادر رود *** کره خر از خریّت، پیش پیش مادر است
آسمان سفله دو نان را نوازش می کند *** ز آن سبب انگشت کوچک لایق انگشتر است
آدمی را عقل می باید نه جامه از حریر *** بر صدف بنگر که دائم سینه اش پر گوهر است
شعر گویان جان فدای شعر سنجان می کنند *** دختر هر کس نجیب افتاد مفت شوهر است

السَّلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله ابدًا ما بقيت و
بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتك السَّلام على الحسين و على على بن
الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين.

نهضت امام حسين(عليه السلام) با اسیری اهل بیت به ثمر رسید
برادران و خواهران! شما خیال می کنید، اسیری رفتن اهل بیت امام حسین(عليه السلام) از کربلا به
کوفه و از کوفه به شام و خرابه نشین شدن آنان از مقام و منزلت آنان چیزی کاست. نه به حق خدا،
بلکه بر فضیلت و شرافت آنان افزوده شد و نهضت امام حسین(عليه السلام) به اسیری آنان به ثمر
نشست، مگر می شد از آن همه شهادت ها، بدون خطبه امام زین العابدین(عليه السلام) و حضرت
زینب در کوفه و شام نتیجه گیری بشود. باید آبروی ابن زیاد و یزید و امویان و همه غاصبین برده
شود. مگر اهل شام که ۴۲ سال به گفتار و رفتار معاویه خو گرفته اند، و دشمن علی بن ابی
طالب(عليه السلام) تربیت شده اند تا آنجا که هنگام شنیدن خبر شهادت آن حضرت در محراب از
هم می پرسیدند، مگر علی نماز می خواند؟ به این سادگی نظرشان عوض می شود، جز به اسیری
اهل بیت و رسیدن پیغام اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه و آله) به آنان، مگر ممکن بود غرور و
تبختر یزید را جز با فرمایشات حضرت زینب به او در حضور خاص و عام و سفرا و وزراء
شکست، و کفر او را ثابت کرد، تا جائیکه اهل مجلس همه به گریه افتادند، فعلاً در مقام بیان آن
نیستم. ولی به شما عرض کنم یعنی خیال می کنید یزید که رفتارش را عوض کرد و بعداً احترام به
اهل بیت کرد، اسلام را پذیرفت و آدم درستی شد. «گرچه شد عابد و مسلمانا» هرگز! بلکه از
کلمات حضرت زینب و امام زین العابدین بلکه و حضرت باقر که دو سال و نیم داشت و صحبت
کرده بود. یک جمله از کلام زینب عرض کنم، تا انشاء الله در مجلس دیگر تمام آن را بخوانم.
فرمود: «و لان جرّت علیّ الدواهی مخاطبتک، انّی لاستصغر قدرک، و استعظم تقریعک و استکبر
تویبیک؛ اگر مشکلات روزگار مرا مجبور به سخن گفتن با توی یزید نکرده بود هر آینه من
ارزشی برای تو قائل نبودم و تو را کوچک تر از آن می دانم که حتی سرزنشت کنم و گرنه بیش از
این تو را توبیخ و معرفی می کردم. سبحان الله این را می شود گفت زن اسیر، یا باید بگوییم شیر
زن. آری دختر حیدر کرّار است و شیر فاطمه اطهر را خورده است و باید گفت قهرمان کربلا «بطلة
کربلا» که بانو زینب بنت الشّاطی کتابش را به همین نامگذاری نموده است. «زینب بطلة کربلا».
در بلاغت چون علیّ، و در صبوری چون حسن *** در شهامت چون حسین و، و در حیا چون
مادر است

ذکر توسّل امام سجّاد(عليه السلام) و خرابه شام

در کتاب «منتهی الآمال» از محدث جلیل جدّ اعلی سید نعمت الله جزایری در کتاب انوار النعمانیّه نقل می کند که منہال می گوید: حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) را (در شام) دیدم، در حالی که تکیه بر عصا نموده و ساق های پای مبارکش مانند دوتا نی بود و خون از آنها جاری بود و رنگ شریفش زرد بود. از حال او جويا شدم، فرمود: چگونه است حال کسی که اسیر یزید بن معاویه باشد و زن های ما تا به حال شکم شان از غذا و طعام سیر نگشته و سرهای ایشان پوشیده نیست و شب و روز به نوحه و گریه می گذرانند. ای منہال حال ما مثل بنی اسرائیل در زمان فرعونیان است (پسران و مردان ما را کشتند و زنان را زنده نگهداشتند)... ما اهل بیت اینک اسیر و حق ما غصب شده و کسان ما را شهید نمودند و هر وقت ما را از طرف یزید دعوت می کنند، گمان می کنیم می خواهند ما را بکشند. انا لله و انا الیه راجعون.

عرض کردم آقای من اکنون چه خیال داری؟ فرمود: می خواهم بروم همان زندانی که ما را برده اند که سقفی ندارد و خورشید می تابد و داغ می شود، حالا از جهت ضعف بدن و جسم بیرون آمدم و باید به خاطر زنها برگردم، منہال می گوید، دیدم یک زنی حضرت را صدا زد و رفت. خوب نگاه کردم دیدم عمّه اش زینب دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) است، پس من برگشتم با چشم گریان و دلی بریان.

شد خرابه خنجل از ارزش گنجینه خویش *** چون تو را دید که با چشم گهربار آئی
تربت کوی حسین است دواي همه درد *** از شفاخانه سبب چیست؟ که بیمار آئی
همه از حجره دل اشک به چشمان آرند *** گر شوی مشتری غم، سر بازار آئی
سایه لطف تو گسترده به اطراف جهان *** مصلحت چیست؟ که در سایه دیوار آئی

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی نوزدهم

سخنرانی نوزدهم

قوله سبحانه:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ، وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) ۵

با حکمت و اندرز و موعظه نیکو مردم را به سوی پروردگارت دعوت نما و با آنان به طریقی که نیکوتر است، مناظره و استدلال کن. پروردگار تو از هر کس بهتر می داند که چه کسانی از راه او گمراه شده اند و چه کسانی هدایت شده اند... .

و اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقدار آن چه به شما تعدی شده است کیفر دهید و مسلماً اگر شکیبایی و صبر پیشه کنید، هر آینه این کار برای صابران بهتر است.

بهترین راه موفقیت به هدف، اخلاق نیکو است

ادامه سخنرانی قبل، مورخین می نویسند سه چیز در پیشبرد اهداف عالی اسلام، مؤثر اساسی و ریشه ای بوده است؛ ۱. اخلاق و رفتار رسول گرامی اسلام؛ ۲. اموال فراوان حضرت خدیجه؛ ۳. شجاعت و از جان گذشتی امیر المؤمنین (علیه السلام) در آیات عنوان سخن از دعوت در راه خدا به حکمت و موعظه حسنه است، (حکمت) در لغت به معنای مانع و رادع است، گفته می شود «حکمه اللجام» و در اصطلاح به معنای استدلال و منطق و علم است، زیرا اینها مانع از انحراف و فساد بدی می شوند، در مجمع البیان می فرماید: مراد از حکمت یا قرآن است که در برگیرنده امر به خوبی ها و نهی از بدی ها است و یا به معنای شناخت مراتب صلاح و فساد و حسن و قبح کارها است. و موعظه حسنه هم ترغیب و تشویق به آرامی و نرم خوئی است که بهتر از جدال و تندی، موجب پذیرش حق و نصیحت طرف مقابل می گردد. بعد می فرماید که این آیات مربوط به جنگ احد است، در هنگامی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خبر شهادت عمویش حضرت حمزه را شنید و این که با شقاوت و قساوت دردناک شکم او را پاره نموده و او را مثله کرده و هند مادر معاویه زن ابوسفیان جگر او را به دندان گرفته بلکه بینی و گوش او را نیز بریده بودند، حضرت خیلی ناراحت شدند، بعضی گفتند: ما اگر بر مشرکین پیروز شدیم، گذشته از کشته ها مرده ها را نیز قطعه قطعه و مثله می کنیم، و در یک روایتی حضرت سه مرتبه فرمود: لا مثلن، لا مثلن، لا مثلن، لان ظفرت؛ اگر پیروز شدم آنان را مثله می کنم و یا فرمود هفتاد نفر را مثله خواهم کرد. آیه نازل شد: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ)؛ اگر مجازات کنید به همان اندازه که به شما تعدی شده مجازات کنید و تازه اگر صبر پیشه کنید بهتر است، بلافاصله حضرت فرمود: اصبر، اصبر؛ صبر می کنم، صبر می کنم.

شاید هیچ ملتی مثل مسلمانان گذشت نداشته است

شاید جنگ احد دردناک ترین جنگ ها برای مسلمانان بوده است که پیشانی پیامبر شکسته شد و دندان جلوی او کنده شد و چهل زخم بر بدن امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شد و همه لشکر جز او و چند نفر معدودی فرار کردند، از جمله عمر و عثمان. و رسول اکرم فرمود: فرشتگان در آسمان ندا کردند: «لا سيف الا ذوالفقار و لا فتى الا على»

و شاید بیش از هفتاد نفر از مسلمانان به وضع فجیع و دردناک، شهید شدند. با همه این ها در سخنرانی قبل گذشت که روز فتح مکه با این که همه خیال می کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) انتقام می گیرد و تلافی می کند، حضرت خطاب به کفار قریش فرمود: اذهبوا فانتهم الطلقاء؛ بروید

همه آزادید، و همین عفو و گذشت باعث شد که فوج فوج مسلمان شدند؛ (یدخلون فی دین الله افواجاً).

و به راستی بهترین نمونه عواطف انسانی و بزرگواری و گذشت از دشمن و عفو از کسانی که به هم نوع آزار رسانده اند، در پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) خلاصه می شود، و با در نظر گرفتن محیط جاهلیت و عرب کینه توز و انتقام جو و سنگ دل، بهترین دلیل بر نبوت و امام بودن آن بزرگواران بوده و معجزه آشکار آنان است.

فضائل و مناقب امام سجّاد (علیه السلام)

در میان ائمه اطهار (علیهم السلام) حلم و بردباری امام مجتبی و امام سجّاد (علیهم السلام) بیشتر چشمگیر و مثل زدن است. امشب می خواهم از فضائل امام زین العابدین (علیه السلام) عرایضی تقدیم کنم. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «خالطوا الناس مخالطة ان تمّ معها بکوا علیکم و ان عثتم حنوا الیکم؛ با مردم آن گونه معاشرت و نشست و برخاست کنید که اگر بمیرید بر مفارقت شما گریه کنند. و اگر بمانید به شما بگروند و انس بگیرند.»

چنان بایدت زیست اندر جهان *** که بعد از تو گویند: حیف از فلان
نه چون مدّت عمرت آید به سر *** بگویند: ای کاش ازین زودتر

چنان با نیک و بد خوکن که بعد از مردنت عرفی *** مسلمانان به زمزم شوید و هند و بسوزاند
مرد بطّال و امام سجّاد (علیه السلام)

در بحار نقل می کند از امام صادق (علیه السلام) که مردی بود در مدینه با کارهای خود و مردم را به خنده می آورد. او می گفت: این مرد، یعنی امام زین العابدین (علیه السلام) مرا خسته کرد و نتوانستم او را بخندانم، تا این که یک روز آن شخص بر حضرت گذشت، در حالی که دو نفر از غلامان آن حضرت پشت سرش راه می رفتند. پس آن شخص بطّال بی کار آمد و عبای حضرت را از دوش مبارک کشید و فرار کرد و آن را برد. امام (علیه السلام) اصلاً به او اعتنا و التفات نکرد و به راه خود ادامه داد. آن غلامان عقب او دویدند و عبا را گرفته و آن را نزد حضرت آورده و روی دوشش گذاشتند، حضرت فرمود: این شخص کی بود؟ عرضه داشتند: مردی بطّال است (مضحکه چی و دلچک) مردم مدینه را با کارهای خود می خندانند، حضرت فرمود: به او بگویند: (انّ لله یوماً یخسر فیه المبطلون)؛ خدا یک روز دارد که مردان بیکار بطال آن روز می فهمند خیلی ضرر کرده اند.

مسافرت حضرت با غریب ها

همچنین امام صادق(علیه السلام) فرمود جدم علی بن الحسین فقط با کسانی مسافرت می رفت که او را نمی شناختند و با آنان شرط می کرد که به آنها خدمت کند و نیاز آنان را در سفر برآورده نماید. تا این که در یک سفر با گروهی (از مدینه به سوی مکه) هم سفر شد و کارهای آنان را انجام می داد، تا در یکی از منازل با شخصی که حضرت را می شناخت، برخورد نمودند، از ایشان پرسید: این مرد را می شناسید؟ گفتند: نه (مرد خوبی است و با ما از مدینه هم سفر شده و کارهای ما را انجام می دهد). گفت: او امام زین العابدین علی بن الحسین(علیه السلام) است، آنان خود را روی دست و پای حضرت انداخته و می بوسیدند، عرضه داشتند یابن رسول الله خواستید، ما را با این کار به آتش جهنم بسوزانید، خدا نخواست که اگر ما جسارتی زبانی یا غیرزبانی به شما می کردیم، مگر نه این بود که تا آخر عمر به هلاکت رسیده بودیم، چه سبب شد که شما خود را معرفی نفرمودید؟ فرمود: من گاهی با کسانی به سفر رفته بودم که مرا می شناختند و نسبت مرا با رسول خدا می دانستند و مرا زیاد احترام می کردند. من می ترسیدم که شما نیز چنین کنید، دیدم خودم را معرفی نکنم، برای من بهتر است. ما کجا و این رفتار کجا.

میان ماه من تا ماه گردون *** تفاوت از زمین تا آسمان است

آری این رفتار فقط از امام معصوم و تربیت یافته امام سر می زند و ممکن است، و گرنه هر شخص عادی که نمی تواند این چنین باشد. در سفرهای حج و عمره کسانی در زوار و کاروان دیده ام که حاضر نیست لیوان آبی به دست دیگری بدهد، بلکه وقتی تشنه شد، باید خدمه کاروان برای او آب بیاورند (وظیفه ی آنها است). گاهی به آنان تذکر داده ام، در اتوبوس یا هواپیما که سوار می شویم، سعی کنید اول پیرمردها و پیرزن ها سوار شوند، نه این که تو که جوانی بروی صندلی جلوتر بنشینی، آن وقت آن پیرمرد مجبور باشد ته اتوبوس بنشیند. این نوع گذشت و بزرگواری که گفتم از امام(علیه السلام) خود یک نوع معجزه اخلاقی است و هر کس دارا باشد تربیت شده اسلامی است. مثل بعضی خارجی ها نباشیم که هیچ نوع عاطفه و دیگر دوستی ندارند، بلکه بعضی از برادران سنی نیز این چنین می باشند، حتی اگر برای جلب محبت و دل به دست آوردن باشد نه ثواب. باید برای دیگران افتادگی کنیم، به درد آنان بخوریم، فروتنی نماییم.

کاکل از بالا نشستن رتبه ای پیدا نکرد *** زلف از افتادگی او همنشین ماه شد

افتادگی آموز اگر طالب فیضی *** هرگز نخورد آب زمینی که بلند است
معجزه تکلم و شهادت حجر الاسود به امامت امام زین العابدین(علیه السلام)

در بحار از شیخ جعفر ابن نما نقل می کند از شخصی به نام ابی بجیر که عالم اهواز و معتقد به امامت محمد بن الحنفیه بود. می گوید: سالی مشرف به حج شدم. یک روز خدمت امام (محمد بن الحنفیه رسیدم) دیدم یک جوان که خواست از کنار ما بگذرد محمد از جای خود بلند شد و احترام کرد و سلام نمود و مابین دو چشم آن جوان را بوسید و به عنوان سیدی (آقای من) او را خطاب نمود، بعد آن جوان رفت و محمد به جای خود برگشت، من به او گفتم در نزد خدا فرض می کنم این آزرده خاصری و اندوه خودم را (یعنی خیلی ناراحت شدم) محمد فرمود: چرا؟ مگر چه شده است. گفتم: ما شما را امام واجب الطاعه خود می دانیم و به این عقیده ایم (شما پسر امیر المؤمنین و عموی این جوان هستید) آن وقت این برخورد را با او می کنید و به او یا سیدی می گوئید؟ محمد گفت: آری، به خدا سوگند او امام من است. پرسیدم: مگر او کیست؟ گفت: علی پسر برادرم امام حسین است. به تو بگویم من با او درباره امامت منازعه و کش مکش داشتم تا این که به من فرمود: محمد تو حاضری حجر الاسود را بین خودمان قاضی و حکم قرار دهیم؟ من گفتم: حجر الاسود که سنگ و جماد است، چگونه حکم باشد؟ فرمود: امامی که نتواند سنگ و جماد را به سخن در آورد او امام نیست. من حیا کردم و گفتم باشد، برویم نزد حجر الاسود و از او حقیقت امر را سؤال کنیم. پس رفتیم مسجد، من و او هر دو نماز خواندیم و حضرت جلو رفت و به حجر فرمود: به آن خدایی که تو را شاهد رفتار بندگان قرار داده است و برای آنان (روز قیامت) شهادت خواهی داد از تو می خواهیم که به ما خبر دهی کدام یک از ما امام است. به خدا سوگند حجر الاسود به سخن آمد و گفت: ای محمد امر امامت را به پسر برادرت (علی بن الحسین) واگذار، پس او سزاوارتر و احق تر از تو می باشد و او امام تو است و حجر آن چنان از جای خود تکان خورد که من فکر کردم از جای خود می افتد، روی این جهت من اعتقاد و اذعان به امامت آن حضرت پیدا کردم و بنا گذاشتم که او را اطاعت کنم.

ابوبجیر می گوید من از نزد محمد بن الحنفیه بیرون رفتم و بنا گذاشتم بر اطاعت امام زین العابدین و امامت او و قول به کیسانیه را رها کردم.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال می فرماید: از حدیقه الشیعه که این رفتار ابن الحنفیه جهت برطرف کردن شک جمع زیادی بود از مردم که او را امام می دانستند و می خواست حقیقت برای آنها روشن گردد و گرنه شأن او اجل و بالاتر است که در امر امامت با حضرت منازعه کند و از پدر و برادر خود نشنیده باشد و یا شنیده و صرف نظر کرده باشد، زیرا مرتبه ی او به حدی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به وصی خود امیر المؤمنین (علیه السلام) خبر داد که بعد از من تو را پسری خواهد بود از دختری از بنی حنفیه و من اسم و کنیه خود را به او بخشیدم و به غیر او اسم و کنیه من به دیگری حلال نیست که جمع بین آنها کند، مگر قائم آل محمد (علیه

السلام) که خلیفه دوازدهمین من است و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آن که پر شده باشد از جور و ظلم.

نمونه گفتار حضرت سجاد(علیه السلام)

این نمونه رفتار امام زین العابدین(علیه السلام) و اما از نظر گفتار همه می دانید که زمان ۳۴ سال امامت حضرت مقارن با قدرت و سلطه بسیار شدید حکومت و خفقان رژیم پست بنی امیه و جو فشارها و فضای سیاه و تاریک آن عصر بوده است، و امام(علیه السلام) توانست فرهنگ شهادت و معارف معنوی تشیع علوی را در لباس دعا و نیایش به مردم آن زمان و تا روز قیامت بیاموزد که دعاهای آن حضرت در صحیفه سجادیه و ندبه های منقول از حضرت که تکان دهنده است. و دعای ابوحزمه ثمالی و دعای آن حضرت در عرفات (غیر از دعای پدر بزرگوارش امام حسین(علیه السلام)) و دعای مکارم الاخلاق و توبه و غیر از آنها نمونه و مثنی از خروار فرهنگ معارف غنی و پر بار اسلام و شیعه می باشد.

آرزو دارم اگر گل نیستم، خاری نباشم *** بار بردار از زدوشی نیستم، باری نباشم
گر که نتوانم ستانم داد مظلومی ز ظالم *** نیز بر بی دست و پای نیش جرّاری نباشم
گر نگشتم دوست با صاحبدلی، دشمن نگردم *** بوستان بهر خلیل ار نیستم، ناری نباشم
گر نریزم آب رحمت از سبویی در گلوئی *** دل خوشم گر خنجری بر قلب افکاری نباشم
گر پری بگشوده دارم همچو کبک کوهساری *** طعنه زن بر خواری مرغ گرفتاری نباشم
ذکر توسّل خطبه حضرت در مجلس یزید

السّلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک علیک منّی سلام الله ابداً ما بقیت و
بقی اللیل و النّهار و لا جعله الله آخر العهد منّی لزیارتک السّلام علی الحسین و علی بن
الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

دیشب شما را بردم خرابه شام، امشب می خواهم شما را ببرم مجلس یزید پلید و آن صحنه شوم را
بیان کنم و به نظر می رسد که چند مرتبه آن ملعون اهل بیت را در مجلس خود طلبیده است که در
یک مجلس حضرت زینب(علیها السلام) سخنرانی نموده و آبروی نداشته یزید را برده است. و در
بعضی حضرت سجاد(علیه السلام) سخنرانی فرموده و حقایق را آشکار ساخته است، و در بحار
الانوار از مناقب نقل می کند که آن حضرت خطاب کرد به یزید و فرمود: ای پسر معاویه و هند و
صخر از همیشه نبوت و امامت مخصوص پدران و اجداد من بوده است، پیش از این که تو متولد
شوی و به راستی بدان که پرچم پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (اسلام) در جنگ بدر و احد و
احزاب به دست جدّم علی بن ابی طالب(علیه السلام) بوده است، و پرچم کفر به دست پدر و جد
تو بوده است، سپس رباعی ذیل را تلاوت فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم *** ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و بأهلی عند مفتقدی *** منهم اساری و منهم ضرجو بدم
شما پاسخ رسول خدا را چه خواهید داد هنگامی که بپرسد بر سر ذریه و عترت من بعد از رحلت
من چه آوردید، در حالی که دین من آخرین ادیان بود. آری بعضی را اسیر نمودید و بعضی را
شهید و به خون کشیدید.

بعد فرمود: وای بر تو یزید! اگر می دانستی که چه کار شومی کرده ای و چه انجام داده ای که پدرم
و اهل بیت او و برادرم و عموهایم را به خاک خون کشیدی باید (از فرط عذاب و بدبختی) به کوه
ها گریزان شوی و بر خاکستر به غلطی و از ناراحتی آه و فریاد و ناله کنی. تو سر پدرم حسین
فرزند فاطمه و علی را بر درب شهرتان نصب کرده ای، در حالی که او امانت رسول خدا(صلی الله
علیه وآله) نزد شما بود. (اشاره به حدیث آنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی).
پس آماده ذلت و خواری و پشیمانی فردای قیامت باش، روزی که تمام مردم در آن جا جمع باشند.
اسیر و این شهادت و سخنرانی؟

برادران و خواهران فکر کنید کسی که اسیر و ظاهراً در غل و زنجیر و عمه ها و خواهرانش با آن
حال همواره او باشند، این گونه شهادت و سخنرانی و جرأت داشته باشد در برابر یزیدی که مست
غرور و مست شراب است، جز از امام که همانند جدش امیر المؤمنین(علیه السلام) جمع بین
صفات ضدّ و نقیض دارد، یعنی هم شجاعت و هم رقت قلب، ممکن است؟ این همان زین
العابدین است که برای بردگان فروتنی می کند و با نشناخته مسافرت می کند تا کارهای آنان را
انجام دهد، امیر المؤمنین(علیه السلام) می فرماید: افضل و بالاترین درجه ی امر به معروف کلمه
عدل عند امام جائز، گفتن حرف عدل و حقّی است نزد حاکم ستمکار.

همچنین بحار از مناقب نقل می کند که یزید لعنت الله علیه امر کرد خطیب بالای منبر برود و سبّ
و شتم کند به امام حسین و پدر بزرگوارش علی(علیه السلام) و خطیب نیز همین کار را انجام داد.
امام زین العابدین(علیه السلام) صیحه و فریاد زد وای بر تو ای خطیب غضب خالق (خدا) را به
رضای مخلوق (یزید) خریدی، پس آماده سوختن در آتش باش، سپس فرمود ای یزید آیا اذن می
دهی من بالای این چوب ها بروم (یعنی این که منبر نیست) و کلماتی بگویم که موجب رضای
خدا و اجر و ثواب این شنوندگان باشد؟ یزید امتناع کرد، مردم اصرار کردند که بگذارد برود، بینیم
چه می گوید، یزید گفت: قطعاً اگر منبر برود، پایین نمی آید جز آن که من و آل ابی سفیان را
مفتضح و رسوا کند، مردم اصرار ورزیدند، یزید گفت: آخر او از اهل بیته است که علم و دانش
آنان خدادادی است، بالاخره راضی شد، اصرار مردم کار خود را کرد.

نصّ خطبه امام سجّاد در مجلس یزید

پس حضرت بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی آن چنان خطبه و سخنرانی کرد که همه را گریان و اشکها را جاری نمود و دل ها را سوزاند، بعد فرمود:

ایها الناس اعطينا ستاً و فضلنا بسبع اعطينا العلم، والحکم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة و المحبة في قلوب المؤمنين و فضلنا بانّ منّا النّبي المختار محمّداً، و منّا الصديق، و منّا الطيّار، و منّا اسدالله و اسد رسوله و منّا سبط هذه الامة، من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني انبأته بحسبي و نسبي، ايها الناس انا ابن مکه و مني انا ابن زمزم و الصفا انا ابن من حمل الركن باطراف الرداء انا ابن خير من اتزر و ارتدى، انا ابن خير من انتعل و احتفى انا ابن خير من طاف و سعى انا ابن خير من حجّ و لبّي، انا ابن من حمل على البراق في الهوا، انا ابن من أسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى، انا ابن من بلغ به جبرئيل الى سدره المنتهى، انا ابن من دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى، انا ابن من صلى بملائكة السماء انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى انا ابن محمّد المصطفى انا ابن علي المرتضى، انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتّى قالوا لا اله الا الله، انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله بسيفين و طعن برمحين و هاجر هجرتين و بايع البيعتين و قاتل بدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين، انا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيّين و قامع الملحدين، و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين، و تاج البكّائين و اصبر الصابرين، و افضل القائمين من آل ياسين رسول ربّ العالمين، انا ابن المؤيد بجبرئيل، المنصور بمكائيل، انا ابن المحامى عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين.

و المجاهد اعداء الناصبين و افخر من مشى من قريش اجمعين، و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين و اول السابقين، و قاسم المعتدين و مبيد المشركين، و سهم من مرّاهي الله على المنافقين و لسان حكمه العابدين و ناصر دين الله و وليّ امر الله و بستان حكمه الله و عيبه علمه. سمح، سخي، بهي، بهلول، زكي، ابطحي، رضى، مقدم، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع الاصلاب، و مفرّق الاحباب، اربطهم عناناً و اثبتهم جناناً، و امضاهم عزيمة، و اشدّهم شكيمة، اسد باسل، يطحنهم في الحروب اذا ازدلفت الا سنة، و قربت الا عنّة، طحن الرحاء، و يذورهم فيها ذرو الريح الهشيم، ليث الحجاز و كبش العراق، مكّي، مدني، خيفي، عقبي، بدرى، احدى، شجرى، مهاجرى، من العرب سيدها، و من الوغى ليثها وارث المشعرين و ابوالسبطين، الحسن و الحسين، ذاك جدّي على بن ابى طالب.

ثمّ قال: انا ابن فاطمة الزهراء، انا ابن سيّدة النساء، فلم يزل يقول انا انا حتّى صبّح الناس بالبكاء و النحيب و خشى يزيد لعنه الله ان يكون فتنه فامر المؤذن فقطع عليه الكلام ;

اي گروه مردم! حق تعالی ما (اهل بيت رسالت) را شش خصلت مرحمت فرموده و به هفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی عطا کرده است. به ما علم و بردباری و جوانمردی و فصاحت و

شجاعت و محبت در دل های مؤمنان بخشیده است، و فضیلت داده است ما را که از ما اختیار فرموده است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را و از ما است صدیق اعظم علی مرتضی و از ما است جعفر طیار که در بهشت با ملائکه پرواز می کند و از ماست حمزه سید الشهداء شیر خدا و شیر رسول خدا و از ما است دو سبط این امت حسن و حسین (علیهما السلام) که دو سید جوانان بهشتند، ایها الناس هر کس مرا می شناسد، می شناسد و هر کس نمی شناسد، من به حسب و نسب خود را معرفی می کنم. ای مردم! منم فرزند مگه و منا، منم فرزند زمزم و صفا، منم پسر آن که حجر الاسود را در ردای خویش گرفت (و جنگ و اختلاف اهل مکه را برطرف فرمود) منم فرزند بهترین کسی که احرام زیرین و روی دوش گرفت. منم فرزند بهترین کسی که با کفش یا پابرهنه (در حرم بود) منم فرزند آن کسی که طواف و سعی به جا آورد و بهترین حج و تلبیه گفت. منم فرزند کسی که بر براق در هوا (به معراج) رفت. منم فرزند آن کسی که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفت، منم فرزند کسی که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد، منم فرزند کسی که از همه به خدا نزدیک تر شد، منم فرزند محمد مصطفی.

منم فرزند علی مرتضی، منم فرزند کسی که بینی کفار و گردن کشان را به خاک مالید، تا مسلمان شدند و گفتند: لا اله الا الله. منم فرزند کسی که پیش روی رسول خدا با دو شمشیر و دو نیزه مشرکین را از بین برد. منم فرزند کسی که دو هجرت داشت (از مکه به مدینه و از مدینه به کوفه) منم فرزند کسی که دو مرتبه بیعت کرد و در جنگ بدر و حنین شرکت کرد و یک چشم برهم زدن به خدا کفر نورزید. منم فرزند صالح المؤمنین و وارث نبیین و تاج گریه کنندگان و به هلاکت افکن منکران خدا، منم فرزند تکیه گاه مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عبادت کنندگان، منم فرزند تأیید شده به جبرئیل و یاری شده به میکائیل، منم فرزند حمایت کننده از حریم و کیان مسلمین، و کشنده خروج کنندگان بر دین در جنگ جمل و نهروان و صفین و مجاهد دشمنان و ناصبین که موجب افتخار تمام قریش گردید و اوّل کسی بود که دعوت خدا و رسول خدا را (در یوم الدار) از مؤمنین اجابت کرد و پیش از همه ایمان آورد، و ستمکاران را متفرّق نمود و مشرکین را ریشه کن فرمود، و تیری در چشم منافقین بود و زبان گویای دانش و حکمت عبادت کنندگان بود و یاری کننده دین خدا بود. ولیّ امر الله بود، بوستان حکمت خدا و صندوق دانش او بود. (انا مدینه العلم و علیّ بابها) با گذشت و جوانمرد بود. سخیّ و با ارزش بود. هم او بود که در مباحله شرکت داشت، با زکات بود، اهل بطحاء مکه بود از خدا راضی بود. همه جا پیش قدم بود. سرور همه (و یا بزرگ منش) بود، صابر، و همیشه روزه بود، مهذب و پرقدرت و شکننده صلب کفار و پراکنده کننده در جنگ احزاب بود. از همه بهتر خود را کنترل کرد و از همه قوی دل تر و از همه تصمیم گیرنده تر و از همه بیشتر به داد ستم دیدگان می رسید، شیر ژیان بود که وقتی در جنگ ها

همه عقب نشینی می کردند، او دشمنان را خورد می کرد و خود را به مشکلات می زد. همانند آسیا کفّار را خورد و مثل باد سرسر آنان را می شکست. شیر حجاز و سردار عراق بود. هم اوست که اهل مکه و مدینه و خیف و عقبه و بدر و احد و مسجد شجره و اهل هجرت بود (هر جا که صلاح بود) سید و آقای عرب و وقت خروش و جنگ شیر آنان بود. اوست که وارث مشعر و منا است، و پدر سبطین رسول خدا حسن و حسین است. آری همو جد و پدر بزرگ من علی ابن ابیطالب است، آری ایها الناس منم فرزند فاطمه زهرا و سیده زن های دنیا و آخرت.

و در روایت دیگر فرمود: منم فرزند خدیجه کبری، منم فرزند امام شهید به تیغ جفا، منم فرزند لب تشنه کربلا، منم فرزند غارت شده اهل جور و عنا، منم فرزند آن که بر او گریستند جنیان و مرغان هوا، منم فرزند آن که سر مبارکش را گردانیدند در شهرها، منم فرزند آن که اولاد و حرم اویند اسیران اولاد زنا.

آری آن قدر أنا، أنا فرمود و خود را معرفی کرد که فریاد ضجّه مردم به گریه و زاری بلند شد و یزید آن چنان وحشت زده شد، که کلام حضرت را قطع کرد و سفارش اذان داد، ولی وقتی مؤذن گفت: الله اکبر، حضرت فرمود: چیزی بزرگتر از خدا نیست، وقتی گفت: اشهد ان لا اله الا الله، فرمود: پوست و گوشت و خون من به این کلمه شهادت می دهند. وقتی گفت: اشهد ان محمداً رسول الله، فرمود: آی یزید این محمد که نامش را به بزرگی بردند جد من است، یا تو اگر بگویی جدّ تو است، دروغ گفته ای و کافری اگر بگوئی جد تو است، پس چرا عترت و اولاد او را کشتی و اهل بیتش را به اسیری آورده ای. آری نویسنده گوید این است معنی اسیری اهل بیت.

ما نداریم از رضای حق گله *** عار ناید شیر را از سلسله

به بزم پور معاویه آتشی افروخت *** که روشن از شررش، چشم عاقبت بین است
سکوت در بر ظالم کمک بود بر ظلم *** کز آن جفا به ستم دیدگان مسکین است
بکوفت بر دهن خصم مشت محکم و گفت: *** که این سزای تو ای بی حیای بی دین است
ز بیم بسته نگردد زبان حق گویان *** اگر چه بازوی من بسته از ره کین است
به کارنامه این چند روز سلطنت *** نگر که مایه طعن است و لعن و نفرین است
به چشم ما مکش این دستگاه را که ز جور *** بود بساط تو رنگین و لیک ننگین است
یزید عبرت تاریخ دهر شد «خوشدل» *** چنان که قصه اصحاب فیل و سجین است

سخنرانی بیستم

سخنرانی بیستم

قوله تبارک و تعالی:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، وَآخِرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)؛

ای کسانی که ایمان آوریده اید! آیا شما را راهنمایی به تجارتی کنم که از عذاب دردناک شما را نجات بخشد؟ به خدا و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خدای تعالی به اموال و جانتان جهاد کنید، این کار برای شما بهتر از هر چیز است، اگر بدانید (با این کارتان) گناهانتان آمرزیده می شود و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند که از زیر درختان آن نهرها جاری است و در خانه های پاکیزه در بهشت ابدی جای می دهد و این رستگاری عظیمی است و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد و آن پیروزی نزدیک بر دشمن و یاری خداست و مؤمنان را به آن بشارت ده.

پرسودترین تجارت بی ضرر

در سخنرانی هشتم مضمون همین آیه بیان شد. ان الله اشترى من المؤمنين تا آخر، امشب مطالب دیگری پیرامون آیات عنوان عرض می کنم.

انسان هر کاری که انجام می دهد باید با هدف و انگیزه و نتیجه گیری باشد و هر اندازه هدف و غرض مهم تر باشد، بیشتر زیر بار زحمت و خرج می رود. در تجارت و داد و ستد هر چه سرمایه بیشتر باشد و راه و روش عالی تر باشد، سود و منفعت بیشتر به دست می آید. تاجر ترسو نه سود می برد نه زیان. هر که بامش بیش، برفش بیشتر. هر که را طاووس خواهد جور هندوستان کشد، و همین هدف علّت و ریشه هر کاری است که به قول اهل علم ما تقدّم فی التّصوّر و تأخّر فی الوجود، در فکر و تصوّر اوّل کارست و در وجود و نتیجه گیری در آخر است. روی این اصل مسلّم خدای متعال برای ترغیب و تشویق مؤمنین برای جهاد یک مثال جالب و روشن بیان می فرماید، اولین خواست انسان مؤمن خداشناس ایمن بودن از عذاب آخرت است، لذا به طور طرح سؤال از پیامبر می فرماید، آیا شما را راهنمایی نکنم به تجارتی که شما را از عذاب دردناک نجات بخشد، و بدون انتظار پاسخ از مؤمنین آن را معرفی می کند، به خدا و رسول او ایمان بیاورید (یعنی در ایمان ثابت قدم و استوار باشید چون خطاب به خود مؤمنین است و تحصیل حاصل ممکن نیست) و در راه خدا با اموال و جان هایتان جهاد کنید.

سود با مؤمنین است در این معامله

پرواضح است که طرف سود در این معامله مؤمنین هستند که فروشنده اند. زیرا خدا نیازی به منفعت و تجارت و ربح ندارد که مشتری است، روی این جهت می فرماید: (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ)؛

من نکردم خلق تا سودی کنم *** بلکه تا بر بندگان جودی کنم

در این آیه مجاهدت به مال مقدم بر جان شده، برخلاف آیه ۱۱۱ سوره توبه که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ)، سبب تقدیم مال در اینجا شاید به این جهت باشد که اول باید مخارج جنگ و جهاد تأمین شود تا به مرحله از جان گذشتگی و میدان مبارزه برسد و سبب تقدیم جان در سوره توبه این است که گذشت از جان قطعاً سخت تر از گذشت از مال است، تا این جا فروشنده (که مؤمنان باشند) و خریدار که (خدا است) و کالای تجارت که جان و مال باشد مشخص شد، حالا باید ثمن و بهاء هم در این تجارت بیان شود؛ (يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ)؛ اول این که گناهان شما آمرزیده می شود. پس ناراحت از مردن و کشته شدن و گذشته خود و اشتباهاتتان نباشید، این اولین هدیه است. بعضی از مفسرین احتمال داده اند که خداوند آن چنان به مجاهدین فی سبیل الله لطف دارد که حقوق الناس آنان هم آمرزیده می شود، یعنی طلب کاران مالی و غیرمالی مجاهدین را راضی می کند.

دوم این که شما را داخل در باغ های بهشت جاودان می کند. بعضی فرموده اند: بیان مسکن طیبه را به خصوص بعد از جنات تجری من تحتها الانهار، فرموده است به این جهت است چون شرط اساسی آرامش فکر و خیال راحت مسئله مسکن است، این که می گوئیم اجاره نشینی خوش نشینی شوخی است. لذا با هر بدبختی و قرض و قوله، و وام، و نخوردن شام، و دادن قسط در فکر تهیه مسکن ملکی هستیم در بهشت که نمی شود اجاره نشین باشیم. منظور از مسکن طیبه چیست؟

طیب یعنی پاکیزه و مرفه، راغب اصفهانی لغت شناس معروف در مفرداتش می گوید: طیب در اصل چیزی است که انسان به حواس ظاهر و باطن از آن لذت ببرد. پس این خانه تمام شرایط را دارد از نظر همسایه، ساختمان، مرافق و... مثل خانه دنیایی نیست که یا از همسایه گله داشته باشی، یا جایی از آن خراب باشد، ترک برداشته، فکر خرابی و زیادی پول آب و برق و گاز و تلفن را داشته باشی (که هی زیادتر می شود) گرچه مطابق بعضی روایات هوای بهشت مثل هوای بین الطلوعین بهار است نه کولر لازم است نه گاز نه برق، آب هم که در هر خانه چشمه ای می جوشد مثل فواره، یفجرونها تفجیراً.

روایتی برای شما بخوانم که مسکن طیب را خوب لمس کنید، در بحار از خرائج و مناقب نقل می کند که شخصی از رؤسای اهل روستا و کوهستان (ظاهراً اطراف مدینه) از اصحاب امام صادق (علیه السلام) هر سال که مشرف به حج می شد، هنگامی که به مدینه می آمد، خدمت حضرت می رسید و در خانه آن جناب وارد می گردید. یک سال ده هزار درهم به حضرتش تقدیم نمود تا این که خانه ای در مدینه برای او خریداری کند و به حج رفت، هنگامی که برگشت حضرت نوشته و سندی به او مرحمت کرد که در آن نوشته بودند:

بسم الله الرحمن الرحيم، این سند خانه ای است که جعفر بن محمد (علیه السلام) برای فلانی فرزند فلانی جبلی در فردوس (بهشت) خرید که محدود است، به حدّ اول خانه رسول الله (صلی الله علیه وآله) و حدّ دوم آن خانه امیر المؤمنین (علیه السلام) و حدّ سوم خانه حسن بن علی (علیه السلام) و حدّ چهارم به خانه حسین بن علی (علیه السلام).

هنگامی که آن مرد مطالعه کرد، گفت: قربانت گردم، راضی شدم به این معامله، حضرت فرمود، من آن مال را تقسیم کردم بین فرزندان امام حسن و حسین و امیدوارم که خدای تعالی قبول فرماید و تو در بهشت جاودان باشی (گویا زمان سخت گیری منصور بر آن حضرت و اهل بیت باشد) آن شخص به منزل خود بازگشت و آن سند را همراه خود برد، پس از مدتی مریض شد، به مرضی که منجر به درگذشت او گردید. هنگام مرگ بستگان خود را جمع نمود و آنان را قسم داد که آن سند مزبور را با او در قبر بگذارند، آنان نیز چنین کردند. فردا که بر سر قبرش رفتند، دیدند آن سند روی قبر او گذاشته است و در پشت آن نوشته شده بود، امام صادق (علیه السلام) به خدا قسم به قول خود وفا کرد.

از شما می پرسم برای کسی که ایمان کامل دارد، آیا چنین خانه ای نقص دارد؟ و آیا این خانه مسکن طیب و پاکیزه و بهتر ازین خانه پیدا می شود؟ بهشت را چه کنم بتا بهشت من تویی؟ ممکن است ضعیف الایمانی شک کند و بگوید چند خانه می شود همسایه اهل بیت باشد؟ مگر تو همه نعمت های بهشت را می توانی درک کنی، این حلوای تن تنانی است، تا نخوری ندانی.

تجارت حقیقی معامله با خداست

پس تجارت حقیقی معامله با خدا است و پرسودترین و بی زیان ترین داد و ستدها است، - نه آن چه به ذهن من و شما است که منفعت دنیایی باشد و بعضی یک شبه دارای آلف و الوف و هزار هزار می شوند، زیرا اینها تمام از بین رفتنی است (فی حلال ها حساب و فی حرام ها عقاب) باید هم بگذاریم و برویم، حسابش را ما باید پس بدهیم، کیفش را ورثه ببرند (کارکردن خر، خوردن یابو)؛

معشوقه به نام من و کام دیگران است *** چون غره شوال که عید رمضان است

پشیمان ترین مردم در قیامت

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

انّ اخسر الناس صفقه و اخیبهم سعياً رجل اخلق بدنه فی طلب ماله و لم تساعده المقادیر علی ارادته، فخرج من الدنیا بحسرتة و قدم علی الاخرة بتبعته ؛ زیان کارترین مردم در معامله و نومیدترین آنان در تلاش و کوشش کسی است که برای رسیدن به مال و آرزو بدنش را کهنه کند (پیر شود و عمرش به سر آید).

و قضا و قدر او را در رسیدن به مقصود یاری نکند و به آرزوهایش نرسد، پس با حسرت و افسوس از دنیا برود و با کوله بار گناه به آخرت وارد شود.

و همچنین فرمود:

انّ اعظم الحسرات یوم القیمة حسرة رجل کسب مالا فی غیر طاعة الله، فورثه رجل فانفقہ فی طاعة الله سبحانه فدخل به الجنة و دخل الاول به النار؛ براستی بزرگترین پشیمانی روز قیامت پشیمانی و دریغ و افسوس خوردن مردی است که مال و دارائی از حرام به دست بیاورد (یا حقوق واجب مالی زکوة و خمس ندهد) و آن را به ارث کسی ببرد که در اطاعت و بندگی خدا صرف کند. (مثلاً پدر مستطیع شده به حج نرود ولی پسر با همان مال حج کند). پس وارث به سبب آن مال داخل بهشت گردد و آن بیچاره که به دست آورده به آتش داخل شود. برادران! خوب فکر کنید! چنین تجارت و سود بردن ارزش دارد و حقیقتاً این بابا چه حالی در قیامت دارد؟

پس دنیا دار تجارت است، اما نه این تجارت بلکه برای آخرت (هل اذلکم علی تجارة تُنجیکم من عذاب الیم).

دنیا تجارت خانه اولیاء است

برادران و خواهران! چه تجارتی از این بهتر که همان متاعی را که خدا خودش به ما مرحمت فرموده، یعنی جان و مال، را به گران بهاترین قیمت به خودش بفروشیم. به بهشت که تمام لذات معنوی و مادی در آن جمع است فیها ما تشتهی الانفس و تلذذ الاعین. و بالاتر از هر چیز عند ملیک مقتدر هرچه اشتها و آرزو کنی و هر چه چشمت بخواهد و لذت برد، آن هم در نزد پادشاه و سلطان قدرتمند؛

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم *** سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی

قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین؛

در نهج البلاغه می فرماید: مردی در نزد امیر المؤمنین مذمت و نکوهش از دنیا نمود، خشک مقدّس بود، حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) او را نهی کرد، فرمود: تو دنیا را مذمت می کنی، اما خود مغرور به آن شده ای و گول ظاهر آن را خورده ای، تا این که فرمود:

ان الدّنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافية لمن فهم عنها و دار غنى لمن تزود عنها و دار موعظة لمن اتعظ بها مسجد احباء الله ومصلى ملائكة الله ومهبط وحى الله ومتجر اولياء الله تا آخر ؛ دنیا برای کسی که آن را درک کند خانه ی راستی است و سرای ایمنی است برای کسی که حقیقت آن را بفهمد و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد، و جای پندگرفتن است برای کسی که پند گیرد، جای عبادت نمازگذاران و سجده گاه دوستان خدا است و جای درود فرستادن (یا نماز خواندن) فرشتگان است، و جای فرود آمدن وحی الهی و جای تجارت و داد و ستد دوستان خدا است.

اثر دیگر جهاد پیروزی بر دشمن

(وَ الْآخِرَى تُجِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)، نتیجه دیگری که از جهاد در راه خدا با مال و جانتان می گیرید نصرت و پیروزی از آن خدا است، بر دشمن که بسیار آن را دوست دارید و فتح و غلبه بر دشمن نزدیک است و به مؤمنان بشارت بده.

توانگری نه به مال است نزد (اهل کمال)

توانگری نه به مال است، نزد اهل کمال *** که مال تالب گور است و بعد از آن اعمال

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم *** تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

محلّ قابل وانگه نصیحت قائل *** چه گوش هوش نداری چه سود حسن مقال

به چشم و گوش و دهان آدمی نباشد شخص *** که هست صورت دیوار را همین تمثال

نصیحت! همه عالم چو باد در قفس است *** به گوش مردم نااهل و آب در غربال

دل ای حکیم برین معبر هلاک میند *** که اعتماد نکردند بر جهان عقّال

مکن به چشم ارادت نگاه در دنیا *** که پشت مار به نقش است و زهر او قتّال

به عمر عاریتی هیچ اعتماد مکن *** که پنج روز دیگر می رود به استعجال

برفت عمر و نرفتیم راه شرط ادب *** برآستی که به بازی برفت چندین سال

کنون که رغبت خیر است، روز طاعت نیست *** دریغ روز جوانی که صرف شد به محال

زمان توبه و عذر است وقت بیداری *** بر آر دست دعائی و رو به خاک بمال

وصال حضرت جان آفرین مبارک باد *** که دیر و زود فراق اوفتد درین اوصال

به زیر بار گنه گام بر نمی گیرم *** که زیر بار به آهستگی رود حمّال

بزرگوار خدایا به حق مردانی *** که عارفان جمیلند و عاشقان جمال

مبارزان طریقت که نفس بشکستند *** به زور بازوی تقوا و للحروب رجال
بقدمسون له بالخفی و الاعلان *** یسبحون له بالغدو و الاصال
من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی *** چه خواهی از ضعفا ای حکیم و از جهال
ختم عمر خدایا به فضل و رحمت خویش *** بخیر کن که همین است غایه الآمال
السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابداً ما بقیت و
بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک السلام علی الحسین و علی علی بن
الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.
بهترین کسی که در تاریخ با خدای خود معامله کرد
برادران و خواهران به نظر من امام حسین (علیه السلام) بهترین کسی است که در تاریخ با جان و
مال و اولاد و اصحاب و هستی اش با خدای خویش معامله کرد، بلکه بالاتر بگویم من فکر می
کنم به اسیری رفتن خواهران و دختران و عیالاتش از شهادتش مهم تر است. کسی که غیرت الله
است، به چنین چیزی تن دردهد جز برای پیشبرد اسلام و ابقاء آن و معامله با خدا نیست؟! به خدا
این خود معجزه است. شما چه فکر می کنید؟ خطبه خواندن حضرت زینب (علیها السلام) در
دروازه کوفه و مجلس یزید بلکه در خود کنار قتلگاه فرقی با خطبه خواندن حضرت زهرا (علیها
السلام) در مسجد مدینه برای اثبات حقایق امیرالمؤمنین و غصب خلافت دارد؟ هرگز. خیال می
کنید صبر امیر المؤمنین (علیه السلام) در سخنرانی آن حضرت در جمع مردان کنار قبر رسول
خدا (صلی الله علیه و آله) کمتر از صبر بر ۲۵ سال خانه نشینی و صبر بر جنگ جمل و صفین و
نهروان است. ولی چون برای خدا است و فی سبیل الله است، برای آنان قابل تحمل است. یزید بر
تخت عجب و تبخر نشسته، شراب خورده، مست غرور، مست شراب و مقام، حسب ظاهر زینب و
اهل بیت اسیر، باید این غرور و مستی شکسته شود. آن هم در شام، شام معاویه، که ۴۲ سال در آن
حکومت کرده، همین که یزید کفر خود را با بیان آن اشعار که من در کشتن امام حسین (علیه
السلام) جنگ بدر را تلافی کردم، اجدادم سر از خاک و آتش بردارند و این مجلس را ببینند؛
لیت اشیا خی بیدر شهدوا *** جزع الخرج من وقع الاسل
لاهلوا و استهلوا فرحاً *** ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا القوم من ساداتهم *** فعدلناه بیدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملک فلا *** خبر جاء و لا وحی نزل
نستیجر بالله، خجالت می کشم ترجمه کنم. پیامبر فقط سر ریاست جنگید نه قرآنی در کار است نه
وحیی، نه حدیثی، تمام مقام بوده و بس.
این جا بود که زینب از جا بلند شد، باید به دهن این بدبخت کوفت و خفه اش کرد.

خطبه حضرت زينب(عليها السلام) در مجلس يزيد

فقامت زينب بنت علي بن ابي طالب(عليه السلام) فقالت: الحمد لله رب العالمين و صلى الله على رسوله و آله اجمعين، صدق الله كذلك يقول «ثم كان عاقبه الذين اساءوا السؤى ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزئون» اظننت يا يزيد حيث اخذت علينا اقطار الارض و آفاق السماء، فاصبحنا نَساق كما تساق الاسارى، ان بنا على الله هواناً و بك عليه كرامه؟ و ان ذلك لعظم خطرک عنده؟ فشمخت بانفک، و نظرت فى عطفک، جدلان مسروراً، حين رأيت الدینا لک مستوسقه و الامور متسقه، و حين صفالك ملكنا و سلطاننا مهلاً مهلاً افنست قول الله تعالى: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) ، امن العدل يابن الطلقاء تخديرك حرائرك و امائك و سوقك بنات رسول الله سبايا قد هتكتك ستورهن، و ابديت وجوههن تحدوبهن الاعداء من بلد الى البلد و يستشرفهن اهل المناهل و المناقل، و يتصفح وجوههن القريب و البعيد، و الدنى و الشريف، ليس معهن من رجالهن ولى، و لا من حماتهن حمى؟ و كيف يرتجى من لفظ فوه اكباد الازكياء. و نبت لحمه بدماء الشهداء؟ و كيف يستبطىء فى بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالشف و الشنان، و الاحن و الاضغان ثم يقول غير متأثم و لا مستعظم، و اهلوا و استهلوا فرحاً. ثم قالوا يا يزيد لاتشل، متحياً على ثنايا ابي عبدالله سيد شباب اهل الجنة تنكتها بمحضرتك و كيف لا تقول ذلك، و قد نكأت القرحة و استأصلت الشافه باراقتك دماء ذريه محمد(صلى الله عليه وآله) و نجوم الارض من آل عبدالمطلب و تهتف باشياخك، زعمت انك تناديهم، فلتردن و شيكاً موردهم، و تودن انك شللت و بكمت، ولم يكن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت.

«اللهم خذبحقنا، و انتقم من ظالمنا و احلل غضبك بمن سفك دمائنا و قتل حماتنا».

فوالله ما فريت ألاً جلدك، و لا جززت الا لحمك، و لتردن على رسول الله بما تحملت من سفك دماء ذريته، انتهكت من حرمة فى عترته و لحمته حيث يجمع الله شملهم، و يلم شعثهم، و يأخذ بحقهم (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) حسبك بالله حاكماً و بمحمد خصيماً و بجبرئيل ظهيراً، و سيعلم من سوى لك و مكنك من رقاب المسلمين بس الظالمين بدلاً، و ايكم شر مكاناً و اضعف جنداً.

و لئن جررت على الدواهي مخاطبتك انى لاستضعف قدرک، و استعظم تقريعک، و استكبرتوببخك، لكن العيون عبرى، و الصدور حرى، الا فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء فهذه الا يدي تنطف من دمائنا و الافواه تتحلب من لحومنا، و تلك الجثث الطواهر الزواكى تنباهها العواسل و تعفوها امهات الفراعل، و لان اتخذتنا مغنماً لتجدنا و شيكاً مغرماً، حين لاتجد الا ما قدمت، و ما ربك بظلام للعبيد فالى الله المشتكى و عليه المعول.

فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا و لاتمیت و حینا ولا تدرک امدنا و لا ترخص عنک عارها، و هل رأیک الا فند، و ایامک الا عدد و جمعک الا بدد، یوم یناد المناد ألا لعنة الله علی الظالمین.

فالحمد لله الّذی ختم لاولنا بالسعادة و لآخرنا بالشهادة و الرّحمة، و نسئل الله ان یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المزید و یحسن علینا الخلفة انّه رحیم و دود و حسبنا الله و نعم الوکیل.

فقال یزید: یا صحیحه تحمد من صوائح، ما اهون الموت علی النوائح

ترجمه خطبه حضرت زینب

حمد و ستایش مختصّ ذات پروردگار عالمیان است و صلوات خدا و درود بر رسول و پیام آور او و آل بیتش اجمعین است، حقیقتاً خداوند راست فرمود: هنگامی که در قرآن می فرماید: نتیجه و عاقبت کسانی که بد کردند این می شود که در آخر کار تکذیب آیات الهی می کنند و به آنها را استهزاء و تمسخر می کنند (نتیجه گناه زیاد توی یزید این شده است که انکار اصل دین می کنی و خود را کافر و اهل آتش قرار دهی) ای یزید، تو فکر می کنی این که زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را مانند اسیران شهر به شهر کوچ دادی، از منزلت و رفعت و شأن ما چیزی کاسته شد، و بر کرامت تو افزوده گردید و مثلاً: پیش خدای تعالی احترامی داری، تا اینکه تکبر و تفرعن کنی و بر خود به نازی و شاد و سرحال باشی که اکنون به مراد خود رسیدی و دنیا به کام تو شده است و سلطنت و شاهیست استوار گشته است. (هرگز چنین نیست!) آرام باش! آرام باش! (پیاده شو) یزید مگر فراموش کردی که خدا فرموده است البته گمان نکنند کسانی که کافر شدند ما به آنان مهلت دادیم به خیر آنها باشد، نه ما به آنها مهلت دادیم (تا خوب تاخت و تاز کنند) و برگناهان خود بیفزایند و برای آنها عذابی دردناک با توهین است.

ای پسر طلقا (آزاد شدگان روز فتح مکه) این از عدالت است که زنان و کنیزان تو پشت پرده باشند و دختران رسول خدا را همانند اسیر، شهر به شهر بگردانی؟ و به آنان هتک حرمت کنی و بدون پرده و پوشش در منازل متعدد با دشمنان کوچ دهی و مورد نظر هر دور و نزدیک و وضع و شریف قرار دهی؟ در حالی که از مردان و حمایت کنندگانشان کسی همراه ایشان نباشد.

آری چگونه امید خیر به کسی مثل تو می رود که مادرش جگر آزاد مردان (حضرت حمزه) را به دهن جوید و بیفکند و گوشت او به خون شهداء روییده شده است و چگونه توقع خوبی از کسی می توان داشت که در دشمنی و بغض و کینه ما اهل بیت تربیت یافته و از کودکی از همان جنگ بدر و احد ما را دشمن دانسته و کینه به دل گرفته است و بدون هیچ حیا و شرمی امروز بگوید:

جای اجدام در این جا خالی است تا خوشحالی کنند و بگویند یزید دستت درد نکند بزن که خوب می زنی و با چوبی که در دست داری بر دندان های ابی عبدالله سید جوانان بهشت می زنی و تازه

بدون خجالت شعر بخوانی، آری چگونه چنین نباشی و حال آن که دل های ما را جریحه دار نمودی و اصل و ریشه ما را بریدی، زیرا خون ذریّه پیامبر اکرم را ریختی و دودمان آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمینند را گسیختی، و نیاکان خود را صدا می زنی و خیال می کنی که ندای تو را می شنوند و البته به همین زودی به آنان ملحق می شوی، و آرزو خواهی داشت که ای کاش شل می شدم (و دستم بریده بود) و زبانم لال بود و چنین کلمات باطل و هجو را بر زبان جاری نمی کردم و چنین غلطی نمی کردم ولی بدان آن پشیمانی و آرزو دیگر سودی برای تو نخواهد داشت. سپس حضرتش شروع به نفرین کرد و گفت: بار خدایا! حق ما را از این ستمکاران بگیر و انتقام از او بکش و غضبت را بر هر کس که خون ما را ریخته و حمایت کنندگان ما را شهید نموده است فرو بفرست.

پس فرمود: ای یزید! قسم به ذات اقدس الهی که نشکافتی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خویش را و چه زود باشد که بر رسول خدا وارد شوی در حالی که وزر و بال ریختن خون ذریّه و اولاد او و هتک حرمت عترت او بر گردنت باشد. هنگامی که آنان را جمع نماید و حق ایشان را از تو بگیرد. و قطعاً گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارش روزی می خورند، و کافی است که داور و حاکم تو خود خدای متعال است، و محمد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خصم و دشمن تو باشد و جبرئیل یاور و پشتیبان ما گردد.

و چه زود باشد کسانی که تو را کمک و مساعدت کردند که بر گردن مسلمانان سوار شدی (پدرت و آن کس که او را در شام والی کرد) و خلافت باطل تو را مستقر کرد که چه نگون بخت ستمکاری هست، و خواهید دانست که هر کدام از شما چه جایگاهی دارد و هیچ یاور و کمکی نخواهد داشت.

و اگر مشکلات روزگار (بیداری مردم و روشن شدن حق) اقتضا نمی کرد، من هرگز با مثل توئی سخن نمی گفتم، همانا من تو را حقیر و کوچک و بی ارزش می دانم و سرزنش تو را بیش از این می پندارم و معرفی پستی تو از این هم بیشتر است ولی چه کنم این سخن ها که در وجود تو اثر ندارد و برای تو سودی نخواهد داشت،

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ *** نرود، میخ آهنین بر سنگ

لکن چشم ها گریان و دلها سوزان است، که چقدر عجیب و شگفت آور است نجیبان الهی و خدایی، به دست آزاد شدگان مکه (طلقائی) حزب الشیطان کشته شوند، و خون ما از دست آنان به چکد و دهان آنان به گوشت ما بجنبند و اجساد پاک و مطهر شهدا را گرگ های بیابانی تماشا کنند و آن تن های پاکیزه را کفتار صفتان بر خاک ببینند.

ای یزید اگر امروز ما را غنیمت خود بدانی، به همین زودی خواهی فهمید که این غنیمت موجب غرامت و زیان تو است، و در آن وقت است که بدانی چه پیش فرستادی و غیر از بدبختی و عذاب پس اندازی نخواهی داشت و خداوند بر بندگان ستم کننده نیست. هر کس کیفر اعمال خود را خواهد دید.

ما هم جز به ذات اقدس او شکایتی نمی کنیم و بر غیر او اعتمادی نداریم. تو اکنون هر نقشه داری به کار گیر و هر چه در توان تو است انجام ده و دشمنی خود را خوب نشان بده، و از هر سعی در سختی بر ما فروگذار مکن، اما به ذات اقدس الله قسم که تو هرگز نور ما را خاموش نتوانی کرد و ذکر و یاد ما را از بین نتوانی برد و وحی ما را نمی توانی از بین ببری و فرجام کار ما را درک نخواهی کرد و این ننگ و عاری را که برای خویش خریدی از بین رفتنی نیست (تا قیام قیامت است) و مگر این رأی و اشتباه تو قابل جبران است؟ و چند روز سلطنت تو ارزشی دارد؟ و این دور و بری های تو جز پراکندگی عاقبتی دارند؟ در روزی که منادی حق ندا کند؛ *الا لعنة الله علی الظالمین*.

سپاس خدای را که از اوّل سعادت ما را خواست و در آخر رحمت و شهادت را نصیب ما گردانید، و در خواست ما از او تکمیل ثواب این شهادت است و افزایش اجر آن است و قرارداد حسن خلافت در خاندان ایشان است و هم اوست که احسانش بر ما دائمی است. انه رحیم ودود و حسبنا الله و نعم الوکیل، براستی خدا مهربان و بهترین دوست و برای هر امری ما را کافی و نیکو وکیل است.

کی فلک را همچو زینب یک فروزان اختر است

کی فلک را همچو زینب یک فروزان اختر است؟ *** او که بر تاج ولایت درّ والا گوهر است
کی فلک دارد نشان از یک چنین نام و نشان؟ *** او که از صلب علیّ و دختر پیغمبر است
در بلاغت چون علی و در صبوری چون حسن *** در شهامت چون حسین و در حیا چون مادر است

می زند داغ حقارت بردل ابن زیاد *** گر چه در ظاهر اسیر و بی کس و بی یاور است

می دهد داد سخن در مجلس عام یزید *** گوئیا شاه سخنور مرتضای حیدر است

از کمال و علم و تقوی، شد «عقیله» نام او *** همچو زهراء از همه زنهای عالم برتر است

جای دارد افتخار مردم ایران (حسان) *** چون به نام شیعیان تنها همین یک کشور است.

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی بیست و یکم

سخنرانی بیست و یکم

قوله سبحانه:

(تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ)؛

(در روز قیامت ای رسول ما) ستمگران را می بینی از اعمالی که خود انجام داده سخت در وحشت هستند، اما بالاخره آنان را فرو می گیر (نتیجه کارشان می باشد) اما کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در بهترین باغ های بهشت (پردرخت و سبزه) جای داده می شوند و هر چه بخواهند برای آنان فراهم است و نزد پروردگارشان هستند. این فضل و نعمت بزرگی است. مقایسه ستمکاران با نیکان

سابقاً گذشت که یکی از شیرین کاری های قرآن کریم مقایسه بدی با نیکی و ستمکاران و ظالمین با صالحان و مؤمنین است، چون هر چیزی با قیاس بر ضدش لمس می شود. تعرف الاشياء باضدادها. اگر شب نبود قدر روز شناخته نمی شد. اگر مرض نبود سلامتی درک نمی شد. اگر فراق افتاد قدر وصال معلوم می گردد،

جدائی تا نیندند دوست قدر دوست کی داند؟ *** شکسته استخوان داند بهای مومیایی را در آیه (عنوان) خداوند متعال خطاب می کند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا رسول الله ظالمان را می بینی که روز قیامت وحشت عجیبی سراپای آنها را فرا گرفته است ولی هیچ چاره ای هم ندارند. خود کرده را تدبیر نیست (صحنه قیامت را تصور کنید، هر کس پرونده اش آویزان به گردنش، و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه، به طرف حساب رهسپارند. قبول شدگان با کمال خوشحالی، مردود شده ها با کمال ذلت و بدحالی؛ (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَّةً وَ لَمْ أَذَرَ مَا حِسَابِيَّةً، يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَّةً)؛

هر کس پرونده اش را به دست راست گرفته می گوید: بیائید بخوانید، (۲۰ گرفته ام قبول) من می دانستم نتیجه کارم را خواهم گرفت... و اما کسی که پرونده اش را به دست چپ گرفته (یعنی نیکان از بدان مشخص و انگشت نما هستند) پس می گوید: ای کاش اصلاً این پرونده به من داده نمی شد و حسابم را نمی دانستم. ای کاش همه چیز گذشته بود. به گفته بابا طاهر:

چو فردا نامه خونون نامه خونن *** تو چون نامه ات بخونن شرمت آید

برادران! دیده اید هنگامی که کارنامه بچه های مدارس را می دهند چه حالی دارند، آن که قبول و نمرات خوب گرفته، با شتاب به طرف خانه می رود و به هر کس برسد، ببین ۲۰ گرفته ام معلم شده، ۱۹ از همان درب خانه فریاد می زند، مامان قبول شدم. اما آن که روزه شده یا تجدید آورده، به کسی کارنامه را نشان نمی دهد با گریه و عبوس وارد خانه می شود.

مراد از ظالم کیست؟

ظالم در آیه شریفه ممکن است ستمکار به دیگران باشد و ظلم اصطلاح باشد و یا به احتمال قوی ظالم به نفس باشد، هر کس انجام وظیفه نکرده زیرا ظلم در لغت (وضع الشی فی غیر ما وضع له) است، هر چیزی که به جای خود صرف نشود، ستم و ظلم است، اگر چشم انجام وظیفه نکند، گوش همین طور دست و پا و مال و اولاد و همه چیز؛ ظلم است.

جهان چون چشم و زلف و خال و ابروست *** که هر چیزی به جای خویش نیکوست اگر شما بنائی را در خانه ببری و بگویی، شما این لباس ها را بشوئید. چه کار داری! تو آخر روز مزدت را بگیر. این ظلم به بنا است و همچنین کارهای دیگر.

پس اگر در جهت و در هر عضوی آن چه را که خدا از ما خواسته است انجام وظیفه نکنیم، ظلم به خود و به آن عضو نموده ایم، و روز قیامت شرمنده ایم و وحشت داریم (و هو واقع بهم) و هر کيفر ببینیم مکافات اعمال خود ما می باشد و همچنین اعمال صالح؛ از مکافات عمل غافل مشو *** گندم از گندم بروید جو ز جو

این جهان کوه است و فعل ما ندا *** باز گردد این نداها را صدا فی روضات الجنات، «روضه»، باغ پر آب و درخت و سبزه و گل و گیاه است. مؤمنین در چنین باغ های بهشت هستند. معلوم می شود باغ های بهشت فرق دارند و همه مثل هم نیستند، و به و بهتر در کار است، مؤمن گناه کار که توبه کند، بله بهشت می رود ولی لابد با آن که اصلاً گناه نکرده فرق دارد.

دانه فلغل سیاه و خال مهرویان سیاه *** هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا بالاتر از همه عند ربهم است، صالح المؤمنین نزد خدا هستند که ما نمی توانیم درک این معنا کنیم، مثل شهدا که آنان نیز بل احياء عند ربهم یرزقون اند. و لهم ما یشائون است، هر چه بخواهند مهیا و حاضر است که تمام مفاهیم خوبی ها در آن گنجانیده شده، اگر یکروز «ای مؤمن صالح العمل» کیفیت کشید از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و یا امیر المؤمنین (علیه السلام) دعوت کنی به قصر تو تشریف بیاورند، ممکن است ای خواهر مؤمن صالح العمل خواستی، حضرت زهرا را دعوت کنی، انشاء الله اجابت می فرماید، خدایا یعنی به این مقام می رسیم؟ روی این جهت می فرماید: ذلک هو الفضل الکبیر، این همه الطاف و فضل بزرگ الهی است، زیرا موازنه بین عمل مؤمن و فضل و کرم الهی نیست. او هر چه اراده کند کن فیکون است، فقط بگوید باش، می شود. تازه این تعبیر چون غیر از آن ممکن نیست فرموده ضیق بیان است و گرنه گفتن «باش» هم لازم

نیست، اراده خداوند به چیزی که شد وجود آن بلافاصله هست، ما یعنی این بشر زندانی جهان ماده و دنیا، این معانی و نعمت های بشر را نمی توانیم درک کنیم. همان گونه که عذاب جهنم و کیفر و عقاب را نمی توانیم درک کنیم و هر چه در آیات و روایات برای این دو وارد شده است برای نزدیک شدن معنای آنها به ذهن ما بوده است نه بیان حقیقت و کنه آن.

مؤمنین حقیقی در امان اند

در سوره مبارکه انعام می فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ)؛ آنان که ایمان آورده اند و ایمان خود را آمیخته به ظلم و ستم نکرده اند، امنیت خاطر مخصوص آنها است و ایشانند هدایت یافتگان. گر چه این آیه از زبان حضرت ابراهیم است، به سیاق دنباله آیات پیش تر و در تفسیر مجمع البیان نیز روایتی از امیر المؤمنین (علیه السلام) در تأیید همین معنی نقل می کند که این سخن دنباله گفتگوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) است با بت پرستان و ظلم در این جا به معنای شرک است. و لکن مقتضای بیان عموم آیه مطلب به طور کلی است. و ممکن است که گفتار خود خداوند متعال باشد، در بیان این که ایمان باید خالص باشد و عمل صالح همراه داشته باشد و هیچگونه انحراف و ستمی در کار نباید باشد آن وقت با چنین شرایطی مؤمن حقیقی می شوند و در امن و امان قرار می گیرند، هم در دنیا چون از خدای خویش راضی هستند، هم در آخرت، از هر جهت در امان هستند و هیچ کمبودی ندارند و همه چیز در اختیار آنان و به میل آنان است.

دنیا و آخرت به نگاهی خریدند *** سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی و اگر ایمان تمام مردم آلوده به ظلم و ستم و خلاف کاری نبود همه جا امنیت و عدالت برقرار می شد و فساد و تباهی نبود نه در دنیا و نه در آخرت. هر کجا عدل است آن جا، جای امن است و صلاح *** و اندر آن جا مفسدین را فرصت افساد نیست

و در همان تفسیر روایتی از سلمان فارسی و حذیفه و ابی بن کعب نقل می کند که منظور از آمیخته نکردن ایمان به ظلم همان نداشتن شرک به خدا است و از عبدالله بن مسعود نیز نقل می کند که هنگامی که این آیه نازل شد: (وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) بر مردم گران آمد و خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: کار ما مشکل شد، مگر کدام از ما کسی است که ظلم به نفس خویش ننموده باشد؟ (پس همه ما مشمول این آیه ایم، حضرت فرمود: این نیست که خیال کرده اید، بلکه مراد شرک به خدا است، مگر نشنیده اید گفتار بنده صالح خدا (لقمان) را که می گوید: (يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ).

به هر حال آن چه مهم است و به درد دنیا و آخرتمان می خورد و موجب رفتن بهشت و نعمت های نامتناهی آن می گردد، همان ایمان به خدا و عمل صالح است، اللهم ارزقنا.

هر کس نعمت های بهشت را بخواهد؟

یک حکمت از کلمات قصار نهج البلاغه برای شما بخوانم تا راه تحصیل بهشت را در زبان کُهر بار امیر المؤمنین (علیه السلام) یاد بگیریم و در پی آن برویم:

«إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شَ بَيْنَهُمَا كَلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخِرِ وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ وَ عَنِ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي يَا نَوْفُ أَرَأَيْتَ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ فَقُلْتُ بَلْ رَامِقٌ قَالَ يَا نَوْفُ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ أَوْلَيْكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا وَ تُرَابَهَا فِرَاشًا وَ مَاءَهَا طِيبًا وَ الْقُرْآنَ شِعَارًا وَ الدُّعَاءَ دِنَارًا ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا لَسَّاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ

وَ هِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ، وَ هِيَ الطُّبْلُ وَ قَدْ قِيلَ أَيْضًا إِنَّ الْعَرْطَبَةَ الطُّبْلُ وَ الْكَوْبَةَ الطُّنْبُورُ ؛

به راستی دنیا و آخرت با هم دشمنند و دو راه از هم جدا و متفاوتند، پس هر کس دنیا را دوست داشته باشد و به آن دل بندد، آخرت را دشمن می دارد و آن را عدو فرض کرده است و این دو مانند مشرق و مغرب هستند و هر کس بین آنها راه برود، هر اندازه به یکی نزدیک شود، از دیگری دور می گردد، (هر چه به یکی علاقه بیشتر داشته باشد، به همان اندازه از دیگری غافل می شود) و آن دو همانند دو زن برای یک شوهرند (هرگز با هم سازش ندارند).

و از نوف بکالی که از مخصوصین آن حضرت بوده است، نقل شده که گفت: یک شب خدمت امیر المؤمنین ۷ بودم، دیدم حضرت (آخر شب) از بستر خویش بیرون آمد و به ستاره ها نگاه کرده و فرمود: ای نوف خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم یا امیر المؤمنین. فرمود: ای نوف خوشا به حال پارسایان و زاهدین در دنیا آنان که دل از آن کنندند و به آخرت دل بسته اند، ایشان جمعی هستند که زمین را فرش خود و خاک آن را بستر و آب آن را شربت گوارا قرار داده اند.

(و در عوض) قرآن را همانند پیراهن و آرایش به لباس و دعا را جامه روئین می دانند، پس مثل حضرت عیسی مسیح دنیا را از خود دور نموده و دل به آن نبسته اند. ای نوف! در چنین ساعتی از شب داود ۷ (برای راز و نیاز) برخاست و گفت: این همان ساعتی است که دعا در آن مستجاب است و هر بنده ای که درخواستی از خدای متعال بکند حاجت روا می شود، مگر کسی که باج گیر از دیگران باشد یا کسی که سخن چین ظالمین و ساعی حاکم جور باشد و اسرار مردم را فاش کند

یا همکار داروغه و زورگویان یا نوازنده و ساز زن و یا دنبک زن باشد، (اهل مجلس عیاشی و لهو و لعب و موسیقی باشد).

نویسنده عرض می‌کنم پس ما چه کنیم؟ یا امیر المؤمنین! که به همه شکل وابسته به دنیا و گرفتار تشریفات آخر الزمان شده ایم؟ مگر خودتان به دادمان بررسی گویا همه در خواب هستیم وقتی بیدار می‌شویم که وقت از دست رفته؛ «مردم همه در خوابند، با مردن بیدار می‌شوند».

روایت جالبی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کنند که فرمود:

«النَّاسُ نِيَامُ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا؛ مردم همه در خوابند هنگامی که مردند بیدار می‌شوند.

حالا یا بیداری و زنده بودن در عالم برزخ مراد است، یا تا روز قیامت را هم شامل می‌شود. بالاخره ما افراد بشر تا زنده هستیم از حقیقت خیلی چیزها بی‌خبر و در عالم غفلت هستیم. وقتی مردم همه چیز را می‌فهمیم، تشبیه بسیار لطیفی است. انسان در خواب نفس می‌کشد. قلبش در طپش است. خون در بدنش گردش می‌کند. خیلی از قوا و اعضا به کار خودشان مشغولند، ولی هوش و درک ندارد، صلاح و فساد را تشخیص نمی‌دهد، ولی هنگامی که بیدار شد تمام حواس و درک بر می‌گردد، چه بسا در حال خواب قلت بخورد، از تخت مثلا بیفتد، مادر روی بچه اش بغلطلد و او را خفه کند که شنیده شده یا پایش را به بخاری بزند و بیفتد و فرش آتش بگیرد و امثال اینها که بر ضرر خودش اقدام کند و وقتی متوجه می‌شود که بیدار می‌گردد. ما هم در دنیا خیلی از کارها انجام می‌دهیم که به ضرر و زیان ما است و خود متوجه نیستیم. وقتی مردم می‌فهمیم.

از طرف دیگر خواب عالم خیال است و به فرمایش جناب آقای فلسفی هر کس به ذوق و دلخواه خود رؤیا و خواب می‌بیند. یکی خواب می‌بیند رئیس شده، یک مشت بله قربان گو دارد، امر و نهی می‌کند، همه دست به سینه ایستاده اند، دیگری خواب می‌بیند ثروت مند شده، چکها و اسکناس ها را دسته بندی می‌کند، آپارتمان چند طبقه ای خریده است، مؤمنین خواب رفتن مکه و مدینه را می‌بینند. بنده هنوز پس از چند سال که صدام ما را از آن جا بیرون کرده است اکثر شبها خواب می‌بینم نجف هستم. فلان جوان خواب می‌بیند دختر دلخواهش برای ازدواج جواب مثبت داده است، بگو بخند دارند، گل می‌دهد گل می‌گیرد، و امثال اینها. ولی وقتی بیدار می‌شوند می‌بینند همه کشک بود و خواب؛

شتر در خواب بیند پنبه دانه *** گهی لب لب خورد گه دانه دانه

ما انسان های ماده پرست و غرق در عالم این دنیا همین حال را نسبت به آخرت داریم، وقتی روح از قفس بدن بیرون آمد، مثل نوزاد تازه متولد شده (اگر درک کند) می‌فهمد عالم دیگر آمده است، یکی می‌گوید: (يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ)؛ ای کاش بستگانم

می دانستند که من کجا آمده ام و خداوند مرا آمرزید و مورد اکرام قرار داد. یکی هم داد می زند: (رَبُّ ارْجَعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا)؛ خدایا مرا برگردانید اعمال را صالح می کنم، جوابش کلاً است. کی به حرف او گوش می دهد، مگر تو به حرف خدا و پیغمبر، گوش دادی! برای خودت راه دیگر رفتی، خیال ها داشتی، فکر اینجا را نکردی.

کارهای ما شباهت به بازی بچه ها دارد

و هم وحسن و فکر و ادراکات ما *** همچو نی دان مرکب کودک هلا
جمله با شمشیر چوبین جنگشان *** جمله در لاینبعی آهنگشان
جمله شان گشته سواره بر نئی *** کاین براق ماست یا دلدل پئی
هم چو طفلان جملگی دامن سوار *** گوشه دامن گرفته اسب وار
دید عقل و ادراک و چشم ما خیلی کم است. آن عالم را نمی بینیم. به حق معرفت او را نشناخته
ایم. پس از رفتن به آن جا به ما می گویند: (لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ
فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ)؛ ای بشر! تو از چنین روز غافل بودی، اینک پرده از پیش رویت برکنار زدیم،
هم اکنون چشم تو تیزبین شده است (تمام حقائق و واقعیت ها را می توانی درک کنی).

کنون باید ای خفته بیدار بود

کنون باید ای خفته بیدار بود *** چو مرگ اندر آید ز خوابت چه سود
فرو کوفت طبل شتر ساریان *** به منزل رسید اول کاروان
یکی در بهاران بیفشانده جو *** چه گندم ستاند به وقت درو
چو شبیت درآمد بروی شباب *** شبت روز شد، دیده برکن زخواب
گذشت آن چه در ناصوابی گذشت *** ور ایندم دگر در نیابی گذشت
کنون وقت تخم است اگر پروری *** گر امید داری کزو برخوری
به شهر قیامت مرو تنگدست *** که بیوجه باید به حسرت نشست
گرت چشم عقل است، تدبیر گور *** کنون کن که چشمت نخورد است مور
کنون کوش کآب از کمر برگذشت *** نه وقتی که سیلابت از سر گذشت
نه پیوسته باشد روان در بدن *** نه همواره گردد زبان در دهن
ز داندگان بشنو امروز قول *** که فردا نکیرت به پرسد به هول
غنیمت شمار این گرامی نفس *** که بی مرغ قیمت ندارد قفس
مکن عمر ضایع به افسوس و حیف *** که فرصت عزیز است و الوقت ضیف.
توسّل به حضرت رقیّه (علیها السلام)

السَّلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله ابدًا ما بقيت و
بقي الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد مني لزيارتك السلام على الحسين و على علي بن
الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين.

از اماکن و جاهایی که انسان را به فکر و تحیر وادار می کند، شهر «دمشق» است، امشب شما را
ببرم یتیم نوازی کنیم، اما در عالم معنی با اشک چشم، با دل سوخته از یتیم سه ساله ای که در
غربت مرد، در گوشه خرابه پرستاری هم جز عمه اسیر غم زده و یتیمانی مثل خودش و برادر
بیمارش نداشت. کسانی که شام رفته اند قبر مخروبه ی معاویه را که برای پندگرفتن مانده است،
دیده اند، بارگاه ملکوتی حضرت زینب و رقیه را هم زیارت کرده اند، گفتند: عبدالسلام عارف
خواست قبر معاویه را تجدید بنا کند، چند روز بعد از این حرف با هلیکوپترش نزدیک بصره آتش
گرفت و رفت پیش معاویه.

اما قبر حضرت رقیه را تجدید بنا کرده اند این ایرانیان شیعه عاشق اهل بیت، چقدر با صفا و
مسجد بزرگی در بالاسر و حرم بزرگ و با روح. در سفر اول بنده فقط دو سه اطاق کوچک تو در
تو بود که در یکی از آنها ضریح کوچک آن مخدّره بود و بیشتر از هر چیزی کم‌دی بود که جلب
توجه می کرد، مقداری اسباب بازی کودکانه در آن بود که جگر هر بیننده را آب می کرد و
ناخودآگاه اشک جاری و دل می سوخت (شاید همان اتاق ها و ضریح کوچک صفای بیشتری
داشت).

تجدید قبر حضرت رقیه

مرحوم حاج ملا محمد هاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ می نویسد که عالم جلیل شیخ
محمد علی شامی که از علمای نجف اشرف است، به حقیر فرمود: جد مادری من سید ابراهیم
دمشقی بود، سه دختر داشت و پسر نداشت، شبی دختر بزرگش در خواب دید که جناب رقیه به او
فرمود: به پدرت بگو به والی شام بگوید قبر و لحد مرا آب گرفته و من در آن در اذیت هستم، بگو
تعمیر کنند. دختر به سید گفت، ولی سید از ترس عامه اثری نداد. شب دوّم دختر وسطی سید
همین خواب را دید و به پدرش گفت، باز ترتیب اثر نداد. شب سوّم دختر کوچک باز همین
خواب را دید و به پدر نقل کرد باز سید ترتیب اثر نداد، تا شب چهارم خود سید آن مخدّره را در
خواب دید که به عتاب فرمود: چرا والی را خبردار نکردی.

سید بیدار شد و صبح نزد والی دمشق رفت و جریان را گفت، والی امر کرد علما و صلحای شام از
سنی و شیعه، جمع شوند و غسل کنند و لباس پاکیزه در برکنند و به دست هر کس قفل درب حرم
باز شد، همان شخص برود و قبر را نبش کند و جسد مطهر را بیرون بیاورد تا قبر را تعمیر کنند.
پس همین کار را انجام دادند و قفل به دست هیچ کس باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم و

همچنین هر کس معول (کلنگ) زد بر زمین اثر نکرد جز معول سید، بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند جسد نازنین آن مخدره صحیح و سالم حتی کفن هم سالم است. لکن آب زیادی در لحد جمع شده، پس سید آن نازنین بدن را بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد (دختر سه ساله آن هم با آن حالی که از دنیا رفته که جسمی ندارد) و سه روز به همین حال بود و متصل گریه می کرد، فقط برای نماز او را روی پارچه لطیفی می گذاشت و بعد از فراغ از نماز او را روی زانو می گذاشت و از معجزه او در این سه روز نیاز به غذا و تخیل نداشت، و بعد سید از آن مخدره درخواست کرد، که از خدا بخواهد پسری به او مرحمت کند و دعایش مستجاب شد و در سن پیری پسر دار شد، و نام او را سید مصطفی گذاشت و بعد از سه روز که قبر تعمیر اساسی شد، حضرت را خود سید در لحد گذاشت و دفن کرد. سپس والی این جریان را به سلطان عبدالحمید نوشت و سلطان آن سید را متوکی حرم حضرت رقیه و حرم حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه قرار داد و تاکنون (زمان نقل جریان برای حاج ملا محمد هاشم) او متصدی تولیت این اماکن است و گویا این قضیه در سال هزار و دویست و هشتاد قمری بوده است.

برادران و خواهران! دختر یتیم سه، چهار ساله ای در خواب خدمت پدر برسد و لطف و مهربانی او را ببیند و با او درد دل کند و جریان اسیری از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام را بگوید، بعد بیدار شود و ببیند خواب دیده است، چه حالی پیدا می کند؟ زنان و کودکان همه بیدار شدند و شروع به گریه و زاری نمودند، حالا چطور او را ساکت و آرام کنند و حضرت زینب (علیها السلام) چه حالی داشت و چه بکند (از همسران و مادران شهدائی که در مجلس حضور دارند عذر می خواهیم، اگر یتیم را سرپرستی می کنید شما می فهمید حال حضرت زینب را، حال امام زین العابدین و کودکان را).

خبر من ز صبا پرس که همدرد من است *** حال بیمار که داند به جز از بیماری (أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ) ؛ یا رسول الله تو خود یتیم بودی و خدا سرپرست تو شد. خوب از حال یتیمان خبرداری، (بنده پنج ساله بودم، پدرم مرحوم شد مثل خواب یادم می آید، وقتی سؤال از بابا می کردم، می گفتند رفته پیش خدا)، یزید از شیون و فغان زنان و کودکان بیدار شد. دستور داد سر پدرش را برای او ببرند و در کنارش نهند، این هم یتیم نوازی، دختر پرسید این چیست؟ گفتند: سر بابایت حسین است. شما خودتان فکر کنید حالا چه شد و چه وضعی به عمل آمد که آن دختر چهار ساله جان به جان آفرین تسلیم کرد، و اهل بیت چه حالی داشتند و بر جنازه او چه کردند.

قربان اشک دیده و این درفشانیت *** ای جان فدای محنت و رنج نهانیت از لحن دلنشین تو قلبم گرفته شد *** دیگر نمانده صبرم ازین نغمه خوانیت

شب مات و اختران همگی غرقه در سکوت *** تا بشنوند زمزمه آسمانیت
چون ماه آسمان که نیاسوده لحظه ای *** بگذشته در مدار سفر زندگانیت
رنجی که از خزان یتیمی کشیده ای *** پیدا بود ز رنگ رخ زعفرانیت
ای روشن از فروغ تو ویران سرای شام *** چون شمع آتش مزین از خوش زبانیت
بودت امید کز سفر آید پدر، ولی *** جز غم نبود حاصل این خوش گمانیت
چون مژده دادیم که حسین از سفر رسید *** دردا نبود جز غم دل مژدگانیت
دادی تو جان و بوسه گرفتی ز روی باب *** قربان جان فشانی و این مهربانیت
دانی که طبع شعر «حسان» آتشین چراست؟ *** دارد نشانه ای زغم جاودانیت

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

سخنرانی بیست و دوم

سخنرانی بیست و دوم

قوله تعالی:

(ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) ؛

این (نعمتهای بهشت) همان چیزی است که خداوند عالم، بندگان خود را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند را به آن بشارت داده است (یا رسول الله) بگو من برای رسالتم هیچ اجر و مزدی از شما درخواست نمی کنم جز مودت و گرایش و محبت به اهل بیت، و هر کس عمل نیکی انجام دهد ما بر نیکی آن می افزایم، زیرا به راستی خداوند بسیار آمرزنده و شکرگزار است. آیا مودت ما فائده برای پیامبر و اهل بیت دارد؟

دنباله آیات سخنرانی قبلی که خداوند وعده داد باغ های بهشت و هر چه مؤمنین در آنجا بخواهند برای آنان آماده است. این آیه را ادامه می دهد که این نعمتها همان پاداش عمل صالح ایشان است و ستمکاران نیز کیفر اعمال خود را می بینند و موضوع مهم دیگری را بیان فرموده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اجر مادی و مال و ثروت دنیوی از مؤمنین توقع ندارد فقط مودت بستگانش را سفارش می کند که آن هم سود و اثرش برای خود مؤمنین، هم در دنیا و هم در آخرت خواهد بود - نه آن که به رسول گرامی اسلام چیزی عائد می گردد. در اینجا سه سؤال پیش می آید، نخست این که آیا محبت و مودت و پیروی از اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای آنان فائده و اثری دارد یا خیر؟ دوم اینکه اهل بیت و بستگان آن حضرت چه کسانی هستند؟ سوم این که آیا محبت زبانی و ادعای دوستی و علی علی گفتن و برای امام حسین گریه کردن و عزاداری نمودن بدون عمل به احکام اسلام و پیروی عملی از آنان خاصیت و فائده دارد یا خیر؟ اما جواب از سؤال اول همان گونه که عبادت و اطاعت خدای متعال سودش بازگشت به خود انسان می کند، به نظر می رسد که مودت خاندان وحی و پیروی از آنان نیز نفعش به خود ما

می رسد نه آنکه مقام آنان بالاتر می رود ایشان به هر رتبه و درجه ای که هستند، بالاترین درجه و مقام است حتّی بعضی علما نظرشان این است، صلوات که بر محمّد و آل محمّد می فرستیم ثوابش به خود ما می رسد نه آن که بر مقام آنان افزوده می شود و شاید از روایات وارده در ثواب صلوات فرستادن نیز همین معنا استفاده می گردد از باب تبرک چند روایت عرض کنم.

قال رسول(صلی الله علیه وآله): البخیل حقاً من ذکرته عنده فلم یصل علیّ؛ بخیل حقیقی کسی است که نام من نزد او برده شود و صلوات بر من نفرستد.

«اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد» فی قرب الاسناد عن احدهما قال اثقل ما یوضع فی المیزان یوم القیامه الصلوة علی محمّد و علی اهل بینه؛ امام باقر یا امام صادق(علیهم السلام) می فرماید: سنگین ترین چیزی که از اعمال انسان در ترازوی عملش گذاشته می شود در روز قیامت صلوات فرستادن بر محمّد و آل محمّد است.

قال الرضا(علیه السلام): من لم یقدر علی ما یکفر من ذنوبه فلیکثر من الصلوة علی محمّد و آله فانّها تهدم الذنوب هدماً؛ هر کس نتواند کاری کند که کفاره گناهانش گردد (حتّی کفارات مالی) پس باید زیاد بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرستد.

پس برآستی صلوات فرستادن گناهان را به کلی نابود می کند و از بین می برد. و عن ابی الحسن العسکری(علیه السلام): قال انما اتخذ الله ابراهیم(علیه السلام) خلیلاً لکثرة صلوته علی محمّد و اهل بینه (صلوات الله علیهم)؛ امام هادی می فرماید سبب اینکه خدای تعالی ابراهیم(علیه السلام) را خلیل و دوست خود گرفت چون زیاد بر محمّد و آل محمّد صلوات می فرستاد.

بعضی از علما از جمله مرحوم امام خمینی(قدس سره) نظرشان این است که صلوات در رکوع و سجود جای ذکر واجب را می گیرد، چون فرموده اند: اقوی آنست که هر ذکر کافی است. این روایت را هم گوش کنید!

قال(صلی الله علیه وآله): من صلّی علیّ و لم یصلّ علیّ لم یجد ریح الجنه و انّ ریحها لتوجد من مسیره خمسماًه عام؛ رسول خدا فرمود: هر کس بر من صلوات بفرستد و بر آل من نفرستد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

و بدرستی که بوی آن از مسیر پانصد سال راه شنیده می شود، بنده عرض می کنم شخصی از روایان سنی ناصبی به نام ضبّی بوده است که می گفته اللهم صلّ علی محمّد وحده، خدایا بر محمّد به تنهایی صلوات فرست، قید وحده را هم اضافه می نموده است، این هم نمونه ی کینه و بغض. پس نتیجه این شد که پیروی و محبت اهل بیت سود و نفعش به خود ما می رسد نه ایشان، چرا، امیر المؤمنین(علیه السلام) در نامه ای که به عثمان بن حنیف می نویسد و شرح خوراک و لباس

خود را بیان می کند می فرماید: الا و انکم لا تقدرون علی ذلک و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداده آری، شما نمی توانید خوراک و لباستان مثل من باشد ولی کمک کنید به خدا ترسی و کوشش در دین و عفت و استقامت، ولی ظاهراً منظور از کمک و یاری به حضرت این باشد که در شیعه بودنمان کمک به او کنیم تا ما را شفاعت کند. واجبات را انجام دهیم. کارهای حرام را ترک کنیم - نه شیعه ی خلاف کار که نسبت ما به آن حضرت بر ضررش باشد.

اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) کیستند؟

و اما پاسخ سؤال دوم که اهل بیت و قربی چه کسانی هستند، در چند روایت متواتر شیعه و سنی نقل کرده اند که از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) پرسیدند منظور از قربی و بستگان شما که بر ما محبت آنان واجب شده است چه کسانی هستند. حضرت سه مرتبه فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند ایشان (حسن و حسین) هستند.

تمام مفسران شیعه و بعضی از عامه در حدود پنجاه نفر این معنا را تأیید فرموده و نظر داده اند. حتی مثل فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود که همه جا کینه و بغض خود را نسبت به اهل بیت و شیعه ابراز می دارد و تا می تواند آیات نازله در شأن آنان را انکار می کند، این خبر را می پذیرد. دست در دامن مردان زن اندیشه مکن *** هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

و بعد اضافه می کند که شکی نیست رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فاطمه زهرا را دوست داشته و درباره او فرموده است فاطمه بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها؛ فاطمه پاره تن من است هر چیزی سبب آزار او باشد مرا آزار داده است و همچنین با احادیث متواتر ثابت شده که رسول خدا علی و حسن و حسین را دوست می داشت پس بنابراین، جهت محبت آنان بر تمام امت فرض و واجب می شود، زیرا در قرآن خداوند فرمود: (وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)؛ پیروی پیامبر کنید تا هدایت شوید و فرمود: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ)؛ کسانی که دستور او را مخالفت کنند باید از عذاب الهی بترسند، و فرمود: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)؛ (ای پیامبر) بگو اگر خدا را دوست دارید پس باید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد. تا آخر مطالبی که در کتاب اوصاف روزه داران نقل کردم و در تفسیر نمونه نیز نقل فرموده اند، نویسنده از فخر رازی سؤال می کنم لابد از فرط محبت امت بود که قبر جگر گوشه ی رسول خدا فاطمه اطهر مخفی است؟! از محبت بود که امام مجتبی خون جگر شد تا شاید مثل امروزی (۷ صفر) مسموم و شهید شد؟! از محبت بود که امام حسین را با آن وضع فجیع و دل خراش که تاریخ اسلام از آن شرمنده و رو سیاه است با اولاد و اصحاب و یارانش به شهادت رساندند و اهل بیتش را به اسیری گرفتند؟! شرح این واقعه و خون جگر *** این زمان بگذار تا وقت دیگر

حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن *** مر مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد

محبت باید همراه پیروی عملی باشد

و اما جواب از سؤال سوم که آیا محبت زبانی نسبت به اهل بیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کافی است یا حتماً باید همراه عمل صالح و پیروی واقعی از آنان باشد؟

پاسخ این سؤال واضح و روشن است زیرا محبت و مودت ایشان در آیه شریفه به عنوان پاداش نبوت و رسالت قرار داده شده است: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، و هنگامی این پاداش حاصل می شود که عملاً آنان را همانند خود رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) واجب اطاعت بدانیم و دستورات ایشان را مو به مو اجرا کنیم و پیرو آنان باشیم زیرا دستورات ایشان از دستورات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ریشه می گیرد و ادامه همان نبوت و رسالت است پس آیه شریفه در مقام بیان ولایت امیرالمؤمنین و اولاد اطهار اوست که موجب سعادت ابدی در دنیا و آخرت است و محبت زبانی تنها هیچ وقت این اثر را نخواهد داشت. حتی اگر ما شیعیان عملاً پیرو آنان نباشیم و دستورات ایشان را به کار نیندیم و واجبات را انجام ندهیم و محرّمات را ترک نکنیم علی غایت چه سودی برای ما خواهد داشت؟ بنده گاهی گفته ام اگر تا نیمه های شب عزاداری برای امام حسین بکنی و نماز صبحت قضا شود، نمی ارزد. اگر روز قیامت حضرت پیرسد من روز عاشورا هم نماز ظهر را به جماعت خواندم تو چرا نماز نمی خوانی یا کاهل نمازی چه جواب داری بدهی؟ اگر امیرالمؤمنین بفرماید من در حال نماز شهید شدم تو چرا در نماز سهل انگاری داشتی غیر از شرمندگی و خجالت و سرافکندگی چه خواهی داشت؟

حلوا حلوا اگر بگوئی صد سال *** بی خوردن حلوا نشود شیرین کام

سفارش جالب امام باقر(علیه السلام) به جابر جعفی

جابر بن یزید جعفی که از نیکان اصحاب امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) و اعظام ثقات و مخصوصین بوده است که در رجال کشی و همچنین کافی از او نقل می کند امام باقر(علیه السلام) هفتاد هزار و در بعض نسخ کشی نود هزار حدیث به من یاد داد که آنها را به هیچ احدی نگفته و نخواهم گفت و خدمت حضرت عرض کردم قربانت کردم شما این اسرار را به من فرموده اید و این بار سنگین را بر دوشم نهاده اید گاهی آن چنان سینه ام تنگ می شود که مثل دیوانه می شوم. فرمود: جابر هر وقت این چنین شدی به کوه و صحرا برو و گودالی حفر کن و سرت را کنار آن ببر و بگو امام باقر محمد بن علی(علیه السلام) چنین و چنان گفت.

او می گوید هیجده سال در خدمت سرور انسان ها امام باقر محمد بن علی(علیه السلام) بودم (در مدینه) هنگامی که قصد سفر کردم (برگشت به کوفه) برای خداحافظی مشرف خدمت آن جناب شدم عرض کردم: سفارشی به من بفرمائید: فقال بعد ثمانیه عشر سنه یا جابر؟ قلت نعم انکم بحر لا ینزف و لا یبلع قعره: قال بلغ شیعته عنی السلام و اعلمهم انه لا قرابه بیننا و بین الله (عز و جل)

و لا يتقرب اليه الا بالطاعة له. يا جابر من اطاع الله و احبنا فهو ولينا و من عصى الله لم ينفعه حبنا، يا جابر من هذا الذي سئل الله فلم يعطه؟ او توكل عليه فلم يكفه؟ او وثق به فلم ينجه الى آخر الرواية.

حضرت فرمود: ای جابر! بعد از هیجده سال باز سفارش می خواهی؟ عرض کردم: آری، شما دریای بیکران هستید. (مثل چاهی که هر چه آب از آن بکشند آبش تمام نشود).

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم بقدر تشنگی باید چشید

و به آخر و قعر آن نمی شود رسید. فرمود: ای جابر! شیعیان مرا از طرف من سلام برسان و به آنان بفهمان (اعلم به اصطلاح علم صرف دو مفعولی است یعنی بفهمان، یادشان بده) براستی بین ما و خدای تعالی خویشتاوندی نیست (به هر مقام رسیده ایم از اطاعت اوست) و تقرب به ذات اقدسش حاصل نمی شود مگر به اطاعت و عبادت او. ای جابر! هر کس اطاعت خدا کند و ما خانواده (اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله)) را دوست داشته باشد پس او دوست و همراه ما خواهد بود و هر کس گناه و معصیت خدا کند دوستی ما برای او فائده نخواهد داشت. ای جابر! کیست که از خدا سؤال و خواهشی کند پس خدا به او ندهد؟ یا بر خدا توکل کند و خدا او را کفایت نکند؟ و یا امید به خدا ببندد و خدا او را نجات ندهد؟ (تا آخرت حدیث).

پس برادران باید هر دو را داشته باشیم تا کار ساز باشد هم اطاعت و عبادت خدا و هم محبت و ولایت و پیروی از امیر المؤمنین و ائمه ی معصومین(علیهم السلام).

شان نزول آیه ذوی القربی

در بحارالانوار از تفسیر کشاف نقل می کند که انصار (اهل مدینه) گویا بر مهاجرین (اهل مکه) افتخار می کردند که ما چنین و چنان کردیم. (خدمت به اسلام و به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نمودیم) پس عباس یا ابن عباس به آنان گفت فضیلت از آن ما می باشد (ما اهل مکه) اول اسلام را پذیرفتیم مثل اهل دو شهر نزدیک هم یا اهل دو محله که به همدیگر تفاخر می کنند و خوبیهای خودشان را به رخ یکدیگر می کشند. این جریان به سمع رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) رسید (برای آنکه ادامه پیدا نکند و موجب اختلاف نشود) حضرت به نزد ایشان تشریف برد و فرمود: ای گروه انصار مگر نه این بود که شما ذلیل و خوار بودید و خداوند به وسیله من (اسلام) به شما عزت داد؟ همه گفتند: آری یا رسول الله، فرمود: مگر نه شما گمراه بودید پس خداوند به وسیله من (اسلام) هدایتتان فرمود؟ گفتند: بلی یا رسول الله حضرت فرمود: پس چرا جواب مرا نمی دهید؟ عرض کردند چه بگوئیم ای رسول خدا؟ فرمود: شما هم بگوئید: مگر نه این بود که قوم تو قریش شما را از مکه بیرون کردند و ما به شما پناه دادیم؟ مگر نه این بود که آنان شما را تکذیب کردند و اسلام و نبوت را انکار کردند ولی ما تصدیق شما نمودیم؟ مگر نه این بود که قوم تو شما

را رها کردند و یاری نمودند ولی ما (انصار) یاری کردیم؟ و همین گونه حضرت صفات خوب آنان را بیان فرمود به طوری که ایشان به زانو نشستند (و شرمند شدند) و عرض کردند یا رسول الله ما حاضریم تمام اموال و آنچه در دست ما است در اختیار خدا و رسول او واگذار کنیم پس این آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، نازل شد.

این نکته را نیز عرض کنم که در سوره مبارکه شعرا از زبان چند نفر از پیامبران الهی آمده است: (ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)؛ من اجر و پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت و نبوت نمی خواهم. پاداش من فقط بر پروردگار عالمیان است.

بیان معنای و من یقترب حسنه

(وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ)، (اقتراف) به معنای اکتساب و بدست آوردن چیزی است. هر کس عمل خیری به دست بیاورد و انجام دهد ما بر خیر و نیکی او می افزائیم زیرا خداوند بسیار آمرزنده و شکر گزار است. کلمه غفور و شکور صیغه مبالغه است و معنای «بسیار» در آن نهفته است و منظور این است که خدای تعالی بهانه می خواهد که بیامرزد و از گناهان بگذرد. تو یک قدم به طرف خدا برو خدا صد قدم به تو نزدیک می شود. بسیار شکرگزار است. خیلی خوب تلافی بخیر می کند. کوچکترین خوبی و عمل صالحی که انجام دهی پاداش می دهد آن هم چند برابر، (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ)؛ هر کس ذره ای کار خیر کند آنرا می بیند، (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا)؛ روز هفتم ماه صفر است جمعی شهادت حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) را در امروز گفته اند.

در کتاب احقاق الحق از مستدرک الصحیحین از امام سجّاد (علیه السلام) نقل می کند که بعد از شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام)، حسن بن علی (علیه السلام) در میان مردم خطبه خواند و سخنرانی فرمود که در بخشی از آن گفت: انا من اهل البيت الذين افترض الله موذتهم على كل مسلم فقال تبارك و تعالی لنبیّه (صلی الله علیه وآله):

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا)، فاقتراف الحسنه موذتنا اهل البيت؛ من از خانواده ای هستم که خدای تعالی موذت ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است و به پیامبر فرموده: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...)؛ بگو من پاداش و اجری برای رسالتم از شما نمی خواهم مگر موذت اهل بیتم و هر کس نیکی و خیری بدست بیاورد ما پاداش او را افزون می کنیم. منظور خداوند از اکتساب حسنه موذت، ما خاندان پیامبر و اهل بیت اوست. ذکر توسل به امام حسن مجتبی (علیه السلام)

السّلام علیک یا ابا محمّد الحسن بن علی ایّها المجتبی یابن رسول الله انا توجّهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدّمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیهاً عند الله اشفع لنا عند الله.

یا حسن ای شیر خدا را شبر *** همچو نبی از همه کس خوبتر
 ای یکمین فرد بنی فاطمه *** سرور ذریه زهرا، همه
 وارث آقائی خیر البشر *** بر شجر نور، نخستین ثمر
 در ره دین، سخت ترین امتحان *** بوده همان صلح تو با دشمنان
 دشمن ازین صلح تو رسوا شده *** مشت عدو، پیش همه وا شده
 قصد تو در حال قیام و قعود *** بوده خدا، همچو رکوع و سجود
 غیر خدا را به دلت راه نیست *** قصد تو جز قرب الی الله نیست
 نهضت تو ریشه دوانیده بود *** برگ و بر و ساقه، حسینش فزود
 با غم دل، سوختی و ساختی *** پرچم دین تا که بر افراختی
 دوست و دشمن بتو تهمت زدند *** در حرمت دست بغارت زدند
 حاصل برنامه تو چون علی است *** صلح تو با خانه نشستن، یکی است
 ای پسر فاطمه روحی فداک *** شد جگرت در ره دین چاک چاک
 عقل بشر مات ازین صبر تو *** صبر تو پیدا بود از قبر تو
 یا حسن ای نور امید جهان *** دیده به درگاه تو دارد «حسان»
 جریان شهادت امام مجتبی (علیه السلام)

در بحار الانوار از ابن الحدید نقل می کند که امام حسن (علیه السلام) چهار مرتبه مسموم شده
 است و حضرت فرمود: چند مرتبه مرا مسموم کردند ولی هیچ کدام به سختی این مرتبه اخیری
 نبوده است و همین مضمون آن را مرحوم محقق اربلی در کشف الغمه نقل فرموده است و نیز از
 شیخ مفید (رحمهم الله) نقل می کند، معاویه هنگامی که خواست برای یزید بیعت بگیرد مقداری سم
 برای جعدہ دختر اشعث بن قیس بدبخت که همسر بی وفای حضرت امام حسن (علیه السلام) بود
 فرستاد، و به او وعده داد که اگر حسن بن علی را مسموم کنی تو را به ازدواج پسر یزید در می
 آورم و مبلغ یکصد هزار درهم نیز با آن سم برای او فرستاد پس جعدہ ملعونه آن حضرت را
 مسموم کرد و حضرت چهل روز مریض بود تا به شهادت رسید. در ماه صفر سال پنجاه هجری و
 سن حضرت چهل و هشت سال بود و برادرش امام حسین (علیه السلام) بنا به وصیت خود
 حضرت او را غسل داد و کفن کرد و در نزد جدّه اش فاطمه بنت اسد در بقیع به خاک سپرد.
 و نیز در بحار از خرائج نقل می کند از امام صادق (علیه السلام) که امام حسن (علیه السلام) هنگام
 وفات به برادرش امام حسین (علیه السلام) وصیت کرد بر این که او را در بقیع دفن کند ولی برای
 تجدید عهد با جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جسد مرا در کنار قبر آن حضرت ببرید و
 سپس ببرید در بقیع به خاک بسپارید. اما بنی امیه خیال می کنند که می خواهید مرا در نزد قبر جدّم

دفن کنید پس مانع می شوند ولی تو را به خدا سوگند می دهم ای برادر که قطره خونی ریخته نشود.

فلذا همین جریان پیش آمد و مروان حکم با جمعی از بنی امیه آمده و گفتند: عثمان در پائین بقیع دفن شود، حسن بن علی کنار پیامبر، چنین چیزی نخواهد شد، و عایشه نیز سوار بر قاطر خود را به معرکه رسانید و می گفت: مرا با شما (بنی هاشم) چه کار است؟ می خواهید کسی را که من دوست ندارم داخل خانه من کنید؟ پس ابن عباس گفت: ای مروان نمی خواهیم جنازه را اینجا دفن کنیم و خودش وصیت کرده که قطره خونی ریخته نشود ما او را بنا به وصیت خود حضرت، در بقیع دفن می کنیم ای عایشه! از پستی روزگار یک روز سوار شتر شدی در جنگ جمل و امروز سوار قاطر، اگر زنده بمانی یک روز هم سوار فیل خواهی شد (و به جنگ خدا خواهی رفت) ابن الحجاج شاعر بغدادی گفته است یا بنت ابی بکری لا کان و لا کنتی لک التسع من الثمن و بالکل تملکتی تجملتی تبغلتی و ان عشت تفیلتی، سپس مرحوم مجلسی مناظره جالبی در این باره که بین فضال بن الحسن بن فضال و ابی حنیفه بوده نقل می کند.

برادران امام حسین به وصیت امام حسن (علیهما السلام) تمام عمل کرد، ولی بعد از دفن فرمود غارت زده کسی نیست که مالش را برده باشند، غارت زده کسی است که بدست خودش برادرش را به خاک بسپارد، ولی در کربلا بر سر نعش ابو الفضل فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی. دو طفل مصطفی دادند جان از آب و بی آبی *** ز بی آبی حسین اما حسن از آب بی جان شد حسین قبل از شهادت گر نشان تیر شد اما *** حسن بعد از شهادت نعش پاکش تیر باران شد
لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

قال الله تبارک و تعالی:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ) ؛

آنان (دل بستگان به خدا که هدایت شده اند) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل های ایشان به یاد خدا آرام و مطمئن است، آگاه باشید! با یاد خدا دل ها آرامش پیدا می کند. آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاکیزه ترین زندگی برای ایشان است و بهترین عاقبت و سرانجام را دارند.

دل بستگی به خدا سبب آرامش است

آنچه سبب آرامش خاطر بشر و راحتی فکر است و دل مشغولی را از بین می برد ایمان به خدا و عمل صالح و دل بستگی به ذات اقدس او است. (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا) ؛ هر کس به شیطان و هر طغیان گر و سرکش کافر شود دست ردّ به

او بزند و ایمان به خدا بیاورد پس به راستی چنگ زده است به دستگیره قوی و محکمی که گسستن برای او نیست.

از همیشه اضطراب و نگرانی خاطر، بدترین درد برای انسان بوده و عوارض آن در زندگی فردی و اجتماعی اثر بسیار بد داشته تا جائی که سلامتی جسمی او را نیز تهدید می کند و چه بسا ناراحتی روانی سبب مرگ او گردد روی این جهت از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: نعمتان مجهولتان الصّحّه و الامان، دو نعمتند که قدر و ارزش آنها را مردم نمی دانند، یکی سلامتی بدن و دیگری امنیت خاطر (هنگامی شناخته می شوند که مرض و دلهره و ترس جای آنها بیاید) گاهی انسان در هواپیما یا ماشین یا در ایام جنگ مواجه با خطر و اضطراب می گردد وقتی نجات پیدا کرد و خطر رفع شد و احساس آرامش کرد آنوقت می فهمد امنیت چقدر باارزش است. در موقعی که هواپیماهای دشمن بعث عراق شهرها را بمب باران می کردند یادتان می آید؟ چه حالی به ما دست می داد بنده هم در هواپیما بودم که اعلام خطر شده هم سال ۵۴ ش در آتش سوزی منا بودم هم سال ۶۶ جمعه سیاه مکه ششم ذیحجه بودم خوب درک می کنم امنیت و رفع اضطراب یعنی چه. گاهی انسان اضطراب گذشته را دارد گاهی اضطراب و وحشت از آینده دارد که برای او مبهم و تاریک است. گاهی بعضی تجّار از ترس ضرر در معامله کلان حال حرف زدن ندارند خواب و خوراک و خوشی از آنان سلب می گردد.

معمولاً ما از اشتباهات و گناهان گذشته وحشت داریم گاهی از عذاب و کیفر آنها گاهی از فکر قبر و قیامت و حساب و کتاب ما را رنج می دهد.

اما اگر ایمان به خدا و لطف و کرم او و رحیم و غفور بودن و توبه پذیری او قوی باشد و عذر خواهی کنیم و در مقام جبران گذشته باشیم، خود به خود فکر ما راحت و اطمینان و آرامش حاصل می شود، (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ). شیخ بهایی می فرماید:

تا منزل آدمی سرای دنیا است *** کارش همه جرم و کار حق لطف و عطا است

خوش باش که آن سرا چنین خواهد بود *** سالی که نکوست از بهارش پیدا است

پس ایمان به خدا و انجام عمل صالح، انسان مؤمن را در برابر حوادث و مشکلات و ناملازمات مادی و فکری بیمه می کند به طوری که از هیچ حادثه و هیچ دشمن حتی مرگ وحشت و واهمه ندارد. شهدا همین جور بودند هر سختی و گرفتاری و درد و الم را به جان خریدار بوده اند. در وصیت نامه های شهدای جنگ تحمیلی چیزهایی می بینیم که بعضی از جوانان راه صد ساله را یک شبه رفتند و آن چنان قوی دل شدند که خود را در قلب دشمن و کام مرگ انداختند و تمام این شهدای فلسطین که الان می شنویم با انجام اعمال انتحاری دشمن سنگ دل اسرائیل را به زانو در

آورده اند و در عملیات انتفاضه شهادت طلب شدند از همین جهت است و انشاء الله زندگی پاکیزه از آن ایشان خواهد بود (طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا بَدَأَ).

از حادثه ترسند همه کاخ نشینان *** ما خانه به دوشان غم سیلاب نداریم آرامش خاطر مؤمنین از تمام جهات است

کلمه (طوبی) مؤنث اطمینان است که افعال التفضیل است. یعنی: بهترین مثل کبری که مؤنث اکبر است و در آیه شریفه متعلق آن ذکر نشده است پس افاده عموم می کند. یعنی: همه خوبی ها همه پاکی ها، بهترین دوستان و خدمتکاران و کنیز و غلامان و... و سبب آنکه مؤنث ذکر شده است چون صفت کلمه حیات یا نعمت است که مؤنث می باشد.

(و صفت در چهار چیز از ده چیز مطابق موصوف باید باشد) در تفسیر مجمع البیان در چند روایت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و از امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر (علیهم السلام) وارد شده است که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه پیامبر و در یک روایت در خانه علی (علیه السلام) است و در خانه هر یک از مؤمنین یک شاخه از آن درخت گسترده می باشد. حتی اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک مرتبه فرمود: در خانه من است و یک مرتبه فرمود: در خانه علی است، پس بعضی سبب از این اختلاف تعبیر را پرسیدند، فرمود خانه من و خانه علی در یک مکان است. (یعنی متصل به هم است بنده عرض می کنم مثل خانه دنیائی ایشان) شاید کنایه باشد از ارتباط مؤمنین با ایشان که سبب آرامش و پاکیزگی است و تجسمی باشد از پیروی از آن بزرگواران در دنیا و قبول ولایت رهبری آنان در دنیا من چه می دانم ولی مثال بزمن الآن در تلویزیون یک نفر حرف می زند و همه جا او را می بینند و حرفهای او را می شنوند و شاید غیر مؤمنینی از این ارتباط با آنان محروم باشند بالاخره بهشت و نعمتهای آن را در دنیا نمی توانیم بفهمیم.

سه نکته مهم

۱. دلباختگی به دنیا:

در اینجا سه نکته مهم است که باید عرض کنم و در تفسیر گران سنگ نمونه اشاره فرموده است. نخست اینکه دنیا پرستی و دلباختگی به تجملات مادی و زرق و برق آن بخصوص در زمان ما، یکی از بزرگترین دل مشغولی و عوامل اضطراب و نگرانی افراد بشر بوده و هست تا جائی که بعضی از نداشتن فلان مقام یا فلان خانه یا فلان ماشین حتی فلان لباس، آن چنان مشوش و ناآرام هستند که سلب آسایش از ایشان می شود و زندگی بر آنان تلخ می شود.

در حالی که اگر ایمان محکم به خدا و بی ارزشی دنیا داشته باشیم و زهد و قناعت را پیشه کنیم و اقتدا به امیر المؤمنین (علیه السلام) بکنیم و به اصطلاح علی وار باشیم و زندگی و رفتار آن حضرت

را سرمشق و الگوی خود قرار دهیم، این چنین نخواهیم بود و برعکس آرامش خاطر و خیال راحت و آسودگی فکری پیدا می کنیم.

آن را که جای نیست همه شهر جای اوست *** درویش هر کجا که شب آید سرای اوست
امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه شقشقیّه بعد از بیان غصب خلافت و خانه نشینی و اشاره به جنگ جمل و صفین و نهروان می فرماید: گویا اینان نشنیدند کلام خدا را که می فرماید ما سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که اراده بزرگی در روزی زمین و فساد نکردند... و اگر برای اتمام حجت نبود به شما می فهماندم این دنیای شما نزد من علی ارزش عطسه بز ماده ای را هم ندارد و مهار شتر خلافت را رها می کردم هر جا که بخواهد برود، برود. و در آخر کلام دیگرش می فرماید: به راستی این دنیای شما در نظر من علی ارزشش از برگ درختی که در دهان ملخی باشد و آنرا بچود کمتر است؛ و انّ دنیاکم عندی لأهون من ورقه فی فم جراده تقضمها ما لعلی و لنعمیم یفنی و لذه لا تبقی. علی را با نعمتهای از بین رفتنی و لذت زود گذر چه کار است.
ناگفته نماند که خواسته های انسان در دنیا از نظر مال و ثروت و مقام و سایر امور مادی حدّ و مرز ندارد و به هر جا برسد و هر چه داشته باشد باز فزون طلب است و می خواهد بیشتر و بیشتر شود و سیر شدنی نیست، فقط قناعت می تواند جلو آرزوها و آمال او را بگیرد و بس.

نیم نانی گر خورد مرد خدا *** بذل درویشان کند نیم دگر
هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه *** همچنان در بند اقلیمی دگر

مقصود از ذکر خدا چیست

۲. منظور از ذکر خدا که فرمود: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) ذکر زبانی تنها نیست بلکه آنچه موجب آرامش دل است این است که به تمام معنی قلب متوجه ذات اقدس الهی و عظمت او، و علم و آگاهی او و حاضر و ناظر بودن او در تمام اعمال و اقوال و رفتار و گفتار ما باشد که هیچ او را از خاطر نبریم و همیشه به یاد او باشیم تا سبب کوشش و فعالیت در جلب رضای او باشیم و واجبات را انجام و از گناهان اجتناب و دوری کنیم، در عین حالی که ذکر زبانی هم داشته باشیم و جلب ثواب بدین وسیله نیز داشته باشیم و از گفتن الحمد لله و لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و صلوات بر محمد و آل محمد که از اذکمار مهم و موجب آمرزش است غافل نشویم.
آیا آرامش خاطر منافی با خوف از خدا نیست؟

۳. در آیه شریفه دوّم سوره انفال فرموده است: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که هنگامی که نام خدا برده می شود دل آنان می ترسد، پس چطور در آیه عنوان فرمود: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) آیا این دو آیه با هم منافات ندارد.

پاسخ این سؤال این است که منظور از آرامش خاطر در اینجا، در برابر عوامل مادی و مشکلات زندگی دنیائی است که غالب مردم به آن مبتلا هستیم و کسی که امیدش خدا باشد و او را پشت و پناه خود بداند و ارحم الراحمین فرض کند، خیالش راحت و آرامش خاطر برای او حاصل می شود. حتی نسبت به گناهان و اشتباهاتش هم وقتی توبه کند و بداند خداوند توبه کاران را دوست می دارد، (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)، باز اطمینان خاطر پیدا می کند ولی در عین حال از خدا می ترسد و عذاب و کیفر را فراموش نمی کند و دیگر گرد گناه نمی گردد.

امیرالمؤمنین پنج سفارش مهم در نهج البلاغه می فرماید، یکی از آنها این است: لا یرجون احد منکم الا ربّه و لا یخافن الا ذنبه ، هیچ کدام از شما امیدوار نباشد مگر به پروردگارش، و از هیچ چیز نترسد مگر از گناه خودش.

روز اربعین یکی از روزهای مخصوص زیارت امام حسین (علیه السلام) است یکی از روزهایی که بخصوص سفارش زیارت امام حسین (علیه السلام) شده است روز اربعین (بیستم صفر) است. مثل روز عرفه و عاشورا و زیارت مخصوصی از امام صادق (علیه السلام) در بحار از کتاب تهذیب شیخ طوسی نقل فرموده است و از مصباح الزائر این روایت مشهور از امام حسن عسکری (علیه السلام) را آورده است که حضرت فرمود: علامات المؤمن خمس، صلوه احدی و خمسين، و زیارة الاربعین، و التختم بالیمین، و تعفیر الجبین و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم.

نشانه های مؤمن (شیعه واقعی) پنج چیز است: ۱. بجا آوردن ۵۱ رکعت نماز (در شبانه روز هفده رکعت نمازهای واجب و سی و چهار رکعت «دو برابر واجب» نماز نافله مستحبی) ۲. زیارت اربعین ۳. انگشتر به دست راست نمودن ۴. پینه بستن پیشانی در اثر سجده ۵. بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم (در نماز ظهر و عصر که برادران سنی یا اصلاً بسم الله را نمی خوانند یا آهسته می خوانند).

و اول کسی که به زیارت حضرت سید الشهداء مشرف شده است، جابر بن عبدالله انصاری بوده است که از اصحاب خاص رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، در سفینه البحار می فرماید: بسیار جلیل القدر و احادیث فراوان در فضیلت او وارد شده و روایت لوح جابر مشهور است که می گوید: لوحی را در خدمت حضرت زهرا (علیها السلام) دیدم که اسامی دوازده امام (علیهم السلام) در آن نوشته شده بود و اجازه گرفتم و از آن نسخه برداری نمودم و تا زمان امام باقر (علیه السلام) بود و آن را با نسخه ای که در نزد آن حضرت بود مطابقت کرد، و در سال ۷۸ ق در سن ۹۴ سالگی وفات یافت و آخرین کسی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود که از دنیا رفت و در غزوه بدر و احد بلکه ۱۹ غزوه دیگر شرکت داشته و در جنگ

صَفَّين نیز نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) حاضر بود و تا زمان امام باقر (علیه السلام) که نابینا شده بود زنده ماند که در مسجد مدینه می نشست و می گفت: یا باقر! یا باقر! مردم می گفتند: جابر پیر شده و هذیان می گوید در پاسخ می گفت: نه بخدا هذیان نمی گویم بلکه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: ای جابر! تو مردی از اولاد مرا زیارت خواهی کرد که اسم او اسم من و شکل و شمائل او مثل من و لقبش باقر است، یعنی علم را تجزیه و می شکافد، سلام مرا به او برسان، جابر زنده ماند تا سلام آن حضرت را به امام باقر (علیه السلام) رسانید و پدر او عبدالله بن حزام انصاری در خدمت رسول اکرم در جنگ احد در سن دویست سالگی شهید شد، و از جابر نقل شده که در سال چهل و هشت در مدینه سیل آمد و جسد پدرم بعد از چهل و شش سال پیدا شد و هنوز تر و تازه بود و حتی علفهائی را که روی جسد گذاشته بودند تازه بود و دست پدرم روی زخم صورتش بود آنرا برداشتم خون جاری گردید دوباره آن را جای خود گذاشتم.

روایت جابر در تسلیم و رضای مؤمن

در کتاب زهر الرِّبیع می نویسد: شهید ثانی نقل کرده است که روزی جابر خدمت امام باقر (علیه السلام) رسید، حضرت حال او را جویا شد، عرض کرد یابن رسول الله! در حالتی هستم که پیری را بر جوانی و بیماری را بر سلامتی و مرگ را بر زندگانی ترجیح می دهم و بهتر دوست دارم، حضرت فرمود: ولی من این جور نیستم بلکه آنچه خدا خواست همان را دوست دارم اگر خداوند مرا به سنّ پیری برساند پیری را دوست دارم و اگر جوان قرار دهد جوانی را دوست دارم و اگر مرض و بیماری برای من مقدر اوست بیماری را می خواهم و اگر شفا مرحمت کند از آن خوشم می آید و اگر خداوند مرگ مرا برساند مرگ را دوست دارم و اگر در دنیا باقی بمانم، همان محبوب من است. جابر صورت حضرت را بوسید و گفت: درست فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که گفت تو یکی از فرزندان مرا درک می کنی که هم نام من است یبقر العلم بقرّاً؛ علم را می شکافد، شکافتنی، بعد سید جزایری (رحمهم الله) می فرماید: در تفسیر آیه شریفه: (قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)؛ بگو ای رسول گرامی اسلام به راستی نماز من و عبادت یا حجّ من و زنده بودن من و مردن من همه و همه به خواست خدا و میل و اراده اوست. بعضی همین معنا را فرموده اند.

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمون و درد و وصل و هجران *** پسندم آنچه را جانان پسندد

بعید بودن آمدن اهل بیت در اربعین به کربلا

به هر حال جابر این توفیق را نیز پیدا کرد که از مدینه بیاید کربلا برای زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز اربعین و اولین زوار آن حضرت باشد و اما آمدن امام زین العابدین (علیه السلام) و

اهل بیت خیلی بعید به نظر می رسد، و اکثر علما و مورّخین این نظریه را دارند و ورود اهل بیت را در روز اربعین انکار کرده اند هم مرحوم مجلسی در بحار و هم حاج شیخ عبّاس قمی در منتهی الآمال که می فرمایند: این موضوع بعید به نظر می رسد زیرا ابن زیاد لعین ایشان را در کوفه نگهداشت تا نامه به یزید نوشت و کسب تکلیف کرد و هنگامی که در شام بودند حدود یک ماه بوده است و بین کوفه و شام یکصد و پنجاه فرسخ و چهل منزل راه است و هیچ کس از اجلاء فنّ حدیث و تاریخ، آمدن ایشان را در اربعین نقل نکرده اند نه شیخ مفید، نه شیخ طوسی، نه کفعمی، نه طبری، فقط سید علی بن طاووس در لهوف فرموده که در بین راه شام به مدینه به دلیل راه گفتند که ما را از راه کربلا ببرید چون به سر تربت حضرت سیّد الشهداء(علیه السلام) رسیدند جابر بن عبدالله را با جمعی از بنی هاشم یافتند که به زیارت حضرت آمده بودند پس بنای بر عزاداری و نوحه و زاری گذاشتند. و این عبارت مقید به روز اربعین نیست و خود سید هم در کتاب اقبال بعید شمرده است بعد حاج شیخ عباس می فرماید که: شیخ ما علّامه نوری طاب ثراه در کتاب لؤلؤ و مرجان کلام را در ردّ این نقل بسط تمام داده است .

مرحوم استاد شهید مطهری نیز در کتاب حماسه حسینی نیز داد سخن را در این موضوع و موارد دیگر داده است و می فرماید: ما آنرا مسلّم گرفته ایم و از مردم گریه می گیریم و با سوز و گداز می خوانیم:

گمانم کربلا شد عمّه نزدیک *** که بوی مشک ناب و عنبر آید
مهار ناقه را یکدم نگهدار *** به استقبال لیلا اکبر آید

از نظر ادب شعری لطیف است و سوزناک ولی بدون حقیقت اصلاً امّ لیلا کربلا نبوده است و در هیچ کتاب تاریخی نیامده است ولی بعضی از مدّاحان می خوانند که امام حسین روز عاشورا به او فرمود: برو در خیمه و مو پریشان کن و دعا کن که علی اکبر برگردد. در حالی که در کتب تاریخ و مقاتل آمده است وقتی که علی اکبر اجازه میدان رفتن گرفت سیّد الشّهدا(علیه السلام) زود اجازه داد فرمود: امیدوارم عصر نشده از دست جدّت سیراب شوی.

موضوعات نادرست

یا آنکه می خوانند، دزدی سر گردنه خوابید که احیاناً اگر قافله کربلا آمد آنان را غارت کند. اتّفاقاً خوابش برد و قافله ردّ شد و گذشت، ولی او در خواب دید که روز قیامت شده است و ملائکه غلاظ و شداد آمدند او را به جهنّم ببرند بعد معلوم شد که غبار راه کربلا بر سر و صورت او نشسته است لذا او را برگردانیدند. و این شعر عربی را هم جور می کنیم:

إذا شئت النجاء فزر حسیناً *** لکی تلقی الاله قریر عینی
فإن النار لیس تمسّ جسماً *** علیه غبار زوّار الحسین

مگر نه این است که انما الاعمال بالنیات، ارزش هر عمل بستگی به قصد و نیت دارد. این دزد گردنه که قصد خیر نداشته بلکه قصد دزدی و احیاناً قتل و غارت داشته است و در عالم خواب غبار به سر و صورت او نشسته و هیچ اختیاری در این جهت از او نبوده و غبار مربوط به قصد او نیست چطور سبب نجاتش بشود، این نقل ها منافی با مسلمات است مگر هر چیزی را باید قبول کرد.

نویسنده عرض می کنم بخدا اگر خود واقعیات را بخوانیم. خود خطبه های حضرت زینب از همان قتلگاه و دروازه کوفه و مجلس ابن زیاد و یزید و خطبه حضرت سجاد(علیه السلام) و ترجمه درست بشود، غوغا برپا می شود و انقلاب درونی برای گوینده و شنونده حاصل می گردد بخصوص اگر توأم با اشعار حقیقی جانسوز باشد.

کیفیت زیارت جابر از زبان عطیه

عطیه می گوید: (که خود از راویان حدیث است و همراه جابر بوده است) هنگامی که به کربلا رسیدیم، جابر در آب فرات غسل کرد و لباس پاکیزه پوشید. پس پرسید: عطیه! آیا بوی خوش همراه داری، گفتم: آری سَعد کوفی دارم پس به سر و بدن خود مالید و خود را خوشبو کرد. سپس پابرنه شد (و قدم ها را آهسته آهسته بر می داشت تا بر سر قبر امام حسین رسید پس سه مرتبه گفت: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر و افتاد و غش کرد و وقتی به هوش آمد زیارت مفصلی که در بحار است خواند.

و در منتهی الآمال از کتاب بشاره المصطفی نقل می کند که عطیه گفت: وقتی نزدیک قبر رسیدیم گفت: دست مرا بر قبر گذار، من دستش را گرفتم و بر قبر گذاشتم (پس گریه کرد و بیهوش شد آب به صورتش پاشیدم بهوش آمد، سه بار ناله کرد یا حسین یا حسین یا حسین حبیب لا یجیب حبیبه؛ دوست جواب دوست نمی دهد؟ من جابر پیر غلام شما هستم، پس گفت: جابر چگونه توقع جواب از کسی داری که رگهای گردنش را بریدند و بین سر و بدنش جدائی انداختند تا آخر.

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور *** بی تو عالم همه ماتم کده تا نفعه صور

ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم *** ای سرت سرّ انا الله و سنان نخله طور

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی *** آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

سر بی تن که شنیده است به لب سوره کهف *** یا که دیده است به مشکاه تنور آیه نور

جان فدای تو که از حالت جان بازی تو *** در صف ماریه از یاد برفت شور نشور

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

سخنرانی بیست و چهارم

سخنرانی بیست و چهارم

قال الله تبارک و تعالی:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)؛

به طور یقین پیامبری از خود شما به سویتان آمده است که رنج ها و مشقت شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت و راهنمایی شما دارد، و نسبت به مؤمنین رؤف و مهربان است، پس اگر آنان از

حقّ روگردان شوند (نگران آنها نباش) پس بگو خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست من بر او توکل کردم، و او صاحب عرش عظیم است.

صفات نیک پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

بعد از بیان حال منافقین و مؤمنین در آیات پیشین، در این دو آیه آخر سوره توبه بیان حال نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) را می نماید و صفات نیک آن حضرت را شرح می دهد که هیچ غرضی و هدفی جز هدایت شما ندارد و می خواهد در دنیا و آخرت شما سعادت مند و خوشبخت شوید. بعضی از مفسرین گفته اند که این ها آخرین آیاتی است که بر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده است، و اتمام حجّتی است بر تمام مردم اعم از مؤمن و کافر و منافق زیرا از یک سو سبب سخت گیری های حضرت را گوشزد می کند که تمام آنها به خاطر عشق و علاقه اوست به هدایت و سعادت و تکامل شما در دنیا و آخرت.

و از یک سو دلداری و تسلی به حضرت می دهد که سرکشی و عصیان مردم که در همین سوره گذشت تو را ناراحت نکند و بیش از این دلسوزی برای آنان مکن و در هر حال بدان که خداوند یار و یاور و پشتیبان تو است.

چندین چراغ دارد و بیراه می رود *** بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب *** تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

گر هر دو دیده هیچ نبیند به اتفاق *** بهتر ز دیده ای که نه بیند خطای خویش

در آیات عنوان در اوصاف نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) نخست می فرماید: رسولاً من انفسکم ؛ یعنی از خود شماست، بشر است و خصوصیات انسانی دارد. فرشته یا جنس دیگری نیست، از خود جامعه شما و پاره تن مردم است. مخصوصاً فرمود: من انفسکم نفرمود: منکم. از جان شما و گوئی خود شما است، دردهای شما را درک می کند، از مشکلات شما آگاه است، و با شما شریک در آنها است و جز به نفع شما سخن نمی گوید و کاری نمی کند، در آیه آخر سوره کهف می فرماید: (قل انما انا بشر مثلکم) ؛ بگو من هم یک نفر بشر مثل شما هستم و به هر خصوصیتی که هستید من هم هستم، فقط به من وحی نازل می شود و از حالات شما شهوت و غضب و خُلق و خوی شما خبر دارم و شریک شما هستم، بلکه از خود مستضعفین هستم (رهبر جامعه باید از متن مردم باشد تا از حال آنان باخبر باشد).

گاهی احوال دل زار من از زلفت پرس *** که پریشان، خبر از حال پریشان دارد

بعضی در اثر تعصّب نژادی و حسّ ناسیونالیستی عربی، آیه را معنا کرده اند من از شما هستم، یعنی از نژاد عرب، مگر عرب تخم دو زرده داشته است در تمام آیات خطاب ؛ (یا ایّها الذین آمنوا، یا ایّها النّاس) آمده است و خطاب یا ایّها العرب، یا ایّها القریش نداریم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

پیامبر تمام مردم و آخرین رسولان است تا روز قیامت و برای تمام مردم دنیا و جهان بشریت، هر نژاد و ملتی که باشند.

غم و رنج مسلمانان سبب ناراحتی پیامبر است
صفت دوّم از صفات ممتاز حضرت، عزیز علیه ما عتّم، هر ناراحتی و رنجی که شما داشته باشید او را سخت ناراحت می کند.

در دعای ابو حمزه که سحرماه مبارک رمضان می خوانیم، امام سجّاد(علیه السلام) عرض می کند:
الهی لان ادخلتني النار ففی ذلک سرور عدوّک و ان ادخلتني الجنّة ففی ذلک سرور نبیّک و انا و الله اعلم انّ سرور نبیّک احبّ الیک من سرور عدوّک ؛ خدایا اگر مرا در آتش ببری دشمنان تو خوشحال و مسرور می شوند ولی اگر بهشت ببری رسول خدا خوشحال می گردد و من سوگند به لفظ جلاله الله و ذات اقدسست یاد می کنم که خوشحالی رسول تو در نزد تو محبوب تر و بهتر است.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) شدّت علاقه را به شما دارد

سومین صفت حریص علیکم، حرص در لغت به معنی شدّت علاقه ای به چیزی است. پیامبر سخت دوست دارد شما هدایت شوید و سعادتمند گردید و در تمام امور عشق به خوشبختی شما دارد. نفرمود: حرص برای شما به چه دارد، حذف متعلّق افاده عموم می کند، یعنی: نسبت به هر چه که فکرش را بکنید و صلاح شما باشد حرص دارد. هدایت شما، عزّت شما، آزادی شما، سرافرازی شما، شرف و بزرگی شما و بالاخره بهشت رفتن شما.

صفت چهارم و پنجم، بالمؤمنین رئوف رحیم، نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان است. آن همه او را اذیت و آزار کردند، ساحرش گفتند، مجنونش خواندند، سنگ به پای مبارکش و پیشانیش زدند، دندانش را شکستند، فرمود: اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون ؛ خداوندا قوم مرا هدایت فرما، آنها نادانند و نفرین بر آنها نکرد. در ص ۲۳۱ گذشت که روز فتح مکه بسیاری فکر کردند حضرت انتقام بدی های قریش را می گیرد ولی برخلاف انتظار آنها همه را آزاد کرد، حتّی ابوسفیان را و فرمود: اذهبوا فانتم الطلقاء؛ و هم چنین ص ۲۴۳، گذشت که در جنگ احد هنگامی که صحنه دلخراش شهادت عمویش حمزه سیّد الشهداء را که جسد او را مثله کرده اند و جگر او را بیرون آوردند، دید، فرمود: تلافی می کنم ما هم مثله می کنیم، اما آیه نازل شد: (وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرین)؛ حضرت فرمود: اصبر، اصبر، صبر می کنم.

نمونه هایی از مکارم اخلاق پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در ساختن مسجد النبی(صلی الله علیه وآله) حضرت در سن ۵۳ سالگی بود، ولی مثل سایر مسلمانان زنبیل خاک و گل به دوش می کشید. انس بن مالک خادم آن حضرت می گوید: ده سال

در خدمتش بودم یک مرتبه به من اف نگفت. یک شب حضرت دیر از مسجد آمد، خیال کردم حضرت برای افطار منزل بعضی اصحاب رفته باشد. افطاری او را خوردم، ولی معلوم شد اشتباه کردم، تشریف آورد و آن شب بدون افطار ماند و هیچ از من نپرسید و تاکنون مدت ها می گذرد، هیچ یادآوری نفرموده است.

و بهترین بیان در مکارم اخلاق و رفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آیه شریفه سوره آل عمران است:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) ؛ با رحمت الهی در برابر مردم نرم خو و مهربان گردیدی و اگر خشن و سخت دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، پس آنان را عفو کن و برای ایشان طلب مغفرت و آمرزش کن و در کارها با آنان مشورت نما، ولی هنگامی که تصمیم گرفتی پس (قاطعانه) بر خدا توکل کن، زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

آئینه هر چه دید فراموش می کند *** صورت نه بست سینه ما کینه کسی

دوازده درهم پر برکت

در بحار الانوار از خصال و امالی نقل می کند: که مردی آمد خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، دید پیراهن حضرت کهنه است، پس دوازده درهم تقدیم کرد که پیراهن نو تهیه کنند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) دوازده درهم را دادند به امیر المؤمنین (علیه السلام) و فرمود یا علی این درهم ها را بگیر و پیراهنی برای من بخر، امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: پول ها را گرفتم و روانه بازار شدم و پیرهن دوازده درهمی خریدم و خدمت حضرت آوردم، پس حضرت نگاهی به آن فرمود و گفت: یا علی! این پیراهن برای من زیاد است. دوست دارم ارزانتر باشد، آیا فروشنده آن را پس می گیرد؟ گفتم: نمی دانم، فرمود: برو ببین، پس نزد فروشنده آمدم و گفتم: پیامبر خدا از این پیراهن خوشش نیامد و از این ارزانتر می خواهد، طرف قبول کرد و پول ها را پس داد، آوردم خدمت حضرت، پس ایشان با من به بازار آمدند تا لباس دیگری بخریم، در بین راه کنیزی نشسته بود و گریه می کرد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسید: چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت، بستگانم به من چهار درهم دادند و مرا فرستاده بودند که چیزی بخرم، پول ها را گم کرده ام جرئت برگشتن به خانه را ندارم. حضرت چهار درهم به او دادند و فرمود: حالا برگرد به خانه، و حضرت رفتند در بازار و پیرهن چهار درهمی خریده و آنرا پوشیدند و شکر خدا را بجا آوردند، در بین راه مرد برهنه ای را دیدند که می گفت: کیست که لباسی برای من تهیه کند تا خداوند لباس بهشتی به او مرحمت کند، پس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آن پیرهن را که خریده بودند از تن بیرون آورده

و به او دادند، سپس مجدداً به بازار برگشتند و با چهار درهم باقیمانده، پیراهن دیگر خریدند و آن را پوشیده و حمد الهی را به جا آوردند و به خانه برگشتند، در بین راه دیدیم که همان کنیز نشسته است، حضرت پرسید: چرا به خانه نرفتی؟ عرض کرد: چون دیر شده است، می ترسم بروم مرا کتک بزنند، پیامبر فرمود: بلند شو با هم برویم، هنگامی که درب خانه رسیدند، حضرت (مثل عادت همیشه با صدای بلند) فرمود: السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اهل الدَّارِ؛ ای اهل خانه سلام بر شما، جوابی نیامد، مجدداً فرمود: السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اهل الدَّارِ، باز جواب ندادند، تا بار سوم گفتند، علیک السَّلَامُ یا رسول الله و رحمه الله و برکاته، حضرت پرسید: چرا در دفعه اول و دوم جواب ندادید؟ گفتند: ای رسول خدا ما سلام و کلام شما را شنیدیم، ولی دوست داشتیم زیاده تر صدای مبارک شما را بشنویم، پس حضرت فرمود: این جاریه آمدنش به خانه طول کشیده از او بازخواست نکنید، گفتند: یا رسول الله به پاس تشریف فرمائی شما بر در خانه ما او در راه خدا آزاد است، حضرت فرمود: الحمد لله، چه دوازده درهم با برکتی بود، دو نفر را پوشانید و کنیزی را آزاد کرد.

ای آسمان به صورت ماهش نظاره کن

ای آسمان به صورت ماهش نظاره کن *** و از شرم روی او، مه خود را دو پاره کن

بشمار اختران شب افروز خویش را *** آن گه بیا فضائل او را شماره کن

شمس جمال او، چو فلک، جلوه گر شود *** قربانش اختران، همه با یک اشاره کن

شبهها، به پاسگاه حریم مقدسش *** با چشمک ستاره بهر سو نظاره کن

در معبد زمین، چو کند نیمه شب نماز *** قنذیل، ماه و شمع شبستان ستاره کن

عمر دوباره بوسه به خاک قدوم اوست *** دستت چو می رسد طلب از او دوباره کن

اکنون «حسان» به مهر محمد و آل او *** درماندگی روز جزا را تو چاره کن

عالمی دیده به درگاه پیمبر دارد *** هر که درمانده شود، روی بدین در آرد

نتوان رفت برون، زین در رحمت نومید *** کرم صاحب این خانه کجا بگذارد؟

بحار الانوار از امالی صدوق نقل می کند به سندی از ابن عباس که رسول اکرم (صلی الله علیه

وآله) هنگام شدت مرضش اصحاب خدمت او جمع بودند، عمّار یاسر سؤالاتی از حضرتش در

رابطه با رحلت آن بزرگوار نمود و حضرت آنها را جواب داد...

تا این که می گوید پس حضرت به بلال مؤذن دستور دادند که مردم را جمع کند، پس مردم همه

اجتماع (در مسجد) نمودند. پس حضرت بیرون آمد، در حالی که بر کمان خود تکیه کرده بودند و

عمامه اش را دور سر مبارک پیچانیده بود، پس بر منبر بالا رفت. حمد و ثنای الهی به جا آورد،

سپس فرمود: ای گروه اصحابم! چگونه پیامبری برای شما بودم؟ آیا همراه شما جهاد نکردم؟ آیا

دندان پیشین مرا نشکستید؟ آیا سنگ بر پیشانی من نزد دید؟ آیا خون بر صورتم جاری نمودید؟ تا محاسنم رنگین شد، آیا متحمل سختی ها و گرفتاری ها نشدم از نادانان قوم خودم که از گرسنگی سنگ بر شکم بستم، اصحاب همه گفتند: بله یا رسول الله، براستی شما صبر کردید برای خدا و ما را نهی فرمودید از بدی ها، پس خداوند شما را جزای خیر دهد، بهترین جزاها. حضرت فرمود شما را نیز جزای خیر دهد، سپس فرمود: براستی خدای متعال حکم نموده و سوگند خورده که از ظلم ستمکاران نگذرد، پس قسم می دهم شما را به خدا که هر کس از شما مظلومه ای نزد محمد داشته باشد، حتما برخیزد و قصاص کند، زیرا قصاص دنیا محبوب تر است نزد من از آخرت در نزد تمام فرشته ها و انبیاء. پس مردی از آخر جمعیت که او را سواده بن قیس می گفتند برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله، هنگامی که از طائف می آمدی و بر ناقه (شتر) غضبای خود سوار بودی، من به استقبال شما آمدم، عصای ممشوق خود را که در دست داشتید بلند کردید که بر شتر بزیند، به من خورد، حضرت فرمود: به خدا پناه می برم که از عمد باشد، سپس به بلال فرمود: ای بلال برو به خانه فاطمه، همان عصا را بیاور، بلال از مسجد بیرون آمد و در بازار مدینه ندا می زد که ای مردم کیست که قصاص کند نفس خود را پیش از روز قیامت، اینک حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) خود را در معرض قصاص قرار داده پیش از روز جزا. چون به در خانه فاطمه (علیها السلام) رسید، در را کوبید و صدا زد: یا فاطمه برخیز که پدرت عصای ممشوق خود را خواسته است. حضرت فاطمه فرمود: امروز که روز آن عصا نیست (آن برای مسافرت بود) برای چه می خواهد. بلال گفت: پدرت بر منبر رفته و اهل دین و دنیا را وداع می کند، چون حضرت سخن وداع را شنید فریاد برآورد و گفت: زهی اندوه و غم واحسرتا بر دل افکار من! ای پدر بزرگوار بعد از تو بیچارگان و فقیران و درماندگان به کی پناه برند، ای حبیب خدا و ای محبوب دل بینواها! پس عصا را گرفت و خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) شتافت و به ایشان داد، حضرت صدا زد: کجا است آن پیرمرد؟ سواده گفت: حاضرم یا رسول الله، پدر و مادرم فدای شما باد، فرمود: بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی، آن مرد گفت: بدن (شکم) خودتان را برهنه کنید (چون آن روز که عصا بر شکم یا پشت من خورد برهنه بود)، چون حضرت شکم خود را گشود، سواده گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، اجازه می دهید دهان خود را بر شکم مبارک شما بگذارم؟ حضرت اجازه داد: پس سواده شکم ایشان را بوسید و گفت: پناه می برم، به موضع قصاص شکم رسول الله از آتش جهنم و روز جزا، حضرت فرمود: بالاخره قصاص می کنی یا عفو؟ گفت: عفو می کنم، حضرت فرمود: خداوندا تو هم سواده را عفو بفرما، همان گونه که او مرا عفو کرد.

لحظات آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پس حضرت از منبر به زیر آمد و داخل خانه ام سلمه شد و می گفت: خداوندا، پروردگارا! تو سلامت بدار امت محمد را از آتش جهنم و حساب آنان را در روز جزا آسان گردان، ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله چرا شما را غمگین و رنگ مبارک را پریده و متغیر می بینم، (حضرت فرمود: جبرئیل در این ساعت خبر فوت مرا رسانید، پس سلام بر تو باد در دنیا که بعد از این روز هرگز صدای محمد را نخواهی شنید.

وقتی ام سلمه این خبر وحشت اثر را از آن سرور بشر شنید، خروش برآورد و گفت: واحزنانه اندوه و غمی بر من روی داد که حسرت و ندامت تدارک آن را نخواهد کرد. پس حضرت فرمود: ای ام سلمه! عزیز دل من و نور دیده من فاطمه را بخواه، این مطلب را گفت و حضرت مدهوش شد، چون فاطمه زهرا(علیها السلام) حاضر شد و پدر خود را به آن حال مشاهده کرد، خروش بر آورد و گفت: جانم فدای تو باد ای پدر بزرگوار! رویم فدای تو باد، چنان می بینم که عزم سفر آخرت دارید، و مرگ از هر سو تو را فراگرفته، آیا کلمه ای با فرزند مستمند خود سخن نمی گویی و آتش حسرتم را به زلال بیان خود تسکین نمی دهی؟ چون حضرت صدای غم زدای (فاطمه اطهر) فرزند دل بند خود را شنید چشم مبارک خود را باز کرد و فرمود: ای دختر گرامی به این زودی از تو مفارقت می کنم و تو را وداع می نمایم. و السلام علیک. پس حضرت فاطمه چون این خبر وحشت اثر را از آن سرور شنید، حسرت و آه از دل برکشید و سؤالاتی چند از او پرسید، پس حضرت مدهوش شد، تا آخر خبر .

درس آموزنده و هشدار برای ما امت

برادران و خواهران! رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) علم قطعی داشته است که هیچ احدی حقی به گردن آن حضرت ندارد و حتی کوچک ترین بی احترامی به کسی نفرموده است و از مال کسی نبرده و یا تصرف نکرده است، با این که اولی و احق است نسبت به مؤمنین از خود آنان، به نص آیه قرآن: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ).

و در این جریان سواده بن قیس هم به طور جزم، حضرت عمدی به او نزده و قصاص ندارد و باز به طور مسلم آن جناب می دانسته که این پیرمرد از او قصاص نخواهد کرد، فقط این موضوع برای آن است که آن بزرگوار به ما امت هشدار بدهد که مواظب حقوق الناس باشید که از حقوق الله مهمتر است، چه از نظر مالی و چه از نظر عرض و آبرو، چه از نظر اهانت به دیگران و بی احترامی یا غیبت و تهمت، نکند انسان از دنیا برود و به یکی از این جهات بدهکار دیگران باشد و خدای نخواستہ روز قیامت طرفین روبرو شوند و حق دار از بدهکار نگذرد، که در برابر خدا و رسول و خلق اولین و آخرین آبرو ریزی دارد و بنابر روایتی ثواب ششصد رکعت نماز در برابر یک درهم از

مال معادله و مبادله می شود و از ثواب اعمال انسان کم شود و در روایتی هفتصد نماز مقبول بجای یک دانق (۴۱ مثقال نقره) قرار می گیرد.

فلذا امیر المؤمنین ع در خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه می فرماید:

و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهداً او اجرّ فی الاغلال مصفداً احبّ الی من ان القی الله و رسول یوم القیمه ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشیء من الحطام؛ به خداوند سوگند اگر تمام شب را علی روی خار مگیلان بخوابد و با غل و زنجیر او را روی سنگ خارا بکشانند، نزد او بهتر است از این که خدا و رسول خدا را در روز قیامت ملاقات کند در حالی که ستمی بر برخی از بندگان خدا روا داشته باشد.

و در سخنرانی آینده در احوالات امام حسن مجتبی (علیه السلام) خواهد آمد که حضرت غلامی را که تقصیری نموده، با خواندن یک آیه عفو می فرماید و تنبیه نمی کند، و در احوال امام زین العابدین (علیه السلام) است که برده ای که تقصیری کرده بود و حضرت یک تازیانه باو زده بود، حضرت او را آزاد کرد و باغی را به او بخشید، بعد از آن که از او خواسته بود که قصاص کند و او گفت: دستم بریده باد اگر چنین کاری بکنم. پس ما باید حساب کار خودمان را بکنیم و پیش از روز قیامت در دنیا همه را از خود راضی کنیم.

بالاترین مصیبت، رحلت پیامبر و انقطاع وحی

در زیارت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در روز شنبه که متعلق به آن حضرت است می خوانیم:

أصنابک یا حبیب قلوبنا فما اعظم المصیبه، بک حیث انقطع عنّا الوحی و حیث فقد ناک فأنّا الله و انا الیه راجعون؛ ای رسول گرامی اسلام ما امت اسلامی و تمام جهان هستی با از دست دادن شما به بالاترین مصیبت و بدبختی گرفتار شدیم، زیرا با رحلت شما وحی الهی منقطع (و رابطه خلق و خالق به وسیله فرشته وحی تمام شد) زیرا شما خاتم پیامبران بودید، انا لله و انا الیه راجعون. و اکثر علمای شیعه و سنی فرموده اند: که رحلت حضرت در روز دوشنبه بوده و بیشتر علمای شیعه آن را در ۲۸ صفر سال دهم هجرت می دانند.

و در روایت مفصلی که شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری نقل فرموده اند، حضرت بعد از حجه الوداع مکرر خبر از رحلت خود می داد و امت را سفارش به قرآن و عترت می نمود که این دو را اطاعت کنید و یاری و متابعت نمائید؛ ائی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی؛ دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم، قدر آن دو را بدانید و با آنها باشید و مخالفت آنها نکنید تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند و از شما سؤال آنها را خواهم نمود که با ایشان چه کردید و چگونه رفتار نمودید....

تا در آخر روایت است که چون مرض حضرت سنگین شد، به حضرت امیر المؤمنین فرمود: یا علی! سر مرا در دامن خود بگذار که امر خدا نزدیک است، پس روی مرا به قبله برگردان و خودت را تجهیز مرا به عهده بگیر و نماز بر من به جا بیاور و از من جدا مشو تا مرا در قبر بسپاری، پس حضرت بیهوش شد و حضرت فاطمه گریه و زاری می کرد و این شعر را خواند:

و ایضاً یُستسقی الغمام بوجهه *** شمال الیتامی عصمهُ للارامل

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) سفیدرویی است که مردم به برکت او طلب باران می کنند و او فریادرس یتیمان و پشت و پناه بیوه زنان است. چون حضرت صدای نور دیده خود فاطمه اطهر را

شنید چشمها را باز فرمود و با صدای ضعیفی گفت: عزیزم فاطمه جان این شعر از عمویت ابوطالب است به جای آن بخوان: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)؛ محمد جز رسول خدا و پیامبر نیست، آیا اگر کشته شود یا بمیرد شما به همان حال جاهلیت و قهقرا بر می گردید؟ پس حضرت فاطمه بسیار گریست. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اشاره کرد که نزدیک بیا، چون نزدیک شد رازی در گوش او فرمود که صورت فاطمه برافروخته و شاد گردید، و در روایتی است که بعدها از حضرت پرسیدند که پدرت چه گفت که اندوه و غم تو مبدل به شادی، و اضطراب و نگرانی تو برطرف شد، فرمود: پدرم مرا خبر داد که اوّل کسی که از اهل بیتم به من ملحق می شود تو هستی تا آخر روایت.

ملک الموت هم در ورود به خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجازه می گیرد

هم چنین در بحار از مناقب نقل می کند: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از شدت مرض بی هوش بود، کسی درب خانه را زد، حضرت فاطمه پرسید: کیست در می زند؟ گفت: مرد غریبی هستم، آمده ام سؤالی از پیامبر بپرسم، اجازه دخول به من می دهید؟ حضرت جواب داد: خداوند تو را رحمت کند برو، رسول خدا به حال خود مشغول است، آن مرد رفت و دو مرتبه برگشت و درب را کوبید و گفت: غریبی هستم و اجازه ورود بر رسول خدا می دهید؟ پس

حضرت به هوش آمد، فرمود: ای فاطمه آیا می دانی کوبنده در کیست؟ عرض کرد: خیر، ای رسول خدا، فرمود: او جداکننده دوستان، و از بین برنده لذات انسان است او ملک الموت است، به خدا سوگند در ورود بر هیچ احدی پیش از من، اجازه نگرفته و بعد از این نیز از هیچ کس نخواهد گرفت، ولی چون من نزد خدا کرامت دارم اجازه می گیرد، به او اجازه ورود بده، پس فاطمه اطهر (علیها السلام) فرمود: داخل شو، خداوند تو را رحمت کند. پس داخل شد. همانند باد ملایم پاکیزه ای و گفت: السّلام علی اهل بیت رسول الله، پس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) وصیت کرد به علی (علیه السلام) به صبر بر دنیا و نگهداری و حفظ عزیزش فاطمه و به جمع قرآن و

پرداخت دیون حضرت و غسل او، و بر این که دور قبرش دیواری بنا کند و هم چنین سفارش نیکی به حسن و حسین فرمود.

عرض کنیم یا رسول الله، خوب امت سفارش شما را عمل کردند، هنوز آب کفن مبارک خشک نشده بود، ریختند و در خانه ایشان را آتش زدند و در نیم سوخته به پهلوی فاطمه زدند، و محسنش را سقط کردند و بدون اجازه وارد شدند و ریسمان به گردن علی گذاشتند و به مسجد بردند و حسنت را به زهر جفا مسموم نمودند و حسینت را با آن وضع دلخراش در حال تشنگی خود و اولاد و اصحابش را شهید نمودند. بنده گاهی عرض کرده ام اگر بر فرض محال و زبانه لال پیامبر سفارش به بدرفتاری به اهل بیتش نموده بود، بیش از آن چه این امت حق شناس از خود بعضی اصحاب پیامبر گرفته تا بنی امیه و بنی عباس آن چه انجام دادند، بیشتر تصور نمی رود. من ندانم حال زهرا از دل مضطرب پرسید *** باید از دیوار خون آلوده و از در پرسید محسنش کشتند اما در کجا افتاد جسمش؟ *** من نمی دانم تو خود از آستان در پرسید آستان در خجل گردید و شرم آسا بگفتا: *** حال طفل بی گناه را باید از مادر پرسید آتش کین سوخت روی بهتر از ماهش، بمیرم *** می شوی آگه اگر از شعله آذر پرسید ای فلک زهرا کجا و ضربهای تازیانه *** شرح بازوی سیه را باید از حیدر پرسید لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

سخنرانی بیست و پنجم

قال الله تبارک و تعالی:

(وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ)؛

و بر یکدیگر سبقت جوئید (مسابقه ببندید) برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن تمام آسمان ها و زمین است که مهیا و آماده شده است برای پرهیزگاران، همان ها که در هنگام ثروت و هنگام پریشانی (فقر) بخشش و انفاق می کنند و خشم و غیض خود را فرو می برند و از دیگران عفو می کنند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد، و آنان که وقتی عمل زشتی انجام دادند یا به خود ظلم کردند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود آمرزش می طلبند، و کیست جز خدای متعال که گناهان را به ببخشد، و اصرار بر گناه نمی کنند در حالی که متوجه شدند، پاداش ایشان آمرزش و مغفرت پروردگار است و بهشت هایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است و برای همیشه و جاودانه در آن هستند و این چه پاداش خوبی برای اهل عمل است. بهترین مسابقه در راه خوشبختی

اگر انسان در انجام کاری تنها و یک نفر باشد، کار را بدون سرعت و به طور متعارف انجام می دهد، ولی اگر دو نفر یا بیشتر باشند، و جنبه مسابقه و تقابل باشد، حتماً با سرعت و شتاب و تندتند، و با نیروی تمام و تلاش بیوقفه کار می کنند که هر کدام از دیگری جلو بزنند، به خصوص اگر جایزه با ارزشی برای نفر اول تعیین شده باشد. گاهی دیده ایم دو بنا در یک ساختمان دو دیوار یا دو سقف می سازند، هر کدام تلاش و کوشش فراوان می کند که کار بیشتری از او سرزند. در مسابقات فوتبال و والیبال و دو میدانی و دوچرخه سواری و کشتی و غیره که امروزه جهانی شده و سبب سرگرمی جوانان بیش از حد متعارف و شاید گاهی جنبه سیاسی به خود می گیرد به خصوص این که در رادیو و تلویزیون با هیجان و تحریک احساسات بیان می کنند، دیده ایم که جوانان چه می کنند، و گاهی افتخار می آفرینند.

در آیه عنوان به تعبیر مسارع (شتاب طرفینی)، باب مفاعله فرموده و در سوره حدید آیه ۲۱ به عنوان مسابقه بیان شده: (سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها کعرض السماء و الارض)، در سوره بقره آیه ۱۴۸ فاستبقوا الخیرات فرموده است که تمام اینها بیانگر یک موضوع است و آن پیش دستی گرفتن در توبه و بازگشت به خدا و به هر چیزی که موجب مغفرت الهی و بخشش و سبب رفتن به بهشت باشد که بهترین جایزه معنوی و ابدی است، زیرا وقتی انسان از گناه پاک شد آن وقت است که مقام قرب الهی را تحصیل می کند و قابلیت درک محضر خدا و نعمت های بهشت را پیدا می کند، آن هم بهشتی که مساحت آن به اندازه تمام زمین و آسمان ها است که آنها را هم ما نمی توانیم درک کنیم.

بعضی از مفسرین فرموده اند این که فرموده است: پیش دستی بکنید در مغفرت الهی، منظور سبب مغفرت است که توبه و عبادت و اطاعت خدا باشد و گرنه مغفرت که کار خدای متعال است، بنده چطور می تواند آن را انجام دهد، پس امر به تحصیل سبب مغفرت است که استغفار و رو آوردن به اطاعت است که به وسیله آن مغفرت الهی و بهشت را می توانیم تحصیل کنیم.

ما مردم، مسابقه به دست آوردن دنیا را داریم ولی بدبختانه ما مردم اکثراً نسبت به کارهای دنیا خوب از همدیگر سبقت می گیریم و پیش دستی می کنیم و چشم هم چشمی داریم و برخلاف فرموده قرآن در کارهای آخرت و بهشت و تعجیل در توبه، نه مسابقه داریم و نه شتاب و نه چشم هم چشمی، گاهی فکر کرده ایم فلانی مقید به انجام مستحبات است من هم باشم، فلانی نماز اول وقت به جماعت در مسجد می خواند، من هم این چنین باشم، فلانی خمس مالش را مرتب می دهد، من هم بدهم، فلانی بچه هایش را خوب تربیت کرده، من نیز چنین باشم، فلانی صله رحم به جا می آورد، صدقه زیاد می دهد، نافله شب

می خواند، با انصاف است، گران فروشی ندارد، دیگر دوست است و غیره. من هم این کارها را داشته باشم، ما افراد خیلی کم این جور فکر می کنیم و چشم هم چشمی داریم. اما در کارهای دنیا تا دلت بخواهد نگاه به هم می کنیم، مثل بزها یکی که از جوئی پرید، همه می پرند، فلانی خانه اش را سنگی نموده، فلانی ماشین چه خریده، فلانی موبایل گرفته، فلانی چند تا گوسفند دارد، حتی فلانی چه لباسی پوشیده، همه دنبال او می رویم و همان را انجام می دهیم. خلق را تقلیدشان بر باد داد *** ای دو صد لعنت برین تقلید باد

یک روز ریش را تراشیدند و سبیل گذاشتند. یک روز هر دو را صاف کردند. حالا بعد از انقلاب الحمدلله خیلی ها ریشو شده اند. اگر یک روز یکی نصف سبیلش را زد و نصفی را گذاشت، فردا چند احمق مثلش پیدا می شود، (مثل هی پی ها) یکروز شلوار تنگ رسم بود، یکروز شلوار گشاد کردی، که دو نفر را جا می گرفت، یکروز بالا تنه اش آن چنان تنگ بود که نمی توانستند بنشینند ولی پاچه هایش گشاد دو نفره، برخلاف هیکل آدم، این قدر انسان بی اراده و تصمیم؟ این قدر تقلیدی و کورکورانه؟

منظورم این است در کارهای دنیا زیاد بین ما تقلید است و از همدیگر سبقت می گیریم، ولی در کارهای آخرتی و توبه و انجام عمل صالح به همدیگر نگاه نمی کنیم و چشم هم چشمی نداریم. در قرآن هم همین را می فرماید: (كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ) هرگز چنین نیست که خیال می کنید (قیامت را قبول ندارید) بلکه شما این دنیای زودگذر نقد را دوست دارید (که هر چه دلتان خواست بکنید) و آخرت را رها کرده اید. در سوره بعدش (دهر) هم می فرماید: (إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا) ؛ به راستی آنها دنیای مادی زودگذر را دوست دارند در حالی که روز سختی پشت سر خود رها می کنند.

گویند کسان بهشت با حور خوش است *** من می گویم که آب انگور خوش است این نقد بگیر و دست از نسیه بدار *** آواز دهل شنیدن از دور خوش است استغفرالله و اتوب الیه، وقتی عقیده به قیامت سست شد، این جا را نقد می داند و آخرت را نسیه، عمر سعد ملعون هم همین فکر را می کرد که در آخر اشعارش گفت «و هل عاقلٌ باع الوجود بدین»

اولین صفت متّین «انفاق»

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ ؛ متّین در حال وسعت و ثروت و در حال پریشانی و ناداری در راه خدا انفاق می کنند، امشب می خواهم این صفات متّین را بر حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) تطبیق کنم که در هر یک از آنها سرآمد و مثل زده بوده است. گرچه در شب هفتم صفر نیز از فضائل آن حضرت اشاره ای داشتم.

هر که دم از آل علی می زند *** باده زجام ازلی می زند
جذبه ساقی چو به میخانه زد *** قرعه به نام من دیوانه زند
صبر و بلا را به هم آمیختند *** در عطش ساغر ما ریختند
جرعه اوّل که زدم سوختم *** آتش و خون از جگر افروختم
بعضی حاضرند عبادت بدنی هر چه باشد انجام دهند، اما عبادت مالی بر آنان سخت است. شب
ماه رمضان صد رکعت نماز می خواند، اما افطاری دادن یا صدقه دادن، یا حتی خمس و زکات که
واجب است خبری نیست که نیست، ولی شخص متقی و پرهیزگار در هر شرایطی، انفاق و بذل و
بخشش دارد. فی السراء و الضراء و صفت سخاوت در اعماق جان او است، حتی اگر تنگدست
باشد باز آن چه در توان وسع اوست از خود کم می کند و به دیگران می دهد. لذا می بینیم بعضی
از بیچارگان کم درآمد بیشتر بذل و انفاق دارند و خمس خود را هر چند کم، می دهند، چون این
صفت آنها از ایمان سرچشمه گرفته است.

غار تگر خانه گدا میهمان است *** در خانه مور شبنمی طوفان است
سخاوت امام حسن مجتبی (علیه السلام) صرف نظر از باقی عبادت
یکی از صفات بارز امام حسن مجتبی (علیه السلام) سخاوت آن بزرگوار است. در بحار از امالی
صدوق از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت بیست مرتبه از مدینه پیاده به حج رفت
و سه مرتبه تمام اموالش را برای خدا با فقرا تقسیم کرد، حتی کفش های خود را. در منتهی الامال
نقل می کند شخصی خدمت آن حضرت آمد و اظهار فقر و پریشانی خود را با بیان دو شعر ذیل
بیان کرد:

لم یبق لی شیء یباع بدرهم *** یکفیک منظر حالتی عن مخبری
ألا بقایا ماء وجه صنته *** ان لا یباع و قد وجد تک مشتری
چیزی که ارزش یکدرهم (یک مثقال نقره) داشته باشد در نزد من باقی نمانده است، (هر چه داشتم
فروختم و اظهار نیاز نکردم) سرو وضع من به شما خبر می دهد از آن چه گفتم (وضع لباس و
لاغری و ضعف و رنگ چهره) جز آبرویی که داشتم و آن را حفظ کردم که نخواستم بفروشم، ولی
اکنون مجبور شدم و شما را مشتری این کالا یافتم. حضرت خزانه دار خود را طلب کرد و پرسید:
چه مقدار مال نزد تو است؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم؟ فرمود: بده به این مرد فقیر و من از او
خجالت می کشم. خازن گفت: چیزی برای مخارج باقی نمی ماند، فرمود: آن را به این فقیر بده و
حسن ظنّ به خدا داشته باش که او جبران و تدارک می کند. حضرت آن مال را به او داد و فرمود:
حق تو را ندادیم و لکن آن چه موجود بود این مبلغ بود و رباعی ذیل را فرمود:
عاجلتنا فاتاک و ابل برّنا *** طلاً و لو امهلتنا لم نقصری

فخذ القليل و کن کأنک لم تبع *** ما صنته و کأننا لم نشتری

نیاز تو فوری است و به جای باران پرریزش از طرف ما باران مختصر بارید و اگر فرصت بود، کوتاهی در حق نمی کردیم این مال را بگیر و فرض کن که تو اصلاً چیزی نفروخته و ما هم چیزی نخریده ایم (آبرویت محفوظ است).

نکته: سخاوت ائمه اطهار (علیهم السلام) به مقدار نیاز طرف بوده است، کسی که تمام اسباب منزل خود را فروخته، باید به جای آن تهیه کند، و مقداری سرمایه قرار دهد و زندگی فعلی او اداره شود و به چرخد.

صفت دوّم «کظم غیظ و خشم فرونشاندن»

غضب و خشم و به تعبیر قرآن غیظ عبارت است از: هیجان و عصبانیت فوق العاده روحی و روانی که به انسان هنگام مشاهده چیزی که برخلاف خواست او باشد، دست می دهد و هر چه آن موضوع بیشتر برخلاف میل و خواست شخص باشد، حالت خشم و هیجان و برافروختگی بیشتر است و چه بسا به حدّ جنون و دیوانگی برسد که در آن حال، انسان بسیار خطرناک است و اگر جلویش گرفته نشود (یا خودش خود را کنترل نکند یا دیگران) جنایات و کارهایی از او سر می زند که از درنده بدتر است. کلامی و گفتاری می گوید که چه بسا طول عمر جریمه و کفاره آن را نتواند بپردازد و یا مستوجب آتش گردد. قال امیر المؤمنین (علیه السلام): الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها یندم، فان لم یندم فجنونه مستحکم؛ خشم و عصبانیت یک نوع دیوانگی است. (زیرا الجنون فنون دیوانگی اقسام دارد) و دلیل آن این است که خشم گیرند بعد از آن پشیمان می شود و اگر پشیمان و نادم نشود، دیوانگی او ثابت و باقی مانده است، روی این جهت بر انسان عاقل و مدبر و آینده نگر لازم است که سعی کند، تا می تواند خشم و غضب نکند و اگر پیش آمد شد و غضبناک گردید، کاری نکند که برخلاف عقل و خرد باشد یا کلامی بگوید که بر گفتنش پشیمان شود، شیطان هم یا بعضی افراد شیطان صفت، در چنین حالی فرصت می یابد و شخص را جری می کند و آتش بیار معرکه می شود؛

تیر از کمان چو رفت نیاید به شصت باز *** پس لازم است در همه کاری تأملی

بس که برگفتم، پشیمان بوده ام *** بس که بر ناگفته شادان بوده ام

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: من کظم غیظاً، و لو شاء ان یمضیه امضاه، ملاً الله قلبه یوم القیمه رضاه؛ هر کس کظم غیظ کند و خشم خود را فرو نشاند، در حالی که بتواند آن را اعمال کند و آثارش را انجام دهد، خداوند در روز قیامت قلبش را پر از رضا و خشنودی خود می نماید. بعضی دور از جناب شما شنوندگان وقتی عصبانی شد همه حرف می زند، همه کاری می

کند، دست بلند می کند، با پا لگد می زند، ظرف و وسائل خانه را می شکنند، بچه یا همسر خود را ناقص العضو می کند و امثال اینها. کظم در لغت به معنای بستن در مشک پر آب است که نریزد، گویا انسان هنگام خشم پر از غضب می شود و باید خود را کنترل کند که بیرون نریزد.

امام مجتبی (علیه السلام) و کظم غیظ

در بحار الانوار از کامل مبرّد نقل می کند: شخصی از اهل شام حضرت را (در مدینه) ملاقات کرد در حالی که حضرت سوار بود پس شروع کرد به سبّ و بد گفتن و دشنام دادن (گویا خیلی دلش پر بود و تربیت شده معاویه بود). امام مجتبی (علیه السلام) اصلاً جوابش را نداد تا طرف خوب دلش را خالی کرد، و هر چه خواست، گفت. پس حضرت رو کردند به او و سلام نموده و خندیدند، بعد فرمود: ای پیرمرد به نظر می رسد در این شهر غریبی (یا از لباس او یا از لهجه و کلامش است که اهل شام معلوم بود) و امر بر تو اشتباه شده، پس اگر از ما رضایت بطلبی از تو راضی می شویم، و اگر چیزی از ما بخواهی به تو عطا می کنیم و اگر از ما راهنمایی و ارشاد بخواهی تو را هدایت می کنیم و اگر گرفتاری و مشکلی داری آن را برطرف می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می کنیم، و اگر برهنه باشی تو را می پوشانیم. و اگر محتاج و نیازمندی بی نیازت می کنیم، و اگر رانده شده ای تو را پناه می دهیم و اگر حاجتی داری، حاجتت را برآورده می کنیم و اگر بار خود را به خانه ما فرود آری و میهمان ما شوی، تا وقت رفتن از تو پذیرائی می کنیم و به تو خوش می گذرد، زیرا خانه ما وسیع است و جاه و مال فراوان است، چون آن مرد شامی این رفتار را دید و سخنان را شنید، به گریه افتاد و گفت: شهادت می دهم که تو خلیفه اللّهی در روی زمین و الله اعلم حیثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. (انعام، ۱۲۴) خدا بهتر می داند که رسالت و خلافت را در چه خانواده ای قرار دهد. پیش از آن که شما را ملاقات کنم تو و پدرت علی (علیه السلام) دشمن ترین خلق نزد من بودید، ولی هم اکنون محبوبترین افراد و خلق خدائید نزد من، پس میهمان حضرت شد و بار خود را در خانه او فرود آورد و تا در مدینه بود خدمت حضرتش بود و از دوستان و معتقدان خاندان نبوت و اهل بیت رسالت گردید.

صفت سوّم، «عفو و گذشت»

سوّمین صفت پرهیزگاران عفو بخشش و گذشت از کسی است که به آنان اهانت یا آزار رسانده و از او بدی دیده اند، یعنی: نه تنها خشم و غیظ خود را فرو می نشانند و به اذیت و خطای مردم ترتیب اثر نمی گذارند، بلکه کینه و عداوت و دشمنی کسی را در دل نمی گیرند و هر بدی را از قلب خود ریشه کن می کنند، و دل آنان همچون آینه صاف، هر چه از مقابل آن رفت، فراموش می کند.

آئینه هر چه دید فراموش می کند *** صورت نه بست سینه ما کینه کسی

ناگفته نماند که گذشت و عفو باید نسبت به کسی باشد که شایسته باشد - نه کسی که با عفو، جسارت و جرأت او زیادتر شود و پررو گردد و بدتر کند:

ترحم بر پلنگ تیزدندان *** ستمکاری بود بر گوسفندان

بعد از عفو و گذشت، متقین نیکوکار نیز هستند، والله يحب المحسنين، خداوند نیکوکاران را دوست دارد، یعنی: مرحله بالاتر از گذشت و عالتر از آن نیکو کاری است. پس شخص پرهیزگار اول کظم غیظ می کند و خشم را فرو می نشاند، بعد عفو می کند و کینه به دل نمی گیرد و تازه نیکوکاری و خوبی هم می نماید.

رفتار امام حسن مجتبی (علیه السلام) با غلام بدکردار

در بحار نقل می کند که یکی از غلامان امام حسن مجتبی (علیه السلام) خیانتی کرد که مستوجب تأدیب و عقوبت بود. حضرت خواست او را تأدیب کند، پس سفارش کرد که او را کتک بزنند، غلام (آیه عنوان را خواند) گفت: والکاظمین الغیظ، حضرت فرمود: کظمت غیظی؛ خشم خود را فرو نشاندم. غلام گفت: یا مولای و العافین عن الناس، فرمود عفت عنک؛ تو را عفو کردم. غلام که خوب حضرت را می شناخت، گفت: یا مولای! والله يحب المحسنين، حضرت فرمود: انت حر لوجه الله و لك ضعف ما كنت اعطيك؛ تو را در راه خدا آزاد کردم و دو برابر آنچه تاکنون حقوق به تو می دادم به تو خواهم داد.

مظهر صبر خدا قلب حسن گردیده بود

مجتبی چون در صبوری ممتحن گردیده بود *** مظهر صبر خدا، قلب حسن گردیده بود
مرد غیرتمند را، صلح است با دشمن گران *** زاده حیدر چه مشکل ممتحن گردیده بود
صبر این بلبل به نازم با چنان الحان خوش *** بود خاموش و گلستان پر زغن گردیده بود
در کنار شاخ طوبی حنظلی روئیده بود *** با همای سدره جعدی هم سخن گردیده بود
فتنه بود اندر کمین، یا ماری اندر آستین *** یا که جانان را قرین، آن گورکن گردیده بود
آب آشامیدنش را «جُعه» زهرآلود کرد *** آب، هم چون آتش، از آن فتنه زن گردیده بود
تا که زهرش کارگر شد طشتی از زینب بخواست *** چون پر از خون جگر حلق و دهن گردیده بود

گر حسین از تشنگی می سوخت اما یا حسن *** جرعه آبی به جانت شعله زن گردیده بود

آه بر زینب که بعد از مادر و جد و پدر *** بار دیگر خانه اش بیت الحزن گردیده بود

وا اسف بر حال آن خواهر که در ماه صفر *** از دو طشت پربلا دل پرمحن گردیده بود

بر زمین همراه اشک دیده می ریزم «حسان» *** آن گناهایی که بار دوش من گردیده بود

خواب وصال شیرازی

نقل است وصال شیرازی که اسم او محمد شفیع بود، در عالم رؤیا خدمت حضرت زهرا(علیها السلام) رسید. سلام کرد، حضرت جوابش را داد. ولی احترامی نفرمود. عرض کرد: من وصالم و زیاد در مصیبت فرزندان امام حسین(علیه السلام) شعر گفته ام. حضرت فرمود: بله، اما درباره حسنم شعر نگفته ای، فرزندم حسن خیلی مظلوم است. از خواب بیدار شد و اشعار ذیل را سرود:

از تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد *** و آن طشت را زخون جگر باغ لاله کرد
خونی که خورد در همه عمر از گلو برینخت *** دل را تهی زخون دل چند ساله کرد
زینب کشید معجر و آه از جگر کشید *** کلثوم زد به سینه و از درد ناله کرد

گفتند: وصال شیرازی نابینا شده بود، نیم بیت دوّم شعر را که گفت، چشمانش روشن و بینا گردید.

السّلام علیک یا ابا محمّد یا حسن بن علی ایّها المجتبی یابن رسول الله، انا توجّهنا واستشفعنا و
توسّلنا بک الی الله و قدّمناک بین یدی حاجاتنا، یاوجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله.

در بحار الانوار از امالی صدوق نقل می کند به سندی از ابن عباس در ضمن یک حدیث که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: فرزندم حسن به زهر جفا شهید می شود و ملائکه های هفت آسمان بر او گریه می کنند و هر چیزی بر او گریه می کند، حتی مرغان هوا و ماهیان دریا، و هر کس بر او گریه نماید، دیده اش کور نشود روزی که همه دیده ها کور شود و هر کس بر مصیبت او اندوهناک شود، در روزی که تمام دلها اندوه بار باشد، او اندوهناک نگردد و هر که او را در بقیع زیارت کند، قدمش بر صراط ثابت گردد، روزی که قدم ها بر آن لرزان باشد.

امام حسین(علیه السلام) طبق وصیت برادر پس از زیارت قبر جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جنازه تیرخورده را بردند در بقیع کنار قبر مادرش فاطمه بنت اسد دفن کردند، اشعاری منسوب به آن حضرت است که بعد از دفن برادر خوانده خیلی جگرخراش و دلسوز است:

اء دهن رأسی ام اطیب محاسنی *** و رأسک معفور و انت صلیب
بکائی طویل و الدّموع غزیره *** و انت بعید و المزار قریب
فلیس حریب من اصیب بماله *** و لکنّ من واری اخاه حریب

برادر بعد از تو چگونه موهایم را شانه و خوشبو کنم، درحالی که سر و جسد تو زیر خاک باشد.
برادر گریه ام طولانی و اشکم همیشه جاری خواهد بود. زیرا تو از ما دور شدی، فقط مزار و قبرت نزدیک است. برادر غارت زده کسی نیست که اموالش را برده باشند، غارت زده کسی است که به دست خودش برادرش را به خاک بسپارد. عزیزان عزادار، این جا امام حسین(علیه السلام) خود را غارت زده می خواند ولی در کربلا بر سر نعش ابوالفضل خود را کمر شکسته و بیچاره می نامد،
اخى الان انکسر ظهري و قلت حيلتي.

لا حول و لا قوة الا بالله العليّ العظيم

سخنرانى بيست و ششم

سخنرانى بيست و ششم

قال الله تبارك و تعالى:

(فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ)؛

خداوند دعای آنان را (کسانی که در آیات سابق بیان شد، خردمندانی که تقاضای مغفرت و آمرزش داشتند و در هر حال بیاد خدا بودند و عبادت می کردند) به اجابت رسانید و فرمود: من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را بیهوده و ضایع نخواهم نمود، خواه مرد باشد یا زن. شما تمام ممنوع و از یک جنس هستید، پس کسانی که در راه خدا هجرت کنند و از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شوند و آزار و اذیت ببینند و جنگ کنند و کشته شوند، قسم یاد می کنم که گناهان ایشان را می بخشم و در باغ هایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است وارد می کنم این پاداش از طرف خدا می باشد و بهترین پاداش ها نزد خداوند است.

نورانیت خاص آیات آخر سوره آل عمران

تمام آیات قرآن، کلام خدا و وحی الهی است و برای هدایت و سعادت بشر نازل شده است، ولی بعضی آیات از جمله آیات آخر سوره آل عمران نورانیت و درخشندگی خاصی دارد. در آیه ۱۹۰ می فرماید: به راستی در خلقت آسمانها و زمین و گردش شب و روز نشانه هائی روشن برای صاحبان عقل و خرد هست، آنان که خدای را در حال قیام و نشسته و در وقت خواب بر پهلو یاد می کنند و در اسرار خلقت می اندیشند و می گویند: پروردگارا آسمان ها و زمین را بیهودها خلق نفرمودی، خدایا تو از هر نقص و عیب منزهی، ما را از عذاب آتش نگاه دار.

مستحب است انسان مؤمن در آخر شب که بیدار می شود، بیاید در زیر آسمان و این آیات را بخواند: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ تا آخر آیه ۱۹۵ آیه عنوان)، (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ) که ترجمه نمودم، و چقدر به که بیان رحمت الهی می پردازد. من هرگز عمل هیچ عمل کننده ای را از شما چه مرد و چه زن ضایع نمی کنم و بی اجر و مزد نمی گذارم و درخواست ها و دعاها را بدون هیچ تبعیض به اجابت می رسانم فقط ملاک پذیرش عمل صالح با اخلاق است و بس، چه از مرد صورت بگیرد چه از زن، (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ)؛ تمام شما از یک نوع و جنس هستید.

مهاجرت و اخراج از وطن معصومین (علیهم السلام)

شب آخر صفر و شب شهادت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. بنابر مشهور و باید از فضائل آن حضرت بیان کنم، هیچ فضیلت و شرافت و صفت نیک اسلامی نیست مگر آن

که معصومین (علیهم السلام) دارای آن بوده، بلکه سرآمد تمام مردم و مصداق آن به بهترین وجهی بوده اند، این فضیلت مهاجرت و آواره شدن و بیرون شدن از خانه و زندگی و وطن اصلی و آزار دیدن در راه خدا، فکر کردم که رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز داشته و از مکه زادگاه و وطن اصلی مجبور به مهاجرت به مدینه گردید، بعد از آن که سه سال خود با مؤمنین به شعب ابی طالب پناه آورد و بسیار اذیت و آزار در آن جا از قریش و کفار دیدند و گرسنگی و سختی کشیدند و بعد از آن که دو یار و حمایت کننده خود حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه را در مدت کمتر از دو ماه از دست داد و مجبور شد مدتی در شهر طائف برود و آنجا نیز اذیت و آزارش نمودند.

همچنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) که دو هجرت داشته است «وهاجر هجرتین» یکی از مکه به مدینه و دیگری از مدینه به عراق (کوفه) که بعد از جنگ جمل و صفین و نهروان حضرت مجبور شد برای صلاح اسلام از کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فاطمه اطهر (علیها السلام) مهاجرت کند و بین مردم بی وفای کوفه زندگی کند و همچنین خود حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب که ایمان آورده بود (فواطم) نیز باتفاق امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مکه مهاجرت کردند بعد از آنکه حضرت امیر (علیه السلام) در «لیلۃ المبيت» در رختخواب پیامبر با آمادگی بر شهادت خواید و آیه ۲۰۷ سوره بقره «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد» در شأن او نازل شد و بعضی از مفسرین شأن نزول آیه عنوان منبر «فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم تا آخر را همین مهاجرت امیرالمؤمنین و فاطمه ۳ را دانسته اند. «و من ذکر اوائتی» را به این دو بزرگوار تفسیر نموده اند. و همچنین امام مجتبی (علیه السلام) که بعد از اذیت و آزارهای معاویه و بی وفایی اهل کوفه مجبور شدند مجدداً به مدینه جلاء وطن کند و برای صلاح اسلام خون جگر خورد، و نیز امام حسین (علیه السلام) که واضح و روشن است مجبور شد از مدینه به مکه و سپس از مکه به کربلا با حج نیمه تمام در روز ۸ ذیحجه برود، جعفر بن ابی طالب نیز با جمعی از مسلمانان به امر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چند سال به حبشه مهاجرت کردند که از آزار مشرکین مکه در امان بمانند.

مرد آن است که در کشاکش دهر *** سنگ زیرین آسیا باشد

مهاجرت برای دین بهترین صفت مؤمن است

با توجه به تمام مطالب گذشته، شاید هجرت و بیرون آمدن از وطن اگر برای دین و پیش بُرد اهداف عالی اسلام باشد، یکی از بهترین صفات مؤمن باشد و در هر جا این هدف و منظور تأمین شود باید ما شیعیان که افتخار پیروی از معصومین (علیهم السلام) را داریم و ایشان را برای خود

الگو می دانیم، اقدام کنیم گر چه دوری از موطن اصلی و برخورد به مشکلات مهاجرت، بسیار سخت و طاقت فرسا باشد، و خیلی از علما و دانشمندان به سبب همین خصلت به مقامات عالی علمی و کمالات معنوی و پیشرفت علمی رسیده اند

سفر، دور کند از جان مرد خامی را *** کباب پخته نگرده مگر بگردیدن ولی به نظر بنده بهترین مصداق آیه شریفه عنوان سخن (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِنَا آخِر) امام مظلوم غریب علی بن موسی الرضا(علیه السلام) باشد که لقب «غریب الغرباء» را به خود اختصاص داده است. مأمون عباسی که اسم او عبدالله بوده است، مردی زیرک و شیاد و سیاس و چون مقرّ خلافتش خراسان و در میان شیعیان بود اظهار تشیّع می کرد و به زور خلافت را از برادرش امین (که بعد از هارون خلیفه شده بود) با محاصره ۱۴ ماه بغداد و قتل عام مردم آن و کشتن امین گرفت و سر او را از بغداد برای مأمون به خراسان بردند و در صحن خانه بر چوبی نصب کرد، هر کس می آمد و او را لعن می کرد جایزه می گرفت تا یک روز یک نفر آمد و با لهجه غلیظ مشهدی گفت ای سر، لعنت بر خودت و پدرت و مادرت و برادرت و چند دشنام آب دار داد که نقل نمی کنم، مأمون امر کرد سر را به زیر آوردند و فرستاد در بغداد با بدنش خاک شود.

مهاجرت و فضائل امام رضا(علیه السلام)

منظور نویسنده از نقل این مقدمه این است که مأمون خلافتی را که به این گونه به دست آورده بود چگونه ممکن است از روی عقیده به حضرت امام رضا(علیه السلام) واگذار کند؟ بنابراین مهاجرت حضرت از مدینه به خراسان و قبول ولایت عهدی به اجبار و اکراه بوده است به شرحی که می آید.

مرحوم محدث قمی در منتهی الامال می فرماید: که چون امر خلافت بر مأمون مستقر گشت از روایات استفاده می شود که امر ولایت و فرمانروائی عراق را به حسن بن سهل واگذار کرد و خود در خراسان در شهر مرو اقامت گزید، ولی در اطراف حجاز و یمن آشوب و شورش بر پا گردید و بعضی از سادات به طمع خلافت علم مخالفت بر افراشتند، چون خبر به مأمون رسید با فضل بن سهل «ذو الریاستین» که وزیر مشاور او بود مشورت کرد و رأی آنها بر آن قرار گرفت که حضرت رضا(علیه السلام) را از مدینه طلب کند و او را ولیعهد خود قرار دهد تا غائله بر طرف و آتش فتنه خاموش گردد پس رجاء بن ابی ضحاک را با جمعی از افراد مخصوص به خود فرستاد به سوی مدینه که آن حضرت را به خراسان بیاورند. حضرت در ابتدا مخالفت و امتناع فرمود ولی چون اصرار آنان از حدّ متعارف تجاوز نمود آن سفر محنت اثر را به جبر و زور پذیرفت.

و در بحار الانوار از عیون الاخبار صدوق نقل می کند به سندی از مخول سجستانی که گفت: هنگامی که افرادی از خراسان به مدینه آمدند که حضرت امام رضا(علیه السلام) را ببرند، من در مدینه بودم، پس دیدم که حضرت به جهت وداع با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وارد مسجد مدینه شد، و چند مرتبه وداع کرد، و بیرون می رفت و باز می گشت. به سوی قبر مطهر و صدا را به گریه و ناله بلند می نمود. من جلو رفتم و سلام نموده و جواب سلام شنیدم و اظهار ارادت کردم. حضرت فرمود: آری، مرا سیر به بین، به راستی از جوار جدّم رسول خدا بیرون می روم، و در غربت از دنیا می روم و در کنار هارون الرّشید دفن می شوم. سجستانی می گوید: من با آن حضرت در راه خراسان بودم و همان شد که فرمود، در طوس فوت شد و در جنب هارون دفن گردید. و همچنین نقل می کند از وشاء که حضرت رضا(علیه السلام) به من فرمود: هنگامی که خواستم از مدینه خارج شوم اهل و عیالم را جمع نموده و به آنان گفتم: برای من گریه کنید که خودم بشنوم (زیرا از این سفر بر نمی گردم). سپس دوازده هزار دینار بین آنان تقسیم نمودم و گفتم بدانید براستی من هرگز به سوی شما بر نمی گردم. نویسنده گوید:

این اخبار صرف نظر از معجزه خبردادن از آینده اتمام حجّتی است بر مردم دنیا و تمام تاریخ که حضرت مجبور به پذیرش این سفر و ولایت عهدی بوده و گذشته از آن که خوشحال نبوده در کمال ناراحتی و اذیت بوده است، و نکند روزی کسی فکر کند که حضرات ائمه(علیهم السلام) از دنیا و ریاست خوش شان می آمده ولی دست رسی به آن نداشته اند، همان گونه که امیرالمؤمنین(علیه السلام) مکرّر اشاره به این معنا در جملات زیادی از نهج البلاغه فرموده است مثل دنیا در نزد من از عطسه بز ماده بی ارزش تر است.

یا از استخوان بی گوشت خوکی که در دست بیماری که مرض خوره داشته باشد. به خدا سوگند در چشم من خوارتر است.

و الله لدنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم ; بنظر بنده مثال در پستی دنیا از این بهتر نمی شود گفت: جانم به فدایت یا امیر المؤمنین یا در خطبه ۲۱۵ می فرماید: به درستی که دنیای شما در نظر من پست تر است از برگ علف جویده ای که در دهان ملخی باشد.

حال امام جواد(علیه السلام) در هنگام طواف پدر بزرگوارش

همچنین در بحار الانوار از کشف الغمّه اربلی نقل می کند از دلائل حمیری از امیه بن علی که می گوید: در آن سالی که امام رضا(علیه السلام) حج جا آورد و بعد از آن به خراسان رفت، من در مکه خدمت حضرت بودم و فرزند دل بندش امام جواد(علیه السلام) هم خدمتش بود، هنگامی که حضرت رضا(علیه السلام) وداع کعبه می نمود و طواف کرد و برای نماز طواف در پشت مقام

ابراهیم آمد، امام جواد(علیه السلام) که حدود شش سال داشت و یا کمتر (تولد حضرت سال ۱۹۵ هـ ق و رفتن امام رضا(علیه السلام) از مدینه به طوس سال ۲۰۰ هـ ق بوده است).
بر دوش موفق غلام حضرت بود و طوافش می داد چون به حجر اسماعیل رسید بزیر آمد و در آن جا نشست و آثار غم و اندوه از او ظاهر بود و بسیار دعا کرد و طول کشید و موفق عرض کرد قربانت گردم برخیز برویم فرمود: از این جا مفارقت نمی کنم مگر تا وقتی که خدا بخواهد، موفق خدمت امام رضا آمد و جریان را عرض کرد، پس حضرت به نزد فرزند آمد و فرمود: برخیز برویم ای حبيب من، عرض کرد: بابا من از این جا نمی روم، چگونه برخیزم و حال آن که شما را دیدم که وداعی با کعبه نمودید که دیگر به سوی آن باز نخواهی گشت، پس مجدداً فرمود: عزیزم برخیز. پس به اطاعت پدر برخواست و گریان رفتند.

نویسنده گوید: چون امام جواد(علیه السلام) اولین امامی است که به صورت ظاهر به کودکی به امامت رسید، در احوالات آن بزرگوار رفتاری در روایات از آن حضرت وارد شده است که شباهت کامل به بزرگسالان دارد و کاملاً واضح بود که به هیچ وجه ارتباطی به کودک و خردسالی ندارد.
به هر حال امام رضا(علیه السلام) این سفر خراسان و مهاجرت و همچنین ولایت عهدی را به زور و اجبار قبول فرمود، حتی آن که در بعضی احادیث وارد شده که مأمون لعین حضرت را تهدید به قتل کرد تا حضرت پذیرفت، به شرط آن که در کارهای او و در عزل و نصب افراد اصلاً دخالت نکند. آری قبول ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) و این عنوان آن چنانی به نظر بنده فرقی از نظر آن بزرگواران با زندان رفتن پدر بزرگوارش موسی بن جعفر(علیه السلام) ندارد و آنان هر چه رضای خدا بوده انجام داده اند و فقط و فقط همین هدف را داشته اند و بس، اگر کسی به حالات آن بزرگواران و منطق روایات و رفتار ایشان آشنا باشد این موضوع کاملاً قابل درک برای او خواهد بود و این امری است مسلم و بدون هیچ شک و تردید است.

رشته ای برگردنم افکنده دوست ***تار و پودش از محبت های اوست

گه به زندان گه خراسان می برد ***می کشد هر جا که خاطرخواه اوست

یکی از بزرگواران سوال می کرد چطور شد که امام جواد(علیه السلام) بعد از شهادت پدر غریبش ازدواج با ام الفضل دختر مأمون را پذیرفت؟ گفتیم: به همان سبب که امام رضا(علیه السلام) ولایت عهدی را پذیرفت، منطق زور و صلاح جامعه اسلامی و بقای امامت، به همان سبب که امام حسن مجتبی(علیه السلام) ازدواج با جعد بنده بنت اشعث بن قیس علیهما اللعنة کرد، بلکه به همان سبب که رسول(صلی الله علیه وآله) ازدواج با عایشه و حفصه کرد (یعنی مصلحت جامعه اسلامی و جهت پیشرفت اسلام و از بین بردن موانع این هدف مهم).

(به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست)

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست *** عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد *** ساقیا باده شادی بدهم کاین غم ازوست
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل *** آنچه در سر سودایی بنی آدم ازوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است *** به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست
پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است *** که بدین در، همه را پشت عبادت خم ازوست
سعدیا سیل فناگر بکند خانه عمر *** دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست
در روایت مفصلی که بحار الانوار از عیون و علل الشرایع و امالی صدوق نقل می کند، در ضمن آن
می فرماید: هنگامی که مأمون لعین به حضرت اصرار بر قبولی خلافت و بعد ولایت عهدی می
کرد، حضرت امام رضا(علیه السلام) فرمود: بخدا سوگند! قطعاً پدرم از پدرانم از امیر المؤمنین از
رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرد که من پیش از تو از دنیا می روم، در حالی که مظلومانه به
سم کشته می شوم که ملائکه آسمان و زمین بر من گریه می کنند و در همین زمین غربت کنار
هارون دفن می شوم. مأمون (به صورت ظاهر) گریه کرد و گفت: یابن رسول الله! چه کسی شما را
می کشد و یا قدرت بر جسارت به شما را دارد تا من زنده باشم؟ حضرت فرمود: اگر خواسته
باشم می گویم چه کسی مرا می کشد، تا آخر روایت. و در همین روایت است که حضرت را
تهدید به قتل کرد اگر ولایت عهدی را نپذیرد و فرمود: خداوند مرا نهی فرموده خود را به هلاکت
بیندازم.

شمس الشَّموس کاینه نور ایزدی است

نقش محبت است، خیال شمائلش *** یا رب مکن ز صفحه پندار، زائلش
«شمس الشَّموس» کاینه نور ایزدیت *** خورشید کیست، جلوه کند در مقابلش
رمز کلید هستی عالم که پنج بود *** نه دیگر آمدند، و نمودند کاملش
تکمیل شد وسیله تأمین راه عشق *** شد چارده، سفینه گرداب هائلش
هشتم امام و، قبله هفتم، دهم امیر *** شاهی که جمله خلق جهانند سائلش
نور خدا و کشتی نوح است و بحر علم *** دریای دانشی که نه پیداست ساحلش
باشد مصون ز سهو و خطا ذات پاک او *** زیرا که هست آیت تطهیر شاملش
خالی است گرچه دیده ز نقش جمال او *** لیکن جهان پر است ز مدح و فضائلش
بیت خدا بُود حرم پر جلال او *** بی اذن حق ننهد کسی پا به داخلش
انصاف نیست باغ بهشت آرزو کنی *** در آن زمین که او شده هم خواب با گلش
هر کس زیباغ معرفت میوه ای نچید *** از عمر بی نتیجه «حسان» چیست حاصلش؟
زیارت معصومین مثل بهشت است

در یکی از سفرها پس از تشرّفم به مشهد یکی از رفقا پرسید خوش گذشت؟ گفتم: آری از بهشت بیشتر خوش گذشت، گفت چطور؟ گفتم، در بهشت اگر انشاء الله بروم هر وقت بخواهم خدمت امام رضا(علیه السلام) بروم، معلوم نیست بگذارند، و اجازه دهند، ولی در مشهد هر وقت خواستم حرم بروم، ظهر، شب، نیمه شب، اول صبح می رفتم. در بهشت معلوم نیست بگذارند دو سه متری امام رضا بنشینم، ولی در حرم مطهر در بالای سر دو سه متری ضریح می نشستم و هر چند ساعت که مایل بودم می ماندم. دو شعر ذیل نیز در بالای سر مبارک که از دعبل خزاعی شاعر اهل بیت است نوشته شده:

قبران فی طوس، خیر الناس کلّهم *** و قبر شرّهم هذا من العبر

ما ینفع الرّجس من قرب الزّکی ولا *** علی الزّکی بقرب الرّجس من ضرر

دو قبر در طوس خراسان جنب هم مدفونند که یکی بهترین مخلوق خدای متعال (امام رضا(علیه السلام)) و دیگری بدترین مردم (هارون الرّشید) است و این از شگفتی ها و سبب پند است، در حالی که نه آن شخص بد و زشت از نزدیک بودنش به مرد پاکیزه بهره و سودی می برد، و نه به آن پاکیزه از نزدیک بودن به مرد پست ضرر و زیانی می رسد.

دعبل خزاعی و قصیده تائیه

در بحار از کشف الغمه از ابی صلت هروی نقل می کند که دعبل بن علی خزاعی وارد شد بر علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در مرو، و عرض کرد: یابن رسول الله! من قصیده ای در شأن شما اهل بیت سروده ام، و قسم خورده ام که نزد هیچ کس پیش از خدمت شما نخوانم. حضرت فرمود: بخوان، پس دعبل قصیده تائیه خود را خواند که یکصد و بیست و یک شعر است در شأن اهل بیت(علیهم السلام) و بسیار غراء و جذّاب است و در بعضی ابیات آن می گوید:

(مدارس آیات خلت من تلاوة، و منزل وحی مقفر العرصات...)

افاطم لو خلت الحسین مجدلاً و قدمات عطشاناً بشطّ فرات؛ ای اهل بیت رسول خدا خانه ی شما که محل نزول وحی و آیات الهی بود، اکنون در مدینه خالی است و قرائت قرآن در آن نمی شود. ای فرزندان رسول خدا! ای ستارگان دانش، هر کدام از شما در کمال مظلومیّت در جایی قرار گرفته اید تا می گوید: ای فاطمه ی زهرا فرزند دلبندت حسین(علیه السلام) به خاک و خون افتاد و با لب تشنه کنار شط فرات شهید شد. تا این که گفت:

و قبر ببغداد لنفس زکیّه *** تضمّنها الرحمن فی الغرفات

ای فاطمه اطهر یک فرزندت هم در بغداد است دارای نفس پاکیزه که خداوند مهربان، او را در غرفه های بهشتی جای داده است. در این وقت امام رضا(علیه السلام) فرمود: ای دعبل مایلی دو شعر بر قصیده تو بیافزایم که کامل شود؟ دعبل گفت: بلی یابن رسول الله. حضرت فرمود:

و قبر بطوس يالها من مصيبة *** أَلْحَت عَلَيَّ الاحشاء بالزفرات

الى الحشر حتّى يبعث الله قائماً *** يفرّج عنا الغمّ و الكربات

ای فاطمه زهرا، قبر یکی از فرزندان هم در طوس است، که دارای مصیبت سنگینی است که دل و درون سینه را می خراشد همراه با آه و ناله جانسوز تا روز قیامت تا آن زمان که از طرف خدا منتقم و قیام کننده فرستاده شود و اندوه و گرفتاری ها را از ما برطرف نماید. دعبل گوید: عرض کردم یابن رسول الله این قبر که فرمودید قبر کیست؟ فرمود: قبر من است، دیری نمی گذرد و روزها و سالهایی سپری نمی شود که طوس محل رفت و آمد شیعه و زوار من گردد، پس هر کس مرا در غربتم زیارت کند، در روز قیامت با من در درجه ام خواهد بود، در حالی که آمرزیده شده باشد. پس چون قصیده دعبل تمام شد حضرت از جا بلند شد و فرمود: صبر کن، و داخل خانه شدو کیسه ای که صد دینار در آن بود برای من فرستاد، تا آخر حدیث.

جریان شهادت امام رضا(علیه السلام) و ثواب زیارتش

السّلام علیک یا اباالحسن علیّ بن موسی، ایها الرّضا یابن رسول الله، انا توجّهنا واستشفعنا و توسّلنا بک الی الله و قدّمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله.

آدم قبر تو بوسیدم و رفتم به امیدی *** که شب اول قبرم تو به بالین من آئی

شهادت حضرت در سال ۲۰۳ ق و بنابر مشهور روز آخر ماه صفر بوده است. مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات (که مرحوم استاد آیت الله خوئی تمام روایات آن را معتبر می داند) در باب ثواب زیارت امام رضا(علیه السلام) چندین روایت نقل فرموده که مضمون بعضی از آنها واجب شدن بهشت است برای زائر آن حضرت و در بعضی زیارت آن بزرگوار را معادل هزار حج دانسته است و در بعضی فرموده اند: تمام گناهان او آمرزیده شود و در یک روایت خود حضرت می فرماید: هر کس مرا با دوری راه خانه ام و طول مسافت مزارم زیارت کند، در روز قیامت در سه جا به سراغ او خواهیم آمد و او را از احوال و وحشت نجات می دهیم: ۱. هنگامی که نامه های اعمال از راست و چپ داده می شود؛ ۲. و هنگام عبور از پل صراط؛ ۳. و هنگام حساب و میزان. و در بحار از امالی و عیون صدوق در ضمن روایت مفصّلی از اباصلت هروی نقل می کند جریان رفتن حضرت را نزد مأمون وزهر دادن آن لعین، حضرت را در داخل انگور..... .

تا آن که می گوید: حضرت از نزد مأمون خارج شد و سرخود را پوشانیده بود. لذا با آن حضرت بر طبق سفارش قبلی حرف نزدیم تا وارد خانه شد و فرمود درها را قفل کنید. حضرت وارد اتاق شد و بر بستر (شهادت) آرمید، من در وسط خانه ایستاده بودم. ناگاه دیدم جوانی خوش صورت، مشکین مو که شبیه ترین مردم به امام رضا(علیه السلام) بود، بر من وارد شد، جلو رفتم و به او گفتم: از کجا داخل شدیدی؟ در حالی که درب قفل بود؟ فرمود: آن کسی که مرا از مدینه در این وقت آورد

همان مرا از درب بسته وارد کرد. پرسیدم: شما کی هستید؟ فرمود: من حجّت خدا بر تو ای اباصلت من محمد بن علی (امام جواد) هستم، سپس وارد حجره شد و به من امر کرد با او داخل شوم، هنگامی که چشم امام رضا(علیه السلام) به او افتاد خود را روی پسر انداخت و با او معانقه (روبوسی) کرد و به سینه چسباند. و مابین دیدگان او را بوسید، و بعد او را در رختخواب خود برد و امام جواد نیز خود را روی پدر بزرگوار انداخت و می بوسید و با هم آهسته حرف زدند که من نفهمیدم تا آخر حدیث.

چقدر به جا و مناسب است که هنگام مرگ پدر، سرش در دامن پسر باشد. لایوم کیومک یا اباعبدالله جان به قربانت ای امام حسین، در کربلا همه چیز به عکس شد، خود امام رضا به ریّان بن شیب فرمود: ان كنت باکیاً لشیء فابک علی الحسین المظلوم ؛ در هر مصیبتی و عزائی بخواهی گریه کنی بر مصیبت جدّم امام حسین گریه کن. هنگامی که امام حسین(علیه السلام) صدای علی اکبر را شنید یا ابا علیک منی السلام، با شتاب بر سرنعلش علی حاضر شد، در زبان عربی اگر کلمه علیک پیش از سلام گفته شود به معنای خداحافظی است. بابا من هم رفتم خداحافظ! فقط خیر رفتن و شهادت را داد و علی از ادب، درخواست آمدن بابا را نمود، حضرت اباعبدالله بر بالین پسر آمد بر خاک نشست، سر علی را در دامن گرفت دلش آرام نشد، به سینه چسباند آرام نشد، پس چه کرد، وضع خده علی خده، صورت به صورت علی گذاشت و فرمود: بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا، یا ابا علی الذّنی بعدک العفی.

پیدا نشود چون گل رویت گل دیگر

پیدا نشود چون گل رویت گل دیگر *** کز باغ دگر هستی و ز آب و گل دیگر
گیسوی پریشان تو، مجموعه دلها است *** این شیوه کجا هست به یک سنبل دیگر
بر پیکر موزون و جمال نبوی، نیست *** جز قامت تو آینه قابل دیگر
جمعی شده مجنون تو ای زاده لیلا *** هستند چو من غمزده صد بیدل دیگر
آخر گشدم داغ تو و نیست علی جان *** غیر از غم هجر تو مرا قاتل دیگر
مژگان به هم بسته تو، مانع دیدار *** بر چشم تو یک پرده خون، حائل دیگر
مشکل به تماشای تو آرام نشینم *** از پیش تو برخاستنم، مشکل دیگر
دریای غم است و دل محزون مرا نیست *** غیر از لب خشک تو علی ساحل دیگر
تنها نه همین چشم «حسان» بر کرم توست *** در کوی تو بسیار بود، سائل دیگر
بیشتر شهدا را خود امام حسین(علیه السلام) به خیمه دار الحرب می برد. ولی برای بردن علی اکبر جوانان بنی هاشم را صدا زد، فرمود: یافتیان بنی هاشم احملاوا نعلی الفسطاط، شما

خودتان حدس بزنید، چرا؟ بیشتر از همه پدر و مادر شهدا سبب آن را می دانند، اگر دلت بیشتر شکست التماس دعا در حیات و ممات.

لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم

شب آخر مجلس بود بیشتر دعا کردم خدایا هر کس در راه امام حسین(علیه السلام) در این دو ماه به هر شکل خدمت کرده و می کند همه را قبول بفرما. والسلام علیکم و رحمة الله.

مناسب دیدم بعضی اشعار مرثیه ای که گاهی در بعضی مجالس خوانده ام در آخر کتاب بیاورم شاید مورد استفاده اهل فن به خصوص سروران و عاظم و سخنرانان محترم قرار گیرد. با التماس دعا.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست *** باقضا گفت مشیت که قیامت برخاست
 راستی شور قیامت، ز قیامت خبری است *** بنگرد زاهد کج بین اگر از دیده راست
 هر طرف می نگرم روی دلم جانب تو است *** عارفم بیت خدا را، که دلم قبله نماست
 زنده در قبر دل ما، بدن کشته توست *** جان مائی و تو را قبر حقیقت دل ماست
 دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت *** آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
 بیرق سلطنت افتاد کیان را، ز کیان *** سلطنت، سلطنت توست که پاینده لواست
 نه بقا کرد ستمگر، نه بجا ماند ستم *** ظالم از دست شد و، پایه مظلوم به جاست
 زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست *** بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
 دولت آن یافت که در پای تو سرداد ولی *** پادشاه است فقیری که در این کوچه گداست
 تو در اول سروجان باختی اندر ره عشق *** تا بدانند، خلائق که فنا شرط بقاست
 تا ندا کرد، ولای تو در اقلیم آست *** بهر لَبیک ندایت، دو جهان پر زبلاست
 رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا *** کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیاست
 گریه، بر زخم تنت چون نکند چشم فؤاد *** ای شه کشته که بر زخم تنت گریه دواست
 از نی هر آنچه نغمه سوزان شنیده ام

از نی هر آنچه نغمه سوزان شنیده ام *** گوئی حکایت غم هجران شنیده ام
 بگسسته ام ز شادی و با غم نشسته ام *** تا کربلای پرغم جانان شنیده ام
 غم خیمه می زند به دل از یاد خیمه گاه *** تا سرگذشت سرور خوبان شنیده ام
 هرگز ندیده ام که شود خشک دیده ام *** تا داستان آن لب عطشان شنیده ام
 شد تنگ پیش دیده من صحن زندگی *** تا از حسین و سختی میدان شنیده ام
 هر لقمه نان، ز غصه گلوگیر می شود *** تا «در تنور» خفتن مهمان شنیده ام
 بودم به یاد گوهر ویران سرای شام *** هر جا که گنج و خانه ویران شنیده ام
 چون ماه آسمان نغنودم شبان تار *** تا سرگذشت شام غریبان شنیده ام
 بودم «حسان» به یاد گلوی بریده اش *** هر ناله ای که از نی چویان شنیده ام

یعنی بیاد آن سر خونین و چوب نی *** باگوش دل قرائت قرآن شنیده ام
هاله ای بر چهره از نور خدا دارد حسین
هاله ای بر چهره از نور خدا دارد حسین *** جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین
آشنای عشق را بی آشنا گفتن خطا است *** در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین
در هوای کوی وصلش بیقراران بشمار *** دل مگر گاه است و، گوئی کهربا دارد حسین
معجز قرآن جاویدان «حسین بن علی» است *** برترین اعجازها، در کربلا دارد حسین
خیمه گاهش کعبه و، آب فراتش زمزم است *** قتلگاهی برتر از کوه «منا» دارد حسین
شور شیرین غمش رمز حیات سرمدی است *** از سرشک دیدگان، آب بقا دارد حسین
تا شفا بخشد روان و جسم هر بیمار را *** در حریم وصل خود، خاک شفا دارد حسین
حرمت «ذبح عظیم» کربلا بنگر حسان *** خون بهائی همچو ذات کبریا دارد حسین
ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو
ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو *** وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو
اسلام زنده کردی و خود کشته گشته ای *** وی یافته ز فیض تو دین نبی علو
گر آب را بروی تو بستند کوفیان *** آوردی آب رفته اسلام را بجو
بی پرده اهل بیت تو گشتند شتر سوار *** لیکن نمودی پرده اسلام را رفو
شدگردن تمام جهان بسته پیش تو *** چون گشت عابدین تو زنجیر درگلو
در رتبه امامت تو گفتگو نماند *** زینب، چو با یزید لعین کرد گفتگو
جانم همیشه جانب صحرای کربلاست *** یا رب بر آر آنچه بدل دارم آرزو
ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور
ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور *** بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور
ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم *** ای سرت سرّانا الله و سنان، نخله طور
دیر ترسا و سرسبط رسول مدنی *** آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور
تا جهان باشد و بوده است که دادست نشان *** میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور
سر بی تن که شنیده ست به لب آیه کهف *** یا که دیده است بمشکاه تنور آیه نور
جان فدای تو که از حالت جانبازی تو *** در صف ماریه از یاد بشد شور نشور
قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت *** حوریان دست به گیسو و پریشان ز قصور
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح *** دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور
کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز *** آهوان حرم از واهمه در شیون و شور
انبیا محو تماشا و ملایک مبهوت *** شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حضور

حجۀ الاسلام تبریزی

بار بگشائید اینجا کربلاست

بار بگشائید اینجا کربلاست *** آب و خاکش با دل و جان آشناست

السلام، ای سرزمین کربلا *** السلام، ای منزل نور خدا

السلام، ای وادی دلجوی عشق *** وه چو خوش می آید اینجا بوی عشق

السلام، ای خیمه گاه خواهرم *** قتلگاه جان گداز اکبرم

کربلا، گهواره اصغر توئی *** مقتل عباس مه پیکر توئی

آمدم، آغوش خود را باز کن *** بستر مهمان خود را ساز کن

آمدم، با شهپر جان آمدم *** آتشم اما چو طوفان آمدم

در مصیبت حضرت ابوالفضل (والله ان قطعتموا یمینی)

من زاده علی مرتضایم *** من شاهباز ملک لافتایم

فضل و شرف همین بس از برایم *** که خادمم به درگه حسینی

و الله ان قطعتموا یمینی

خدمت گزار زاده بتولم *** من باغبان گلشن رسولم

ز افسردگی گلشنش ملولم *** دارم دل شکسته و غمینی

و الله ان قطعتموا یمینی

سقای تشنگان بی پناهم *** دشمن اگر چه گشته خار را هم

من یک تنه، حریف این سپاهم *** انی احامی ابداً عن دینی

و الله ان قطعتموا یمینی

استاده ام کنار آب لغزان *** پایم بر آب و، قلب من فروزان

در آب و آتشم چو شمع سوزان *** سوزم ز خاطرات آتشی

و الله ان قطعتموا یمینی

یا رب مدد کن این فرس برانم *** وین آب را به خیمه گه رسانم

دیگر چه غم، که بعد ازین نمانم *** جانم فدای عشق نازنینی

و الله ان قطعتموا یمینی

تنها، میان تیر دشمنانم *** ای کاش نیزه ها خورد بجانم

در پیش کودکان، خجل بمانم *** ای تیراگر به مشک من نشینی

و الله ان قطعتموا یمینی

سقای تشنگان کربلایم *** اگر چه شد بریده دستهایم

با مرکب کنار خیمه آیم *** تا حال زار من، اخابه بینی
 و الله ان قطعتموا یمینی
 در خاک و خون، دلم ازین غمین است *** که از عطش لب تو آتشین است
 دستم جدا، فتاده بر زمین است *** در فرق من عمود آهنینی
 و الله ان قطعتموا یمینی
 در مصیبت حضرت علی اکبر
 داغ هجران علی یا رب چه پر تأثیر بود
 داغ هجران علی یا رب چه پر تأثیر بود *** پیش از آن، لیلا جوان بود و پس از آن پیر بود
 غصّه عالمگیر شد از آه جان سوز حسین *** وقت هجران پسر بود و پدر دلگیر بود
 بانوان گیسو پریشان حلقه بر پایش زدند *** طایر اوج شهادت را به پا زنجیر بود
 خیمه پرغوغا شد از طوفان هجران علی *** سیل اشک از هر طرف جوشان و دامن گیر بود
 دیده ها هرگز نمی شد سیر از دیدار او *** کز جمال احمدی خود بهترین تصویر بود
 اشک ها بی حدّ که شد، سدّ صبوری را شکست *** سنگ خارا را بدل ز آن ناله ها تأثیر بود
 این زمان آمد حسین و دست اکبر را گرفت *** سوی میدان برد، چون وقت شهادت دیر بود
 چون به میدان شد روان، یکتا شبیه مصطفی *** از تعجب دشمنانش را به لب تکبیر بود
 از پی اکبر نگه می کرد با حسرت حسین *** بی وجود او، دگر از زندگانی سیر بود
 سایه داس اجل، افتاد بر آن سرو ناز *** حیف از این شهزاده یا ربّ طعمه شمشیر بود
 در منای حج اکبر، اکبر لیلا نگر *** کشته شد عطشان و قربانی بی تقصیر بود
 یاد اصغر خوش بود، بعد از علی اکبر «حسان» *** کاندرا آغوش پدر هم تشنه، هم بی شیر بود
 از چه روی خویش نموده ای
 ز چه روی خویش نموده ای *** تو بخون نگار علی! علی
 به سرت قسم که ربوده ای *** ز دلم قرار علی! علی!
 پدرت چگونه شود رضا *** که بماند از تو دمی جدا
 تو برو که آمدم از قفا *** من داغدار علی! علی
 به در خیمه مادر مضطرت *** به مدینه فاطمه خواهرت
 ز فروغ عارض انورت *** همه داغدار علی! علی

اشعار منسوب به امّ البنین
 لاتدعوننی و یک امّ البنین

لاتدعوننی و یک ام البنین *** تذکرینی بلیوث العرین
کانت بنون لی ادعی بهمم *** والیوم اصبحت و لا من بنین
اربعه مثل نسور الربی *** قد واصلوا الموت بقطع الوتین
تنازع الخرصان اشلائهمم *** فکلهم امسی صریعاً طعین
یا لیت شعری اکما اخبروا *** بان عباساً قطع الیمین
مرا ام البنین دیگر ندانید
مرا ام البنین دیگر ندانید *** اگر دانید به این اسمم نخوانید
بدم ام البنین آندم به دوران *** که بود اندر کنارم نوجوانان
خبر آمد خزان شد بوستانت *** جدا شد دست عباس جوانت
بنالم بهر عباسم شب و روز *** شده آهم به جانم آتش افروز
به دشت کربلا آن مه جبینم *** شنیدم بوده سقای حسینم
به دریا پانهاد و تشنه برگشت *** حسینش تشنه بود از آب لب بست
گذشت از آب و کسب آبرو کرد *** به سوی خیمه ها، با آب رو کرد
ز نخلستان چو بر سوی خیم شد *** بدست اشقیاء دستش قلم شد

مصیبت حضرت قاسم

تو مگر بلبل ناکام کدامین چمنی

تو مگر بلبل ناکام کدامین چمنی؟ *** که چنین صید بلا گشته و خونین دهنی
سایه پرور، گل گزار نبوت بودی *** از چه پژمرده و لب تشنه و آزرده تنی؟
یک زمان پیر فلک فخر به پایوس تو داشت *** چه شده، زیر سم توسن رنج و محنی
گرچه خود نوسفری، رهبر عشاق توئی *** تشنه کامی و به دریای بقا غوطه زنی
غرقه در خون دل و، گرد یتیمی بسرت *** مگر ای کودک غمدیده تو پور حسنی
سوخت از تشنه لبی جان تو در بوته عشق *** زینجهت شمع صفت شاهد هر انجمنی
عیب شهزاده نباشد که «حسان» خادم اوست *** لیکن این فخر مرا بس که تو مولای منی
کمتر از خارم و، بر دامت ای گل زده چنگ *** خوار هرگز نشود خار چنین باسمنی

زبان حال حضرت رباب در مرثیه علی اصغر

لاله باغ دل من علی جان

لاله باغ دل من علی جان، علی جان، علی جان، علی جان
طوطی من کز بر من پریدی، چه دیدی *** غرقه بخون، بسمل من علی جان، علی جان
خرمن عمر تو چه رفته بر باد، ز بیداد *** سوخت زغم، حاصل من، علی جان، علی جان
گوهر تابنده من ز کف شد، تلف شد *** دولت مستعجل من، علی جان، علی جان
تاب و توانائی من زدل رفت، بگل رفت *** مایه آب و گل من، علی جان، علی جان
حلق تو را تیر ستم دریده، بریده *** زخم غمت قاتل من، علی جان، علی جان
حرمه بر کند مرا ز بنیاد، چه بنهاد *** داغ تو را بر دل من، علی جان، علی جان
یوسف من گرگ اجل تو را برد مرا خورد *** وه ز دل غافل من، علی جان، علی جان
لایق آن دسته گل ستوده، نبوده *** دامن ناقابل من، علی جان علی جان
خنده ای ای غنچه گل که شاید گشاید *** عقده این مشکل من، علی جان، علی جان
بار دیگر پنجه بزن برویم، چه گویم *** زین هوس باطل من، علی جان، علی جان
عمر من سوخته جان، به سر رفت، هدر رفت *** زحمت بی حاصل من، علی جان، علی جان
هم سفرم بودی و بی تو اکنون، ز دل خون *** می چکد از محمل من، علی جان علی جان

همچنین از زبان رباب

ناز پرورده من، اصغر شیرینم رفت

خیر مقدم! علی اصغر ز سفر می آید *** لوحش الله که به همراه پدر می آید
ناز پرورد من آمد سوی گهواره ناز *** می سزد گر بنهم بر قدمش روی نیاز
طوطی من سخنی، از چه زبان بسته شدی؟ *** سفری بیش نرفتی که چنین خسته شدی
ناز آغاز کن و جلوه کن از آغوشم *** که من این جلوه به ملک دو جهان نفروشم
ای جگر تشنه که با خون جگر آمده ای *** خشک لب رفتی و با دیده تر آمده ای
از چه آغشته به خونی تو به آغوش پدر؟ *** تو که رفتی به سلامت به سر دوش پدر
آخر ای غنچه پژمرده که سیرابت کرد؟ *** نغمه تیر تو را از چه چنین خوابت کرد
از چه ای بلبل شیدا تو چنین خاموشی؟ *** یا که از سوز عطش باز مگر مدهوشی؟
گل من خار خدنگ که گلوی تو درید؟ *** گوش تا گوش تو را تیر جفای که درید
چه شد ای بلبل خوشخوان ز نوا افتادی؟ *** ز آشیان رفتی و در دام بلا افتادی
چه شد ای روح روانم که ز جان سیر شدی *** بهر یک قطره آبی هدف تیر شدی

بودم امید که تا بال و پری باز کنی *** نه که از دست من غمزده پرواز کنی
آرزو داشتم از شیر تو را باز کنم *** برگ عیشی ز گل روی تو من ساز کنم
ناوک خصم تو را عاقبت از شیر گرفت *** دست تقدیر ز شیرت بچه تدبیر گرفت
اگر آب ندادند، و مرا شیر نبود *** نازنین حلق تو را طاقت این تیر نبود
تیر کین با تو چه ای کودک معصوم کرد *** این قدر هست که از روی تو محروم کرد
وای بر حرمله کاندیشه ز خون تو نکرد *** رحم بر کودکی و سوز درون تو نکرد
ای دریغا که شدی کشته بی شیری من *** پس از این تا چه کند داغ تو و پیری من
وای بر حال دل مادر بیچاره تو *** پس ازین مادر و قنداقه و گهواره تو
چشم از مادر غمدیده چرا پوشیدی؟ *** مگر ای شیر جان، شیر که را نوشیدی
یادی از مادر بی شیر و ز پستان نکنی *** خنده بر روی من ای غنچه خندان نکنی
داد از ناوک بیداد که خاموشت کرد *** مادر غمزده را نیز فراموشت کرد
طاقتم طاق شد، آن طاقه ریحانم کو *** طوطی شهد دهان شکرافشانم کو
حیف و صد حیف که برگ گل نسرینم رفت *** ناز پرورده من، اصغر شیرینم رفت
ناله کنم همچو نای در عوض لای لای
سوختم از آشت، آه چه سوزان تبی *** همچو لب خشک تو، هیچ ندیدم لبی
نیست زیانت که خود، شرح دهی مطلبی *** خواب به چشمان من، بی تو نیاید شبی
ناله کنم همچو نای در عوض لای لای
سینه بی شیر من می دهی ای گل خراش *** مادر غم پرورت، زنده نمی بود کاش!
قلب ربابی مگر کاین همه داری تلاش *** گریه مکن اصغرم، اصغرم آرام باش!
ناله کنم همچو نای در عوض لای لای
مادر از این حال تو، سینه زغم می درد *** آمده بابا تو را، جانب میدان برد
تا که عدو را مگر، بر سر رحم آورد *** گرچه به جان هم بود، جرعه آبی خرد
ناله کنم همچو نای در عوض لای لای
خوب علی جان تو را، حرمله سیراب کرد *** آن لب بی رنگ تو، سرخ چو عناب کرد
تیر سه شعبه عجب، چشم تو در خواب کرد *** داغ تو ای اصغرم، قلب مرا آب کرد
ناله کنم همچو نای در عوض لای لای

آتش زدن خیمه گاه

زد شعله به کاشانه تقوی و طهارت

افروخت فلک دائره بغض و شرارت *** زد شعله به کاشانه تقوی و طهارت
جرم تو همین بس بود ای چرخ، که دشمن *** می کرد تعدی و نمودی تو نظارت
آدم خجل از روی نبی گشت به فردوس *** از زاده آدم چو شد این گونه شرارت
انگشت تحیر به لب اهل سموات *** گریان، که خیام نبوی رفت به غارت
از غیرت خود سوخت، «حسان» خیمه شاهی *** دشمن که بود، تا کند این پایه جسارت
زبان حال حضرت زهرا(علیها السلام)
گاه بر نوک سنان و گاه در خاک تنور

ای حسین تشنه لب، مادر فدای حنجرت *** مادرت گردد فدای رأس پر خاکسترت
خوب مهمانی نمودت، کوفیان ای نورعین *** من فدای این سر پر خون دور از پیکرت
یاد از آن شبها که روی سینه ام با صد نشاط *** شاد بودی در جوار جد پاک اطهرت
حالیا تن در زمین کربلا، غلطان به خون *** سر به مهمانی خولی دشمن بداخترت
فرش مهمان کس ندیده خاک و خاکستر بود *** خود چسان بیند، سرت را مادر غم پرورت
نور چشم من، بقریان سر دور از تنت *** این چه مهمانی است مادر؟ بازگو با مادرت
بر جراحات سرت مادر، چسان دوزم نظر *** یا ببینم کام خشک و گونه از خون سرت
گاه بر نوک سنان و گاه در خاک تنور *** هر کجا رو آوری، همراه آید مادرت
زبان حال زینب به یزید پلید

ای ستمگر این سر دور از وطن *** بس جفا دیده است از جور زمن
بوده این سر در ره شام خراب *** تا چهل منزل میان آفتاب
آخر این سر، داغ اکبر دیده است *** داغ فرزند برادر، دیده است
بیش از این آتش مرا برجان مزن *** چوب کین بر این لب و دندان مزن
اشک یتیم (زبان حال رقیه)

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم *** روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم
تازیانه چو عدو بر سرو رویم می زد *** ناامید از همه کس روی به زینب کردم
ای عمّه بیا تا که غریبانه بگرییم *** دور از وطن و خانه، به ویرانه بگرییم
پژمرد گل روی تو از تابش خورشید *** در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم
لبریز شد ای عمّه دگر کاسه صبرم *** بر حال تو و این دل دیوانه بگرییم
نومید ز دیدار پدر گشته دل من *** بنشین بکنارم که یتیمانه بگرییم
گردیم چو پروانه به گرد سر معشوق *** چون شمع در این گوشه غمخانه بگرییم

این عقده مرا می کشد ای عمّه که باید *** پیش نظر مردم بیگانه بگیریم
زبان حال رقیه

عمه جان، کو منزل و کاشانه ام

عمه جان کو منزل و کاشانه ام؟ *** من چرا ساکن درین ویرانه ام؟

آشنایانم همه رفتند و من *** میهمان بر سفره بیگانه ام

عمّه جان، بگذار گریم زار زار *** چون که دیگر پرشده پیمانہ ام

شمع می ریزد گهر در پای من *** چون که داند، کودکی دردانه ام

عقل، می گوید بمن آرام گیر *** او نداند عاشقی دیوانه ام

دست از جانم بدار ای غمگسار *** من چراغ عشق را پروانه ام

بگذر از من، ای صبا حالم میرس *** فارغ از جان، در غم جانانه ام

بس که بی تاب از پریشانی شدم *** زلف، سنگینی کند بر شانه ام

من گرفتارم به زلف و خال او *** من اسیر آن کمند و دانه ام

خانمانم رفته بر باد ای عدو *** کم کن آزار، دل طفلانه ام

کی توانم رفت از کویش «حسان» *** من نمک پرورده این خانه ام

مدارک و منابع: کتاب

۱. قرآن کریم، چاپ عثمان طه.

۲. نهج البلاغه محمد عبده، چاپ مصر، مطبعه عیسی البابی.

۳. نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، چاپ تهران، ۱۳۲۶ ش.
۴. اصول کافی، چاپ دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۵. بحار الانوار، افسست بیروت، ۱۱۰ جلدی.
۶. سفینه البحار، چاپ اسوه، قم، ۸ جلدی.
۷. مجمع البیان، شیخ طبرسی، چاپ ۱۳۳۹ ش، افسست بیروت، از چاپ تهران.
۸. تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، چاپ قم، ۱۳۶۶ ش.
۹. خصال شیخ صدوق، منشورات جامعه المدرسین، قم.
۱۰. دیوان حاج شیخ محمد حسین غروی معروف به کمپانی، چاپ دار الکتب الاسلامیه.
۱۱. دیوان کلیات سعدی، چاپ کتابفروشی اسلامیة، چاپ قدیم، تهران.
۱۲. دیوان حسان حاج حبیب (ای اشکها بریزید)، چاپ زیبا تهران.
۱۳. منتخب التواریخ، حاج ملا محمد هاشم خراسانی، چاپ تهران کتابفروشی علمی.
۱۴. کامل الزیارات، شیخ جعفر بن محمد بن قولویه، چاپ قم، افسست کتابفروشی وجدانی.
۱۵. منتهی الامال محدث قمی، چاپ تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۶ ش.
۱۶. و دیگر منابع که در جای خود تصریح شده است.

- ۱... سخنرانی اول: وحدت و اخوت اسلامی
- ۴... وحدت و اخوت اسلامی
- ۴... شأن نزول آیه شریفه «عنوان»
- ۵... نکته قابل توجه
- ۶... «القرآن یجری مجرى الشمس والقمر»
- ۷... منظور از ریسمان الهی چیست؟
- ۷... دشمنی پیش از اسلام و برادری بعد از آن
- ۸... اعتراف دانشمندان خارجی به اتحاد صدر اسلام
- ۹... گله فرودسی
- ۱۰... صد حیف و افسوس، اختلافات جاهلی برگشت
- ۱۲... منه دل برین دولت پنج روز
- ۱۳... ذکر توسل خروج امام حسین ۷ از مدینه
- ۱۳... کسانی که مانع خروج حضرت از مدینه می شدند

- ۱۴... وداع حضرت با قبر جد و مادر و برادرش
- ۱۷... سخنرانی دوم
- ۲۰... وجوب امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۰... بهترین اعمال
- ۲۲... اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود
- ۲۳... مسئولیت همه نسبت به این دو امر
- ۲۴... مصلحت اندیشی
- ۲۸... ذکر توسل
- ۲۹... سخنرانی سوم
- ۳۲... سؤال: هدف از آمدن پیامبر و معرفی اسلام چه بوده است؟
- ۳۳... حیات و زندگی حقیقی (شهر پاکان)
- ۳۷... زنده دلی در صف افسردگان
- ۳۷... چرا شهدا زنده هستند؟
- ۳۹... ذکر توسل ورود امام حسین ۷ به کربلا
- ۴۰... بار بگشایید خوش منزل گهی است
- ۴۱... سخنرانی چهارم
- ۴۱... شهادت در راه الله
- ۴۴... شهدای احد چه آرزویی داشتند
- ۴۵... شش فضیلت برای شهدا
- ۴۷... روح شهید مطهری از همه چیز باخیر است.
- ۴۸... منظور از زنده بودن شهید، حیات برزخی است
- ۴۹... مقامات شهید از زمان حرکت و تصمیم تا شهادت
- ۵۰... آثار عقیده به مقام شهید از صدر اسلام تاکنون
- ۵۳... قبول توبه ی حرّ
- ۵۵... سخنرانی پنجم
- ۵۹... چرا تزکیه پیش از علم است
- ۶۰... مهم ترین معجزه پیامبر اکرم ۹
- ۶۱... ایثار و جان سپردن سه شهید در حال تشنگی
- نمونه های اخلاق اسلامی...**

- ایثار شهدای جنگ تحمیلی ۶۲...
- شهادت سید محمد علی جهان آرا و برادرانش ۶۳...
- شبی چنین در هفت آسمان برحمت باز ۶۶...
- ذکر توسل به حضرت مسلم ۶۷...
- سخنرانی ششم ۶۹...
- اثرات یقین به روز جزا و قیامت ۶۹...
- رسیدن به جزا و حساب و کتاب ۷۲...
- ایمان به جزا در اطاعت و یا سرپیچی از دستورات خدا اثر معکوس دارد ۷۳...
- جملاتی از دعای مکارم الاخلاق ۷۴...
- غلام امام سجّاد و اشتباه او ۷۴...
- جوانی که به مقام یقین رسیده بود ۷۵...
- دکتری که با لباس می خوابید ۷۷...
- کارمندی که پس از آزادی از زندان ساواک حقوقش را نگرفت ۷۸...
- بندگی نیست سحرخیزی و بیداری شب ۷۹...
- چو کسی در آید از پا و تو دستگاه داری ۷۹...
- ذکر توسل به حضرت قاسم ۸۰...
- جریان شهادت حضرت قاسم ۸۱...
- سخنرانی هفتم ۸۳...
- اتمام حجّت ۸۶...
- چند سالی که در مدارس ابتدایی امتحان نبود ۸۶...
- بشر گاهی از فرشته بهتر و گاه از درنده بدتر است ۸۷...
- نمونه هایی از بدتر از درنده ۸۹...
- نمونه هایی از فرشته بهتر ۹۰...
- محمد بن ابی عمیر، زیر شکنجه هم چیزی نگفت ۹۱...
- صبر یکی از علما بر مرض در طول هشت سال ۹۳...
- نشینده ای که زیر چناری کدو بنی ۹۳...
- هر اندازه ایمان قوی تر باشد تحمل مشکلات بیشتر است ۹۴...
- توسل به حضرت علی اصغر ۹۵...
- حرمه جواب داد ۹۵...

- ۹۶... بر سر دست پدر جان بره جانان داد
- سخنرانی هشتم ۹۷...
- ۱۰۰... بهترین مثال داد و ستد و پنج رکن معامله
- وفا به عهد نمودن به عهد الهی ۱۰۰...
- ۱۰۳... در وصیتنامه شهید سعیدی چه بود؟
- ۱۰۴... شهید مدنی از خدا درخواست شهادت نموده بود
- ۱۰۵... امام حسین ۷ در راه خدا از هیچ چیز دریغ نفرمود
- ۱۰۵... اعرابی که می پرسید من اکرم الناس
- نکته در سخاوت ائمه اطهار: ۱۰۷...
- توسّل به علی اکبر ۱۰۷...
- به روزگار چو عمر پدر به سرآید ۱۰۹...
- گلزار نبی گشت تهی از همه گلها ۱۰۹...
- سخنرانی هفتم ۱۱۱...
- در دوست گرفتن دقت کنیم ۱۱۱...
- درجات پشیمانی ۱۱۳...
- ۱۱۴... پشیمانی فوق تصوّر در قیامت
- ۱۱۵... قرآن به آینده نیز صادق است
- ۱۱۶... کسی که در راه باشد و بعد راه را عوض کند
- با دوستان خدا دوست شوید ۱۱۶...
- راه ارتباط با پیامبر اکرم ۹ ۱۱۷...
- ۱۱۸... حدیث مثل اهل بیتی کسفینه نوح
- داستانی از مدینه ۱۱۹...
- ۱۲۳... توسّل به حضرت ابوالفضل ۷
- ۱۲۳... کیفیت شهادت آن حضرت
- سخنرانی دهم ۱۲۷...
- ۱۲۷... شکایت پیامبر ۹ در قیامت از امت
- ۱۳۰... شکایت پیامبر از امت
- ۱۳۰... باید قرآن را از عترت، آموخت
- ۱۳۱... اگر امت از این دو چیز پرارزش فاصله گرفت؟

- بهترین قانون، قرآن، بهترین مجری، عترت ۱۳۱...
 بهترین معرف قرآن، روایات اهل بیت است ۱۳۳...
 چه کسی به قرآن تمسک می جوید؟ ۱۳۴...
 ملاقات علمای شیعه با عبدالله ابن باز ۱۳۵...
 رفتار امت بعد از رحلت پیامبر اکرم ۹ ۱۳۶...
 ذکر توسل مصیب به شهادت خود امام حسین ۷ ۱۳۷...
 سخنرانی یازدهم ۱۴۱...
 سفارش امام حسن ۷ به جناده ۱۴۱...
 سفارش امام حسن ۷ به جناده ۱۴۴...
 تفاخر یهود بر مسلمانان صدر اسلام ۱۴۵...
 جواب سه مورد مفاخره یهود در سوره جمعه ۱۴۵...
 اگر مسلمانان به قرآن عمل نکنیم ما هم مصداق آیه می شویم ۱۴۶...
 خطابه ی آتشین سید جمال الدین اسدآبادی ۱۴۷...
 آیا باید از مرگ ترسید؟ ۱۴۸...
 امیر المؤمنین و علاقه اش به شهادت ۱۴۹...
 سه بعد اساسی نماز جمعه ۱۵۰...
 اجتماع روزانه و هفتگی و سالانه ی مسلمانان ۱۵۱...
 نماز جمعه در ایران و دیگر کشورها ۱۵۲...
 ذکر توسل شب شام غریبان ۱۵۳...
 ذکر مصیبت ساریان جنایتکار ۱۵۳...
 سخنرانی دوازدهم ۱۵۷...
 رهبری جامعه ی اسلامی؛ اولوا الامر کیست؟ ۱۵۹...
 مقصود از اولوا الامر کیست؟ ۱۶۰...
 اعتراف فخر رازی به حقیقت ۱۶۲...
 اسامی دوازده امام در کتب علمای سنی ۱۶۴...
 روایات شیعه درباره اولوالامر ۱۶۵...
 جان کلام همین تعیین اولوالامر است ۱۶۶...
 داستان منصور و عبدالله آخرین ولیعهد بنی امیه ۱۶۷...
 دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن ۱۶۹...

- ۱۷۰... ذکر توسل عبور اهل بیت از کنار شهدا
- ۱۷۲... شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت
- ۱۷۳... سخنرانی سیزدهم
- ۱۷۵... ولی و دوست خدا کیست؟ و حال او چگونه است
- ۱۷۶... چرا ولی خدا هیچ ترس و اندوه ندارد
- ۱۷۷... مرحوم امام در هواپیمای فرانسوی
- ۱۷۷... نه افسوس برگزیده نه خوشحالی بر همه چیز داشتن
- ۱۷۸... مؤمن ترس از آخرت دارد
- ۱۷۹... اولیاء الله معصومین و پیروان آنانند
- ۱۸۰... دیدن شیعیان، هنگام مرگ پیامبر ۹ و امیرالمؤمنین ۷ را
- ۱۸۱... به حلاوت بخورم زهر که شاهد، ساقی است
- ۱۸۲... ذکر توسل ورود اهل بیت به کوفه
- ۱۸۲... (خطبه ی امام زین العابدین ۷ در کوفه)
- ۱۸۳... ترجمه ی خطبه ی امام زین العابدین ۷
- ۱۸۵... آزاده ای است بین اسیران نشسته است
- ۱۸۷... سخنرانی چهاردهم
- ۱۹۰... چرا بعضی دوستان دنیائی در قیامت دشمنند؟
- ۱۹۱... ورود انور سادات بر شاه مقبور
- ۱۹۲... ورود علامه طباطبائی بر شهید مطهری
- ۱۹۳... با یک رفاقت مسیر زندگی عوض می شود
- ۱۹۳... احوالات صفوان بن یحیی و دو دوستش
- ۱۹۴... در انتخاب دوست دقت کنیم
- ۱۹۴... احوالات جابر و عطیه
- ۱۹۵... (نکاتی در احوالات جابر)
- ۱۹۷... مسلم در لحظه شهادت نیز به فکر امامش بود
- ۱۹۹... سخنرانی پانزدهم
- ۲۰۲... نکته
- ۲۰۲... اگر ما مسلمانان به همین شش خصلت عمل می کردیم
- ۲۰۳... چرا اسرائیل غاصب قدرت نشان می دهد؟

- شأن نزول درباره تغییر قبله است ۲۰۴...
- کسی که شش خصلت دارد را مجسمه ی نکوئی است ۲۰۵...
- خصلت ششم صبر در مشکلات ۲۰۷...
- گفتار مادری در کنار جسد فرزند ۲۰۸...
- ای نفس اگر به دیده تحقیق بنگری ۲۰۹...
- ذکر توسل صبر امام حسین و اهل بیت او ۲۱۰...
- مصیبت اسیری اهل بیت ۲۱۱...
- ای چرخ غافل که چه بیداد کرده ای ۲۱۱...
- ورود اهل بیت در مجلس ابن زیاد ۲۱۲...
- سر به دریای غم ها فرو می کنم ۲۱۳...
- سخنرانی شانزدهم ۲۱۵...
- هر عمل خیری باید ناشی از ایمان باشد ۲۱۸...
- حیات طیبه چیست؟ ۲۱۹...
- شأن نزول آیات شریفه ۲۲۰...
- هر جا سخن از ایمان است، عمل صالح هم آمده ۲۲۱...
- دعوت کننده به چیزی، خود باید معتقد و عامل باشد ۲۲۲...
- بهترین پاداش و جزا برای صابران ۲۲۴...
- بقاء و ثبات عمل صالح ۲۲۴...
- سه عمل بادوام که از بین رفتنی نیست ۲۲۵...
- زن و مرد در عمل صالح مثل هم هستند ۲۲۶...
- ذکر توسل به جریان دیر راهب ۲۲۷...
- سخنرانی هفدهم ۲۳۱...
- نزول ملائکه رحمت بر مؤمنان با استقامت ۲۳۴...
- مدعیان ایمان دروغی ۲۳۵...
- مبشارت دوم و سوم عدم خوف و اندوه ۲۳۶...
- بشارت پنجم: ما فرشتگان دوستان شماستیم ۲۳۷...
- بشارت ششم: هر چه دلخواه شما است موجود است ۲۳۷...
- بشارت هفتم: مواهب معنوی ۲۳۸...
- آخرین بشارت: مهمان خدا بودن ۲۳۸...

- ۲۳۹... شرط رسیدن به مواهب بهشت چیست؟
- ۲۴۰... پیامردی امام حسین ۷ و یارانش
- ۲۴۱... سبب نام گذاری حائر حسینی
- ۲۴۱... «ایها الناس جهان جای تن آسایی نیست»
- ۲۴۳... ۳ حضرت زینب
- ۲۴۴... کیست زینب، واله و شیدای حق
- ۲۴۵... سخنرانی هیجدهم
- ۲۴۸... دعوت حقیقی به خدا و اسلام
- ۲۴۹... پاسخ بدی به خوبی
- ۲۵۰... روش پیامبر و ائمه معصومین:
- ۲۵۱... این گذشت و پاسخ بدی به خوبی کار هر کسی نیست
- ۲۵۲... جسارت شخصی به خواجه نصیر طوسی
- ۲۵۳... تلفن ساعت دوی نیمه شب
- ۲۵۳... از مکارم اخلاق امام زین العابدین
- ۲۵۵... مالک اشتر و شخص مردم آزار
- ۲۵۶... بردبار نما باش تا حلیم واقعی شوی
- ۲۵۸... نهضت امام حسین ۷ با اسیری اهل بیت به ثمر رسید
- ۲۵۹... ذکر توسل امام سجّاد ۷ و خرابه شام
- ۲۶۱... سخنرانی نوزدهم
- ۲۶۴... بهترین راه موفقیت به هدف، اخلاق نیکو است
- ۲۶۵... شاید هیچ ملّتی مثل مسلمانان گذشت نداشته است
- ۲۶۵... فضائل و مناقب امام سجّاد ۷
- ۲۶۶... مرد بطلّ و امام سجّاد ۷
- ۲۶۷... مسافرت حضرت با غریب ها
- ۲۶۸... معجزه تکلم و شهادت حجر الاسود به امامت امام زین العابدین ۷
- ۲۷۰... نمونه گفتار حضرت سجّاد ۷
- ۲۷۰... ذکر توسل خطبه حضرت در مجلس یزید
- ۲۷۲... اسیر و این شهامت و سخنرانی؟
- ۲۷۳... نصّ خطبه امام سجّاد در مجلس یزید

سخنرانی بیستم ۲۷۹...

پرسودترین تجارت بی ضرر ۲۸۲...

سود با مؤمنین است در این معامله...

منظور از مساکن طیبه چیست؟ ۲۸۳...

تجارت حقیقی معامله با خداست ۲۸۵...

پشیمان ترین مردم در قیامت ۲۸۶...

دنیا تجارت خانه اولیاء است ۲۸۷...

اثر دیگر جهاد پیروزی بر دشمن ۲۸۸...

توانگری نه به مال است نزد (اهل کمال) ۲۸۸...

بهترین کسی که در تاریخ با خدای خود معامله کرد ۲۹۰...

خطبه حضرت زینب ۳ در مجلس یزید ۲۹۱...

ترجمه خطبه حضرت زینب ۲۹۲...

کی فلک را همچو زینب یک فروزان اختر است ۲۹۶...

سخنرانی بیست و یکم ۲۹۷...

مقایسه ستمکاران با اهل بیت...

مراد از ظالم کیست؟ ۳۰۱...

مؤمنین حقیقی در امان اند ۳۰۲...

هر کس نعمت های بهشت را بنخواهد؟ ۳۰۴...

کارهای ما شباهت به بازی بچه ها دارد ۳۰۷...

کنون باید ای خفته بیدار بود ۳۰۸...

توسل به حضرت رقیه ۳ ۳۰۸...

تجدید قبر حضرت رقیه ۳۰۹...

سخنرانی بیست و دوم ۳۱۳...

آیا مودت ما فائده برای پیامبر و اهل بیت دارد؟ ۳۱۵...

اهل بیت پیامبر ۹ کیستند؟ ۳۱۸...

محبت باید همراه پیروی عملی باشد ۳۱۹...

سفارش جالب امام باقر ۷ به جابر جعفی ۳۲۰...

شان نزول آیه ذوی القربی ۳۲۲...

بیان معنای و من یقترب حسنه ۳۲۳...

- ذکر توسّل به امام حسن مجتبیٰ ۷ ... ۳۲۴
- جریان شهادت امام مجتبیٰ ۷ ... ۳۲۵
- سخنرانی بیست و سوم ... ۳۲۷
- دل بستگی به خدا سبب آرامش است ... ۳۲۹
- آرامش خاطر مؤمنین از تمام جهات است ... ۳۳۱
- سه نکته مهم ... ۳۳۲
- مقصود از ذکر خدا چیست ... ۳۳۴
- آیا آرامش خاطر منافی با خوف از خدا نیست؟ ... ۳۳۴
- روز اربعین یکی از روزهای مخصوص زیارت امام حسین ۷ است ... ۳۳۵
- روایت جابر در تسلیم و رضای مؤمن ... ۳۳۶
- بعید بودن آمدن اهل بیت در اربعین به کربلا ... ۳۳۷
- موضوعات نادرست ... ۳۳۹
- کیفیت زیارت جابر از زبان عطیه ... ۳۳۹
- سخنرانی بیست و چهارم ... ۳۴۱
- صفات نیک پیامبر اکرم ۹ ... ۳۴۳
- غم و رنج مسلمانان سبب ناراحتی پیامبر است ... ۳۴۵
- پیامبر ۹ شدّت علاقه را به شما دارد ... ۳۴۵
- نمونه هایی از مکارم اخلاق پیامبر ۹ ... ۳۴۶
- دوازده درهم پر برکت ... ۳۴۷
- ای آسمان به صورت ماهش نظاره کن ... ۳۴۸
- لحظات آخر عمر پیامبر ۹ ... ۳۵۱
- درس آموزنده و هشدار برای ما امت ... ۳۵۲
- بالاترین مصیبت، رحلت پیامبر و انقطاع وحی ... ۳۵۳
- ملک الموت هم در ورود به خانه پیامبر ۹ اجازه می گیرد ... ۳۵۵
- سخنرانی بیست و پنجم ... ۳۵۷
- بهترین مسابقه در راه خوشبختی ... ۳۶۰
- ما مردم، مسابقه به دست آوردن دنیا را داریم ... ۳۶۱
- اولین صفت متّین «انفاق» ... ۳۶۳
- سخاوت امام حسن مجتبیٰ ۷ صرف نظر از باقی عبادت ... ۳۶۴

- ۳۶۵... صفت دوّم «کظم غیظ و خشم فرونشاندن»
- ۳۶۶... امام مجتبیٰ ۷ و کظم غیظ
- ۳۶۷... صفت سوّم، «عفو و گذشت»
- ۳۶۸... رفتار امام حسن مجتبیٰ ۷ با غلام بدکردار
- ۳۶۹... مظهر صبر خدا قلب حسن گردیده بود
- ۳۷۰... خواب وصال شیرازی
- ۳۷۳... سخنرانی بیست و ششم
- ۳۷۶... نورانیت خاص آیات آخر سوره آل عمران
- ۳۷۶... مهاجرت و اخراج از وطن معصومین:
- ۳۷۸... مهاجرت برای دین بهترین صفت مؤمن است
- ۳۷۹... مهاجرت و فضائل امام رضا ۷
- ۳۸۱... حال امام جواد ۷ در هنگام طواف پدر بزرگوارش
- ۳۸۳... (به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست)
- ۳۸۴... شمس الشّمس کاینه نور ایزدی است
- ۳۸۵... زیارت معصومین مثل بهشت است
- ۳۸۶... دعبل خزاعی و قصیده تائیه
- ۳۸۷... جریان شهادت امام رضا ۷ و ثواب زیارتش
- ۳۸۹... پیدا نشود چون گل رویت گل دیگر
- ۳۹۱... اشعار
- ۳۹۳... دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد
- ۳۹۴... از نی هر آنچه نغمه سوزان شنیده ام
- ۳۹۵... هاله ای بر چهره از نور خدا دارد حسین
- ۳۹۶... ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو
- ۳۹۶... ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور
- ۳۹۷... بار بگشائید اینجا کربلاست
- ۳۹۸... در مصیبت حضرت ابوالفضل (والله ان قطعتموا یمینی)
- ۳۹۹... در مصیبت حضرت علی اکبر
- ۳۹۹... داغ هجران علی یا رب چه پر تأثیر بود
- ۴۰۰... از چه روی خویش نموده ای

- اشعار منسوب به امّ البنین ... ۴۰۱
- لاتدعوئی و یک امّ البنین ... ۴۰۱
- مرا امّ البنین دیگر ندانید ... ۴۰۱
- مصیبت حضرت قاسم ... ۴۰۲
- تو مگر بلبل ناکام کدامین چمنی ... ۴۰۲
- زبان حال حضرت رباب در مرثیه علی اصغر ... ۴۰۳
- لاله باغ دل من علی جان ... ۴۰۳
- همچنین از زبان رباب ... ۴۰۴
- ناز پرورده من، اصغر شیرینم رفت ... ۴۰۴
- نالہ کنم همچو نای در عوض لای لای ... ۴۰۶
- آتش زدن خیمه گاه ... ۴۰۷
- زد شعله به کاشانه تقوی و طهارت ... ۴۰۷
- زبان حال حضرت زهرا ... ۴۰۸
- گاه بر نوک سنان و گاه در خاک تنور ... ۴۰۸
- زبان حال زینب به یزید پلید ... ۴۰۹
- ای ستمگر این سر دور از وطن ... ۴۰۹
- اشک یتیم (زبان حال رقیه) ... ۴۰۹
- زبان حال رقیه ... ۴۰۹
- عمه جان، کو منزل و کاشانه ام ... ۴۰۹
- مدارک و منابع: کتاب ... ۴۱۱